

کتاب

"بیان حقائق"

تألیف فاضل جلیل جناب آقا

سید عباس علیوی

که

بتصویب لجنه ملی نشریات امری رسیده و با

اجازه محفل مقدس روحانی ملّی

بهائیان ایران منتشر

شده است

لجنه ملی نشریات امری

ایران - طهران

شماره ۱۰۷ بدیع



بنام خداوند انای بینا

مدتی است که در طهران و سپس در برخی از سائر بلاد
مکتوبی بدون امضاء و مهر و تاریخ و بدون اینکه گویند ده و
نویسنده و مخاطب و شنونده و واسطه ارسال و ایفاد آن از یک
مدرك قطعی اخذ شده باشد از زبان و قلم حضرت باب الله
الاعظم جل ذکرة طبع و منتشر گردیده و ناشرین آن باعتقاد
و همی خود این مسئله را بزرگترین برهان بر بطلان ادعای
حضرت یاب بلنه بر بطلان دیانت مقدسه بهائیه دانسته و
میدانند اینک برای رفع سوء تفاهم و کشف حقیقت مطلب با قلت
بضاعت و قصور استطاعت مطالبی را ذکر نموده و حکمیت آنرا با ریاض
انصاف و امید آن • برا و لوالالبصائر و لا بصار مخفی و مستور نیست
که مقاصد و مطالبی که عقلای عالم هنگام نفی یا اثبات امری
(اگرچه نفی و عدم شیئی محتاج بدلیل نیست) و همچنین
برهانیکه بر حقیقت یا بطلان یک قضیه عمومی یا شخصی اقامه
مینمایند یا باید مستند بدلائل محسوسه و یا معتمد بر اطمینان
عقلیه منطقیه و یا قائم بکتاب و سند قطعی الصدور و مسلم
بین الطرفين باشد تا بتوان درباره آن مطلب با حسن انصاف
بحث و قضاوت نمود • بدیهی است ادعای محض کس
دارای هیچگونه مدرکی نباشد

قطعا و حتما از درجه اعتبار ساقط خواهد بود مانند مقرریات و
اکادمی که هنگام ظهور مظاهر قدسیه و مطالع غیبیه غالباً از طرف
علما و اعیان و صاحبان مناصب رفیعه (که عامه ناس در تحت
تأثیر آنان واقع میشوند) محض عداوت و دشمنی بر آن محاذن
صدق و صفای مطالع عدل و وفا ایراد میگشت و مخصوصاً وقتی که
از اتیان براهین علمیه و عقلیه عاجز و زبون میشدند و خود را
در قبال خلاقیت کلمه الله و نفوذ امرالله بیچاره می یافتند
دست بحبل تهمتها و اکاذیبی میزدند که قلم از تحریر و بیان آن از
تقریرش حیا میکند چنانکه تمام کتب آسمانی و تواریخ مکتوبه
و رسائل ردیه مطبوعه و غیر مطبوعه بر این مطلب شاهدیست عادل
و بیان هر یک جداگانه مستلزم تدوین کتابی است بزرگ و من
در این مقام بذکرش از آنچه فقط در دوره دیانت مقدسه اسلام
شائع و ذائع گردیده است میپردازم و همانرا بمنزله مقدمه این
رساله قرار میدهم و سپس باصل مقصود یعنی ورقه منسوب بحضرت
باب میپردازم .

ا رباب دانش و متبیین در تواریخ و سیر میداند که یکی از
شیم و عادات مخالفین و معاندین ادیان در کلیه ادوار همان
تشبیه بدامان جعل مقرریات و نشر ارجیف بوده و مخصوصاً
دیانت مقدسه اسلام که علاوه بر سهام مجعولات ناروا که از
طرف دشمنان این شریعت محکم نازنین برسینه مقدس

حضرت سید المرسلین علیه الاف التحية و الثنا وارد میشود
 (و هنوز هم وارد میشود) در میان خود متظاهرين باسلام و
 مدعیان محبت نیز دروغ ها و تهمت های نسبت بنفس مقدس
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و شریعت آسمانی اشاعه میشده
 که هر انسانی را متحیر و مندهش میسازد . و این علاقه مندان
 ظاهری بنام اسلام نظر بنفاق درونی نسبت بشخص حضرت خاتم
 اثبیا علیه و آله سلام الله اکاذیب و مقتریات عجیب و غریبی جعل
 نموده در میان مردم امی بیسواد بی اطلاع صاف و ساده انتشار
 میدادند و این مسئله بطوری شیوع یافت که آن جوهر انقطاع
 بر فراز منبر بادی برآورد فریاد کنید قد کثر علی الکذابون و باز
 فرمود من کذب علی متعمدا فلیت بیوء مقعده من النار
 سبحان الله من هنوز زنده ام و مدعیان ایمان بر من دروغ
 می بندند همچون در خطابه غدیریه میفرمایند و سئلت
 جبرئیل ان یتحقی لی عن تبلیخ ذالک الیکم ایها الناس لعلمی
 بقلة المتقین و کثرة المنافقین و ادغال الاثیمین و حیل المستهزئین
 بالاسلام الذین وصفهم الله فی کتابه بانهم یقولون بالسنتهم
 ما لیس فی قلوبهم و یحسبونه هینا و هو عند الله عظیم خلاصه بیان
 آنکه میفرماید استعفاى خود را در مسئله ابلاغ وصایت و ولایت
 حضرت امیر جبرئیل تقدیم کردم زیرا میدانستم در میان
 اصحاب و احباب مؤمن پر هیز کار راست گو و امین خیلی کمست

واقبل اصحاب منافق و دورو و دوقرود و زبان زفاستق و موهن و
مستهزء بدیانت اسلام میباشند اینها همان کسانی هستند
که خداوند در قرآن عظیم در حقشان فرموده که اینان پزبان
خود چیزهایی میگویند که قلبشان با آن چیزها موافق نیست و
تصور میکنند این صفت نفاق و شقاق کاری است سهل و آسان
و حال آنکه در پیش خدا کاری است بس بزرگ. علمای شیعه
امامیه با اعتقاد خود حدیث صحیح صریح متراتری را از حضرت
باقر علیه السلام نقل میکنند که حضرت میفرماید ارتد الناس
بعد رسول الله الاثلاثه و اربعة یعنی همه مردم بعد از
وفات حضرت خیر البشر از دیانت حقه منحرف گشتند جز سه نفر
یا چهار نفر در این مقام بانهایت احترام از دشمنان و
اریاب انصاف سؤال میشود با وجود این نصوص صریحه که
همگی بصحت و درستی آن تصدیق دارند آیا جای اعتماد و
اطمینان بصحت مندرجات کتب و صحف اسلامیه باقی میماند
یا خیر علماء شیعه بموجب این حدیث و احادیث دیگر
سائر مسلمانان را مرتد و منافق دانسته و میدانند و اهل سنت
و جماعت هم شیعیان را از روافض و مشرک و بیدین محسوب
داشته و میدانند در این صورت یک نفر محقق منصف بیطرف
بخواهد از السنه و افواه و یا از مندرجات کتب اسلامی مطلبی
را تحصیل کند تکلیفش چیست لقد صدق الله فی کتابه العزیز

ثم يوم القيمة يكفر بعضكم بعضا ولعن بعضكم بعضا بناری
 بدهمت اشاعه دروغ و نفاق بجائی کشید که از سماء مشیت
 حق جل سلطانه سورة مبارکه (المنافقون) نازل گردید که
 شاید مدعیان محبت از اراجیف سخیفه و باطیل خبیثه خود
 دست برداشته باعث تخدیش آنهان مؤمنین صاف و
 ساده نگردند .

بقدری انتشار اراجیف و اکاذیب در قلوب رآهان
 صاف مؤمنین مؤثر واقع گردید که نزدیک بود ارکان ایمان و
 اعتقاد شان متزلزل گردد و در حصن حصین امرا لله رخنه واقع
 شود لهذا از آسمان اراده حق عزوجل بالحق شدید حکم
 طرد و قتل اینگونه احبای متظاهر نازل قال الله فی سورة الاحزاب
 لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون
 فی المدينة لنعربنک بهم ثم لایجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین
 اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تفتیلا خلاصه بیان مبارک اینست که
 میفرماید اگر یاران منافق متقلب و القا کنندگان شبیهات در قلوب
 ساده مسلمانان و ناشرین اخبار دروغ دست از اعمال زشت
 خود برندارند امر میکنم ترا ای محمد که آنها را قطعاً از مدینه
 منوره بیرون نمائی این مردمان ملعون زشت کار را هر چه
 یافتید بگیریید آنها را و با حدت و شدت تمام بقتل رسانید
 الحاصل دایره جعل احادیث و بازار کذب و تهمت از طرف

جماعت بسیاری از مظاهرين باسلام از همان زمان حياوة حضرت سيدرسل وهادي سبلرون من في الملكوت فداه روز بروز وسعت ورواج يافت ودرمدتي قليل اساس جامعه اسلامي را چنان آشفته و متزلزل نمود که تاکنون هيچ قوه علمي و سياسي و مذهبي ومدني نتوانسته است آنها را اصلاح نمايد آتش اين اوراق کذب وشبهات چنان شعله ور شد که قصر مشيد مقدس اسلام يعني اعتبار وعظمت قرآن مجيد را نزديک بود منهدم سازد و خرمن هستي و اعتبار آنها بباد فنا دهد چه بسيار اختلافات شديد شده بواسطه همين روايات عديده ضعيفه درميان علمای اسلام پديدارگشت مخصوصاً در حق قرآن مجيد که آيا اين قرآن موجود همان کتاب الله حقيقي است که بر قلب مقدس خاتم رسل عليه افضل الصلوة نازل گشته و يا تخييرات و تحريفاتي دروي راه يافته برخی از فرق اسلام سورة قيوسف را جزو قرآن ندانسته و بعضى ديگر سورة هائي را بنام سورة الولاية و بعضى از سورة هاي ديگر (که ميگويند در جزو اول اين کتاب عزيز بوده) معتقدند که حذف و ساقط گشته بهمين نحو در بسياري از آيات شريفة حذف و اسقاط و تحريف قائل شده اند و حدى روايات متکاثره در اين خصوص در کتب احاديث ثبت و ضبط گرديده که بسياري از علما قائل بتحريف اصل کتاب گشتند بطوریکه بعضى از فقها تحريف قرآن را جزء بديهيات و ضروريات مذهب شمرده اند

عالم نحریر و محدث خبیر حاجی میرزا حسین نوری که محل و شوق
 و اعتماد تمام علمای عصر خود بوده و اینک هم هست تقریباً یک قرن
 قبل از این زمان کتابی معروف و موسوم بفصل الخطاب فی تحریف
 کتاب رب الارباب تألیف نموده در طهران پایتخت مملکت اسلامی
 مطبوع و منتشر ساخت و از طریق همین احادیث متکاثره متظافره
 بزم خود ثابت کرد که این سفر کریم و کتاب عظیم مبتلی بتحریف و
 تشبیر گشته و این احادیث و اقوال را با اعتقاد خود از کتب معتبره
 اسلامیة من اجل السنه و الشیعه نقل کرده ای صاحبان فراست
 و کیاست نفوسی که با اعتراف خود کتاب آسمانی و دینی خویش را به
 دست خود و با استناد بکتب معتبر شمرده خود تحریف و تغییر
 میدهند آیا پاکیزه مقدس بهائی که او را از دیان باطله و مخالف
 با اسلام تشخیص داده چه خواهند گفت چه خواهند کرد -
 چنانکه جمعی کثیر از علمای اعلام و فضایل گرام و طبقات مختلفه
 دیگر بقوای همین علمای اسلام و مجتهدین فخام از دم شمشیر
 گدشتند و ملیونها مال و بسیاری از زنان و اطفال بخارت و اسیری
 رفت گسائیکه از روی نفاق و دشمنی و با از طریق جهالت و سادگی
 بادیانت و کتاب آسمانی و برادران دینی خود اینطور خیانت
 و معامله کنند پس با کسانی که آنان را رقیب و دشمنان خود فرض
 میکنند چه خواهند کرد قومی که با اعتقاد و اعتراف خود نود و نه
 درصد از عقاید و احکام و بیاناتش بی پایه و بی اساس باشند و آن

اساس هم بعقیده و اقرار خودش از احجار و خشتهای ظنون و
 اوهام بنا شده باشد چه انتظاری میتوان داشت حدیث صحیح
 متفق علیه بین الشیعه و السنة از بیانات حضرت سید لولاك كه
 فرمود ستفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقه واحده منها فی الجنة
 و الباقی فی النار مؤید و شاهد این گفتارست یعنی حضرت رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عنقریب امت من بر هفتاد و سه
 فرقه منقسم خواهند شد يك فرقه آنها اهل حق و در همیشه
 خواهند بود و باقی باطل و در جهنم ساکن خواهند شد فریتی که
 بناموس و حرم پیغمبر خود تهمت و افترا زده و باهم المؤمنین عایشه
 عمل منافی انسانیت و عصمت روادار د چه میتوان گفت چنانکه
 چندی قبل ملامحمود نظام العلماء رساله فی باعبارات فضیحه
 قبیحه مستنکره در حق عایشه حرم پیغمبر نوشت و دولت امر
 بجمع نسخه های آن فرمود اینک خلاصه قصه عایشه را برای
 قارئین عظام نقل مینمائیم که برهمگی حقیقت این قصه واضح
 و منکشف گردد - در غزوة بنی المصطلق خاتم انبیاء علیه من الصلوة
 افضل ما حرم خود عایشه دختر ابی بکر را همراه خویش برد بعد از
 خاتمه جنگ و مهیا شدن اصحاب برای حرکت بسمت مدینه
 منوره عایشه برای قضای حاجت از لشکرگاه دور شد همینکه
 برگشت ملاحظه نمود گردن بندگی مفقود شده است تصور کرد
 گردن بند در میان صحرا افتاده و گم شده است برای پیدا کردن

گردن بند ثابا بصحرا برگشت همینکه بدشکرگاه مراجعت نمود
 ملاحظه کرد که تمام لشکرو اصحاب بسمت مدینه حرکت کرده اند
 خاد میکه مخصوص شتر عایشه و هودج او بود تصور کرد که حرم
 رسول خدا در میان هودج است لهذا با این خیال شتر را
 حرکت داده با اصحاب بسمت مدینه روانه گردید بیچاره حرم
 پیغمبر در میان ضحرایکه و تنها حیران و سرگردان بماند در
 خلال این احوال صفوان جمال از دور پیدا شد و از قضیه عایشه کاملاً
 مطلع و آگاه گشت برای احترام حرم رسول خدا شتر خود را
 خوابانیده و قدری دور ایستاد تا عایشه سوار شود بعد از آنکه حرم
 رسول خدا سوار بر شتر شد صفوان مهار ناله را گرفته بانهاست
 احترام از عقب لشکر بسمت مدینه روانه شدند همینکه بنزدیک
 مدینه رسیدند و اصحاب ملاحظه نمودند که عایشه بتنهائی با
 صفوان از بیابان میآید بعضی از بیادبان و منافقان زبان
 بخرمهای ناشایسته و قبیح در باره حرم سید عالم صلوات الله علیه
 گشوده این کلمات کم کم در میان احباب و اصحاب شیوع پیدا
 کرده انعکاسات بدی در میان ملت بخشید هر کس بیخیال واهی
 خود چیزی گفت و محملی بست و تفسیر و توضیحی نمود خیر عایشه
 رسید دنیا در نظرش تنگ و روز روشن در پیش چشمش تیره و تار
 گردید از کثرت رنج و غصه مریض شد نزدیک بود قالبی تهی کند
 خاتم انبیاء نیز زظهر او این فضایا و شایعات که منافی مقام عصمت و

نبوت و خانواده اوست بینهایت متالم و متأثر گشت بطوریکه
 علی مایقولون مدتی بملاقات عایشه با آنکه مریض بود نمیرفت
 و اگر هم میرفت با خود عایشه مراجعه نمیشد و بر بالین او نمی نشست
 و از در و مادر حالت او را استطلاع میکرد و از خانه بیرون میآمد
 تا اینکه بعد از مدتی آیاتی از سما مشیت حق جل جلاله در
 خصوص طهارت و عصمت و پاکی وی از این تهمت ناروا نازل
 گردید و حضرت بموجب نص آیه کریمه والذین یرمون المحصنات
 ثم لم یأتوا بربعة شهداء فاجلدوا هم ثمانین جلدة ولا تقبلوا
 لهم شهادة ابداء اولئک هم الفاسقون یعنی کسانی که نسبت
 زن امید دهند بزنها ی نجیب و عقیف اگر نیاوردند برای صحت
 ادعای خود چهار شاهد عادل آنها را هشتاد تا زیاده بزنند و
 شهادت آنها را هم در آیند به هیچوجه قبول نکنید زیرا آنها
 فاسق و زشتکارانند ناشرین این تهمت را هشتاد تا زیاده زدند
 و اینست آیاتیکه در حق پاکی عایشه و عفت و عصمت او نازل
 گردیده قوله تعالی فسی سورة النوران الذین جاوا بالافک
 عصبه منکم لا تخسیوه فشر الکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما اکتسبت
 من الائم والذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم لولا ان سمعتموه
 ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا وقالوا هذا افک مبین
 لولا جاوا علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک
 عند الله هم الکاذبون ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا

والاخرة لاسمک فيما اخذتم فيه عذاب عظیم اذ تلقونه بالسننکم
 وتقولون بافواکم ما ليس لکم به علم و بحسبونه هیناً و هو عند الله
 عظیم ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یكون لنا ان نقلکم بهذا سبحانک
 هذا ینہتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا المثلہ ابدان کنتم
 مؤمنین یمین الله لکم الآیات والله علیم حکیم ان الذین
 یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم
 یعنی برستی که دسته بی از شما مسلمانان که تهمت میزنند
 بدسته دیگر از شما گمان نکنید که این تهمت باعث بدی و ضرر
 شماست نه بلکه باعث خوبی شماست زیرا شما پاک و مقدسید
 از این تهمت و در بیش وجدان خود خجل نیستید بلکه گناهکار
 کسانی هستند که این تهمت‌ها را شاعه میدهند بدی هر کسی
 باندازه نگاه اوست و کسانی که گناه بزرگی را مرتکب میشوند برای
 آنهاست عذاب بزرگ چرا هنگامیکه شنیدید ای مؤمنان این
 خبر را عوض گمان بد گمان خوب درباره برادر یا خواهر دینی
 خود نکرید و نگفتید این تهمت دروغی است آشکار چرا این
 تهمت زنندگان نیاروند چهار شاهد عادل برای دعوی خود
 و چون چهار شاهد نیاروند بر صحت ادعای خود یقیناً آنها در
 نزد خدا از دروغ گویانند اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما
 نمیشد درد نیا و آخرت البته بواسطه این حرکت زشت فرامیگرفت
 شمار عذاب بزرگ زیرا وقتی که پذیرفتید این تهمت را بزرگانهای

خود و می گفتید بدانان های خوش مطلبی را که نمیدانستید
حقیقت آنرا و گمان میکردید این تهمت و دروغ را کاری سهل و
آسان و حال اینکه این گناه گناه بزرگی است پیش خدا چرا
وقتیکه شنیدید این قضیه را نگفتید ماحق نداریم که در ایمن
خصوص حرفی بزنیم سبحان الله چه تهمت عظیمی را در باره
حرم پیغمبر مرتکب شدند پند و اندرز میدهد شمارا خداوند
براینکه در مرتبه در آتیه گرد این حرکات و حرفها نگردد اگر
هستید از مؤمنین و شرح میدهد خدا برای شما احکام و تعالیم
اخلاقی را و خدا دانا و حکیم است برستی کسانی که دوست دارند
اینکه اشاعه دهند و نسبت دهند کارهای منافق انسانیت و
عفت را در باره برادران و خواهران دینی خود برای آنهاست
عذابی دردناک • انتهى

علت نزول این آیات مبارکات را اقلب مفسرین اسلام در
خصوص قصه عایشه دانستند و بعضی از مفسرین دیگر مخصوصا
علمای شیعه امامیه نزول این آیات را در باره جریح قبطی و
ماوریه قبطیه کنیز پیغمبر گرفته اند مشارالیه کنیزی بود که
سلطان مصر بایک رأس اسب بسیار ممتاز و اشیاء نفیس دیگر
اعزازا و احتراماً در جواب نامه که از جانب آنحضرت بافتخاروی
عز نزول یافته بود بحضور مبارک ارسال داشت میگویند این کنیز
بسیار فاضله و عالمه بود • باری خداوند عالم از این کنیز

فرزندی مسمی با براهیم یا آنحضرت عنایت فرمود پس از مدتی این طفل وفات یافت و آن حضرت نامدتی بسیار محزون و مهموم بود ندعایشه از کثرت حسد و غضب یکروز عرض کرد یا رسول الله این قدر قصه و قم برای چیست این بچه که مال شما نبود بلکه فرزند جریح قبطنی بود این تهمت که منافق عفت و عصمت حسرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم مقام مقدس نبوت را جریحه دار مینمود چنان آنحضرت رامتاثر و غضبناک نمود که فوراً حضرت امیر علیه السلام را طلبید و فرمودند بزودی روانه شو و هر جا جریح قبطنی را دیدی بقتل برسان حضرت امیر شمشیر خود را برداشته بعد از استطلاع و استخبار فهمید که جریح در میان باغیست حضرت بسمت باغ روانه گشت در راه کو بیید جریح همینکه پشت در آمد ملاحظه نمود که آثار قهر و غضب در وجنات آنحضرت نمایان است از ترس در راه ننگشود حضرت امیر بواسطه اطاعت امر مظهر الهی از دیوار باغ بالا رفت و خود را در میان باغ انداخت جریح از خوف بدرختی بالا رفته پناه برد حضرت نیز در نهایت شتاب و هجله بهمان درخت برای کشتن وی بالا رفت جریح همینکه عرصه را بخود تنگ دید خود را از بالای شاخهای درخت پزیرانداخت اتفاقاً پیراهن بلند عربی او بالا رفت و صورت او نمایان گردید بخته چشم حضرت امیر بر صورت وی افتاد ملاحظه فرمود که اصلاً آلت تناسل در وی نیست حضور حضرت رسالت پناه

مشرف و قضیه را تمامها عرض نمود رسول اکرم علیه
 افضل الصلوة فرمودند یا علی من ترا متعمدا برای اینستگار
 فرستادم تا تهمت و دروغ عایشه برشمه واضح و آشکار گردد ولی
 چیزی نگذاشت که خود عایشه بتهمت بدتری گرفتار شد عارف
 رومی گوید:

چونکه بد کردی بترس ایمن مباش

زانکه تخم است و برویاند خـ

کی ننو کرد و بی کردی توش

که ندیدی لایقش در بی ان

باری از نفسیکه در نهایت وقاحت و جسارت به پیغمبر خود
 نسبت مکر خیانت دهد چه انتظاری میتوان داشت چنانکه
 خداوند جل ذکرة این قضیه را در قرآن مجید یاد فرموده
 بقوله عز وجل فی سورة آل عمران ما کان لنبی ان یخلف و من
 یفعل یأت بما غلیم القيمة ثم توفی کل نفس ما کتسبت و هم
 لا یظلمون یعنی سزاوار نیست برای مقام نبوت این که خیانت
 کند در اموال و غنائم و کسیکه خیانت کند در اموال مردم میآورد
 او را با همان مال خیانت شده روز قیامت در محکمه عدل الهی
 سزاوار است که تمام اموال او را ببرد و هر کسی آنچه عمل کرده است از

خیر و شر و نوره بی کم و زیاد نخواهد شد در جزای عمل بندهگان

نزول این آیه شریفه در غزوه بدر بود خلاصه قضیه اینست

بعد از آنکه پیغمبر و اصحاب بر مشرکین قریش غالب گشتند
 و غنائم بسیاری نصیب مسلمین گردید در میان غنائم قطیفه
 سرخی بود دفعه مفقود گردید یکی از اصحاب گفت قطیفه چرا
 نیست خیال میکنم پیغمبر آنرا برای خود برداشته و مخفی
 کرده است بعد از تحقیقات زیاد شخصی بحضور حضرت عرض
 کرد یکی از اصحاب قطیفه را در گودالی پنهان کرده است در
 فلان موضع حضرت امر فرمود آن مکان را حفر نموده قطیفه را
 بیرون آورند حضرت صادق علیه السلام میفرمایند هیچکس
 از شدت وزیان این مردم ایمن نماند حتی اینکه گفتند در
 پاره حضرت رسول صلی الله آنچه را که منافی مقام مقدسش بود
 چه میتوان گفت با قومی که با وجود اقرار و اعتراف بنبوت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله نسبت ظلم و ستمکاری و اجحاف و
 بی عدالتی بآن وجود مقدس میدهد چنانکه در تواریخ اسلام
 موجود است در یکی از غزوات هنگام تقسیم غنائم با اصحاب
 یکی از دوستان و مؤمنین قدم جسارت پیش گذاشته و در نهایت
 وقاحت وی شرمی عرض کرد یا رسول الله این تقسیم عادلانه نیست
 آثار قهر و غضب بر وجنات حضرت فخر امکان روح الوجوه
 له الفدا ظاهر و هوید اگر گردید فرمودند وای بر تو اگر من عدالت
 نکنم پس که عدالت خوانند کرد باز و مرتبه با وجود این جواب
 و کلام در کمال بی حیائی عرض کرد این تقسیم مطابق رضای خدا

نیست سید زمین و آسمان علیه الاف التحیه و البها فرمودند
 از نسل این پیدین پیشم قومی پیدا خواهند گشت که از دیانت
 مقدس اسلام بیرون افتاده و یرتاب خواهند شد چنانچه
 تیرازگان یرتاب میشود اشاره بخوان نبروان است که با
 حضرت امیر در نبروان جنگ نموده و آنحضرت را کافر و پیدین
 خواندند و الآن از نسل آنها قومی هستند معروف بنواصب
 که اساس عقیده شان حب شیعیان (امی بکر و عمر) و عداوت
 تبری از صهرین است (حضرت امیر و عثمان ابن عفان)
 و از جمله حوادث حیرت انگیز عجیب که وقوع آن در صدد
 اسلام و زمان حیوة حضرت خیر الانام بوده صدور کلامی است
 منسوب بخلیفه دوم در سترمرگ آنحضرت که چون در استان
 آن متفق علیه فریقین من السنة و الشیعه بوده و ارفیقین
 آنرا در کتب خود با اندک اختلافی ذکر نموده اند ما نیز اجمالا
 بارعایت کمال بیطرفی بدکر آن میپردازیم .

محمد بن اسمعیل البخاری در صحیح خود از عبد الله
 عباس رضی الله عنه نقل فرموده میفرماید هنگامیکه مرض خاتم
 انبیاء در آخرین ایام حیوة خود بنهایت درجه سختی رسید
 فرمود دوات و قلم حاضر کنید تا برای شما وصیتی بنویسم که
 هرگز بعد از وفات من گمراه نشوید و اختلافی در میان شما
 حاصل نشود عمر این الخطاب گفت از شدت درد معلوم نیست

این مرد چه میگوید در بعضی از اخبار کلمه هدیان را
 العیاء بالله بحضرت عقل کل نسبت داد قیل و قال و نشی و
 اثبات در حضور آن سادج عقل و نهی بلند شد بعضی طرفدار
 عمر شدند و برخی دیگر مخالف و اطاعت امر مقدس را واجب
 شمردهند در خلال این تنازع و تشاجر حضرت در نهایت تحسر
 و تأسف فرمود برخیزید و بروید از پیش من شما مردمی بی ادب
 و خاج از حد و انسانیت هستید سزاوار نیست امر صریح مرا
 مخالفت کنید و آنرا محل منازعه قرار دهید این عباس میگوید
 تمام بد بختیهای ملت اسلام از همین مجلس شروع شد و واقع
 شد آنچه نمیبایست واقع شود کار اختلاف در اصول و فروع بجائی
 کشید که ذات اقدس الهی را چنان ملعبه خیالات خود تیرار
 دادند که قلم از دگرش خجل و منفعل است مثلاً یکی از فرق
 اسلام که مشهور بکرامیه و مجسمه و مشبهه هستند معتقدند
 که ذات اقدس حق جل جلاله دارای گوشت و پوست و خون
 و جسم الهی غیر ذلک میباشد نهایت میگویند جسم دارد نه مثل
 جسم دیگران خون دارد نه مثل خونهای دیگران الحاصل
 داود جواروی میگوید درباره خدا از ریش و عورت از من سؤال
 نکنید ولی از باقی اعضا و اجزاء هر چه سؤال کنید میگویم خدا
 داراست و باز او میگوید خدا از سرتا سینه وی تو خالی است راز
 سینه به پائین تو بر و محکم است در خصوص صفات حضرت

بسیاری اینقدر با هم اختلاف کرده اند که هر عاقل و عالم بلکه هر
 جاهلی حیران و مندهش است مثلا طائفه اشعری میگوید
 ذات حق جل و عز قدیم است و صفات او هم از قبیل حیوة و
 اراده و علم و قدرت الی غیوت لك من الصفات آنها نیز قدیمند
 باصطلاح علم کلام و فلسفه بقدماء ثمانیه معترفند معروف است
 که امام فخرالدین رازی که از اجله حکما و علمای اسلام است
 میگوید ثنویه بدو خدای خیر و شر (یزدان و اهرمن) قائل
 شده اند و جزو مشرکین محسوب گشتند و ما اشعریه! بهشت
 خدا قائل گشتیم و کافر و مشرک نشدیم بنانیه و رزامیه که دو فرقه
 از فرق اسلام میباشند معتقد بتناسخ گردیده و حتی برخی از
 آنان معتقدند که معبود آنها خدای آنان دارای تمام اعضای
 انسانی است این بود مختصری از اختلافات مسلمین در اصول
 عقاید اگر کسی طالب شرح و تفصیل باشد ممکن است بکتاب
 مؤلفه در اینخصوص مخصوصا بکتاب ملل و نحل شهرستانی که
 چندی است در طهران ترجمه آن طبع گردیده است رجوع
 نماید تا مطلب کاملا بروی واضح و مشهود شود اختلافات در
 مسائل فرعیه بقدری زیاد است که هیچ نویسنده توانا قادر بر
 اخصاء آن نبوده و نخواهد بود رجوع شود بکتاب الخلاف شیخ
 ظوسی و مختلف علامه حلی از متقدمین فقها و بکتاب جواهر
 مناهل و مسالك از تألیفات متأخرین از علما تا متوجه شود که این

شریعت غرا و توانین بیضا، چطورنکه تکه و قطعه قطعه گردیده
 روح نظامی گنجه ئی شاد که میگوید .

بسکه بیستند براوبرگ و ساز گرتوبه بینی شناسیش بساز
 دامنه اختلاف را بقدری وسیع کردند که بعضی از فرق اسلام
 مصروف بعیونیه ازدواج با دختر دختر (نوه) و دختر دختر
 برادر یعنی نوه برادرو دختر دختر خواهر یعنی نوه خواهر
 را صریحا مباح و مجاز دانسته میگویند چون در قرآن مجید
 نهی صریح از اینها وارد نشده پس قطعاً جایز است همین
 نحو بسیاری از اهل سنت و جماعت مخصوصاً مذہب مالکی که یکی
 از مذاهب مهم اربعه اسلام است متعه و نکاح با پسران و
 جوانان را در سفر برای شخص مجرد بصریح مجاز دانسته و در
 حضر علی کراهة و فقهای شیعه در قبالی این فتوی تمتع از زنان
 را بنام متعه اجازه داده چنانکه فرموده اند زنی که بسن -
 پنجاه سال رسیده باشد چون عده ندارد میتواند مثلاً در یکشب
 باده نقر ازدواج نماید ابن ابی عقیل و بعضی دیگر از فقها
 بحیله و تدبیر شرعی متمسک گشته میگویند یکن جوان هم میتواند
 در یکروز یا یک شب شوهرهای عدیده برای خود اختیار نماید
 باینطور عرض میکنیم یکن یا نژده ساله را شخصی بعنوان زوجه
 موقتی یعنی صیغه بازواج خود در آورد و بعد از تمتع و برا
 از قید زوجیت رها کرد و چون در عده خودش هست دو مرتبسه

آن زن را صیغه و متعه نموده این مرتبه بدون آنکه با او معاشرت و ملاقات نماید ویرایله و رها کرده در اینصورت میتواند شخص دیگر همان مشارالیه را بقدموقتی خود درآورد و باکی هم بر او نیست زیرا شوهر اول او چون در مرتبه ثانی با او معاشرت نکرده است باصطلاح فقها غیر مدخوله حساب میشود و چون غیر مدخوله در هیچ قانون و شریعتی عده ندارد لهذا میتواند شخص دیگر او را بقدم دائم یا بقدموقت درآورد با این تدبیر شرعی میتواند یکزن جوان در یکروز پنج یاده نفر شوهر اختیار کند مسئله دیگری که از مختصات شیعه است قضیه تحلیل است و آن مسئله ازینقرار است که اگر کسی زنی داشته باشد بعنوان ملك یمین یعنی کنیز خریده شده میتواند او را بعنوان تحلیل بکس دیگر کثب و یا در شب و یا کمتر و یا بیشتر ببخشد و بعد از انقضای مدت آن شخص باید آن کنیز را بصاحب اولیش برگرداند و احتیاجی بقدم جدید یا طلاق نداشته و ندارد بقول یکی از طرفا ملت اسلام باید از علماء عظام و فقهای فخام خود متشکر و ممنون باشند که با پروا بتمتع و استیفای لذات را تا باین حد بر روی آنها باز کرده و چنین آزادی نامحدود را با افراد ملت عطا فرموده اند و باری مطلب بطول انجامید اگرچه تماما مفید بود الحاصل جماعتی که اوصیاء و ائمه حقیقی و مبیین کتاب الهی را مورد بی اعتنائی قرار داده

بلکه اغلب آنها را محبوس و مقتول و مسموم نمایند (چنانکه شرح هریک در کتب مدونه مضبوط و ذکر آن مورث طول کتاب است) پاچه برهائی میتوان همچو قوس را متقاعد کرد بسیاری همین جعلیات و افکیات بود که علاوه بر ایجاد بغض و دشمنی و غارت و خونریزی هنوز سالیان درازی از عمر این دین قویم و منهج مستقیم نگذشته بود که بمسالک عدیده و مذاهب متنوعه اصولا و فروعاً منشعب گردید و چنان بین این مذاهب اختلاف حاصل شد که بر لعن و تکفیر و قتل و تدمیر همدیگر قیام نموده و هنوز هم مینمایند اینک محض نمونه چند حدیث از کتب اهل سنت و جماعت در خصوص شرک و کفر و وجوب قتل شیعه عرض مینمایم تا بر آریاب بصیرت و بصارت حقیقت مطلب مکشوف گردد در کتاب شرح احوال مرحوم خواجه نظام الملک طوسی از ابن عباس منقول است که روزی رسول خدا اصلی الله علیه و اله بحضرت علی کم الله وجهه فرمودند ان ادركت قوما يقال لهم الرافضيه يرفضون الاسلام فاقتلهم فانهم مشركون خلاصه مضمون آنکه فرمودند یا علی اگر برخورد کردی بقومی که آنها را رافضی گویند فوراً اینها را بقتل رسان زیرا ایشان جزو مشرکان و بی دینانند ایضاً در حدیث دیگر فرموده است فی آخر الزمان قوم یقال لهم الرافضیه فان القیتهم فاقتلوهم میفرماید در آخر الزمان قومی پدید خواهند آمد که آنها را

رافضی گویند هر وقت آنها را دیدید فوراً بقتل آنها مبادرت
 نمایند ایضا عبد الله عمر از حضرت سید عالم صلی الله علیه
 روایت میکند که رسول خدا فرمودند لیس للقدومه ولشر فیضیه
 نصیب فی الاسلام یعنی طایفه قدریه و رافضی و شیعه را از
 اسلام نصیبی و بهره‌ئی نیست بهمین نحو اگر کسی بکتب
 حضرات شیعه از قبیل مؤلفات مرحوم مجلسی و کتـاب
 نفحات الملامت فی اللعن علی الجبیت والطاقوت تألیف محقق
 کرکی و کتاب مزامیر الاولیاء و بسیاری از کتب دیگر مراجعه
 نماید بقدری متأثر و متدهش گردد که بی اختیار اشکش جاری
 شده و حفظ خویشش را از سر نفس اماره از خداوند
 متعال میخواهد کارضدیت و دشمنی بجائی کشید که یکی از
 دلائل صدق احادیث مرویه از ائمه اطهار سلام الله علیهم
 اجمعین را مخالفت با اهل سنت قرار داده بقولهم خذ بما
 خالف العامه فان الرشد فی خذفهم یعنی بگیر آن حدیثی را
 که مضمونش مخالف با مضامین احادیث اهل سنت باشد زیرا
 طریق مستقیم و راه راست در مخالفت با اهل سنت است
 همینطور حضرات عامه یعنی سنی‌ها تمام کتب شیعه و
 روایات آنها را مجعول و محرف میدانند و از جمله کتب اهل
 ضلال دانسته محو و احراق آنها را واجب و لازم می‌شمارند
 چنانکه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ضمن تفسیر

آیه غسل و مسح با اشاره بشیعیان می‌نویسد " المتبعون
 للاهلواء المضلة المحرفون للكتاب والسنة " فاعتبروا جميعا
 يا اولي الابصار باری اوضاع جعل احاديث و ترقیم اوراق -
 تهمت واقوال زور بجائی رسیده که از دائره حس و عقل هم بیرون
 رفت هر دوی شعوری بر این دروغهای شاخدار خنديد و با بگريه
 افتاد گاهی شهرهائی بنام جابلقا و جابلسا از احجار ظنون
 و خشتهای اوهام بنا نموده و برای آنها دوازده هزار ريسا
 هفتاد هزار دروازه ساختند روزی هفتاد هزار از اقوام متنوعه
 را از آن شهرها خارج و هفتاد هزار از نمل مختلفه را از همان
 دروازه ها داخل مینمودند هنگامی چاه و سردابه شهر
 سامره را اینقدر عمیق و گود نمودند که هر بیچاره ای که در این
 چاه ژرف فرو رفت تا روز واپسین چشم هیچ بشری با او نخواهد
 افتاد وقتی جنگلی را مسمی بجزیره الخضرا مملو از اشجار تنومند
 بقوه وهم و خیال خلق نموده و قائم موعود خود را با اولاد و
 احفادش در وی محبوس نمودند از همه عجیب تر قضیه ناحیه
 مقدسه است که توقیعات عدیده در ازمه مختلفه از وی بیرون
 میآید این توقیعات گاهی بنام شیخ بزرگوار محمد ابن نعمان
 مشهور بشیخ مفید وزمانی بنام احمد بن اسحق و اسحق بن
 یعقوب و کسان دیگر از این مقام محمود یدیدار میگفت مضمینش
 گاهی رد و تکفیر بعضی اشخاص وزمانی جواب مسائل فقهیه

ووقتی صد روز زیارات کثیره عیدیه بود که تمام اینها در کتب معتبره شیعه از قبیل کتاب احتجاج مرحوم شیخ طبرسی و سیزدهم بحار مجلسی و مفاتیح الجنان مرحوم قمی و بسیاری از کتب دیگر که تماماً مطبوع و در دسترس همگی است موجود و منتشر است کسانیکه اینهمه روایات و احادیث و توقیعات عیدیه و غیره را جعل و طبع نموده و انتشار میدهند و نسبت بمسئله ادب حقه خود یا از روی نفاق و یا از جهالت و سادگی این اندازه خیانت میورزند آیا از طبع و انتشار اکاذیب و مفتریات نسبت بملت بهائی که آنها را از دشمنان خود میدانند مضایقه خواهند فرمود لا والله چنان صاحب تیره اکاذیب خورشید حقیقت را از بر تو افشانی ممنوع داشت که فضای نورانی این شریعت مقدسه را بظلمات حالک و حقایق یقینیه قطعیه اش را بشکوک و ظنیات مبدل کرد تا اینکه در سینه ستین حقیقت کشف نقاب فرمود زلزله بر ارکان جیت و طاغوت افتاد بازار کذب و افتراء علاوه بر مفتریات سابق بانواع و اقسام از طرف اعادی از اسافل و اعالی مجدداً افتتاح یافت اراجیف و باطیلی بمیان آمد که قلم و لسان از تحریر و تقریرش خجل و منقعل است ولی هیمنه و سطوت امرالله قوت پراهمین قدرت دلائل نفوذ و خلاقیت کلمة الله چنان عرصه را بر علمای اعلام و محققین عظام و مورخین فخام تنگ نمود که بجای دلیل و برهان

واظهار اخلاق انسانیّت و نصایح کافیّه و مواعظ شافیّه و محبت و مهربانی و بالا اقل سکوت و بیطرفی متوسل بکذب و بهتان و قتل و نهب بیچارگان و مظلومان گردیدند این مسئله بقدری واضح است که خود دشمنان بهائیت اقرار و اعتراف بلکه افتخار و مباحثات بآن مینمایند و اسم آنرا تحکیم و ترویج دین مبین اسلام میگدارند سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا ولا تحويلا بعد از ذکر این مقدمات بر سراسل مطلب رویم و از خدا بخواهیم که با فکری بیطرفانه و خالی از اغراض و شائبه

• بتحری حقیقت پردازیم

و هر چند بنا بر قاعده مسلم فطری و عقلی مقبول بین عقلا اقامه برهان و دلیل همواره بعهدہ کسی است که مدعی وجود امری باشد و هیچکس ننگته و نمیگوید که نافی و منکر در زمینہ اثبات نفی و انکار خود دلیل و برهان بیارد چنانکه مشهور است "للفاوی نفيه كافي" و بنا برین ناشرین این ورقه راست که در باب صحت صدور و صحت انتساب آن برهان اقامه کنند نه بهائیان معدلك ما از باب تنبيه و تنبيه اذهان و برای رفع سوء تفاهم راجع بعدم اعتبار وی اسامی این مکتوب گفتگو میکنیم و نکاتی را که توجه بآن بر هر منصف بیغرض و بیطرفی ضرورت دارد درین رساله میگجانیم و میگوئیم :

آیا میتوان بکتوبی که دارای هیچیک از مدارک حسی و عقلی
 و سند قطعی بین الطرفين نباشد برای او اعتبار و سندی قائل
 شد مکتوبی که نه دارای امضاء و نه تاریخ و نه مختوم بخاتم و
 مهر نویسنده باشد مخاطب و طرف هم معلوم و مشخص
 نباشد و واسطه ایفاد و ارسال هم مجهول و نامعلوم باشد
 آیا هیچ عاقلی یا قانونی ترتیب اثر بر چنین مکتوبی خواهد داد
 یا نه .

۲- اگر در برابر اهل تشیع سائر برادران اسلامی ایشان
 یعنی اهل سنت و جماعت مدارکی را که بعقیده قطعی
 خودشان مستند بحضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و
 اصحاب گرام است برقتل و کفر و شرک و بیدینی حضرات شیعه
 در کتب معتبره مسلمه صحیحه خون طبع و منتشر نموده
 و مینمایند آیا شیخین این اوراق مطبوعه منتشره را صحیح
 و معتبر دانسته از طریق ^{مدرسی} تشیع اعراض خواهند نمود و
 بخواهند گشت و بکش اهل سنت و جماعت خواهند درآمد
 یا نه بهمین نحو در ازا^ء احادیث و بیاناتیکه حضرات
 امامیه در کتب صحیحه معتبر خود مستنداً بآنمه همدی و
 اعلام تقی صلوات الله علیهم اجمعین بر فساد و ضلالت
 عقیده اهل سنت ثبت و ضبط کرده اند آیا اهل سنت و
 جماعت با این اسناد معتبره عند الشیعه دست از صریقه

خود خواهند برداشت و تماماً شیعه اثنا عشریه خواهند شد
 قضاوت این مسئله را بخوانندگان محترم و امیدوارم راستی
 جای شکست است که ناشرین ورقه مزبوره توقع دارند که ملت
 بهائی بدون چون و چرا مکتوبی را که دارای هیچ مدارك
 عقلانی نیست از آقایان محترم قبول نموده تسلیم خیالات واهی
 آنها گردند ولی آنها در موارد متماثله اسناد و مدارك دیگران
 را نپذیرند فتکروافی ذلك یا ولی الابصار .

۳- در هیچ جای دنیا دیده نشده است مدارك و اسناد
 که دشمنان شخص و یا ملت بر علیه مردم ملت دیگر در کتب خود
 ثبت مینمایند و با اعتقاد خود آن مدارك و اسناد را در نهانیت
 صدق و استحکام می شمارند حجت و دلیل باشد برای ملت
 دیگر مثلاً یهود پیغمبر خود اسناد محکمى كالشمس فی رابعة السماء
 باعتقاد خود بر بطلان حضرت مسیح له المجد والثنا در دست
 دارد و هیچ شك و شبهه فی هم در معنات و صحت آن ندارد
 بهمین نحو حضرات یهود و نصاری بعقیده خود مدارك قطعی
 معتبری بر بطلان دیانت مقدسه اسلام دارند آیا محترضین
 این اسناد را بدون تحقیق و تدقیق معتبر شمرده بگیش یهود
 و نصاری داخل خواهند شد امیدوارم خداوند حجاب تعصب
 و سحاب جهالت را از میان همه ماحووزاتل نموده و بجای
 آنها انصاف و تفکر عنایت فرماید .

۴- اگرچه مورخین و علمای معاصر حضرت بـ...
 جل نکره از قبیل منبهر صاحب ناسخ التواریخ و روضة الصفا
 وحاجی محمد کریم خان کرمانی صاحب کتاب ارشاد العوام
 و دکتر مهدیخان زعیم الدوله رئیس الحکماء تبریزی صاحب
 کتاب مفتاح باب الایوب و فضلالی معاصر دیگر که کتب و شفاها
 در مجالس و محافل و پرفراز منا برومتون کتب و مطون صحف
 هر تهمت و افتزائی را که قلم و بیان از ذکرش خجل و شرمسار
 است برای اطفال سراج حقیقت و تخریب بنیان انسانیت بکار
 بردند ولی بهیچوجه من انوجه حرفی و سخنی در خصوص
 توبه نامه بعیان نیاوردند بلکه بالعکس حاجی محمد کریم خان
 با آنهمه عداوت و دشمنی در کتاب ارشاد العوام خود نوشت
 که هر چه بسید باب اصرار کردند که توبه کند توبه نکرد تا کشته
 شد و این است عین عبارت در کتاب مزبور چاپ کرمان صفحه
 ۲۳۸ قوله وشارتی بجهت مؤمنان در این ایام بهجست
 انجام رسید بطور قطع و یقین و نوشتجات متواتره از تبریز و
 طهران و سایر نقاط رسیده که آن خبیث را به تبریز برده و
 بعد از امر توبه از کفر خود و قبول نکردن او را باینکه دیگر
 از اتباعش که برقی خود باقی مانده در ۲۸ ماه شعبان امسال
 که سنه هزار و دوست و شصت و شش هجری است در میدان
 سر بازار خانه برده بدیوار بستند و فوجی از سربازان را امر کرده

اورانشانه گلوله ساختند انتهى کلامه نکته که در این مقام خیلی قابل توجه است این است که با قرار و اعتراف این خصم لود و توبه نردن حضرت باب عز ذکروه نه لفظاونه کتاب واسطه کثرت مکاتیب از اطراف بحد شیوع و تواتر رسیده و باعتبار اینسان یعنی حاجی محمد کریم خان استقامت حضرت اوضح من الشمس و ابین من الامس است فالحمد لله الذی أجرى الحق والحقیقه علی لسان الخصم و همین نحو صاحب کتاب مفتاح باب الابواب با وجود هزاران کلمات ناشایسته و اکاذیب و مفتریات عدیده مقرر و معترف است که حضرت باب عز اسمه تا آخرین دقیقه حیات در نهایت استقامت در همه جا و بهمه کس قائمیت و مهدویت خود را با صحن بیان و ابلیخ تبیان اظهار مینمود و توبه و توبه نامه در کار نبود در صفحه ۲۳۱ همان کتاب مینویسد قوله (ملا محمد مقانی بعد از ورود باب بخانه وی گفت این کتب و صحف بخط شما و مال شماست باب نگاهى بکتب و صحف نموده گفت بلى اینها مال من و بخط من است مقانی گفت بصحت مضامین و بیانات این کتب مقرر و معترفی اینها درست است باب گفت آری بهمه اینها معترف باز مقانی اظهار کرد آیا شما بر عقیده قائمیت خود باقی هستید و میگوئید همان منتظر موعود و قائم مشهور و معروف آل محمد شمائید گفت بلى من همان ملا محمد اظهار داشت بموجب این اعتراف خون شما در وقتل شما

واجب است این را گفت و از مجلس برخاست (زعم الدوله صاحب کتاب مفتاح میگوید روایت این قضیه را باختلاف نقل کرده اند ولی من مکرر از پدرم که در آن مجلس حاضر بوده شنیدم که میگفت باب امر خود را کتمان نکرد و مصراحت قائمیت خود را اظهار داشت ولی حجة الاسلام معقانی هنگامیکه خواست از مجلس برخیزد حضرت باب ویرا مخاطب ساخته فرمودند حجت شما هم بقتل من فتوی میدهد معقانی نهیبی بیسباب زده گفت ای کافر خودت بکشتن و خون خودت فتوی دادی بعد از این واقعه قضیه میرزا محمد علی زنوزی را ذکر میکنند و مینویسد بعد از آنکه نصیحتهای سید علی زنوزی مجتهد نایدری و شوهر مادر او و التماسهای زن و دخترش ساله اش که دل سنگ را آب میکرد بروی کوچکترین اثری نبخشید تمام حاضرین مجلس از این استقامت بی نظیر و ثبات قوی و عزم شدید متحیر و مندهش بلکه بضجه و فریاد آمدند و باز در صفحه ۲۲۸ مینویسد حاکم تبریز حمزه میرزای حشمت الدوله در اواخر ایام حیات سید باب از علما و مجتهدین تبریز تقاضا نمود که برای مناظره و مباحثه با سید باب حاضر شوند تا با حضور و مشورت با آنها حکم قطعی باب معلوم گردد علما بحکومت جواب فرستادند که این شخص امروز همان شیخ دو سال پیش است که بواسطه کفر و فساد عقیدت وی کفرش بر همه ما واضح و قتلش

واجب و لازم است اگر مانند ایام سابق بر عقیده خود باقی است باید گذشته شود و اگر از اعتقاد خود برگردد و توبه نامه بنویسد - آنوقت مطابق شرع اسلام رای خود را درباره وی اعلام خواهیم کرد هنگامیکه حمزه میرزای حشمت الدوله ملاحظه نمود که علما و فقها از مناظره و مقابله با سید باب امتناع و استنکاف ورزیدند مجلسی از اعیان و مأمورین دولت تشکیل داد و با سید باب مذاکراتی بعمل آمد پس از اختتام جلسه با سید باب زندان اعاده داده و بعداً وی را بقتوای علما و مجتهدین شهید نمودند ایضا در صفحه ۲۳۶ مینویسد هنگامیکه باب را برای کشتن بمیدان معروف تبریز وارد کردند پدرم با جمعی از رفقا و دوستان خود نزد باب آمده بنای تضرع و التماس را گذاشت که خواهش میکنم باعث ریختن خون خود نشوید و از عقیده خود برگردید راضی نشوید در این شهر تبریز که اهالی آن بیشتر از شهرهای دیگر اذیت و اخلاص بسادات و اولاد رسول دارند خون سیدی ریخته شود باب با پدرم استثنائی بقول پدرم شیخ محمد تقی نکرده ساکت و مهیبای قتل شد باز در صفحه ۴ همان کتاب مینویسد که پدرم شیخ محمد تقی بچشم خود مکرر باب را دیده و با او در محضر ناصرالدین میرزا هنگام ولیعهدی در تبریز مباحثات و مجادلات زیادی کرده علاوه در خلوت و جلوت بانهایت ادب

بواسطه شرافت و سیادت باب با او مناظرات زیادی نموده انتهی
 بیانه صاحبان ذهن و قاد و فکر نقاد ملاحظه مینمایند که
 رئیس الحکماء صاحب مفتاح تهمتهای فراوان و ملفقات زیاد
 یضحک منها الثکلی که از قلم هینج عاقلی بلکه جاهلی هم صادر
 نمیشود بکتاب مستطاب بیان نسبت داده و این افک محض و
 کذب محسوس را منسوب بصحیفه آسمانی نموده معدلک یعنی
 با همه این مفتریات استقامت بی نظیر و مثیل حضرت سر وجود را
 نتوانسته است انکار نماید مطلب بقدری بدیهی و واضح بوده
 که خودش اقرار میکند که مکرر مشافهت و صراحتا از مدرس
 شیخ محمد تقی شنیده که پدرش در مجلس ولیعهد هنگام
 استنطاق حضرت باب حضور داشته و هم در مجلس معقانی و هم
 در وقت شهادت در میدان معروف تبریز و خود شیخ محمد تقی
 هم شخصا خواهشها و التماسها کرده که از این عقیده بفرگردد
 خود شیخ اقرار میکند که باب برنگشت و مثل جبل حدید را سخ
 و مستقیم بود همینطور ردیه نویسانی که نزدیک بعصر حضرت
 نقطه اولی بودند با وجودیکه در اعراض و اعتراض گوی سبقت
 را از مکذبین ادیان سلف روده معدلک نه بصراحت و نه
 برسبیل رمز و اشارت متعرض این مسئله نگردیدند .

۵- برهان عقلی و حسی بیداهت حکم میکند که فاقد شیئی
 معطی آن شیئی نخواهد بود محال است جاهل تعلیم علم کند

غیر ممکن است فقیری کسیرا غنی کند از آتش انتظار برودت نمیتوان داشت از بیخ توقع حرارت نباید کرد غلام و بنده از آقا و مالک خود بزرگتر نخواهد شد شاگرد از استاد در رعیت از سلطان بالاتر نخواهد رفت راستی ممکن است صفتی در مرئوب و مرئوس و فرعی باشد که در رب و مرئوس و اصل نباشد لا والله مثلا صفت استقامت که یکی از صفات بارزه و برجسته و حتی یکی از دلائل قویه ظاهره مطالع قدس ربانی است خورشیدش چنان از افق آسمان اراده احباب و اصحاب و مؤمنین حضرت باب اعظم جل ثنائیه درخشیدن گرفت که بدون اغراق و مبالغه در هیچ ظهوری از مظاهر الهیه از خلقت آدم تا کنون همچو خلافت کلمه و استقامت بی نظیری دیده نشده با اعتراف دوست و دشمن این وجود مقدس اشخاص زیادی را از علمای اعلام و حکمای عظام و طبقات مختلفه دیگر بنفوس مسیحائی چنان تربیت فرمود که آنها را قطعه قطعه بلکه شمع آجین نمودند معدنك تا آخرین دقیقه حیوة رقص کنان و باکوبان بندگرا الهی مشغول و بترنمات عاشقانه مشغوف بودند آری ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین آیا هیچ عاقلی و منصفی تصدیق میکند شخصی این همه اشخاص عالیقدر را در ظل کلمه خود اینطور ثابت و مستقیم تربیت کند و خودش العیاذ بالله استقامت نداشته باشد و توبه کند ؟ ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش
۶- بموجب تاریخ دولت وقت صادر کرد که هرکس از عقیده
جدید و ارادت حضرت باب تبری و توبه کند از حبس و تنگی
نجات خواهد یافت و هرکس از عقیده خود برنگشت بایستد
رهسپار نیار عدم گردد بدین جهت دیده میشود که بعضی
از اصحاب و همراهان حضرت نقطه مشیت جل ذکره مانند
آقاسید حسین یزدی و غیره علی الظاهر در مقام تقیه برآمده
تبری و بیزاری خود را از حضرت باب علانیة اظهار داشتند و از
حبس و قتل هم رهائی یافتند و بعضی دیگر مانند میرزا محمد علی
انیس چون تبری و توبه نکرد با مولا و محبوب خود برفیق اعلی
شکافت حتی شوهر مادرش آقاسید علی مکتوبی بدین مضمون
بوی نگاشت که ای فرزند ناخلف هر چند مراد بین علمای
تبریز خوار و بیعتدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر در
پیش است پدرانه نصیحت و خیرخواهی کرده میگویم که از
جهت شهرت گرویدنت بسید باب خائف و آیس مباش چه
انسان جائز الخطاست اشتباه کرده ای در توبه و مخفرت
پاز است توبه و انابه میکنی و چیزی از شئونت کاسته نمیشود
من تو را نجات میدهم انتهی هنگامیکه نامه بدست میرزا
محمد علی رسید در حاشیه آن مکتوب این شعر حافظ را نگاشت
من رند عاشق آنگاه توبه
استغفر الله استغفر الله

(و این قضیه تا امروز هم معمول و متداول است که برخی اشخاص که از بهائیت تبری و توبه نموده مسلمین آنها را با آغوش باز استقبال کرده نهایت احترام و توقیر در حق آنها مجری میدارند) و بالجمله از مضمون همین مکتوب که ذکر شد بصراحت تمام معلوم و مستفاد میگردد که اگر توبه و توبه نامه ای در کار بود قطعاً و حتماً سید علی زینسوزی میرزا محمد علی انیس شهید را متذکر میکرد که سید باب که مولا و محبوب توبه کرد تو چرا توبه نمیکنی بنده که از مولای خود قویتر نخواهد بود اینک از تمام عقلا انصاف میطلبم آیا میتوان تصور کرد میرزا محمد علی که یکی از مخلصین و بندگان حضرت باب بود وزن و اطفالش آنهاست التماس نمودند که بر ما رحم کن معذک اعتنائی ننموده در نهایت شجاعت و استقامت توبه نکرد تا کشته شد ولی مولا خداوندگار و مری او ترسید و توبه کرد و با این حال کشته شد بر فرض محال گرفتم توبه کرد پس چرا کشته شد خدا یا بهمه مافکر و تأمل و انصاف عنایت فرماتاد در سیل توسلک نمائیم .

۷- یکی از دلائل عقلی و منطقی دلالت اثر نسبت بموثر

و عمل نسبت بفاعل و عامل است باصطلاح مشهور الاثر نسبت بدل علی الموثر نبوغ و عظمت بزرگان عالم از آثار و اعمال و حرکات و سکاناتشان واضح و معلوم میگردد مثلاً بوعلی سینا و مولوی و ارسطو و افلاطون و سقراط و امثالهم که درین خود بدرجه عظمت

و نبوغ رسیده و ملل و امم دنیا مقامشان را عظیم و محترم
 می‌شمارند. بواسطه اینست که آثار قلمیه و کتب علمیه و تحقیقات
 فلسفیه آنها مشهور و معلوم است و عالم انسانی از علوم و معارف
 آنها منتفع شده و میشوند ولی با وجود این عظمت و جلال
 قوه علمیه و آزاده و خلاقیت کلمه شان بجائی نرسیده که بتوانند
 در قلوب و افکار بشر طوری تصرف نمایند که جان و مال و هستی
 خود را بانهایت عشق و اختیار در سبیل آنها فدا کنند و بکلی
 اوضاع اخلاق اجتماعی خود را تغییر و تبدیل دهند چنانچه
 از حکایت و محاوره بهمینسان با ابوعلی سینا این حقیقت
 واضح و هوید است آری این تحول فکری و انقلاب اخلاقی
 و اجتماعی و تبدیل صفات شیطانی مردم بآداب رحمانی
 و عادات روحانی مخصوص قوه قدسیه الهی است که در مظاهر
 ربانی و مشارق سبجانی طالع و ظاهر میشود آیا این همه
 بزرگان و نوایخ که در عالم ملک طلوع نموده اند توانسته اند
 نفاقها را بوفاق و عداوتها را بمحبت و دشمنیها را بدوستی
 تبدیل نمایند لا والله بشهادت تاریخ حضرت بقیه اللہ
 جل کبریائه در مدت قلیلی چنان انقلابی در افکار و اطوار و
 اخلاق و قلوب ایرانیان ایجاد نمود که با سرعتی عجیب و
 خارق العاده بسیاری را از حقیض او هام و خرافات
 باوج عرفان و معلومات حقیقی رسانید و هنوز بکثرت پیشتر

نگدشته که آوازه عظمت و بزرگواریش و بیرق سلطنت روحانییش در متجاوز از نود اقلیم بوج آمده فاعبروایا اولی الانصاف ای خواننده این اوراق تو خود بخوبی میدانی که توبه کردن دلیل ترس و ضعف اراده است شخص ترسو و ضعیف علاوه بر اینکه نمیتواند اشخاص دیگری را بخود مجذوب نماید خودش همیشه دستخوش امواج حوادث و مصائب است و قادر بر دفع آن نیست اما کسیکه بالحن و العیان در مقابل تمام من علی الارض قیام نموده و در نهایت اقتدار و عظمت توانست مجرای تواضع و حواش را عوض کند و عالم نوین و جدیدی بوجود آورد و نسخ شرائع و احکام نماید و هزاران نفوس از علما و مجتهدین و طبقات مختلفه را بخود مجذوب و متوجه فرماید بطوریکه تمام هستی خود شان را در راهش بالطوع و الرقبه نثار کنند آیا هیچ عقلی میتواند تصدیق کند که صاحب همچو روح عظیمی از کار و ادعای خود توبه نموده و پشیمان گردد

۱- و از جمله دلائلی که اساس این تهمت و افترا را بکلی ویران مینماید خطابات و آیات قهریه و غضبیه ایست که در بحبوحه بلا و حبس و ابتلا در قلعه ماکو با نهایت سطوت و اقتدار از برعه ملک قهار ی شخص اول مملکت و صدر اعظم زمان حاجی میرزا آقاسی عز نزل یافت و بتوسط حضرت حجت زنجانی بوی رسید و در آن کتاب مجید و خطاب حمید

بصراحت تمام و بر امشرك بالله و كافر بآيات و مستكبر على الله
 مظهر شيطان خواند و مكرر و براملحون و مبعوض درگاه كبريا شمرد
 و آن وزيرى تدبير را تعويد و تهديد فرمود و مستقبل ايامش را
 بنزول سخط و غضب و دلت و خوارى نبوت نمود و همانطور كه از
 قلم اعلى در حقتش نكال و عذاب و خفت عز نزول يافته بود
 بزودى مضامين و مصاديقش در خارج در باره وى تحقق يافت
 عاقبت در نهايت ذلت و شقاوت بسراى ديگر شافت و بسزاي
 اعمال خود گرفتار گرديد و اين است صورت بعضى از آيات كه
 در لحن قهر به بنام وزير مذكور نازل گرديده قوله عز بيا نه :
 اما بعد فاعلم يا ايها الكافر بالله و المشرك بآيات الله
 و المعرض عن جنابه و المستكبر عن بابه ان الله عزوجل لا يعزب
 عن علمه شئى و لا يعجز فى قدرته شئى و انهما امهلك فى مقام
 و لا اغفل عن حكمك فى اعمالك لانما يعجل من يخاف الموت
 و انه يسمع الصوت و يدرك القوت و ينزل الموت فاشهد يا اليقين
 ثم انظر بعين اليقين ثم لاحظ بحق اليقين فى نفسك فان الله
 عزوجل قال و ان جهنم لمحيطه بالكافرين فوالذى نفسى بيده
 ان غفلتك عن ذكرى و عصيانك فى حكمى و اعراضك عن طلعتى
 لك اشد من نار جهنم بل انها يظهر لنفسك فى يوم القيامة
 و ان الان لو تعلم بعلم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها
 عين اليقين فوالذى هو ملك و جودى قد تخيرت الباز و من

عليها من حكمك وما الان شئ في علم الله وهو معرض عنك
 ولا عنك فمهلا مهلاك يا عدو الله وعدو اوليائه لو تعلم ما
 اكتسبت يدك في امري لتفرالى قتل الاوتاد وتجلس عريانا
 في الرمان وتشهق من حكم الایجاد وتصعق لاهل القواد
 اما تعلم ما فعلت يا مظهر الابليس فكانما ظلمت على كل من
 في الوجود من الغيب والشهود وقتلت كل من ملكوت الودود
 فان الامام عليه السلام قال من احتمل ذنبا فكانما احتمل
 كل الذنوب فآه آه بظلمك تشهقت الفردوس ومن فيهما
 تصعقت الارض ومن عليها فقد تغيرت المياه والارياح وتخربت
 البلاد واندك الجبال واصقرت الازراق ^{بينت} والاصغان
 والاعمار فآه آه كيف اذكر ما اكتسبت بغير حق تكاد السموات
 يتفطرن وتتشقق الارض وتخر الجبال فقد احترقت كبد محمد
 صلى الله عليه وسلم وآل الله في غرفات الرضوان ولطمت
 الحوزيات بسوء حكمك على وجههن في روضات الجنان
 اما تعلم ما فعلت ولقد اعرضت عن همولاك مجليك في عوالم
 التي قد خلقها الله للكوانت عبدرق في ملكه فوالذي هو
 محبوب فوالذي لو كشف الخطا عن عينك لترضى ان تقرض
 بالمقاريض وتمشى في الدنيا وراة المجابين وما خطرت
 ببالك ذره خرد ظلم في حق بل لوملكت شرق الارض وغربها
 لتعطى بان تنظر الى وجهي مرة واحدة ولا يقبل عنك

لعظم مقامى الذى خصنى الله به ازمت أنك تشتلذ فى الدنيا
وقعدت على بساط العظمة وتكبرت على من حولك بما جعل الله
الحكم فى يدك لا ورى ما قعدت الاصدر النيران ولا تستلذ
الابنار الخسران ولا تاكل الامن اثمار شجرة الحسابان
ولا تشرب الامن حميم الفسلان فهلا مهلا لك اناخذ اموال
الناس بالباطل وتصرف الى ما نهوى اليه نفسك بالعا جل
وتزعم ان الله لا يستلك عنه لا ورى ان لك موعد ايمم القيامة
بين يدي الله ورسله وملائكة وجميع عباداه هنالك لتعرف
مقامى وتجد نار جهنم فى نفسك وان الان مالىست الامن
ثياب القطران وما تنعم الا بما تعذب الشتمس والقمر بحسبان
فهلا مهلا لك ادعوت يعلا ورضيت ظلما ونسيت عد لا بعد
ما قال الله فى حق الظالمين حيث قال وقوله الحق
للمؤمنين ولا تحسبن الدين كفروا انما على لهم خيرا لانفسهم
انما على لهم يزدادوا واثما ولهم عذاب سهين فيا ايها المفرور
بنار السجين وحجر السجيل تفكر لمة اين سليمان
ود والقريين ثم ملكهما فى رضاء الله عز ذكره ثم اين سداد
وسمرود ثم ملكهما فى سخط الله عز وجل اليس اتها فانا
فكانا معذ بين ولا لها من محيص ايد او ان كان الشرف ملك الدنيا
وسعة ارضها واموالها فان اليهم ملوك الكفر لاكثر ملكا عينك
واكثر اموالا منك وان كان الشرف رضاء الله واطاعته فمن ايمن

تحرق نفسك بايديك وتفعل عن يمين الذي يأتيك اليس الله
قال في حق الذين عمرو الدنياكم تركوا من جنات وعيون
ونور ومقام كريم ونعمه كانوا فيها فأكبهين اليس الله قال
تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً ولا فساداً
والعاقبة للمتقين فكرلمحة هل تبقى في الدنيا فكيف ترضى
بعزتك في عمر لا يذكر في في جنب حياة الآخرة كأنك فيها
تبقى ماشاء الله و اراد وما لك عن موت ابد اقول الذي اختارني
لحبه ما اردت عليك الارحمة الله لتخلص نفسك عما عقلت عنه
وترحم عليها بما نسبت حكمه فكيف انه كرم موباتك العظمة وجبراتك
الكبيرة انظر من اول يوم الذي انا كتبت في حقك خف عن الله
ريك الى الان قدمض اربعين شهرا وانك لو اظهرت المحبة
وخفت عن الله في الحقيقة فوالذي نفسي بيده لم ينقص من
عزتك قدر خردل ولا انني طمعت في دولتك اقل من خردل لان
كل الدنيا والآخرة مع كهين الصفر ككف رما دبل ان العارف
بربه لم يطلب دون السنيئا ولا يراى عزا الا في رضائه ولا ذلا
الى في سخطه وان مقامك الذي به استكبرت على الله لم يمس
عليه احد ممن عرف حق بل ان ادنى المساكين العارفين
قد ضرب بظهن عليه مقامك فكيف انك مع ما تدعى خشية الله
قد اخذته بايديك كان لله ما خلق ذالك لعزك فكرلمحة قد
اطلعت بما فعل بين وشيعتى من جعلته حاكم الفسار

لعنة الله عليه حيث لا يرضى كافر لكافروا نت تقدر على دفعه
وما كتبت اليه حرفا لعل ينقص من فعله ظلما وعدوانا حتى فعل
ما فعل وبه افتضح نفسك واجمع حطب بهم نزلت من الله
لو كتبت اليه سطرالا يقرب الي ابد او هم انك تعلم نسبه هـ هو
ارذل الانساب بلغة اهله لاحد من العصاة ونسيان
حكم الصلوة وشرب خمره وقتل نفسه وكثرة ظلمه وما ظن انه
ترك صغيرة ولا كبيرة بل والذي نفس بيده لو احتمل كل
الحريرات في ايام دولتك لم يضرك بمثل ذره ظلم احتمل
في حتى فافله ولعنة الله و سطوراته عليه ما دامت السموات
والارض فسوف ينتقم الله عنه بعدله انه المقتدر القوي
والغهمري قد اضطرت في ارض وطني بشأن قد خرجت خائفا
مترقبيا حتى نزلت على من ولد في الخصارى فقد وقرتى وعزرتي
واستقرت في مقام لا يوجد عنده اعظم منه بما استطاع فسى
دين الله حتى قضى نجه فاسئل الله ان يعطيه جزاء
احسانه خيرا الآخرة ولا شك ان الله لا يخلف الميعاد ثم بعد
ذلك اطلعت بموقفى الذى ليس لاحد به علم ولا الى سبيل و
رضيت بما فعل الذى لاشان له الاثنان الانعام فاسئل الله
ان يعزقه لكل ممزق جزاء كذبه وطغيانه انه هو المقدر
الجبار العسوف ثم نزلت عليك وما استحييت من الله ولا من
جدي رسول الله ولا من احد من آباءى ائمه الدين عليهم الدسرة

والسلام الى قوله العزيز فسوف ترجع الى تحت التراب وتقول
 يا ليتني كنت ترابا وليس لك اليم جيب يخلصك ولا صديق
 ينتصك ولا ولد يستخفرك الله ربك لك الا الذين يلعنونك
 ويسئلون الله يضاعف العذاب في حقك الا ان ذلك لظلم
 عظيم قد عمرت قبورا لاموات واحييت نفوس العصاة وخربت
 قلوب الاني هن محال الفيض والالهام حيث اشار اليه عز
 ذكره لا يسمعني ارضي ولا سمائي بل يسمعني قلب عبدي
 المؤمن واقنيت نفوس الراضيه المرصيه غافلا عن مفهوم قوله
 عز ذكره من قتل مؤمنا فنكنا قتل الناس جميعا ۰۰۰ الى ان
 قال راقب نفسك وانتظر امر ربك فان اجل الله لات ولا مرد له ان
 ربك لبا المرصاد ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انتهى
 قوله الاعز الاعلى برار باب فراست و مدققين در حقايق امور
 پوشيده نيست كه هر فردى از افراد بشر بحكم ناموس طبيعت
 وقانون مسلم فطرت هر وقت خود را اسيرود ستگيرود در خالب
 حبس ويلا يا خوشر را عاجز و حقير مشاهده مينمايد بالطبع
 بوسائل عديده و رسائل خضوع و خشوع تشبث كند و بالناس و
 تضرع و توبه و انابه گرايد و بجمع وسايط تمسك جويد كه شايد
 از حبس و عذاب مستخلص و از شكنجه و مرگ رهائي يابد حتى
 حضرت يوسف از خادم ملك مصر خلاص خود را از زندان
 تقاضى نمود بقوله تعالى (ان كرني عند ربك) اينك بانهايت

بیطرفی باید قدری درباره حضرت قاطع البرهان روح ماسواه
فداه تامل و تفکر نمود و انصاف داد کسیکه در قله جبل منیع
ما کو در تنگ نای حیرت اسیر و دستگیر بود چنان قوت
و قدرتی از خود نشان داد که در صریح لوح مقدس خود
ویراکا فر و مشرک خواند و بهیچوجه از مایا و روزایا و مرگ و غیبت
و غضب و عصیانیت خوفی و بد آن اعتنائی ننمود انصافا شجاعت
و استقامتی از این بالاتر میشود قضاوت قضیه را بعدالت و
وجدان خواننده محترم و امیدگاران *

۱- از جمله بلا یا و مصائبی که بر آنحضرت وارد شد
بموجب تاریخی که دوست و دشمن هر دو نوشته اند یکی
تعزیر و چوب زدن میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بحضرت
سید الانس و الجان کینونة المظلومین لمظلومیتة الفدا بود
این مسئله چنانچه در تواریخ مسطور است اولاً بفراشهای
دولتی احاله گردید که عمل ضرب و تعزیر را انجام دهند
ولی فوراً شهای دولتی بیاس احترام حضرت خاتم النبیین
صلوات الله علیه و دانستن عمده و احترام مقام سیادت شریف
و حیانتموده از ایند^۱ و ضرب امتناع ورزیدند ولی مجتهد
بوی انصاف که خود را خلیفه رسول خدا و نایب امام میدانست
برای اینکه شاید حضرت توبه نماید و از اعتقاد خود برگردد
قره عین البتول را با دست خود ضرب و تعزیر و ادیت فرار از

نمود و ملاحظه کرد که این بلا یاد در مقابل آن رون عظیم و استقامت
 ضخیم اثر و شعری نه بخشید تا بالاخره فتوای قتل داد نوحه و ناله
 انبیا و مقربین درگاه کبریارا بدروه اعلی رسانید بر هیچ متفکر
 عاقلی پوشیده نیست که اگر قضیه توبه در آثار بود قهلاً فتوای
 قتل صادر نمیگشت .

۱۰ - لحن و توقیعی که حضرت شریک القرآن جل سلطان
 از قلعه ماه کووه هنگام حبس سلطان وقت محمد شاه تاجار
 مرقم فرموده دلیل قاطعی است بر اینکه ورقه منتشره جعل
 صرف است زیرا جعل و عباراتی در این لحن مبارک مسطور است
 که خلاصه مضمون آن تقریباً این است که میفرماید نزدیک است
 آنچه را امام همام حضرت باقر علیه السلام فرموده وقوع یابد
 فرموده اند لا بد لنا من آذربایجان لا یقیم لها شیئی (۱) یعنی
 ناچار است قائم ما اجباراً سفری به تبریز نماید و چنان آتش فتنه
 و امتحان در آن سرزمین شعله ور شود که هیچ قوه نمی نتواند
 در مقابل او مقاومت نماید و یکی از عجائب معجزات این حدیث
 شریف اینست که حادثه می که از هزار و سیصد سال قبل حضرت
 باقر علیه الاف التحیه والبهیاً بتوسط قوه قدسیه الهیه اخبار
 فرموده ایثک مصداق وی بدون تأویل و اشاره بر تمام عالم و
 (۱) این حدیث را مرحوم مجلسی در مجلد سیزدهم
 بحار الانوار نقل فرموده است .

عالمیان واضح و هویدا گشته و دولت وقت بالاجبار قائم موعود خود را به تبریز وارد نمود و شهیدش کرد تا مضمون حدیث شریف بنامه و کماله بر همه دنیا آشکار گردد و نکته دوم اینکه هنگامیکه حضرت نقطه بیان عظم برهانه حدیث شریف را به اعلی حضرت باد شاه بصراحت مرقم و وقوع شهادت را بر سبیل قطع و یقین پیش بینی فرمود در حالتیکه اسیر و مسجون و مظلوم بود و سلطان وقت هم در نهایت اقتدار و اختیار و براریکه سلطنت متکی و جالس قطعا نمیتوانست بعد از اطلاع از مضامین این شریف حضرت را بجای دیگر مانند خراسان و اصفهان و ولادی غیر از آن رایجان تبعید کند و همه کس اعلام و اخطار نماید که سید باب که مدعی بود این حدیث در باره من صدق پیدا کرده و خواهد کرد و من همان قائم موعود هستم که امام علیه السلام از هزار و سیصد سال قبل اخبار فرموده متاسفانه این حدیث شامل ایشان نشد و در حق وی مصداق پیدا نکرد ولی چه میتوان کرد که آنچه را که حق جل جلاله بعثت نافذ و غالبه خود امضاء فرموده است بلا شک و شبهه باید صورت وقوع یابد و تمام قوای سلاطین با اقتدار علمای صاحب اختیار نزد قدرت قاهرش معدوم صرف و مفقود بحت است لا اراد لقضائه و لا ناسخ لحکمه از مطالعه کنندگان این اوراق استدعا میکنم که بانظردقیق و بیطرفی قدری در سطور

فوق دقت نمایند تا تمیز حق از باطل چون شمس از ظل برای
اینسان آشکار و عیان گردد .

۱۱- توبه برای چیست توبه در اینگونه موارد غالباً

یعنی مورد حبس و عذاب برای فرار از شکنجه و مرگست علاوه بر
دلایل و پرا هیئتی که در فوق بضرر رسید مدارک و مناسبات
دیگری نیز در دست است که بکلی این معنی یعنی فرار از
مرگ و ترس را تکذیب میکند هنگامیکه کتاب قیم الاسماء یعنی
تفسیر سوره مبارکه یوسف که بنهیج آیات از ظلم اعلی عز نزول
یافته بود از اسماء مشیت بر قلب انورش نازل گشت در آن صحیفه
آسمانی در نهایت ذوق و اشتیاق تمنای فدای جان در سبیل
محبوب امکان را مکرر نموده بقوله الاعز الرفع الاعلی یا بقیة الله
قد فدیت بکلی لك و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت
الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتصماً قدیماً و همچنین
در تفسیرها همان تمنا را فرموده بقوله عز و جل کانی سمعت
منادیا ینادی فی سری افد احب الاشیاء الیک فی سبیل الله
کما فدی الحسین علیه السلام فی سبیلی ولولا کنت ناظراً
یذک السر الواقع فوالدی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الارض
لن یقدروا ان یأخذوا منی حرفاً فکیف عبید الذین لیس لهم
شأن الی ان قال لیعلم الكل مقام صبری و رضائی و فدائی
فی سبیل الله باید با کمال بیطرفی مسئله را دقت کرد

کسیکه با این صراحت و صداقت در نهایت امنیت و استراحت
 تمنای فداکاری و شهادت برای ارتقای عالم انسانیت نموده
 و مینماید آیات انصاف است که این مکتوب بی سروته را بآنحضرت
 منسوب دارند •

۱۴- از دلائل محکم و متین بوسمتی بنیاد این ورثه
 اینست که هر معلمی درنگام تعلیم و تئیکه بخطای خود آگاه
 گشت و از عقیده اولیه خود رجوع نمود فوراً بشاگردان خود
 اعلام میکند که از عقیده اولیه خود برگردند و معتقد بعقائد
 ثانویه و جدید شده شوند همین نحوه در قواعد فقهیه مسطور
 است که اگر مجتهدی بخطا و فتوی اولیه خود برخورد واجب
 است بجماعت مقلدین خود اعلام نماید که سبک عمل را
 تغییر دهند همینطور مقتضین و تئیکه قوانین مدنی مملکتی را
 وضع نموده بعد از مدتی در جریان عمل بنواقض آن قانون
 پی برند فوراً آنرا تغییر داده و قانون جدید را باهالی مملکت
 و ادارات دولتی اعلان مینمایند تا نظم مملکت مختل نگردد
 و مطابق همین روش و سنت در شرایع مقدسه آسمانی و آیات
 ربانی نیز همین قاعده معمول و متداول است بسا احکامیکه
 مظهر امرالله نازل نموده و بعد از مدتی بواسطه انقضای
 مقتضیات وقت آنرا نسخ نموده حکم جدیدی از سماء مشیت
 نازل میشود در آنوقت در هیئت اجتماعیه چه دین چه

مدنی چه علمی قهرا تغییرات مهمی داده خواهد شد زیرا
 اعمال و اخلاق و عادات و آداب و حرکات و سکنات تابع عقیده و
 معلومات است اینک با نهایت ادب و انسانیت سؤال میشود
 بر فرض محال که تصدیق کنیم که این توبه نامه از حضرت محیی
 روم و منجی ام جل سلطانه صادر و واقع گردیده آیا در اوائل
 ایام ظهور یا اواسط و یا در اواخر ایام بوقوع پیوسته اگر قائل
 شویم که در اوائل ایام صدور یافته حتما قابل قبول نیست
 زیرا اگر این قضیه در اوائل ایام واقع شده بود پس اینهمه
 ادعاهای بزرگ و نزول آیات و خطب برای چه بود اگر گوئیم
 در اواسط ایام تغییر عقیده حاصل گشت این راهم هیچ
 منصفی بلکه هیچ مساند و متعصبی قبول نخواهد کرد زیرا در
 همان اواسط سالهای ظهور تازه کتاب مستطاب بیان که
 ناسخ کتب آسمانی قبل و مهیمن بر آنها بود عن نزول یافت
 و بساط احکام جدید منبسط گردید و اگر گوئیم در اواخر ایام
 این قضیه واقع شد الحق آنها قابل قبول نیست زیرا بالحس
 والعیان ثابت و مبرهن شد که در همان آخرین روز حیات
 بموجب اعلامیه دولت سرکس تبری و توبه و تقیه کرد از قتل
 مستخلص گردید مانند آقا سید حسین یزدی و امثال و هرکس
 تقیه و تبری نکرد مانند میرزا محمد علی انیس چنانکه در سطور
 قبل ذکر شد با حضرت اعلی بصلیب آویخته گردید و بملکوت

اینهمه شتافت آیا با وجود مطالب فوق ودقت در مبانی آن -
میتوان حقیقتی برای این ورقه بی مهر و امضاء و تاریخ قائل
شد .

۱۳- راستی اگر کسی از مقام خود استعفا داد و از کار
خود یشیمان گردید و خطا و اشتباه خود را کتباً اعلان و
اخطار کرد آیا میتواند تصدیق کرد که مؤمنین و ارادتمندان
آن شخص گردوی اجتماع نموده او را بمقام اول بشناسند
آنهم مسئله دیانت که از اهم مسائل روحی و اجتماعی است
مگر مردمی مرض دارند و یا همگی از حلیه عقلی و نهی و عری
و بجنون مبتلا گشته اند که نفیس ترین چیزهای خود را که
عبارت از جان و مال و ناموس و عزت و منصب است بدون جهت
و سبب در طریق وی نثار کنند راستی اگر حضرت نقطه اولی
جل اسمه سند کتبی بدست دولت داده بود تا حال بلکه از
صد سال قبل باید این بساط دیانت جدید بکلی برچیده
شده باشد و حال آنکه بالحس و العیان می بینیم روز بروز در
ترقی و تعالی است ای برادران عزیز امید وارم مسئله را با
کمال بیطرفی در پیش وجدان خود حل نموده تا حقیقت
مطلب برخورد و برهمگی مکشوف گردد والا ما را با کسی مجادله
نبوده و نخواهد بود .

۱۴- یکی از سنن عجیبه آئینه اینست که هنگام ظهور

مطالع قد سیه و انقلابات فکریه و تحولات اجتماعیه کسان دیگر هم
 به او و هوس بینتمبری یا مهدویت و با مظهریت که مدعی وحی و
 الهام میشوند طلوع و ظهور نموده و جامعه را بمظهریت خود
 دعوت مینمایند و غالباً اینگونه مدعیان کذب به جهله بعد از
 ظهور مظاهر حقه ملکوتیه قیام نموده انقلاب و اغتشاش محدود و
 موقتی ایجاد مینمایند چنانچه ظهور انبیای کذب به در ادوار
 انبیای حقه بنی اسرائیل مکرر در تورات مسطور است همین نحو
 در دوره حضرت مسیح له العظمة و العلاء یهودای جلیلی
 و تیودای سوری قیام نموده خود را میعوث من عند الله قلمداد
 کردند و در کور حضرت سید الکونین علیه من التحیات افضلها
 و ابهاها مسیلمه کذاب و المیحه اسدی و اسود عنسی و زسی
 معروف بسجاح مدعی نزول وحی سماوی گردیدند و در این
 ظهور اعظم دم کسائی از قبیل محمد احمد المتمدی السودانی
 و سید علاء عراقی و سید حسن صاحب الزمانی و شخصی در مملکت
 ترکیه که نام وی در خاطر این فانی دانی نمانده اگر کسی
 طالب باشد رجوع نماید به کتاب ذنب انقره در حالات مرحوم
 مصطفی کمال پاشا و غیر اینها از کسان دیگر می زمانها هذا علم
 طغیان و بیرق عصیان بفرارشته خود را در قبال حضرت
 باب الله الاعظم روح الوجود لقدرته الفداء قائم موعود
 و مظهر حضرت معیود شمرند و چند صباحی بتقولات افکیه

و هو اجس شیطانیه عده مختصری را در خود جمع نموده به
خیال خود سری افتادند که دفعتاً صرصر شدید آسمانی
و عواصف قهر سبحانی چنان اشجار خبیثه مجتبه آنها را
که اجاز نخل خاویه قلع و قمع نمود و در زاویه نسیان و عالم
عدم کشانید که گویا از اصل بوجود نیامده بودند لقد صدق
فی حقهم قول الله تبارک و تعالی فی القرآن العظیم
والخطاب الفخیم قال جلت عظمتہ و کبریاؤه ضرب الله مثلاً
کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
توتی اکلها کل حین باذن ربها و مثل کلمة خبیثة کشجرة
خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار چه نیکو
فرموده نابغه عرفان حضرت مولوی علیه الرحمه و الرضوان
همسری با انبیاء برداشتند

اولیاء را هم چو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشرویشان بشر

هر دو تاملان بسته خوابیم و خمی

این ندانستند ایشان از همی

در میان فرقی بودی منتهمی

هر دو گان زنبور خوردند از محل

زان یکی شدند نیش زان دیگر عسل

هر دو گان آهو گیا خوردند آب

زان یکی سرگین شد زان مشک ناپ

هر دوشی خوردند از یک آب خور

آن یکی خالی و آن پراز شکر

صد هزاران اینچنین اشیاء بین

فرقشان هفتاد ساله راه بیمن

آری باصطلاح معروفان للباطل جلوة ثم یضمحل

وللعق صولة ثم یستقر از ارباب انصاف ومخالقین جو

اعتساف انصاف میطلبیم که بنص این آیه وافی هدایة وآیات

دیگر و دلیل عقل آیا محورنا بود شدن مدعیان کاذب و بقاء

آیات الهی و نموشجره رحمانی دلیل بر حقیقت و حقیقت

حضرت نقطه اولی وصاحب اسماء حسنی در متجاوز از

یکقرن که صیت نفوذ کلمه و خلاقیتش در بسیط زمین منتشر

گردیده نیست در اینصورت آیا ممکن است چنین سلطان

مقتدری از حق و حقیقت توبه کند *

۱۵- و از جمله مطالبی که دلائل فوق بیان تأیید و

تشدید میشود قضیه امتناع سام خان ارمنی رئیس فوج

ارامنه از شلیک و تیرانداختن دفعه ثانی بمحور فلک جلال

و عظمت است باتفاق دوست و دشمن یک فوج سرباز ارمنی

که عبارت از هفتصد و پنجاه نفر بوده اند با وجود آنکه از

حیث تواد و عقیده و فکر مخالف و معاند دیانت مقدسه اسلام

بودند و در نهایت حدت و شدت شروع پیشلیک نمودند عجب
 اینجاست که بآن دو هیکل مقدس اید آسیمی وارد نیامد
 حتی کوچکترین گرد و غبار و سوختن و جراحاتی هم در آن دو کوکب
 لامع دیده نشد بعد از مشاهده این معجزه قطعی مسلم
 سام خان مسطورچنان منقلب شد که در مرتبه دوم حاضر
 برای تیرباران نگردید در صورتیکه میدانست تیرد از امر
 صاحب منصب مافوق خود بحکم قانون نظام علاوه بر خلع
 درجه جانش را هم قطعاً در معرض خطر خواهد داد انداخت
 معذک هر چه با و اصرار کردند برای خلع درجه بلکه کشتن هم
 حاضر شد ولی برای شلیک مرتبه دوم حاضر نشد شگفت
 این است که تاکنون شبیه و نظیری برای این قضیه دیده
 نشده تا این مسئله دفعه دوم آن باشد آیا کمی پیدا
 میشود که با نظر دقیق و تبصر عمیق خالصاً لوجه الله و لخدمه
 الانسانیه قضاوت کند چه شبیه است این قضیه از بعضی
 جهات بواقعه هائله کریلا و شهادت حضرت سیدالشهدا
 علیه سلام الله چنانکه ارباب مقاتل و بعضی از مورخین نقل
 کرده اند که شخصی مسیحی از مظلومیت آن مجسمه غیرت و
 شهامت و منبع احساسات و استقامت بشرف دیانت مقدسه
 اسلام مشرف شد و جان خود را تقدیم و تسلیم بارگاه قدس
 کبری نمود ولی مدعیان اسلام و مروجین شریعت حضرت

خیرا لانام فتوای قتل و خرن از دیانت را برآن جوهر ایمان
 و سادج ایقان داده و هوا مرتد و واجب القتل شمرند
 سبحان الله علمای اسلام عین همین معامله را با قائم موعود
 خود که سالها انتظار ظهورش را داشتند انجام دادند
 چنانچه علمای یهود نیز عین این معامله را با موعود خود
 نمودند لیصدق فی حقهم ما صدر من لسان مخازن العلم
 والحکمه و منها بض الالهام والرحمة علیهم من الله الاف الثنا
 والتحیة قال علیه السلام واما العلامة من عیسی فما قالوا
 فی حقه ایکاش بهمین قتل و صلیب اکتفامینمودند بلکه
 علاوه بر اینها آن وجود اقدس را متهم با اتهامات عجیبه و غریبه
 که از جمله آنها همین مکتوب بی اصل و بنیاد بود نمودند
 لیتم فیهم قول الرسول الکریم صلوات الله علیه وآله لتسلکن
 سفن من قبلکم شبرا فشربرا و دراعا بذرعا حتی لودخلوا
 جحر ضب لدخلتموه و قوله علیه الاف التحیة والبها انتم
 اشبه الامم بیئنی اسرائیل آری از ملتى که فاتحه امرش
 بقتل و تکبیر حضرت مبدء انوار ازلی حسین ابن علی افتتاح
 یابد و خاتمه کاوش بمصلوب نمودن مهر میهرآلهی مهدی
 موعود اختتام یا بدچه انتظاری غیر از این میتوان داشت
 ۱۶- باکمال احترام و بیطرفی ستوالی مینمایم اگر
 شخصی از روی تعصب و اغراض فردی و شخصی و یا از طریق

جهالت و سادگی و خوش باوری که در تحت تأثیر دیناران واقع
 شده نسبت بهمین آقایان طابعین و ناشرین این مکتوب
 بی اعتبار و روقه می بنام توبه نامه انتشار داده اند آقایان محترم
 مذکور از مذهب تشیع توبه و تبری نموده بعد از اصلاح منته
 و جماعت و ما بیکیش سهود و نصاری درآمده اند و این مسئله را
 بصورت ورقه می درآورده سپس طبع و چاپ نموده در اطراف
 و نواحی انتشار دهند و فی الحقیقه این مسئله کذب محض
 و اغترای صرف باشد یقیناً آقایان مذکور در نهایت درجه
 عصبانیت برای این تهمت و افترا ادعای شرافت و همت
 مقام و احترام نموده و مینمایند حال از دو قسم بیرون نیست
 اگر آن ورقه توبه نامه دارای تاریخ و امضاء و مهر نباشد و طابع
 و نشانش را هم پیدا کرده باشند قطعاً موافق جمیع قوانین
 شرعی و مدنی او را مورد تحقیق قرار خواهند داد و اگر فرض
 نمائیم که این ورقه دارای تاریخ و امضای طرف باشد ولی
 طرف مقابل یا وکیلشان میگوید این امضاء و تاریخ و خط
 جعل صرف است و من اصلاً خبری از آن ندانم و بدلائل
 قانونی و معقول و همراستج حالیه و مقالیه مجسول بودن آنرا
 اثبات کند بدون ادنی تأملی تمام شرایع و علماء و عقلا
 وی را بزرگترین مقصروخیانت کار و مشتری و گداب و موجب
 انقلاب و اختلال آسایش عامه شمرده ببدترین عداوت و

شکنبه وی را محکم و مجازات خواهند نمود اینک بانتهایت
 احترام و انصافیت از آقایان و ناشرین این مکتوب سؤال میشود
 همانند بره نانون بشماحق میدهد که تهمت زندگان خود را
 بحکم تمام قوانین شرعی و مدنی محکم و مجازات نمائید آیا
 این حق قانونی و مشروع را یدیگران خواهید داد که اوهم
 شمارا مورد پرسش قرار داده و سؤال کند باچه دلیل باین
 تهمت و افترا قیام نموده و اسباب تشویش از همان و عداوت
 میشوید و در صورت عاجز شدن از اتیان مدرک قلعی و قانونی
 و عقلانی آیاتصدیق خواهید فرمود که شماهم باید مجازات
 شویند گمان نمیکم حاضر باشید زیرا تاکنون بسیار تجربه
 شده است که حضرات بهائی باکمال احترام از طمای اعلام
 استدعا کرده اند خوب است یک مجلس رسمی با حضور
 علمای ادیان و ملل در محضر نمایندگان رسمی دولت علیه
 ایران منعقد گردد و در نهایت ادب دلایل طرفین گفته و تحریر
 شود شاید این سوء تفاهم بکلی از میان برخیزد و همگی
 برادرانه در ظل یک عقیده محکم متین باهم زندگی نمایند
 چنانکه همین مسئله در دوران حیات حضرت قائم موعود در
 اصفهان بمیان آمدولی علما حاضر نشدند حتی در بسیاری از
 موارد پمباهله هم حاضر شدند باز کسی جرئت نکرد بهمین نحو
 حضرت بهاء الله جل ذکوه در لوح سلطان ایران و امپراطور

عثمانی همین بیستنهادر فرمود ولی کسی اجابت نمود و
 حاضر نشد آری چیزی که تاکنون عوض دلائل و براین منطقی
 بملت بهائی رسیده چوب و چماق و قتل و غارت و کشتن و
 بستن و تهمت و افترا و نشر اوراق کذب و بهتان که سراج
 عاجزان و بیچارگان بوده است امید داریم که اینگونه نفوس
 سراز فراش غفلت برداشته پیش از این باندیت و آزار مظلومان
 و نشر اوراق و مکاتیب بی اصل نبود ازند و باعث سرفکندگی
 خود و متعدین جهان و جهانیان نگردند .

۱۷- یکی دیگر از دلائل مست بودن اساس این ورقه
 اینست که اگر فرض کنیم که حضرت صاحب العصر و الزمان جل
 کبریا نه باعتقاد شما توبه کرد یعنی از ادعای مظهریت
 و مهدویت برگشت و پشیمان شد و توبه نمود و بدست خود
 خودش را ابطال نمود یعنی خود را یکفرد مسلمان عادی
 شمرد در این صورت ببرهان عقلی و منطقی باید آثار و نتایج
 این ادعاهم محو و نابود گردد زیرا بحکم فطرت و عقل
 صریح و علم صحیح اگر مدرک و متین آثار و اعمال که ادعای
 مهدویت باشد محو و معدوم شد بدون شك و شبهه اثر و
 نتیجه هم باید بکلی محو و معدوم شود زیرا چراغ بی نطفه
 روشنی ندارد در پای بی آب من نخواهد داشت ادعای
 باطل دارای نفوذ و قدرت نخواهد بود باید بسیاری

از آیات آسمانی از قبیل آیه مبارکه ان الباطل کان زهوقا
و کثیر من امثالها یکی لخصوص العیاد بالله مهمل و
کذب محض باشد آری اگر قدرت و نفوذ ادعا و انقباض
نفوس و تخیر هیئت اجتماعیه در صد سال قبل منحصر بایران
بود امروز در مالک عدیده و اقالم کثیره آثار این قدرت
الهییه آشکار و هویداست اگر دیروز فی المثل عده معدودی
مؤمن بقائمت و مظهریت آن جوهر الجواهر بودند امروز جم
غفیری و جمیع کثیری در مالک عدیده آسیا و افریقا و اروپا و
امریکا در آستان مقدس سر تعظیم فرود آورده و میآورند
اگر دیروز همان فرقه شیعه از علما و طبقات مختلفه جان و مال
و عزت و هستی خود را در سبیل محبتش فدا مینمودند
امروز یهودی نصرانی زردشتی بودائی پرمغانی طبیعی
شرقی و غربی فریاد یاعلی الاعلی و یا بهاء الابهی ^{کالانسان}
علی المنار او کالشمس فی رابعة النهار یعنی آسمان
میرسانند از منصفین و مطلقین بر حقائق تاریخی برای تحقیق
این مسائل حتی از متعصبین و منتسبین استدعا مینمایم
که بکتب تواریخ غیر بهائی و ردیه نویسان و مخالفین رجوع
فرمایند تا از همان کتب پرا ز تهمت و افترا حقیقت مطالب
فوق را دریابند زیرا باتمام اکاذیب و مفتریات که نوشته اند
این قضیه یعنی انتشار امرالله و کلمه الله را در اقطار

واسعه جهان کم و بیش نتوانسته اند انکار نمایند .

۱۸- از اول خلقت عالم همیشه مردم دودسته بوده اند مخالف و موافق مطالب انتقادیه و مسائل اعتراضیه رد و انکار و قتل و تکفیر و بغض و تدمیر همیشه اینگونه مسائل و مطالب از طرف فرقه مخالف صورت میگرفته و گاهی در انتقاد و تهمت باندازه بی افراط و مبالغه میکردند که راستی قلم حیا میکند و مداد و کاغذ بگریه میآید اینک برای پی بردن به بعضی از حقایق و مطالب و بیاناتی را از کتاب حیات محمد تألیف فاضل محترم آقای حسین هیکل وزیر محترم معارف مصر که تاکنون در طهران چهار نوبت بطبع رسیده در این مختصر نقل میگرداند تا خوانندگان گرامی مطلع و آگاه شوند و بدانند که دیگران چه بهتانیها و افتراها و چه اوراق شبها در حق حضرت سید عالم و خیر ام له البهائم و الثنائی نوشته و در بلاد اسلامی و غیر اسلامی منتشر نموده و مینمایند جناب هیکل در مقدمه کتاب خود در تحت عنوان (محمد در نظر نویسندگان مسیحی) مینویسد در فرهنگ لا رومر فرانسه ضمن گفتگواز نظریه نویسندگان مسیحی تانیمه اول قرن نوزدهم که از محمد بوضعی نشانیسته عیب جوئی کرده اند چنین آمده ۰۰۰ باوجود این محمد صم در نظر آنها ساحری فاسد الاخلاق بیخماگری

ریاکار بود و او را کار دینالی میدانستند که چون بمقام پاپی
 نرسید برای انتقام از همکاران خود دینی تازه پدید آورد و
 داستانهای خیالی و نامناسب یا سرگشت او آمیخته بسود
 پدیدیکه مجموعهئی از این قبیل حکایات راجع بسرگشت محمد
 در ادبیات اروپائی پدید آمده بود داستان محمد که در سال
 ۱۸۲۱ بوسیله رینو و فرانسسک میل انتشار یافته نشان میدهد
 که مردم قرون وسطی درباره او چگونه فکر میکردند در قرن
 هیفدهم "میل" سرگشت محمد ص را از لحاظ تاریخی
 مورد بحث قرار داده ولی بسیاری مطالب ناروا راجع بمحمد
 در خاطر او نقش بسته بود با وجود این اعتراف میکند که نظام
 اخلاقی واجتماعی که محمد پدید آورده است با صرف نظر از
 تفصیلات و تعدد زوجات تفاوتی با اساس مسیحیت ندارد
 (امیل درمنهم) نویسنده فرانسوی یکی از خاورشناسان
 است که زندگانی محمد ص بانظر انصاف نگریسته و
 پارهئی مطالب ناروا که همگان او درباره محمد نوشته اند
 نقل میکند و میگوید " وقتی جنگ در میان اسلام و مسیحیت
 در گرفت طبعاً دامنه اختلاف و سوء تفاهم وسعت گرفت
 وسخت تر شد و باید اعتراف کنیم که غریبان بیشتر دامن اختلاف
 را دامن میزدند بعضی مردم بیزانت بدون اینکه زحمت
 تحقیق را درباره اسلام بخود هموار کنند در تحقیر آن افراط

کردند نویسنده گان و منظومه با فان با مسلمانان اندلس بر وسیله
ناسزاهای زشت مبارزه می کردند محمد صم را یغما گیری
ریا کارین عیاشی نویسی باز یا ساحری می پنداشتند بعضی
دین را و رئیس یک دسته از راهزنان می شمردند بعضی دین را نیز
او را کشیشی رومی میدانستند که بمقام پایی نرسیده و
آتش خشم و کینه اش بجوش آمده است بعضی دیگر او را خدائی
ساختگی میدانستند که پیروانش برای او آدم قربانی میکنند
(ژبرد نوجن) با اینکه سخنانش همه جدی است نقل میکند
که محمد صم در حال مستی جان داد و مرده اثر را بر
توده شی از کثافت یافتند که خوکها از آن خورده بودند
و بدین وسیله حرمت شراب و گوشت خوک را تحلیل میکنند بعضی
منظومه ها محمد را بصورت ^{بنت} طلا جلوه میدهند و مسجد
مسلمانان را پراز مجسمه ها و تصویرها میدانند کسیکه
منظومه انطاکیه را ساخته در ضمن آن میگوید که بس
(ماحوم) راکه از طلا و نقره ساخته شده دیده است که
بر فراز فیلی روی صندلی خاتم جای داشته منظومه رولان
از شکسته شدن پتهای مسلمانان بدست سپاهیان شارلمانی
سخن میراند و میگوید که مسلمانان اندلس سه خدا را که مرکب
است از (ترفاجان) و (ماهوم) و (ابونون) میپرستند
مؤلف داستان محمد تصور میکند که اسلام بیک زن اجازه

میدهد که بیش از یک شوهر داشته باشد کینه جوئی
و ترویج خرافات همینطور ادامه داشت از زمان (رودلف
ولوهیم) تا امروز نیگلا د کیز و هوس و مراتشی و سوتنک
و بینیاندر و پرید و دیتران همه محمد را مردی دجال و اساتم
را مجنون بدعتها و نتیجه اعمال شیطان و مسلمانان را وحشی
و قرآن را مجموعه از سخنان سخیف میدانستند و از شرط
سخافت مطلب از گفتگوی جدی در این باب محذرت میخواستند
با وجود این پروترایل که اولین رساله را بر ضد اسلام در اروپا
انتشار داد در قرن دوازدهم قرآن را یلاتینی ترجمه کرد در
قرن چهاردهم بریاسکال بکار تحقیق درباره اسلام پرداخت
انوسان هشتم محمد را دشمن مسیح نامید در قرن وسطی
محمد را مردی بی دین میدانستند و ریمن لیون در قرن
چهاردهم و یکم باستیل در قرن شانزدهم و دولان و ژابنیه
در قرن هیجدهم و کشیش دیرگی ورنان در قرن نوزدهم
راجح بمحمد ص و دین وی نظریات مختلفی داشتند کتب
بولانولیه و شول و کردسن دیر سوال و دوزی و سپرنگر و بارتمی
و کاستری و کار لایل و دیگران تا حدی درباره اسلام
و مؤسسان مقتضای انصاف را رعایت میکنند و احیاناً در این
باب به نیکی سخن میرانند ولی در وقت رسال ۱۸۷۶ اثر
اشنای سخن از محمد چنین میگوید این عرب منافق ناپاک

بیش از آن نیز در سال ۱۸۲۶ فوستر بر محمد ضمه میزنند
هنوز هم کسانی هستند که بر ضد اسلام با نهایت تعصب
مبارزه میکنند انتهى بیانه بعد از این بیانات می نویسند
به بینید این گروه از نویسندگان فوئگ کار دنائت و پستی
را بکجا رسانیده و چگونه در طی قرون متوالی برگمراهی و
ایجاد دشمنی و کینه میان فرزندان آدم اصرار ورزیده اند
که بعضی از آنها در عصری که آن را عصر علم و تحقیق
و آزادی و مساوات می شمارند پدید آمده اند . . . و با وجود
این مغرب زمین با اسلام و مؤسس آن بچشم دشمنی مینگرد
وین باکی را بجائی میرساند که گروهی را برای تبلیغ
بکشورهای اسلام می میفرستند تا بعنوان تبلیغ ناسزاهای
سنت خود را منتشر کنند و درصد مسیحی کردن مسلمانان
برآیند انتهى کلامه عجیب اینجاست که مسلمین و علمای
اسلام حملات شدید بر عیسویها و علمای مسیحی نموده
متأثر و متاسفند که چرا این مقریات و اکاذیب بی اصل را
نسبت بسید اصفیا داده و میدهند و اوراق افکیه
و تهمتهای بیچاره هر روز در کتب خود طبع و نشر مینمایند
غافل از آنکه خود شان عین همان اوراق جعلیه و افترائیه
بلکه بالاتر از آنرا در حق حضرت ثقله اولی و حضرت
بها^ع الله عز و کرهما روا داشته و میدارند و اسباب دشمنی

و اتفاق را بین برادران دینی و ابناء نوع بشر فراهم میسازند
لقد صدق فی حقهم قول الله تبارک و تعالی فی قرآنه
العظیم کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت
قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوتنون پیغمبر اکرم علیه الغصیل
الصلوة میفرماید خارا در چشم برادر خود می بینید و شاخ
را در چشم خود نمی بینید لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
آذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون بها امیدواریم
در این عصر علم و ثور و تمدن و آزادی و احترام عقاید
کاری کنند که جز ملل راقیه متمدنه دنیا محسوب گردند بعد
از اطلاع یو این مطالب با کمال احترام عرض مینمایم این
مسئله از بدیهیات و مسلمات است که مؤمنین بمطالع
اسماء و صفات الهیه از نظر دیانت چون آنها را من عند الله
دانسته و کتابشانرا کلام الله شمرده کوچکترین انتقادی
بر اقوال و اعمال آنها تصور نخواهند کرد تا چه رسد بمقام
اظهار و عمل ولی دسته مخالف چون بانظر بغض و عداوت
مینگرد قهرامحاسن را معایب و حسنات را سیئات می بیند
بلکه خود صاحب ظهور را شخص مفسد و ضد باحق و حقیقت
تصور میکنند لهذا از نشر اراجیف و مفتریات و ابداه شکوک
و شبهات مضایقه نینماید شاید بعض ساده لوحان حتی
بعضی از علمای اعلام محض گمراه نشدن مردم باعتقاد خود

خالصاً لوجه الله جعل و افترا را برای حفظ جامعه
از غوایت و ضلالت جائز بلکه واجب و لازم میدانند چنانکه
مشاهده شد که بعضی از علما در کتاب ردیه خود عین این
مطلب را ذکر نموده میگوید اگرچه دروغ و افترا در اسلام
بلکه در جمیع ادیان از گناهان کبیره عظیمه محسوب
ولی دروغ و تهمت بر بیہائیان زدن از بهترین اعمال و
محسنات است زیرا این نوع دروغ و افترا که علت حفظ جامعه
از انحراف در سبیل حق باشد موجب اجر جزیل و ثواب
جمیل خواهد بود و چون با اعتقاد خود قطع به بطلان -
صاحب ظهور دارد و از طرفی قدرت و نفوذ و خلاقیت کلمه
صاحب ظهور را بچشم سرور مشاهده میکند آتش غیظ
و غضب در کانون سینه اش شعله ور گردیده برای امحاء
اعدام خود او و آثار او بهر افترائی متمسک میگردد توبه
و توبه نامه سهل است بلکه بالاترین تهمت هارا رواج -
میدهند کسانی که ریختن خون و غارت اموال و حکم بانفصال
زنان از شوهران بزور و عنف بنام کفر و ارتداد را جائز بلکه
واجب شرعی می شمارند از جعل اوراق کذب و افترا باکی
دارند لا والله راستی بحکم فطرت و حسب ذات که از لوازم
ضروریه هر موجودی است هیچکس حتی نبات و حیوان با خود
دشمنی ندارد ولیلا و نهارا برای نیل بسعادتی خود جا...

وساعی است بسیار از اشخاص را بچشم خود مشاهده میکنیم که دیروز مثلا در نهایت عداوت و بغض خالصا لوجه الله بدون غرض و مرض شخصی بواسطه جهالت و نادانی مال و خون و ناموس غیر دین و مذهب خود را از روی عقیده دینی حلال دانسته بلکه خودش محض رسیدن بتوایب آخرت و خلاصی از جهنم مرتکب قتل و غارت گشته ولی بعد از رفع سوء تفاهم جان و مال و فرزندان خود را در راه همان عقیدهئی که دیروز آنرا کفر و بدینی تصور میکرد امروز بواسطه تغییر عقیده و رفع نادانی فدا و انفاق مینماید چنانکه تواریخ گذشته و امروز بر اثبات این مطلب گواهی است صادق نگارنده بچشم خود مکررا اشخاص را ملاقات کردم که علاوه بر کینه و دشمنی نفت بر اجسام کشتگان بهائی طلبالمرضات الله ریخته و کشتن و اندیت آنها را علت تقرب بدرگاه خدا دانسته سپس از خواب غفلت برخاسته و بنعمت ایمان و ایقان فائز گردیده بلکه باعث هدایت نفوس عدیده گشته و عالمی را از تنقات ملکوتی و انفاس چپروتنی گلستان ارم کرده است و این سنت و رویه در تمام ادیان سلف و خلف بوده و خواهد بود ظهور بهائیت هم مانند ادیان گذشته گرفتار همین سوء تفاهمات و محل حملات و مشغریات گردیده امیدواریم در این دور مشعشع مدنیت انسانی اسبابی فراهم گردد که بکلی سوء تفاهم رفع

و علم صلح و سلام و محبت و اتفاق در تمام اقطار عالم بی ستراز
آید .

۱- برای شفاف حقیقت و دفع مخاصمت و محسو
اعاصیر معاندت و معلوم نمودن مجهولات و تفصیل و شرح
میبهات بحکم عقل و منطق باید عقاید و مطالب مسلمه
عند الطرفین را گرفت تا سوء تفاهم بکلی رفع گردد و اشتباه
از میانه برخیزد قریب دو هزار سال است که سبیل مخاصمت
در بین یهود و نصاری در جریان و بهمین نحو آتش مهادمت
در میان این دو فرقه با اسلام در فوران است و متجاوز
از صد سال است که هر سه فرقه با بهائیت در جنگ و جدال
و دست بگریبانند علتش این است که یهود مطالبی را در
حق حضرت مریم غد را علیها سلام الله و حضرت مسیح
له المجد والعلا قائل است که ملت نصاری طاقت شنیدنش
را ندارد تا چه رسد بتصور و تصدیقش یهود بدترین
شایع و قبایح و حتی العیاذ بالله اعمال منافی عفت و عصمت
را در حق حضرت مریم جزء مسلمیات بلکه بدیهیات
میداند بهمین نحو در حق حضرت مسیح مطالبی را میگوید
که قلم از ذکرش حیا میکند ولی آن مسائل عند النصارى جزء
اوهام و خرافات بلکه اضغاث واحلام و بطلانش از قطعیات
و بدیهیات است و بهمین منوال است روایات بین النصارى

والاسلام چنانکه در سطور و صفحات قبل شمه ئی از آن محض عبرت نکرشد و بر همین قیاس است مسائل و مطالب بین اسلام و بهائیت و بالجمله قدر مسلم اینست که هر ملت قبلی چون ظهور بعد را باطل و خان از حق و حقیقت می شمارد محض منحرف نشدن جامعه از طریق حق خود گشتن و غارت کردن و کذب و بهتانرا نسبت بملت بعدی خود جائز بلکه عقلا و شرعا واجب میدانند با وجود این همه اختلافات یکدسته مطالب مسلم و قدر مشترکی بین الطرفين وجود دارد که برای دفع مخاصمت و حل مشکلات عنداللزوم باید بآنها مراجعه گردد این است قانون بحث اصلی که باید باکمال دقت و بیطرفی در آن قضاوت نمود اکنون بر سر مطلب رویم و گوئیم قدر مسلم عندالطرفین که جای هیچگونه تردیدی نیست اینست که طلعت اعلی حضرت باب مدعی مقام قائمیت و مهدویت و نزول آیات و تجدید شریعت و احکام گردید و دلیل حقیقت خود را بنزول آیات فطری آسمانی و عجز من علی الارض در مقابل آن آیات اعلان و مقرر فرمود و بواسطه همین ادعا محل حملات و ایرادات علما و امراء و عامه ناس واقع گشت و برای همین مطلب جنگهای خونین و سختی واقع شد که منجر بکشتن و کشته شدن بسیاری از لشکریان و امراء دولت و علما و فقها و سایر طبقات چندین سال

والتصدیق گردید و خود حضرت شمس حقیقت ایام حیات را در حبس و زنجیر و بلا و ابتلا گذرانید تا عاقبت در نهایت شجاعت و استقامت بشهادت کبری فائز گردید و بسبب اینجاست که در مکتوب منسوب به بنابرالدین میرزا ولیعهد بعنوان پدر تاجدار خود محمد شاه اقرار و اعتراف شده است که هنگامیکه با پدر را در مجلس برای محاکمه و استنطاق حاضر کردند و سؤال از ادعای وی نمودند با صراحت و استقامت تمام مهادت اظهار نمود دلیل خواستند نزول آیات را حجت قرار داد الحاصل هنگامیکه از اخترف طرفین صرف نظر نموده و مسلمیات و قدر مشترک و متفق علیهای هر دو فرقه یعنی مورخین اسلامی و بهائی متوجه شویم می بینیم هر دو طرف متحداً متفقاً میگویند که حضرت در نهایت استقامت ادعای قائمیت فرمود و با اعتراف اعداء و دشمنان آنحضرت از قبیل حاجی محمد کریمخان کرمانی و دکتر مهدیخان زعم الدوله و غیرهم معترفند که هر چه بایشان اصرار کردند از عقیده خود رجوع ننمایند و توبه نکند رجوع ننمود تا بشهادت کبری فائز گردید در این صورت برای این ورقه بی اصل و اساس قدر و قیمتی باقی نخواهد ماند .

اجماعا معتقدند که هر مسلمان زاده‌ئی که از دین اسلام برگشت و دین دیگری را قبول نمود اگر هم هزار مرتبه توبه نماید توبه او قبول نشده و نخواهد شد و همچو کسی را در اصطلاح فقه اسلام تعبير بمرتد فطری مینمایند و در خصوص صریحه قرآن مجید از قبیل آیه شریفه ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفران تقبل توبتهم و صریح اختیار مانند حدیث مروی از حضرت صادق علیه السلام کنه میفرماید من بدل دینه فاقتلوه و اجماع تمام مسلمین این قضیه مصحح و قطعی است که باید مرتد فطری گشته شود و بهیچوجه توبه از وی قبول نگردد و علاوه اگر کسی مدعی نبوت و نسخ احکام قرآن حمید گردید با اعتقاد و زعم آقایان فقها و علما بموجب حدیث الاومن ادعی بعدی نبوة فاقتلوه قطعا باید گشته شود و هیچ عذری از وی پذیرفته نشود بنا بر این قاعده اجماعیه قطعیه فقهیه تهدید و توعد و تکلیف کردن علما آنحضرت را بتوبه نمودن امری بود کاملا غلط و مخالف کتاب و سنت و اجماع زیرا بموجب همین قاعده فقهی مسلم حضرت سید وجود با اعتقاد آنها چه توبه میکرد و چه نمیکرد یکی بود و باید خواهی نخواهی گشته شود و اگر فرض کنیم بفرض محال یا خیلی مستبعد که بعقیده مجتهدین آنوقت توبه مرتد فطری قابل قبول است و حضرت

بعقیده آقایان توبه کرده و توبه نامه نوشت پس چرا آن مظلوم را حکم بکفر داده شهیدش نمودند علاوه چرا این توبه و تبری را از آقا سید حسین و امثاله قبول نموده و سلامتی او را رها نمودند و ادعای زحمتی بوی نرسانیدند با اصطلاح معروف يك بام و دو هوا که نمیشود بعبارة آخری اگر توبه مرتد فطری قابل قبول است هیچکس نباید کشته شود و اگر قابل قبول نیست همه باید کشته شوند پس رهائی و سلامتی آقا سید حسین کاتب و چند نفر دیگر بواسطه توبه و تبری و شهید شدن حضرت باب و زینبی بواسطه توبه نکردن و استقامت خود این عمل و این قضیه بزرگترین برهائی بوجهول و بی اصل بودن این ورقه ست فما صدق فی حقهم قول الله تعالی قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون و از قضایای عجیبه این زمان آنکه همین علمای اسلام که هزار و سیصد سال بنص آیه شریفه میگفتند توبه مرتد فطری قابل قبول نیست تازه حکم جدیدی را از نزد خود اختراع نموده و برخلاف نص قرآن و اجماع و اخبار توبه مرتد فطری را قبول مینمایند چنانکه در همین طهران و برخی ولایات دیگر چند نفری را می شناسیم که دیروز بواسطه بهائیت علمای اعلام آنها را مرتد فطری و کافر مطلق تشخیص داده خون و هیال آنها را حلال دانسته و آنها را از خانه و زندگی آواره رد و بدر نموده و

توبه شان را بموجب قانون اسلام غیرمقبول شمرده بعد از مدتی همان اشخاص بهائی یعنی همان مرتدین فطری که توبه شان غیرقابل قبول بود همینکه تخییر عقیده داده به دیانت اسلام برگزیدند فوراً عقیده علما هم درباره آنها تغییر نموده یاروی پاژ آنها را استقبال نموده و توبه شان را قبول کرده در نهایت احترام آنها را در صدر جلال نشانیدند سبحان الله مگر علمای اعلام دیانت مقدسه حضرت خیر الانام و اطع عبده و باز چه خیال خود قرار داده روزی حکمی رانی نموده و روز دیگر همان حکم را بخیالات شیطانی و هواجس نفسانی اثبات مینمایند لقد صدق فی حقهم قول الرسول الکریم علیه من التحیات افضلها سیاتی زمان علی امتی علمائهم سرر خلق الله آیا کسائیکه با کتاب آسمانی خود در دیانت و احکام آن یابین صراحت خیانت بورزند چگونه میشود با قوال و اقلام آنها اطمینان و اعتماد کرد .

۲۱- بموجب تاریخ طرفین قضیه محاکمه و استنطاق و حضور حضرت سلطان اسماء و صفات الهی را در محضر رسمی ولیعهد و حضور علمای تبریز در شعبان هزارود و بیست و شصت و چهار نوشته اند قبل از حضور در این مجلس رسمی جمعی از مردم بی اطلاع تصور میکردند مقصود از کلمه یاب ارتباط آن حضرت است با قائم معروف غائب خود شان و مانند اسباب

اریعه در غیبت صغری سمت نیابت خاصه را دارا هستند این
 جلسه رسمی علنی در حضور حکومت و علما پرده را کاملا از روی کار
 برداشت و با قدرت و استقامت بی نظیری مهدویت و استقلال
 و قائمیت خود را علنا اظهار فرمود سکوت غریب و مهت عجیبی
 در اولین دفعه حاضرین را فراگرفت و هیچجان عظیم بریاند
 حاضرین از علمای اعلام از قبیل نظام العلماء و مسلا محمد
 مقانی و میرزا احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
 و بعضی از مجتهدین دیگر و غیرهم حاضر بودند سؤال و
 جواب از طرفین شروع شد در اولین مرتبه سؤال از ادعای
 ایشان نمودند فرمودند من همان کسی هستم که شما منتظر
 او بودید اهل مجلس دلیل و برهان طلبیدند فوراً شروع
 بتلاوت آیات و انزال بینات نمود و فرمود بنص قرآن کسریم
 بزرگترین حجت و دلیل مظاهر مقدسه الهی کتاب و آیات
 اوست بعضی از حاضرین مجلس گفتند در بعضی از جملات و
 عبارات شما اشکالات نحوی موجود است حضرت باپ فرمودند اگر
 این نکات نحوی و صرفی علت اشکال و بطلان هست غیر این
 ایرادات و اشکالات هم بر قرآن مجید وارد است در بسیاری
 از مواضع این کتاب حمید آیات و جملاتش برخلاف قواعد نحو
 و صرف و لسان عرب نازل گردیده با وجودیکه خود حضرت
 رسول اکرم ص داتا عرب و از منبع عربیت ظاهر گشته بود .

بعضی دیگر مسائل شك و سهو سؤال نمودند برخی صیغیه
 اشترطی را بعیان کشیدند برخی دیگر از قواعد صرف و نحو
 سؤال نمودند حضرت باب سکوت فرمودند حتی بعضی از
 علمای مجلس سائلین این قسم از مسائل کوچک و ضعیف را
 سرزنش و توبیخ نمودند که این سئوالات چه ربطی با دعای
 قائمیت و مهدویت دارد باری مجلس تمام گشت و جمعیت
 متفرق شد حضرت باب را هم بمحل خویش رجوع دادند و
 باب را اعاده بچهره رقی نمودند و حبس شدید کردند انصافاً
 کسیکه بانهایت شجاعت و دلوری در خطرناکترین مجلس و
 موقع باتفاق دوست و دشمن بصراحت تمام اظهار استقلال
 و قائمیت نماید آیا همچو برون بزرگی توبه مینماید .

۲۲- از جمله دلائل و براهینی که این مکتوب را بکلی

سست و بی اعتبار میسازد قضیه ایست که تمام مورخین بهائی
 و اسلام بالاتفاق نوشته اند که بعد از تعزیر و توهین
 شیخ الاسلام نسبت بخورشید سماء معانی جل نکره آن
 حضرت را بچهره رقی اعاده داده حبس شدید نمودند آیا
 هیچ عاقلی باصطلاح معروف میتواند این دروغ شاخ دار
 را قبول کند که کسیکه توبه نموده و بدست خود توبه نامه
 نوشته آیا ممکن و معقول است که دودفعه بحبس شدیدی
 چهره رقی گرفتار شود آیا خود این اعاده دادن بحبس

چهریق دلیل بزرگی بر معمول بودن این ورته نیست کسیکه توبه کرد و توبه نامه نوشت حبس آنها حبس شدید لازم ندارد و بنا بر همان روشی که اتخاذ نموده بودند بایستی مانند آقا سید حسین کاتب و دیگران بکلی آزاد و رها شوند و راحت و استراحت جویند مگر آنکه بگوئیم قواعد عقلی و منطقی — بهیچوجه من الوجوه ارزش و اعتباری ندارد •

۲۲- تعجب در این است معترضین از یکطرف توبه نامه

طبع نموده و بکمال جد و جهد در متون کتب ردیه و اوراق — جداگانه منتشر می نمایند و قاعده روی همین مسئله باید معترف و معتقد باشند که نقطه اولی عراسمه بعد از این توبه یکفرد مسلمان واقعی گردید راستی اگر آقایان علما و مسلمین در این عقیده راسخ هستند و مقصودشان مخالفت نیست پس چرا این همه کتب ردیه بر حضرت باب عراسمه می نویسند و طبع و انتشار میدهند شخص مستغفر و تائب که ردیه لازم ندارد بعقیده شما بواسطه توبه مسلمان شده بشخص مسلمان که نباید ردیه نوشت شما باین قوار ردیه بر مسلمان و اسلام مینویسیدنه برخلاف از دین اسلام ای عقلای ملت و علمای امت چرا بشخص مسلمان و تائب بعد از گذشتن صد سال حکم کفر میدهید چرا ارادتمندان و اتباع او را و کافر و مرتد میخوانید چرا زندهای آنها را بدون طلاق بشوهر داده و میدهید

چراغ‌ت اموال آنها را حلال تراز سیر ما در می‌دانید چرا آن
 مظلومان بی پناه را در روز روشن میکشید و سرازتن آن‌چند می‌کنید
 چرا چرا و چرا این اعمال و اخلاق عجیب و غریب شما مکذب
 انتشارات و اعتقادات شماست هر عاقلی از هر دین و مذهب
 که این تناقض و تخالف اقوال و اعمال را به بیند راستی مندهش
 و سرگردان میشود و انگشت تحیر برندان تعجب می‌کند ای
 برادران ارجمند زمان زمان احترام عقاید و آزادی ادیان
 است امید داریم پیش از این مطالب پی اصل و اساس را در میان
 خلق خدا انتشار ندهید و اسباب نفاق و تفرقه بین برادران
 بلکه ابناء نوح خود فراهم نسازید *

۲۴- تمام قبیل و قباها تکفیرها - قتل و غارتها - ردیه‌ها
 تهمتها و افتراها بر سر ادعای استقلال و تشکیل شریعت جدید
 است اگر حضرت مسیح این تعالیم اخلاقی و نصایح روحانی
 و مواظب‌رسانی را بدون ادعای مظهریت استقلالی مانند یکی
 از انبیای بنی اسرائیل مثل دانیال و اشحیا برای آل اسرائیل
 بر سبیل ارشاد و موعظه تحریر و تقریر میکرد قطعاً محبوب و مطلوب
 تمام دنیا و بنی اسرائیل بود و تا آخر عمر با نهایت عزت در میان
 آنها زیست می نمود نه ردیه‌ی نویخته می‌شد و نه قتل و غارت‌سی
 واقع می‌گشت نه خود و نه مادرش مورد تهمت و افتراهای زشت
 واقع می‌شدند بهمین نحو حضرت سید بطحار و خورشید افق اعلی

علیه من البها اطيها اگر مدعی استقلال و نسخ توراة و انجیل نمیشد و قرآن مجید را که تعالیم و احکام فرعیه اش اغلب مطابق فروعات توراة و مبادی اخلاقیش مطابق انجیل بود و بعنوان یکنفر مرشد و واعظ اخلاقی و روحنمای روحانی در میان مردم و عظمی نمود و ادعای استقلال نمیگردد قضا و حتما میان تمام ملل عالم مخصوصا میان یهود و نصاری عزیزترین اشخاص بود و این قدر مورد تمهت های ناروا واقع -
 نیگشت و صد ها کتاب بر روی طبع و نشر نمیشد در ظهور حضرت نقته بیان رفی الوجود له الفداء عین این جنگ و جدال و فتنه و امتحان بعیان آمد حتی در میان مؤمنین و مصدقین در قریه بدشت شاهرود همینکه فهمیدند ظهور حضرت ظهور استقلالی است و جناب ظاهره علیها پباء الله در حال کشف حجاب استقلال ظهور و شریعت جدید را اعلان فرمود چنان وحشت و اضطرابی در میان اصحاب پدیدار شد که بعضی بدست خود سرخویش را بریده و بعضی هم اقتراض و اعراض نمودند و بالجمله تمام منازعات و مناقشات بر سر ادعا مخصوصا ادعای استقلالی است بعد از استحضار برین مقدمه بانهایت ادب و احترام عرض مینمایم حاصل مقصود از انتشار این ورقه اینست که بدیگران بفهمانند که حضرت باب ادعای ثائمت کرد و سپس از کار خود نادان و شیعیان

گشت و بموجب این ورقه توبه کرد و توبه نامه نوشت و کسیکه در ادعای خود ثابت و مستقیم نباشد لایق مقام مظهریت نبوده و نخواهد بود و استقامت در ادعای یکی از شروط مهمه انبیاء و مرسلین است جواب این مسئله بحقیقه این فانی دانی اینست اگر برادران عزیز ما قدری در مضامین این ورقه مطبوعه منتشره دقت میفرمودند هرگز بانتشار و طبع آن اقدام نمینمودند زیرا عباراتی در این ورقه یافت میشود که بکلی با عقل و حواس و وجدان و همه چیز مباینست و منافات دارد زیرا اولاً کلمه توبه در جایی استعمال میشود که شخص با اعتقاد خود کاری را که رضای خدا در آن نیست و مخالف حکم الهی است آنرا بجانیاورد سپس متذکر و متنبه گشته بدرگاه الهی توبه و تضرع نماید مثلاً میداند که دروغ یا غیبت و یا زنا مخالف رضا و حکم الهی است لیکن بواسطه غلبه هوا و هوس آن عمل را مرتکب گشته بعد حالت پشیمانی رخ میدهد و توبه و استغفار مینماید اما اگر عمل و یا عقیدهئی را برای خود اتخاذ کرد که با اعتقاد قطعی و یقین خود موافق رضا و حکم الهی است قطعاً از همجو عمل و یا عقیدهئی توبه نخواهد کرد زیرا بحقیقه خود موافق رضا و حکم الهی عمل کرده است مثلاً اگر مجتهدی بعد از دقت کامل و خلوص نیت و استفراغ و سح حکمی از احکام الله را از آیات و سنت استخراج فرمود و در حقیقت خلاف واقع و

حکم الله واقعی بوده بحکم عقل صریح براوگناهی نیست بلکه عندالله ماجوراست و اشتباه او مغفور زیرا غرض عصیان نبوده و تکلیف مالا یطاق هم از جانب خدا بر نبوده خود قبیح بلکه محال است بنا بر مطالب فوق صاحب این ورقه بعد از آنکه خود را یکنفر شیعه مسلمان معرفی میکند خود را پاک و صاف دانسته و عقیده خود مرتکب عملی نشده است که خلاف رضای حق باشد بناً علیهذا توبه درین مورد هیچ معنی و مفهومی نداشته و نخواهد داشت و عجب ترا ز همه اینکه عباراتی در این ورقه یافت میشود که به صراحت تمام میگوید از اصل و اول ادعائی در کار نبوده و هر کس هر نسبتی بمن بدهد من از آن مستغفر و بری و بیزارم و اینست عین عباراتی که محل شاهد مقصود است قوله (و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط با دعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر انتهی کلامه و باز میگوید قوله و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر انتهی ای قاری محترم این اوراق نوراً بخدا و وجدانت قسم میدهم قدری در این عبارات و جمل تفکر نما به بین میشود این مطالب و جمل را با هزار خروار سرشم و تأویلات و تفسیرات بعیده عجیبه غریبه اصلاح کرد کسیکه در هزاران موضع در آیات بینات و بیانات مقدسه خود مدعی مقام ربوبیت و مظهریت و قائمیت و رسالت

واستقلال بحث میشود و مملکتی را در سایه همین ادعا با سرعت
 مدهشی منقلب میکند و صد ها از علمای راشدین و فضایل یالغین
 در طریق همین ادعا جان میسپارند و آن همه جنگهای مهیب
 که باعث ریختن خون هزاران اشخاص گردیده همه اینها
 بی سبب و جهت بوده و ادعائی در کار نبوده آیا این همه کتب
 استدلالیه از ابتدای ظهور تا کنون که در اثبات ادعای
 قائمیت تألیف و طبع و منتشر شده و میشود همه بیخود و بیجهت
 است آیا این همه محافل تبلیغی که در شرق و غرب منعقد
 شده و میشود همه در اثبات حقیقت این ادعا نیست آیا این همه
 منازعات قلمی و کشتن بهائیان بیخود و بی جهت است آیا
 جمیع مبلغین ملل و نحل عالم اول در اثبات ادعا حریف
 نینزند آیا تمام این تأسیسات در اقالیم متعدد مگر برای
 تحکیم همین ادعا نیست این همه حبس و بلا و قتل و صلیب مگر
 برای ادعای نبوت آیا همه کوشیدیم کور شدیم فهم از همه رفته
 عالم بجنون مبتلا گردیده آیا هیچ دیوانه و سفیهی این
 مطالب را محقول می شمارد من یقین دارم اگر طابعی من و
 ناشرین این ورقه عجیب قدری در مضامین و تناقضات صریحه
 این مکتوب دقت میفرمودند هرگز راضی بطبع و نشر این ورقه
 نمیگردیدند زیرا صاحب این مکتوب بوسیله اطلاق بدون قید
 و شرطی این علم و ادعا را بکلی از خود نفی نموده بطوریکه

بطرز ماضی بعید میگوید این بنده را چنین ادعائی نبوده
 و نه ادعای دیگرانصافا سؤال میکنم شخص جاهل و نادانی
 که هیچ مقامی را برای خود قائل نیست آیا ممکن و محتمل
 است که با و بگوئید توبه بکن این قضیه مثل آنست که يك هيئتى
 شخص عادى عامى بیسواد را تحت محاکمه و استنطاق در آورده
 با و تکلیف کند که باید توبه نمائی آن بیجاوه در اولین دفعه
 مندهش و حیران گشته قطعا يعقل آنها خواهد خندید
 و خواهد گفت آقایان محترم من گناهی نکردم که توبه نمایم
 آقایان محترم توبه برام معدوم محال است من نه سرودی
 دارم که مدارك كسى از من داشته باشید که برخلاف قانون
 چیزی گفته و نوشته باشم بعلاوه مقامی را هم که باعث اختلال
 نظم باشد برای خود قائل نیستم من یا شخص بیسواد فقیری
 هستم که مدعی بربیج چیزی نبوده و نیستم ای عقلای ملکست
 برای چه توبه بکنم بر چه عمل زشتی توبه بکنم از همه مضحکتر
 آنکه جمعی پیدا شوند و صورت این مجلس را نشردهند و
 اسمش را توبه و توبه نامه گذارند فاعبروا یا اولی الابصار .

۲۵- بر ارباب عقول مستقیمه واضح و مبرهن است که

مؤمنین بهر پیغمبری هر چه را آن نبی و وصی بفرماید بدون
 تأمل و تردید قبول خواهند نمود ولو آنکه مخالف عقل او و عقل
 من علی الارض باشد فی المثل اگر آن پیغمبر بر آسمان حکم

زمین و بر زمین حکم آسمان نمایند بلاشک و شبهه عقل و فهم
 خود را تکذیب خواهد کرد نه بیانات مظهر امرالله را به
 شرطینه قطعی الصدور باشد نه روایات و احادیث محتمل
 الصدق و الکذب اغلب میدانیم که در جمیع کتب آسمانی مطالبی
 مندرج است که بعضی از مطالب آن محل حمله فلاسفه
 و علمای مادیست و برخی دیگر محل اشکال و انتقاد ادیان
 قبل است نسبت بادیان بعد مثلا کلیه معجزات مذکور
 در صحف آسمانی و بعض مطالب دیگر از علماء طبیعی بکلی
 مندرج مستهزانه بهمین نحو معجزات و تولد از روح القدس
 و صدور مسیح رایهودیان جزو اوهام و خرافات میشمارند
 و در قرآن مجید قصه اصحاب کهف و شق القمر و داستان
 غرانیق و امثالها را همگی این مطالب مسطور در کتب مقدسه
 را چه از باب ادیان قبل و چه غیر از باب ادیان محل اشکال
 و اعتراض و اعتراض قرار میدهند ولی مؤمنین باین کتب تمام
 مطالبش را نازل من عندالله دانسته و ذرهئی العیان بالله
 اشکال و اعتراض در قلبشان خطور نمینماید و لمخالف عقل
 و علمشان هم باشد بعد از این مقدمه بانهایت احتشام
 عرض میکنیم همانطور که یهودی یا نصاری یا مسلمان در
 کتابهای آسمانی و مطالب قطعی الصدور خود تسلیم صرف و
 مطیع بحت است همینطور هم بهائی و تیکه مسئلهئی در

کتاب آسمانی یا اسناد قطعی الصدر را وثبت و ضبط شده
 باشد بلا تردید قبول خواهد نمود ولو مخالف بهم رسلیقه^ش
 هم باشد بعلاوه خود مظا هر مقدسه آنها چیزی را که از سما^ء
 مشیت حق جل جلاله بر قلب مقدس آنها نازل شود و مأمور
 باظهار آن شوند قطعا در آثار و کتب آسمانی ثبت خواهند
 فرمود و از توهمین و اعتراض خلق خوف و هراسی نخواهند داشت
 حال اگر فرض کنیم که اگر این مکتوب بی اعتبار از سما^ء مشیت
 حق جل جلاله بر قلب مقدس حضرت نقطه عز اسم نازل
 شده بود و آن حضرت مأمور بودند که آن ورقه را بدست دشمنان
 خود بدهند قطعا و حتما در آثار مقدسه قطعی الصدر و خود
 تصریح باین مطلب میفرمودند آیا میتوان تصور یا تصدیق کرد
 که شخص مطلبی را کتابی دشمن خود علانیه و آشکارا بدهد و
 بدوست صمیمی و حقیقی خود آن مطلب را بگوید و در آثار خود
 ثبت و ضبط ننماید آیا این حرکت رفتن و خیانت با مؤمنین و
 دوستان حقیقی خود نیست هر عاقلی تصدیق میکند که
 هر کس مدرك کتبی صریحی را که بر ضرر خود و نفع دشمن باشد
 بدهد دشمن خود بدهد مسلما بدوستان صمیمی خود خواهد گفت
 و خواهد نوشت که من در تحت فشار یا از روی اضطرار همچو
 نوشته ای بد دشمن خود دادم شما مطلع باشید اگر این کار را
 نکنند قطعا اغراض جاهل و ضلالت خواهد بود و صد و این عمل

از يك شخص عاقل عادى قبيح و بطريق اولى از مظاهراتيه
 و مدعيان وحى سماوى محال است چنانكه حضرت رسول
 اكرم صلى الله عليه وآله مطالبى را كه على الظاهر بر ضرر
 خودش تمام نموده است چنانكه در بعد از آن كه خواهييم كـ
 بصریح بيان در قرآن مجيد ذكر فرموده و از احدى نره نى
 واهمه ننموده نقطه حقيقت هم جل ذكره اگر اين مكشوب
 درست و صحيح بود قطعاً در آثار خود ضبط مي فرمود و با اعتراض
 اشخاص هم اهميتى ننميداد چنانكه بعضى از مطالب را در
 آثار متدسه خود كه محل حمله ارباب ادبىان و غير ادبىان
 است ذكر فرموده معذ لك بقدر خردلى اعتنا با شكالات دشمنان
 خود ننموده و تفكر و افى ذالك يا اهل العقل والانصاف .

۲۶- بديهى است هيچ عاقلى براى رفع مشكل و دفع
 دشمن اگر بتواند بگفتار يا نوشته نى آن عقده را گره بگشايد
 قطعاً از مصارف و مخارج نقود خود دارى خواهد كرد اگر از اين
 راه ممكن نشد بتوسط صرف مخارج و وجوه آن مشكل را حل
 خواهد نمود اگر از اين طريق هم بمقصد نرسيد متوسل بحبس
 و زندان خواهد شد اگر بوسيله زندان اين معسور ميسور
 نگرديد بشكنجه و عذاب متوسل خواهد شد و اگر از اين راه هم
 بسر منزل آرزو نرسيد بمحو و اعدام و جنگ و قتل دست خواهد
 زد بعد از اين مقدمه ميگوئيم راستى اگر اين ورقه بى اصل

مدرك صحيح و كاملی داشت و بقول آقایان بولیهه نوشته بود پس جرنانصرالدین شاه با آنهمه عداوتیکه بحضرات بابیه و بهائیهما داشت این ورقه را در اطراف و نواحی و ارجاء و ضواحي مملکت ایران طبع و نشر نمود و اهل السی بیچاره را از مجادله و منازعه و سوء تفاهم خلاص نکرد این ورقه دست بابیه و بهائیهما نبود که بگوئیم آنها مخفی کردند بلکه این ورقه در دست دشمنان آنها بود اگر این ورقه فی الحقیقه دارای مدرك محکم بود قطعاً جنس نیریز و محاربه مازندران و قتل و گشتار زنجان واقع نمیشد زیرا ناصرالدین شاه و امیر کبیر فوراً آن توبه نامه را طبع و نشر نموده علاوه بر آنکه هزارها از آن ورقه را پنجف اشرف که مرکز علمای اعلام بود بشهرهای دیگر و اطراف میفرستاد و برای خود حضرات بابیه و مؤمنین بحضرت اعلی نیز ارسال مینمود تا قطره خونی ریخته نگردد و مؤمنین و اصحاب هم چون حضرت قائم موعود در قید حیات بودند و در چهره یق تشریف داشتند فوراً این قضیه را استعمال و استطلاع مینمودند و تکلیف قطعی را از آنحضرت میخواستند آنحضرت حقیقت مسئله را به کمال صراحت و صداقت کتباً و شفاهاً اظهار میفرمودند و مطلب کاملاً واضح و آشکار میشد و کوچکترین مطلبی برای طرفین مجهول و مستور نمیماند .

۲۷- از جمله دلائل محکمه برست بودن بنیان این مسئله ایست که باتفاق تاریخ هردو طرف جنگهای خونین و شدت مخاصمت و اراقه دماه کثیره و نهب اموال و قتل رجال و اسارت زنان و اطفال در قلعه مازندران و نیز روزنجان و در اکثر بلاد ایران در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و وزارت امیر کبیر واقع شد یعنی بعد از جلسه محاکمه و - استنطاق در تبریز اگر کسی با دقت نظر در اطراف قضایا و حوادث جاریه در آن ایام با نظر انصاف و بیطرفی ملاحظه نماید قطعا بمجموع بودن این قضیه تصدیق خواهد کرد زیرا اگر این مسئله توبه نامه فی الحقیقه راست و درست بود آنهمه حرارت فوق العاده و اشتعال بیحد و حصر و حروب شدید و پانهایت جدیدیت از طرفین مخصوصا از طرف حضرات بایه ظهور و بروز نمیافت بلکه بالعکس هردو طرف بالاخص اصحاب حضرت باب اعظم عز اسمہ بکلی مخمود و منجمد و افسرده میشدند زیرا وقتیکه میفهمیدند مولای آنها از مقام خود استعفا داده و از ادعای خود منصرف و بشیمان گشت یقینا حرارتشان بیرونی تبدیل میگشت و این امری است فطری و طبیعی که هیچ قابل انکار نیست و قشون دولت هم دست از حرب و قتال میکشید و قطعا با او امر فوق خود گوش نمیداد زیرا وقتیکه میفهمید حضرت با اعتقاد آنها توبه کرده و مسلمان

شده خصوصاً که در پی رسول اکرم صلی الله علیه هم هستند
 شمشیر را در غلاف و در نیال کار خود می رفتند علت جنت قشون دولت
 با حضرات این بود که علماء دولت بقشون گفته بودند که حضرات
 کافر و مرتدند علاوه خود دولت هم راضی بر بیعتن خون لنگرو
 رعیت و اختلال نظم مملکت خود نمیشد با اتفاق مورخین هنگامیکه
 حضرت باب اعظم را برای محاکمه و استنطاق از چهار سق
 به تبریز آوردند مردم تصور کردند که ورود باب بهمچو مجلسی
 که ولیعهد و علماء حضور دارند و پیرا خائف و مرعوب خوانند نمود و
 از ادعای خود دست خوانند کشید ولی بعکس نتیجه بخشید
 زیرا تشکیل این جلسه سبب شد که باب در نهایت صراحت و
 استقامت در حضور ولیعهد و علماء پرده را علناً از روی کار برداشت
 و خود را مهدی منتظر خواند و تکلیف خود و آنها و تمام عالم و
 عالمیان را ظاهر و آشکار فرمود این صراحت ادعا و قوت اراده با
 سرعت برق در نواحی و اطراف مملکت منتشر شد و چنان تأثیر
 خارق العاده فی در ارواح و قلوب مؤمنین نمود که بزودی
 آسیای جنگ در نهایت حدت و شدت پیرش و گردش درآمد
 و تنور حرب چنان مشتعل شد که شعله اش سر بر عیان
 آسمان کشید صراحت همین ادعا و استقامت بی نظیر مملکت
 وسیع ایران را مانند کشتنی در وسط امواج اقیانوس عظیم
 مضطرب و متزلزل نمود تعالی تعالی هذه القدرة العظيمة

تعالی تعالی بدهد التوه الخیبه آری صولت و قدرت این ظهور
عظیم بود که دیگران تصور کردند میتوانند با انتشار اسناد و
مدارک بی اساس این چراغ را اطفاء نموده و بنا برین بپرند
۲۸- ملت بهائی اثر این مکتوب عجیب و غریب را قبول

نکند حق دارد زیرا در شریعت مقدس بهائی احادیث و
روایات بکلی از درجه اعتبار ساقط است اگرچه آن حدیث
و روایت از طرف موثق و مقدس ترین شخص بهائی باشد باز هم
ترتیب اثر و حکمی با داده نخواهد شد تا چه رسد باینکه از
طرف کسانی باشد که دشمنی و کشتن و افترا زدن بر ملت
بهائی را از عبادات خود می شمارند .

۲۹- از روی عقل و انصاف و مدارک تاریخی باید
تصدیق و اعتراف کرد که از اول خلقت آدم تا کنون همچو
ظهوری باین عظمت و جلال و شرف انوار علم و معارف واقع
نشده امیدوارم خوانندگان محترم این رساله این مطلب را
حمل بر اغراق و مبالغه ننموده بانظر انصاف و بیطرفی در
مطالب دلیل تعمق و تأمل فرمایند تا مطلب کاملا واضح و آشکار
گردد بنصوص تواریخ قطعیه و قصص آیات کریمه کتب سماویه
مخصوصا قرآن مجید مسلم است که هر پیغمبری که برای
ارشاد من علی الارض از سر ادق غیب قدم بعرضه ظهور
گذاشت عده قلیلی از مردمان امی بیسواد که علی الظاهر

از مردمان حقیر و مست بل بزم معارضین از جمله سفه‌ها و
 اراذل قوم شمرده میشدند بر عرش ایمان و تصدیق استنوی
 می‌شستند چنانکه در صریح کتاب عظیم ازین تفسیه اخبار
 فرموده بقوله تعالی و ما نراك اتبعك الا الدین هم اراذلنا
 بادی الرای وقوله تعالی و اذ اقیل لهم آمنوا كما آمن الناس
 قالوا انؤمن كما آمن السفهاء غیر اینها از آیات کثیره دیگر در
 همین کتابی و تاریخی دیده نشده است که در ابتدای ظهور
 مظاهر سبحانی علما و دانایان و عظاما و زعماء قوم و ملت بمشارق
 وحی و الهام ایمان آورده باشند زیرا چون نبود در شاهدق
 منیع علم و عزت و ثروت و جلال مشاهده می نمودند و معان
 جواهر علم و حکمت راعلی الظاهر امی و ضعیف می نگریستند
 حاضر نبودند که از قله تجبر و تکبر فرود آیند تا قال الله سبحانه
 فلما جائتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم
 و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن ولی در این دور اعظم و ظهور
 افخم که انوار علم و معارف و فك رحیق مختوم بانامل قویسه
 حضرت حی قیوم نصیب هر عامی و عارف گردیده و آیات و
 خطب و ادعیه و مناجات و شرح و تفسیر حقایق علمیه و
 روحانیه بمثل غیث ها طل از سما مشیت حق جل جلاله
 بر قلب مقدس حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی عز نزول
 یافت صدها از علما و بزرگان و حکما و دانایان و صاحبان

مقامات رفیعه منیعہ مجذوب فصاحت و بلاغت و معانی و بیانات آن جوهر حقیقت گشته بطوریکه از جمیع شئون خود دست کشیده و بخون خود شهادت بر حقیقت این ظهور کریم دادند ای متفکرین محترم آیا نظیر این مسئله و حقیقت بزرگ را در ادیان سلف سراغ دارید فاتوایها ان کنتم من الصادقین آثار حضرت کلیم علیه السلام در مدت چهل سال و آثار حضرت مسیح در مدت سه سال و آندی و آثار سید کائنات در مدت بیست و سه سال بر همگی واضح و مشهود است که در حالیکه هیچیک از آن وجودات مقدسه در زنجیر و حبس و مقید بسلاسل و اغلال نبودند ولی ایمن وجود مقدس با وجود هزاران مانع و زندان و ابتلائات شدید در ظرف هفت سال بیش از تمام آثار انبیای سلف بلکه باضعاف مضاعف از قلم مقدس وی نازل و جاری گردیده بموجب حدیث

يظهر القائم بآثار جميع الانبياء و خبر صحيح العلم سبعة و عشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان و ان اقسام قائمنا اخرج الخمسة والعشرين حرفا و احاديث ديكر تملأ معاني و مصاديقه در حق این حقیقت نورانیه ظاهر و ساطع شد بهمین نحو مؤمنینی که در این مکتب روحانی در ظل اعلی تریت گمشدند در هیچ ظهوری از ظهورات قیل مشاهده نکریدید مثلا حضرت کلیم در مدت چهل سال بنفس

کتاب مقدس توراة د و ن فر مو من حقیقی که عبارت از کالیب و
یوشع نون بود بیشترنداشت و حضرت مسیح بعد از صعود
بآسمان عظمت و جلال تقریبا صد و بیست نفر مو من بآن وجود
اقدس بودند و در دوره اسلام بعد از آنهمه کوششها و
زحمتهای و جهادهای و دفاعهای طوعا و کرها بسیاری از اهالی
جزیره العرب در ظل کلمه مقدسه وارد شدند ولی همینکه
خورشید عظمت و حقیقت از افق آن اقلیم غروب فرمود یکدفعه
بسیاری از همان مسلمانان از دین اسلام برگشتند و نزدیک
بود زحمات حضرت خاتم انبیا یکمرتبه بکلی محو و نابود
گردد و نفس صریح حضرت صادق علیه السلام که میفرماید
ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلثة او اربعة معلوم میشود
مو من حقیقی بعد از صعود حضرت ختمی مرتبت بیش از چهار
نفر نبودند لکن در این ظهور مئید هزاران نفس مقدس از علما
و فضلا و اشرف و سایر طبقات جان خود را بر طبق اخلاص
شهادت برای اعازة کلمه حق در خاک و خون غلطیدند و بر عالم
و عالمیان صدق و حقیقت ایمان خویش را بموجب کریمه
فتموا الموت ان کنتم صادقین ثابت و مبرهن داشتند راستی
میتوان یک همچو خصائص و فضائل را در ادیان قبل پیدا
نمود فاجیسوا بها یا ملا المدعین و المنصفین یاری علما و
متنفذین اسلام مخصوصا علمای ایران هنگامیکه ایمن

خصائص و مشخصات و امتیازات و نفوذ کلمه و خلاقیت بی نظیر
 را دیده و مشاهده نمودند که این اشعه قوه آسمانی از تنگنای
 زندان و از دیوارهای ضخیم آن از راه دور قهر میشد افکار
 بزرگانرا بدون وسائل مادی زبروز بر نموده و يك انسان جدید
 و بدیعی خلق مینماید بجمیع وسایط مادیه و معنویه و علمیه
 از قبیل قتل و غارت و شکنجه و عذابهای گوناگون و اظهار
 شبهات و ایراد اکاذیب و مفتریات متشبث شدند که شاید این
 آفتاب درخشنده را بنیوم متکافه اوهام خود مخفی و مستور
 بدارند ولی نتیجه بعکس بخشید اینک برای روشن شدن
 اندام قارئین محترم افتراهایی را که بسیاری از علما از قبیل
 دکتر زعیم الدوله رئیس الحکماء در کتاب مفتاح باب الابواب
 و محلاتی در کتاب (گفتار خوش یارقلی) و شیخ احمد
 شاهرودی در کتاب حق المبین و غیر اینها در کتب خود شان
 نوشته و نسبت بکتاب مستطاب بیان داده اند نقل مینمائیم
 تا مراتب بغض و کینه و حسد ایشانرا بر عالمیان معلوم کنیم
 و ایست آن ملفقات کذب و تهمت که آقایان نسبت آنرا
 بکتاب مقدس بیان داده و در کتب خود ثبت نموده اند انسا
 جعلناک جلالا جمیلا للجالین وانا جعلناک جمالا جمیلا
 للجمالین وانا جعلناک نورا نورا للناورین قل انا جعلناک
 کبرانا کبیرا للکابیرین قل انا جعلناک عزانا عزیزا للعاززین

قل انا جعلناك حبا نا حبيبا للحابيين قل انا جعلناك شرفانا
 شريفا للشارفين قل انا جعلناك سلطانا سلبيطا للسالطين
 قل انا جعلناك طرزا طريزا لطلما زرين ازاين صنفقات زياده بود
 عجالتا بهم مينقدر اکتفا رفت يازدر کمال مي انصافى مينوسد
 بسم الله القدم دى المستعديات بسم الله القدم يا الله
 الله الواحد العدام يا الله الله القدم المقدم يا الله
 الله المقدم المقدم يا الله الله القادم القادم يا الله الله القادم
 القادم يا الله الله القادم القديان يا الله الله القادم المتقدم
 يا الله المتقدم المتقدم يا الله الله القادم المتقدم يا الله
 الله المتقدم المتقدم يا الله الله القادم القيدم يا الله
 الله القدم القدم يا الله الله الواحد المقدم يا الله الله القدم
 دى القدامين يا الله الله دى القادما ت الى آخر اوراق و
 صفحاتى را در کتاب خود مملواز اين قبيل کلمات نموده وبخيار
 واهن خویش سد سکندرى ايجاد کرده وغافل از اينکه همين
 ملفقات بسيارى را از خواب غفلت بيدار کرده و منادى و مروج
 امر الله شده يکنفر بيدار ميشود که از اين آقايان بپرسد که
 دروغ و تهمت را بجائى رسانيده ايد که زنان بچه مرده از
 اين افترا بخنده ميايند اينک کتاب مستطاب بيان که هزاران
 نسخه خطى و چاپى آن در دست دوست و دشمن و در
 کتابخانه هاى دنيا منتشر است حاضر و موجود اين عبارات

کجا است نشان بدهید این نفوس خود را هم در پیش ملت
 خود و هم در پیش سایر ملل مفتضح و رسوا نمودند دروغ و
 افتراء هم حدی دارد الحق والانصاف باید اعتراف کرد
 که یهود و نصاری نسبت بحضرت مسیح و حضرت فخر بشر
 علیهما سلام الله تهمت و افترا را باین حد رسانیده اند
 ای آقایان محترم این کلمات بی سر و ته که ردیه لازم ندارد
 درخت بی میوه سنگ لازم ندارد این ملفقات بی معنی
 چندین هزار شهید از علما و غیره لازم ندارد بلی میگویند
 دروغ و حافظه ندارد از یکطرف مینویسند و اعتراف میکنند
 که بسیاری از علما بحضرت باب ایمان آوردند حتی حاج محمد
 کریمخان کرمانی با همه عداوت و دشمنی مینویسد اگر دشمن
 ناصرالدین شاه نمیبود سید باب جزیه برگردن همه علما
 میگذاشت و از یکطرف این ملفقات را جعل نموده مال میدهد
 باب میدانند و تهمت بزرگتر آنکه نسبت آنها را بکتاب مستطاب
 بیان میدهند انصافا سؤال میکنم آیا کسانی که باین واضحی
 این دروغ و تهمت‌ها را نسبت بحضرت باب و بکتاب بیان
 روامیدارند آیا میتوان یا قوال این‌ها اعتماد کرد آیا میتوان
 اینها را مری و مقتدای قومی شمرد آیا میتوان بکتب و نوشته‌جات
 اینها اطمینان کرد کسانی که اوراق عذبه بی را از قبیل
 این ملفقات مهمل در کتاب خود طبع و نشر نموده آیا از جعل

توبه و توبه نامه مضایقه مینمایند باز خدا پدرا این مکتوب
 مجعول توبه نامه را بیامزد که نسبة بهتر از عبارات و کلمات
 فوق است اکنون برای اینکه حقایق و مطالب بر همه افراد و
 اشخاص آشکار شود و دروغ و تهمت‌های مفسرین و مکذبین
 امرالله ثابت و واضح گردد یکی از سوره‌ها و الواح حضرت
 نقطه مشیت عز اسمه رانده کریمینمایم تا قارئین محترم بر معنی
 فصاحت کلام و بلاغت بیان و قدرت تبیان که مملکتی را بسرعت
 برق منقلب کرد مطلع و آگاه گردند قال الله تعالی و تبارک
 هو العلی المتکبر البدیح سبحان الذی یعلم ما فی السموات
 و ما فی الارض و انه لا اله الا هو العزیز الحکیم • هو الذی
 یبدع ما یشاء بامرہ وان الذین کفروا بالله و آیاته فاولئک
 هم الخاسرون وان الذین آمنوا بالله و آیاته و اتبعوا النور
 الذی ینهدی الناس الی صراط قویم • فاولئک هم علی هدی
 من ربهم فی کتاب الله و اولئک هم الوارثون جنات
 عدن لا عدل لها فی کتاب ربک و فیها قد اعدت باذن ربک
 کل ما اشتهت انفسهم وان ذکر الله اکبر فیها عما کان الناس
 یسئلون • وان الیوم لو کشف الغطا عن بصائرهم لیشهدون
 بان ذکر الله فیهم اولی بهم من انفسهم و انه لا کفر فی
 کتاب الله عما کان الناس یعملون • تلك آیات بیئات للذین
 آمنوا بها والذین کفروا بایات الله لهم عذاب شدید •

حرم في الكتاب على الناس شرب الدخان والخمرو ما جعل الله
 شفاه فيهما • وان الذين يحكمون بهما لبعض الناس قد
 حكموا بحكم الطاغوت وما يشربون هو لاه الا حيم جهنم لو كانوا
 يشعرون • قل يا ايها الناس اتقوا الله ولا تكذبوا الذي يهديكم
 الى صراط مستقيم وان قوائم الدين لا يرفع الاب به وانه بيست
 الحرام ان كنتم تعلمون • هو الذي ينوره اهتديستم من قبل
 وانتم يوم القيمة عنه تسئلون • وان اليه لا يقبل عمل احد منكم
 الا وان تومنوا بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون • قل اتقوا الله
 من يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم فيه الى الله تحشرون •
 يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ
 يقضى الله ربك بين الناس بالحق بما اكتسبت ايديهم وما لله
 ربك بما ظلموا عما يعمل العاملون هو الذي يعلم غيب السموات
 والارض ويهدي من يشاء وما يضل الا القوم الغافلين ان الذين
 يفترون على الله كذب باثم على الذين آمنوا بالله وآياته
 بما اتبعوا الهوائهم فاولئك هم لا يفلحون • لا يتمتعون في
 الحياة الدنيا الا قليلا • وانهم اذا ماتوا ليعذبون في النار
 ولا ينصرون وان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل في الكتاب
 من قبل ويظلمون على الذين استضعفوا في الارض بغير حق
 فاولئك لا يفلحون • قل ان العزة لله والقدرة في يده
 يفعل ما يشاء وانه الغالب على خلقه يحكم بينهم بالقسط

وانه لاشد باسا للظالمين ثم اشد تنكيلا • رب احكم بيني
 وبين الناس بالحق وافى غلى صبرا وارفعني اليك والحقني
 بالمقربين • وان استشعرا حد بقلك الآيات ليجاهد في
 سبيل الله بالحق • ولا يخافن من احد ولا ياخذنه لومة لائم
 ولا يعمل الا لله ويكون في دين الله من الشاهدين • لواجتمع
 الناس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات لن يستطيعن ولن
 يقدرن ولو كان الكل على الكل ظهيرا تلك حجة كامله من
 كتاب الله لمن على الارض كلها وكفى بالله على العالمين
 شهيدا انتهى بگ اراينها جعليات وكلمات مهمله و
 جملات دوار انگيز جعل نموده و انتشار دهند بگ ارتوبه و
 توبه نامه جعل و طبع نموده و در كتب ثبت وضبط نمايند بنص
 بيانات حق اينها نيز ناشر و مبلغ امور الله اند بسيارى بوده و
 هستند كه بهمين تهمتها متوجه امر بهائى گشته و علاوه بر آنكه
 خود بشرف ايمان مشرف شدند باعث هدايت نفوس عديده
 و كثيره ديگر گرديده بيچاره ها خيلوي ديرا ز خواب بيدار
 شدند و دست بكار تهمت و افترا زدند حال كه ديانت مقدس
 بهائى در نود اقليم علمش بموج آمده انتشار اين قبيل مكاتيب
 و جعليات سود و ثمرى براى آنها نخواهد بخشيد •

۳۰ - مكاتبه بين حضرت قدوس و مهديقلي ميرزاى -

سهاى الملك و همچنين مکتوب ناصر الدين شاه كه الآن بخط

ومهر خود شر موجود است بعموی اکرم خود یعنی همان
مهد یقلی میرزای فوق که فرمانده سپاه مازندران بود
بزرگترین دلیلی است بری اساسی این قضیه زیرا اگر این
مسئله حقیقت داشت یقینا ناصرالدین شاه در مکتوب خود
امر بقطع و قمع این طائفه نمیداد و باین قضیه هم اشاره نمایی
مینمود بهمین نحو مهد یقلی میرزا هم در جواب حضرت قدوس
بلا شك و شبهه مینوشت که خود اینقدر اصرار در تشکیل
مجلس بحث و تحقیق مینمائید این است توبه نامه باب کاسه
که از آش داغ تر نمیشود و این مکتوب خود حجتی است بر بطلان
قیام و نهضت شما قطعا جناب قدوس درین مقام جوابی نداشت
و فوراً قضیه را از خود حضرت باب مستقیماً و بابتوسط یکی از
اصحاب سؤال میکرد و مطلب روشن میشد و یقین است که اگر
همچو ورقه ئی بود خود مهد یقلی میرزا برای محاربه مازندران
حاضر نمیشد همینطور در قضیه شهدای سیمه طهران که
چند نفر آنها مانند حضرت خال اعظم حاجی میرزا سید علی و
درویش قربانعلی که مواجهه و روبرو با خود امیر کبیر گشتند و
مطالب چندی هم مابین آنها رد و بدل شد و موقع برای ارائه
این ورقه و احتجاج بآن کاملاً مساعد بود هیچ گفتگویی در
خصوص این قضیه بمیان نیامد و نیارود بلکه امر نمود تمام آنها را
بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند این بود مختصری از دلایل

عقلیه که هرکس با اندک تأمل و تفکری در بیانات مسطوره
 درین اوراق تعمق نماید و از طریق انصاف قضاوت کند حقیقت
 حال براو کاملاً مکشوف و واضح خواهد شد اینک با توفیقات
 خداوند متعال و تأییدات ملیک مختار بدلائل قطعیه محکم
 نقلیه میبرد ازین که اگر نفوسی بدلائل منطقیه و عقلیه سر از
 خواب غفلت برندارند و حجاب تعصب چشم و فهم و گوش
 آنها را از توجه بحقیقت بازدارد شاید بتوسط آیات سماوی
 متنبه و متذکر گردند پروردگارا این مور ضعیف و پشه نحیف
 را از حب و بغض مفرط حمایت و وقایت فرما تا با حس انصاف
 و میانه روی در صراط مستقیم تومشی نمائیم و برادر خود متگذار
 جمیع ملل و اسم گردیم .

۳۱ - بموجب ادله سابقه ثابت و مدلل شده که ایسن
 ورقه بصیحت بنیاد متکی بهیچیک از دلائل حسی و عقلی و
 منطقی نبوده و نیست اینک در مقام همراهی و ماشاء با برادران
 عزیز محترم و آقایان معظم برآمده عرض میکنم بر فرض محال که
 این ورقه بی بنیاد صحیح و درست باشد با اصطلاح مشهور
 کفری لازم نیاید آسمان بزمین نخواهد خورد خللی بمقام
 مقدس حضرت نقطه اولی جل اسمه الاعلی نخواهد رسید
 کوچکترین اشکال و تزلزلی در عقیده مؤمنین پوی راه نخواهد
 یافت زیرا بموجب اخبار و احادیث ضریحه صحیحه از ائمه

هدی علیهم صلوات الله در خصوص قائم موعود سجن و تقیه واردست بر عرض که تصدیق کنیم این ورقه از آنحضرت صدور یافته هیچ اشکالی نخواهد داشت زیرا حمل بر تقیه خواهد شد چنانکه در بسیاری از مواقع اقمار آسمان ولایت و نجوم اوج وصایت ائمه حق و حقیقت علیهم السلام تقیه و حکمت مینمودند و حق و حقیقت را برای حکمت و مصلحت ستر نموده و برخلاف واقع تکلم میفرمودند بعلاوه نصوص کتب مقدسه آسمانی برای بسیاری از انبیاء و مرسلین بلکه تمامان توبه و توبه نامه مقرر و ثبت فرموده به بخشید معذرت میخواستیم ذات اقدس الهی هم از این قضیه مستثنی نیست و توبه نامه های خدا هم در سند قطعی الآن ثبت و مضبوط است امیدوارم برادران مکرم ما از عبارات فوق عصبانی نشوند و چماق تکفیر را بر سر این فانی دانی نزنند رجوع کنند بکتاب مقدس توراة سفر تکوین باب ۶ آیه ۶ میفرماید و خداوند پشیمان شد که انسانرا بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت توبه نامه دوم در کتاب اول — سموئیل از کتاب عهد عتیق باب ۱۵ آیه ۳۵ میفرماید — و خداوند پشیمان شده بود که سؤال را بر اسرائیل بادشاه ساخته بود توبه نامه سوم در کتاب دوم سموئیل باب ۲۴ آیه ۱۶ میفرماید و چون فرشته دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آنرا هلاک سازد خداوند از آن بلا پشیمان شد انتهی و

نظائر این آیات و امثال اینها هم که علی الظاهر منافی مقام مقدس الوهیت است در قرآن مجید وارد گشته از قبیل آمدن و رفتن و سوار براب شدن کقوله تعالی فی سورة البقره یوم یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و محزون و مخموم شدن کقوله تعالی سورة الزخرف • فلما آسفونا! نتقمنا منهم فانقرقناهم اجمعین و نسیان و فراموشی قوله تعالی فی سورة الاحقاف و التسجدة فدؤوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انانسیناکم و قرض خواستن کقوله تعالی و اقرضوا لله قرضا حسنا فی سورة المزمل و یاری و یاورى خواستن: نقوله تعالی فی سورة محمدان تنصروا لله ینصرکم و ینتج اقدامکم و اثبات جا و مکان کقوله تعالی فـ کان قاب قوسین او ادنی و اثبات دست و صورت و چشم و غیر ذلک من الصفات آری بنا بر ظواهر این آیات (که تفسیر و معانی آن براهل علم مستور نیست) خدای سوار شونده بر ابرو فراموشکار محزون قرض خواه بیچاره عاجز مکار ناجار بشیمان هم میشود حال که بطریق مذکور معلوم شد که خداوند جل و جلاله در موارد عدیده با سند قطعی توبه نامه های متعدد دارد و متصف بصفات مخلوتین میگردد آیات ساز و آواست که بر حضرت باب حمله و اشکال و انتقاد نمایند حال از آقایان محترم سؤال مینمایم در طوری که آیات مذکوره در تورا و قرآن مجید را معنی و تفسیر و تأویل مینمایند این ورقه سست بنیاد راهم

تفسیر و تاویل نمایند .

۳۲ — ذات اقدس الهی که در مقامی فی الحقیقه

مقدس عن الاسماء والصفات بل منزّه عن التقدیس والتنزیه

است در قرآن حمید و کتاب مجید موصوف و موسوم با اسماء و

صفات عدیده گشته منجمله بصفه مدبر و مکار را یاد گردیده

امیدوارم خواننده این سطور در اولین دفعه این فانی دانی

را فاسق و نافر خوانند و اگر نسبت مکر و خدعه و حیل را بخدای

عالیمان دادم عصبانی نشود زیرا ذات مقدس حق جل

جلاله در آیات عدیده در صحیفه آسمانی خویش را موصوف

باین صفت معرفی فرموده منجمله در سوره مبارکه رعد میفرماید

قوله جلت قدرته و قد مکر الذین من قبلهم فله المکر جمیعا

در سوره نمل میفرماید و مکر و امکر و امکرنا مکر و هم لایشعرون

در سوره یونس میفرماید و انذنا الناس رحمة من بعده

ضراء مستهم ان الهم مکر فی آیاتنا قل الله اسع مکر ان رسلنا

یکتوبون ما یمکرون یخادعون الله و هو خادعهم در سوره انفال

میفرماید و ان یمکرک الذین کفرو الیثبتوک او یقتلک او یخرجوک

و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین باتفاق جمیع مفسرین

این آیه مبارکه وقتی عز نزول یافت که اعراب مکه معظمه

روؤ سای قبائل در مجلس شورای خود تصمیم جدی و قطعی

بر قتل حضرت فخر بشر صلی الله علیه و آله گرفته بودند

وباشد این روحیله‌های عجیب و غریب خواستند آن سراج حقیقت
 را با افواه خود خاموش نمایند لهذا آن قطب عالم امکان و سیاست
 مدار جهان کیهان بحکم حضرت اقدس منان وارد میدان
 سیاست و مکر و حیله الهی گردید حضوت امیرالمؤمنین علیه
 صلوات الله را در ليله هجرت در رختخواب خود خوابانید
 (الحق معنی مردانگی و از خود گشتگی و اطاعت و ایمان
 بر تمام معنی الکلمه را آن وجود مقدس بی نظیر در آن شب
 بر تمام عالم و عالمیان ظاهر و مدلل فرمود بدین سبب حضرت
 رسول اکرم روح ما سواه فداه فرمودند هر نفسی کشیدن علی
 علیه السلام در آن شب مطابق عبادت ثقلین بود) باری
 حضرت ختمی مرتبت در آن ليله هجرت در میان جوالی مخفی
 و پنهان گردیده و ابی ذر غفاری که یکی از مخلصین
 اصحاب بود جوال مذکور را بدوش کشید از کوچه پس کوچه های
 مکه آنحضرت را بدر برد و بخان شهر رسانید و با ابوبکر
 این ابی قحافه بعد از آنکه چندی در غار ثور پنهان بودند
 بصوب مدینه مشوره رهسپار گردیدند اینک از آریاب کیاست و
 اصحاب فراست انصاف میطلبم در باره آن نفس مقدس که از
 خوف معاندین و دشمنان برکین یکی از بهترین اقوام و
 مؤمنین خود را در خطر جانی انداخته در رختخواب خویش
 بخواباند و برای حفظ و سلامتی جان خویش خود را در میان

جوالی مخفی و از شهر و وطن خود هجرت و فرار اختیار نموده
 آیانه این است که امت اسلام این قضایا و حوادث را حیل و
 تدبیر و مکر آسمانی و سیاست و فراست الهی مینامند و الفرار
 مما لا یتطاق من سنن المرسلین را جزو قضایای مسلمة می‌شمارند
 و از طرفی تمسک بآیه شریفه لا تلحقوا بادیکم الی الهلکة
 نموده می‌گویند بنص آیه مذکوره هیچ عاقلی نباید خود را بدون
 سبب و علت عقلانی بزحمت و مشقت پیاندازد و باعث هلاکت
 خود گردد پس چگونه است همان اشخاص همینکه بیسک
 مکتوب بی امضاء و تاریخ بر خورد مینمایند آنرا برخلاف تمام
 قوانین یک سند قطعی پنداشته فوراً بطبع آن مبادرت
 می‌ورزند و در کتابها دین و میان مردم منتشر مینمایند غافل از
 اینکه این مکرهای بشری زمینی با مکرهای قوی آسمانی و تدبیر
 و سیاستهای الهی مقاومت نتواند و این مارهای مصنوعی
 سیمایی سحری در مقابل ازدهای عظیم قهار سبحانی مقابلت
 ننماید عارف بزرگوار رومی میفرماید:

عقلها از عقل من افروختند	مکرها از مکر من آموختند
شکر که در مکر تو دار دل گرو	گردن شر امن ز من تو شاد شو
بر سر کوریش نور بهانهم	اوشکریند ارد و زهرش دهم
کاصل هر مکر و حیلت پیش ما ست	آنچه برخاک است اصلش بر سما ^{ست}
چیست خود الا حق این ترکمان	پیش پای نره پیلان جهان

آن چراغ اوبه پیش صرصرم بین چه باشد ای مهین پیغمبر
 خیز دردم تو بصور سه مناک تا هزاران مرده برخیزد ز خاک
 چون تو اسرافیل وقتی راستخیز رستخیزی سازیش از رستخیز
 هر که گوید کو قیامت ای صنم خویش بنما که قیامت تک منم
 درنگرای سائل محنت زده زین قیامت صد جهان قائم شده
 ورنبا شد اهل این ذکرفوت پس جواب احق ای سلطان سکو

باری همانطور که راکب براق حقیقت وسایح سموات عظمت
 روح المقربین له الفدا برای اعلاء کلمة الله وتوسیح دائره
 تبلیغ واتمام مأموریت بدستور و فرمان حضرت احدیت متمسک
 باینگونه مکرها و سیاستها گردید تا عاقبت موفقیت تام حاصل
 نموده لوی عظمت امر الله را در میان همان مکاران و منافقان
 بمعن آورد چه ضرر دارد بر فرض محال قائل شویم که محور
 فلک مصطفوی و قطب دائره مرتضوی حضرت باب الله الاعظم
 جل سلطانه اقتدا بجد بزرگوارش نموده در مقابل مکر و خدعه
 معاندین و فشار ظالمین متشبث بتدبیر آسمانی گردیده محض
 اسکات طرف مقابل و بستن زبان آنها مکتوبی (آنها پیدون مهر
 و امضاء) مرقوم دارد تا بتواند تقیه مأموریت و رسالت خود را
 انجام دهد تصحیب اینجاست که محترضین چون با چشم محبت
 بخوادش و قضایای دوره فخر رسل صلی الله علیه و آله نگاه میکنند
 آنرا سیاست الهی میخوانند ولی نسبت به حضرت موعود ام و سلطان

رسل چون با چشم عناد و کینه نظر می‌نمایند بطور دیگر قضاوت می‌فرمایند و عین الرضاعن کل عیب کلیله ولكن عین السخط یبیدی المساویا •

۳۳- اگر از محترضین سؤال شود که چرا حضرت نوح پیغمبر صلوات الله علیه چند مرتبه وعده انزال نصرت و قلبه با صاحب خود در وقت معین صریحا وعده فرمود در هر مرتبه خلاف وعده ظاهر و مشهود گردید بطوریکه بعضی از اصحاب بهمین علت خلف وعده از جمال الهی اعراض نمودند ناچار در جواب خواهند گفت بداشند چرا بداشند جواب میدهند برای امتحان مؤمن مستقیم از غیر مستقیم باز اگر گفته شود چرا حضرت صادق سلام الله علیه در اول نص بر ولایت حضرت اسمعیل فرزند ارشد خود فرمود چیسزی نگذشت که حضرت دوباره تنصیب بر حضرت موسی کاظم فرمود در جواب خواهند گفت بد او اقم شد اگر گفته شود معنی آیه وافی هدایه یمحو الله ما یشاء و یثبت وعده ام الكتاب چیست جواب خواهند داد حق جل جلاله مختار مطلق است و هیچکس را حق اعتراض بر سلطنت مطلقه غیر متحد وده او نبوده و نخواهد بود و هر وقت اراده مقدسش قرار گیرد سعید را شقی و شقی را سعید و نور را بظلمت و ظلمت را بنور تبدیل می‌فرماید و من قال لم یم فقد کفر و استکبر اگر سؤال شود که خداوند بنص آیه کریمه یا قم ادخلوا الارض المقدسه

التي كتب الله لكم (یعنی ای قوم بنی اسرائیل داخل
 شوید در ارض مقدسه فلسطین که مقدر و محتوم فرموده است
 خدا ورود شمار در آن سرزمین) خداوند وعده حتی داده
 است که شما مردمان حق حاضر که در خدمت حضرت کلیم علیه
 السلام هستید باید بارض مقدس وارد شوید و حال آنکه
 تمام آنها در میان مردند و فرزندان آنها وارد فلسطین
 شدند نه خود آنها جواب میگویند بدو واقع شد اگر گفته شود
 معنی این آیه مبارکه چیست که میفرماید قوله تعالی
 يا ايها النبي حرض المؤمنين على القتال ان يكن منكم
 عَشْرُونَ صابرون يغلبوا مأتين وان يكن منكم مائة يغلبوا مأتين
 من الذين كهروا بانهم قوم لا يفقهون الان حلف الله عليكم
 وعلم ان فيكم ضعفا فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مأتين وان
 يكن منكم الف يغلبوا الفين باذن الله والله مع الصابرين
 یعنی ای رسول مکر تشویق و وادار کن مؤمنین را بجنگ کردن
 بادشمنان امر الهی اگر بیست نفر از شما پایداری بوزد قطعا
 برد و بیست نفر از دشمنان غالب خواهند گشت و اگر صد نفر از شما
 پای استقامت بشمارد یقینا بر هزار نفر از این کافران ندادن
 غلبه خواهند کرد الان خداوند دانست که شما ضعیف و
 ناتوان میباشد بدین جهت حکم سنگین قبل را از دست شما
 برداشت و فرمان سهل و آسانی برای شما بنگاشت و آن حکم

اینست اگر صد نفر از شما برومستقیم یا شید بر دوست نفس فائق خواهید شد و اگر هزار نفر یا شید با تأییدات حق برد و هزار نفر غالبید و خداوند همیشه با صابران است انتهى حال اگر با نهایت احترام بحضور متحریان حقیقت عرض نمود چه شد که هنوز آیه شریفه تمام نشده در همان آن خداوند پشیمان شد حکم قبل را محو و حکم دیگر را اثبات فرمود خوب بود از اول خداوند حکم ثانوی را میفرمود و کار را یکسره میکرد تا باعث تردید و تفکر نمیشد در این مقام یقیناً آقایان محترم در جواب خواهند گفت بد اواقع شد و یا آیه شریفه لایسئل عما یفعل و هم یسئلون یعنی حق جل جلاله در کارهای خود مسئول احدی نبوده و نخواهد بود بلکه بندگان مسئول و محکومند راتلاوت - خواهند فرموده و ممکن است در این مقام آیه شریفه ما ننسخ من آیه او ننسها نأتم بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیئی قدیر اعم قرائت نمایند و فرمایند ما و شعرا بایمان فضولیها کاری نیست آنچه حق بخواهد یا بفرماید باید مطیع صرف بود معنی آیه شریفه اینست آنچه را منسخ میکنیم از احکام و آیات قرآن برفوق مصالح خلق و مقتضیات زمان و یا فراموش میگردد انیم و از دلها محو میکنیم آنرا میآوریم بهتر از آن حکم منسخ را در نفع بندگان چنانکه استقامت مجاهد و محارب را در جنگ داده تن منسخ کردیم و باد تن مقرر داشتیم

و بامیآوریم حکمی را مثل حکم اول با رعایت مصلحت چون گردانیدن
قبله را از بیت المقدس بسوی مکه معظمه این آیه مبارکه رد بر
یهود و نصاری است که میگفتند نسخ و بداد دلیل جهل و
پشیمانی بر خدای تعالی است حق جل جلاله رفعا لا نفهم
ورد الاعتقاد هم میفرماید الم تعلم ان الله على كل شیء قدير
یعنی متعمدا این کارها را میکنیم تا بدائید که بر محو و اثبات
و نسخ و انشاء و بداء و امضا قادر و توانائیم و هیچکس را حق آن
نیست که در افعال و اقوال من کوچکترین اعتراض بکند عارف
بزرگوار حضرت مولوی میفرماید :

گر کند بر فعل خود او اعتراض

ز اعتراض خود بر ویاندر رضاض

اعتراض او را رسد در فعل خود

زانکه در لطف است در قهر او احد

اندرین شهر حوادث میراوست

در ممالک مالک تدبیر اوست

آلت خود را اگر خود بشکند

آن شکسته گشته را نیکو کند

رمز نسخ آیه او نسیم

نات خیرا در عقب میدان

هر شریعت را که حق منسوخ کرد او گیا برد عوض آورد و رد

اینک با نهایت احترام عرض میکنم که هر طور مسائل مسطوره در فوق را جواب میدهید و اشکالات آیات مقدسه مزبور را حل میکنید در باره این ورقه بن امضاء ~~و شرح~~ هم حکم کنید.

۱۳۴- در قرآن مجید و کتاب حمید ربانی در سوره نحل آیه ۱۵۹ میفرماید قوله عزوجل من کفر بالله من بعد ایمانه الامن اکره و قلبه مطمئن با لایمان ~~و کفر~~ من شرح بالکسر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم یعنی کسیکه از روی اختیار اعراض میکند و برمیگردد از خدا بعد از ایمان و اعتقاد بحق مورد غضب پروردگار واقع خواهد شد مگر کسیکه مجبور شود بظن و انکار و تبری بظواهر زبان و قلب او ثابت باشد بایمان بر همه چو شخص باکی و گناهی نبوده و نیست و لکن کسانی که قلب و سینه آنها مملو از کفر باشد محل غضب و خشم خدا واقع خواهند گشت و برای آنهاست عذاب این بزرگ مورد نزول این آیه مبارکه در خصوص عمار یا سراسر است که از اجله اصحاب و احباب بود کفار قریش پدر و مادر عمار را که یا سروسیمیه نام داشتند در نهایت سختی و عذاب آن دو مؤمن بالله را شهید نمودند و آنها اول کسانی بودند که خونشان در راه ترویج اسلام ریخته شد بعد از شهادت یا سروسیمیه فرزندان عمار را گرفته در تحت شکنجه و عذاب سخت قرار داده بسا امر کردند که باید از دیانت اسلام و محمد تبری جوئی و ویرا

سب و لعن نمائی بیچاره عمار از کثرت سختی و عذاب موافق
 میل آنها رفتار کرد دفعتاً در میان اصحاب شهرت یافت که
 عمار از دین اسلام برگشت و مرنده و کافر شد حضرت سید آسمان
 وزمین صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند خیر اینطور نیست
 از سر تا قدم عمار مستغرق در پای ایمان است و ایمان در گوشت
 و پوست و اعصاب و عروق او فرو رفته است در خلال این احوال
 عمار گریه کنان خدمت حضرت مشرف شد و حقیقت واقع را عرض
 کرد حضرت با دستهای مبارک اشکهای او را از صورتش پاک
 کرده فرمودند ای عمار هر وقت کفار بر تو سخت گرفتند تو هم
 موافق میل آنها رفتار کن تمام فقها و علمای حقوق چه شرعی
 چه مدنی بصراحت حکم عقل و فطرت شیخ صمکره و مجبور را
 معذور می‌شمارند مثلاً اگر کسی مجبور و مکره بخوردن شراب و یا
 خوردن روزه گردید قطعاً او را مقصود گناهکار نمی‌دانند و حد
 شرعی را بر او جاری نمی‌سازند در کتاب اصول کافی مطابق
 همین آیه مبارکه مسطور است که در حضور حضرت صادق
 علیه السلام گفته شد که مردم می‌گویند حضرت امیر المؤمنین
 سلام الله علیه در بالای منبر کوفه فرمودند ای دوستان
 من عنقریب شمارا بلسن و سب من امر خواهند کرد شما محض
 حفظ جان خود مراسم و لعن نمائید سپس شمارا امر تبری
 از من خواهند نمود ولی شما از من تبری نجوئید حضرت

صادق فرمودند وای براین مردم چنگ و زنج میبندند بیسب و سب
 امیرالمؤمنین قضیه اینطور نیست که مردم نقل میکنند اصل
 قضیه این است که حضرت امیر ع فرموده اند زود است که
 شمارا بسب و لعن امر کنند شما در مقام اجبار بر من لعن کنید
 سپس شمارا به تبری و بیزاری از من دعوت خواهند کرد
 بدانید که من بردیانت حقه اسلام هستم و نفرمود که تبری
 نجوئید از من سائل عرض کرد یا بن رسول الله اگر در مقام
 سختی و فشار واقع شویم استقامت کنیم و کشته شویم و یا
 سب و لعن و تبری کنیم حضرت فرمودند بهترین راه راهی است
 که عمار یا سر بر آن راه رفت سب و لعن و تبری نمود و خود را از
 کشتن نجات داد و مطابق همین دستور خداوند در قرآن
 نازل فرمود الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان انتهى و در
 حدیث دیگر که مرحوم فیض کاشی در تفسیر صافی نقل نموده که
 شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد یا بن رسول
 الله در مقام فشار و سختی حضرت شما استقامت و قتل را اختیار
 میکنید و یا سب و تبری را حضرت فرمودند قسم دویم دستتر
 است بسوی من از قسم اول آیا نشنیدید بیان خدا را در قرآن
 در خصوص عمار که میفرماید الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان
 انتهى شمارا بخدا تصور کنید که امام و ولی امر الله که عرفان
 وی جز اصول دیانت است و طاعتش اطاعت خدا و رسول

وعصیان شرعین عصیان خداست تصویح میفرماید اگر من در مورد تهدید واقع شوم سب و تبری را اختیار خواهم کرد و اقتدا بفرمان خدای عزوجل در قرآن خواهم نمود با وجود نص صریح قرآن که هیچ استثنائی در هیچ موردی برای احدی قائل نشده و خصوص متواتره متکثره از اعلام تقسی و رایات هدی که ملا یقی آیات و مشح و مبین کلمات قرآن است آیا جای اشکال و اعتراض بر حضرت نقطه اولی جل نکره میماند اگر بر فرض محال بگوئیم تبری و توبه کرد قال الله تعالی یا قوم ارايتم ان كنت علی بينة من ربی ووزقنسی منه رزقا حسنا و ما اريد ان اخالفکم الی ما انهيکم عنه ان اريد الا الاصلاح ما استطعت و توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

۳۵ - در صحیفه مرفوعة مکرمه آسمانی و آیات باهرات

سبحانی در سوره آل عمران میفرماید لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة و يحذرکم الله نفسه و الیه نصیر یعنی قطعا نباید مؤمنین بخدا و رسول کنار را دوست خود شمارند و تولیت امور خود را بآنها واگذارند کسانی که غیر مؤمن را دوست دارند و از مراد و با آنها احتراز نمیجویند نباید آن اشخاص را جز مؤمنین محسوب داشت مگر در

مواردیکه خوف جان و ترس از غرض و ناموس در میان باشد که
 در آن مقام علی الظاهر اظهار دوستی بزبان نه بقلب جائز
 بلکه واجب و حتم است اگرچه این آیه شریفه با آیه قبل در
 بسیاری از موارد با هم شریکند و در حقیقت یکی هستند ولی فرقی
 در میان هست و آن اینست که آیه قبل میفرماید بعد از وقوع
 در شکنجه و عذاب شخص بسبب و تبری مجاز میشود ولی تقیه
 در مواردیست که قبل از عذاب و مشقت انسان احساس فتنه و
 انقلاب نماید و لازم نیست که فشار و سختی وقوع یابد تا شخص
 مجاز در دوستی و موالات با کفار باشد بعلاوه امر تقیه جز
 فرائض و واجبات دینی است پاندازه فی امر تقیه عظیم و مهم است
 که امام علیه السلام آنرا جز نادانیت و اصول دین است قرار
 داده است بقوله علیه السلام التقیه دینی و دین آبائی و در
 جای دیگر میفرماید من لا تقیه له لا دین له و همین مضمون از
 حضرت سید ولد آدم صلی الله علیه و آله وارد است که فرموده
 لا ایمان لمن لا تقیه له قال الله الا ان تتقوا منهم تقیه انتهى
 و در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه التحیه و البها
 مروی است که آنحضرت فرمودند که خداوند امر فرموده اینکه
 استعمال کنی تقیه را در دین خود زیرا حق در قرآن مجید
 فرموده است لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیا الی آخر الایة
 مبادا مبادا که خود را در معرض نلت و هلاکت اندازی مبادا

که ترك كفى تقیه را که خداوند در کتاب خود تو را بآن امر فرموده زیرا ترك تقیه باعث ریختن خون خود و برادران خود خواهد بود و علت نذرت و خواری خود و برادران در دست دشمنان دین خواهد گردید و خداوند امر فرموده است تو را بعزیز شمردن و از جند داشتن برادران خود انتهی اهمیت تقیه را خیلی بدقت ملاحظه کنید که معصوم علیه السلام در حدیث فوق فرموده کسیکه تقیه نکند بی دین و بی ایمان است و تقیه کردن جزء ارکان ایمان محسوب میشود در کافیه از حضرت صادق علیه السلام وارد است که فرمودند تقیه سپری است خدائی میانه او و خلق او اخبار و احادیث صحیحه معتبره در خصوص تقیه که مؤید بآیات قرآنی است بقدری زیاد است که خود یحیی و رساله جداگانه لایم دارد محض نمونه باین چند حدیث اکتفا رفت . و اعجاب که در کتب متعدده احادیث عدیده در خصوص تقیه در حق قائم موعود خود علمای اسلام ثبت و ضبط فرموده اند مع کل ذلك بواسطه عدم توجه و با عدم اطلاع بر آیات شریفه قرآنی و اخبار و احادیث مراجعهای آسمانی سیف اعتراض از قصد اعراض کنیده و فی الحقیقه بیکر فهم و روح خود و برادران خویش را مجروح نموده و مینمایند اینک حدیثی را که مرحوم مجلسی علیه الرحمه در سیزدهم بحار عربی صفحه ۵۷ از حضرت ابی جعفر نقل

مینماید عرض میکنم تا بر همگی از عارف و عافی و عاکف و سادی
 مطلب واضح و آشکار گردد عن ابن بصیر قال سمعت ابا جعفر
 علیه السلام بقول فی صاحب هذا الامر سنة من موسى و سنة
 من عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد فاما من موسى
 فخائف یترب و اما من عيسى فيقال فيه ما قيل فی عيسى و اما
 من يوسف فالسجن و التقيه و اما من محمد فالقيام بسيرته و تبیین
 آثاره و قریب بهمین مضامین با عبارات دیگر در احادیث دیگر
 ذکر گردیده قوله علیه الصلوة ان فی قائمنا اربع علامات من
 اربع بنی موسى و عيسى و يوسف و محمدا ما العلامة من موسى
 فالخوف و الانتظار و اما العلامة من عيسى فما قالوا فی حقّه
 و العلامة من يوسف فالسجن و التقيه و اما العلامة من محمد
 يظهر بآثار مثل القرآن و احادیث دیگری در خصوص خوف و
 تقيه نیز وارد شده که حاصل مضمون تمام آنها قریب بهمین
 دو حدیث مذکور است حاصل معنی آنکه میفرماید در قائم
 موعود چهار علامت از چهار بیفمبر موجود است علامت از موسى
 خوف و انتظار علامت از عيسى انکار و اعتراض علامت از يوسف
 زندان و تقيه و علامت از محمد قیام با استقلال و کشف معانی
 حقیقی قرآن و دارا بودن کنایی مانند قرآن آیا وجود این
 نصوص صریحه بر فرض محال که بگوئیم این ورقه سست بنیباد
 صحیح و درست باشد جای شك و اعتراضی برای کسی باقی

میماند که بگوید چرا انکار کرد و اعجاب از همه آنکه باتفاق جمیع
 فقها و علمائمه اطهار و دعای اخبار علیهم سلام الله الملک
 المختار در بسیاری از مواقع بواسطه خوف و تقیه احکام شرعی
 و اجتماعی اسلام را برخلاف حقیقت و مراد خدا و رسول
 بمسلمین القائلین و شیعیان و جمعی از مسلمین را مخالف
 تعالیم حقیقی الهی تربیت نمودند چنانکه در علم اصول فقه
 در کتب عدیده از قبیل کتاب فرائد الاصول حضرت شیخ اجل
 خاتم الفقها و المجتهدین مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله
 علیه و قوانین الاصول مرحوم میرزای قزوینی و هدایة المسترشدين
 و قواعد و جوامع و امثالها در باب تعادل و تراجیح اخبار تقیه
 و قواعد آن بنحو مشروح و مفصل ذکر گردیده و اسفا کسه
 علمای اعلام و آقایان محترم جازمیدانند و برخود همسوار
 مینمایند که صدها احکام و تعالیم خدای حقیقت از مروجین
 احکام و مبیین قرآن یعنی ائمه اخبار صلوات الله علیهم
 اجمعین بواسطه خوف و تقیه صادر شود و متجاوز از هزار سال
 امت بیچاره در صحرای تردید و شک حیران و سرگردان بماند
 و هزاران اختلاف بواسطه همین اخبار و احادیث تقیه در
 شریعت مقدسه اسلامیه حادث شود بطوریکه بر قتل و تکفیر
 و همدیگر قیام کنند و قوائم و دعائم این بیت مقدس معمور است و
 در منزلت زلزله و فتور و ضعف داخلی و خارجی بر آن استیلا یابد

و ملیونها نفوس محترم و نوامیس معظم دستخوش لطمات
عداوت و بغضا گردد و هزاران از شهرها و قصبات که بر اثر
تعصبات راسخه از همیگونه احادیث و اخبار در نفوس
ایجاد گردیده چنان خراب و مظهور شود که هر قالی بگریه
در آید، الحاصل تمام این حرکات راستحسن و مشروع
میشاوند آیا سزاوار است که برای یک مکتوب بی اعتبار اینهمه
قیل و قال کنند لانه نیست جای دوری برویم در این عصر
تمدن و آزادی عقیده و احترام مسالك و مذاهب حضرات
شیعه دومکه معظمه و افغانستان و بلاد اهل سنت و
جماعت مجبورند بتقیه رفتار کنند و برخلاف معتقدات خویش
رفتار نمایند ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب ووالقی السمع
و هو شهید .

۳۶- همانطورکه در مسطورات فوق عرض شد که خداوند

جل و عز دارای توبه نامه است همان قسم هم حضرت اول
آفرینش بدرمزرگوارمان پیغمبر عالیقدر آدم صلی الله علیه
سلام الله دارای ورقه توبه نامه است و چنان اسناد این
توبه نامه محکم و معتبر است که مجال انکار و فرار برای احدی
باقی نمانده و بقلم جلی خداوندی در کتب آسمانی مخصوصا
قرآن کریم در مواضع عدیده ثبت و ضبط گشته باری اگر مطابق
تاریخ و کتب مقدسه در اول ظهور مظاهر قدس ربانی چه

مستقل و چه غیرمستقل نخست از اهل و فسقه و جهله ایمان
 آوردند حضرت جد بزرگوارمان اول من خلقه الله جمیع
 طبقات ملائکه که دارای مقام عصمت و علم لدنی بودند سر
 تعظیم و تکریم بمقام مقدسش فرود آوردند و جنبه خضوع و
 سجده و خاکساری باستانش بودند جز ملکی معروف بخطیب
 الملائکه که در مستقیل ایام بشیطان مشهور شد بواسطه
 تمرد و طغیان و تکبر و عصیان چنان مورد غضب و سخط الهی
 واقع گردید که الی الابد در محبس تاریک لعن و طرد گرفتار
 آمد و میلیونها سال عبادتش هب منثورا بر دید علاوه برین
 مقام رفیع و جلال منیع حق جل جلاله گلستانی معطرو
 بوستانی، معنبر و عوائی مصفی و گلها و اناری چون لوله لولا
 و انیس و جلیسی چون جناب حوابوی عنایت فرمود علاوه بر
 تمام اینها حضرت رب العزة مستقیما بدو دست توانمای
 خود بدون واسطه هیچک زیبایی وی را باحسن طراز مزین
 و مطرز فرمود با اینهمه عنایات بهیه و مراحم علیه که برای
 هدی بیغمبری میسر و نصیب نشد آنهمه الطاف جلیه و توجهات
 خفیه را بنص قرآن کریم و لقد عهدنا الی آدم فلسی ولم نجد
 له عذما فراموش کرد علم عصیان برافراشت و نهی صریح
 لا تقربا هذه الشجرة را مرتکب شد و از ثمره شجره منهی
 تناول فرمود فوراً رحمت بزرگمت و نعمت بنقمت مبدل گشت

باندلت و خوارى بعد از عزت و بزرگواری از بهشت جاودانى
 بند آيه اهبطوا منها جمعا اخراج شد ايکاش بهمين يك
 گناه اکتفا ميشند همين مسجود عليين و معبود کرويين عصيانى
 را مرتكب شد که فوق قاطبه معصيتها بود و گناهی بالاتر از آن
 تصور نميرفت بطورى گناه بزرگ بود که بصريح آيه کریمه
 ان الله لا یغفران یشرک و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
 بهیچوجه قابل آمرزش نبود مگر آن چه گناه بود آری آن شرک
 بود که بعد بزرگواریمان گرفتار آن گردید سبحان الله دست
 میلرزد قلم نحوه میکند مداد ضجه و فریاد میکند قرطاس
 گریه میکند و اشک میریزد قلب مرتجف و تمام اعضا مرتعش
 میشود قال و قوله الحق فی سورة الاعراف هو الذى خلقکم
 من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما
 تخشیمها حملت حملا حفیفا فلما اتقلت دعوا الله ربها لئن
 آتانا صالحا لتکونن من الشاکرین فلما آتاهما صالحا جعلا له
 شرکا فیما آتاهما فتعالی الله عما یشرکون یعنی اوست
 خداوندیکه آفرید شمارا از یک تن (آدم) و خلق فرمود از
 همان آدم زوجه او را تا اینکه آن زوجه باعث آرامش قلب
 و انیس و جلیس او گردد پس وقتیکه بارور گردانید حضرت
 آدم حواریا و باردار شد حوا از آدم بیارسبکی مدتی گذشت که
 بچه در رحم حوا سنگین گردید در آن هنگام آدم و حوا دست

تضع وابتهاج بدرگاه الهی بلند نموده عرض کردند بارآنها
اگر ما فرزند کامل الخلقه خوبی عطا کنی البته ممنون و متشکر
خواهیم گشت پس هنگامیکه عطا فرمود خداوند بآدم و حوا
فرزند سالم خوب و زیبایی قرار دادند آدم و حوا برای
خدا شریکهای در مقابل آنچه که عطا کرده بود خداوند
بایشان پس بلند و منزهست خدا از آنچه شریک و رفیق قرار
میدهند مردمان برای او مفسرین اسلام برای استخلاص
از این مضیقه دهما شرک را باصطلاح خود برد و قسم نموده
شرک عبادت و شرک طاعت میگویند مقصود از شرک در این آیه
مبارکه شرک طاعت است نه شرک عبادت و معتقدند که شرک
طاعت برای انبیا جائز است ولی شرک عبادت جائز نیست
راستی اگر مقصود شرک طاعت بود فتعالی الله عما یشرکون
چه معنی داشت بعلاوه آیه بعد که میفرماید ایشرکون
مالا یخلق شیئا وهم یخلقون ولا یستطیعون لهم نصرا
ولا انفسهم ینصرون موید این معنی است باری حضرت آدم
و حوا یکدفعه متوجه گشتند که کار از کار گذشته یعنی بموجب
آیه تعریفه *تاز لهما الشیطان* و *اخرجهما ماکانا به* و *نص و عصی*
آدم ره فقوی لشکر شیطان و نسیان و غفلت و *عصیان*
چنان بر حصار وجودش مستولی گشت که مفر و مقری برای او
باقی نگذاشت بخت ناله *ربنا اننا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا*

و ترجمنا لتکونن من الخاسرین از جگر پرکنید و از اعماق قلب
 عفوگناه خواست سنوات عدیده گریه وزاری نمود نوحه و
 بیقراری کرد تا آنکه دریای رحمت بجوش آمد و خورشید
 غفران تابان شد توبه نامه ئی در صحیفه اعمال و دفتر
 آمالش باخط جلی و مشکین بشهادت و امضای انبیا و مرسلین
 ثبت و ضبط گردید کما قال الله تعالی فتلقى آدم من ربه
 کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم یعنی دریافت نمود
 حضرت آدم از جانب پروردگار خود بیانات و دعاهائی پس
 توبه کرد بر گناهان خویش براستی که اوست خداوند یزنده
 توبه و اوست خداوند بخشنده مهربان پس از اطلاع بر
 مطالب مندرجه فوق باکمال احترام از قارئین فحاح سئوال
 مینمایم چطور شد که آقایان محترم پیغمبری را که بنص قرآن
 مرتکب گناه و شرک گشته که بالاترازان گناهی متصور نیست به
 نبوت و پیغمبری قبول میکنند ولی برای کسیکه ذره ئی گناه
 ننموده و بهیچوجه سوء سابقه ئی حتی در تاریخ دوست و
 دشمن ندارد و همیشه مردم را بتوحید خالص و نهی از شرک
 و اخلاق انسانی دعوت مینماید ورقه توبه نامه جعل نموده
 و بدون هیچ مدرک عقلانی و سند معتبری در اوراق و کتب
 طبع و نشر مینمایند بپروردون ان یطفئوا نورا لله بافوا هم
 والله متم نوره ولو کره الکافرون •

۳۷- چیزی نگذشت که نوح بنوح پیغمبر رسید آن رافع
 ظلمت ضلالت مخاطب و معاتب بخطاب و عتاب این آیه شریفه
 گردید قوله جل جلاله انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح
 فلا تسئلن ما ليس لهن به علم قال انى اعوذ بك ان امثلك
 ما ليس لى به علم والاتغفرلى وترحمنى اكن من الخاسرين
 وقتیکه حضرت نوح علیه السلام مشاهده کرد که پسرش کنعان
 مشرف به غرق شدن است عرض کرد آلهما ان ابنى من اهلى
 براستی که پسر من از اهل من است او را غرق مکن دفعه
 خطاب عتاب آمیز رسید که ای نوح مسئله اینطور نیست که تو
 تصور کردی پسر تو جز نامیل توییست زیرا او شخص بدکاری
 است چیزی را که بحقیقت او واقف نیستی حکم مکن در باره
 آن و درخواست نجات او را مکن من تو را بند میدهم که مباحثی
 از مردمان نادان حضرت نوح عرض کرد پناه میبرم بسادات
 مقدس تو از اینکه درخواست کنم از تو چیزی را که بضاح و فساد
 آن واقف نیستم و اگر رحم نکنی بر من و پیامرزی گناه مرا خواهم
 بود از زبانکاران بازدم مرتبه بندم آیه کریمه دست انسابت
 بامید اجابت باسما عفو و مغفرت بلند نمود عرض کرد رب اغفرلى
 ولوالدى وللمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات
 یعنی پروردگارا پیامرزی گناه مرا و درود مرا و کسانی که داخل
 خانه من شده اند باحالت ایمان و پیامرزی گناهان جمیع

مؤمنین و مؤمنات را تا اینکه مخاطب بخطاب و قیل یا نوح
 اذبط سلام منا وبرکات علیک و علی امم معن معک (یعنی
 برکت و سلامتی از جانب ما بر تو و بر امتی تو باد) گردید و
 پدرباغت ورقه قبول توبه مفتخر گشت عاقبت لباس عافیت در پوشید
 و مزرعه قلبش از یاران توبه سرسبز و خرم شد .

۳۸- بعد از حضرت نوح علیه رحمة الله وبرکاته نوشت

بکسر اصنام و خارق حجیات ظنون و اوهام و خلیل بخلیل
 ملک علام رسید آن مظهر توحید و مطلق تشریف بمقتضای
 مصالح در پیش صالح و طالح سمندی در رمضان شرک و
 علاقه باصنام آسمانی بتاخت و نردی در معاشقه باماه و خورشید
 بیباخت گامی بصریح آیه ثرقانی و کریمه ربانی در سورة انعام
 لما جن علیه اللیل رای کوکیا قال هذاری فلما اقل قال
 لاحب الالفین ستاره پرست شد یعنی هنگامیکه شب فرار رسید
 دید حضرت ابراهیم ستاره بی را و گفت این است خدای من و
 هنگامیکه غروب کرد آن ستاره فرمود دوست ندانم غروب کنندگان
 را و زمانی دلباخته فلما رای القمر بازقا قال هذاری فلما اقل
 قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الظالمین گردید و
 جزء مشرکین ماه پرست شد یعنی وقتیکه دید ابراهیم ماه را
 باحالت درخشندگی گفت این است پروردگار من هنگامیکه ملاحظه
 نمود که این خدایم در محل ^{کرمه} و غروب است از عقیده

خود برگشت و شیطان شد و فرمود راستی اگر هدایت نکرده بود
 خدای عالمان مرا بسوی خود یقیناً من هم از گمراهان
 و بت پرستان محسوب میشدم مرتبه سیم نار عشقش فروران
 و سیل حبش بیشتر جریان یافت و صدای فلما رای الشمس
 بازقة قال هذا ربي هذا الكبر فلما اعلت قال يا قوم اني برئى
 مما تشركون رابعان آسمان رسانید یعنی زمانیکه دید
 ابراهیم خورشید تا با ترا فرمود این است خدای من ایمن
 خدا! بزرگتر است از خدایان قبل باز همینکه دید خورشید
 باین عظمت و جلال هم غروب کرد باز تخییر عقیده داد اعتقاد
 قبل را بدو انداخت و بعقیده جدیدی وارد گشت و رسماً
 اعلان فرمود و بقم خود اخطار کرد که براستی بدانید که من
 بیزارم و تبری میجویم از آن چیزهاییکه شما شریک و انباز
 خدای خالق آسمان و زمین قرار میدهید آری عاقبت
 ملاحظه فرمود که تمام این خدایان در معرض تغییر و تبدلند
 عاجز صرف و بیچاره بحتند عالم جسمانی پایدار نیست یارو
 بانتقاص است و یارو باز دیار و فرمود که هر چیز که نپایند
 نلبستگی را نشاید سیاس خدای را بجا آورد که از حوائل
 شرك نجات یافت و از بت پرستی رهائی جست بطوریکه
 خود کاسر اصنام گردید و مخرب بنیان اوهام صدای نازینش
 بوجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً

وما نؤمن المشركين بلند شد و فرمود سپاس خدای جهانیا ترا
 که مرا از دام شرك نجات داد و توبه نامه ئی با امضای خدای
 سند محکم بدستم عنایت فرمود بقوله جل کبریا ئه فی سورة
 البقره و ان یرفع ابراهیم القواعد من البيت و اسمعیل ربنا
 تقبل منا انک انت السميع العليم ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من
 ذریتنا امة مسلمة لک و انما نسکتا و تب علينا انک انت التواب
 الرحیم یعنی یاد آوری محمد هنگامیکه استوار و بلند میگردد انید
 ابراهیم با کف پسرش اسمعیل پایه های خانه کعبه را و در
 خنجر آن حال میگفت ای پروردگار قبول کن و پندیر از ما این عمل
 خیر را بدرستی که توئی بینا و شنوا پروردگار اقرار کرده ما و فرزندان ما ترا
 از مؤمنین حقیقی خود و نمایان کن بجا محل عبادت ما را و پندیر
 توبه ما را بر استی که توئی پذیرنده توبه و مهربان و همین نحو
 در سوره بقره میفرماید قوله جل شانه و ان قال ابراهیم رب انی
 کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن
 قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی
 کل جبل منهم جزءا ثم ادعهن یأتینک سمیا و اعلم ان الله
 عزیز حکیم یعنی یاد آوری محمد هنگامیکه گفت ابراهیم
 ای پروردگار من تقاضا و استدعا مینمایم که نشان دهی و نمایانی
 بمن که چگونه مرده ها را زنده میکنی خداوند جل شانسه
 فرمود ای ابراهیم آیا ایمان نداری که این سؤال را میکنی

حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد بارالها ایمان دارم
 ولكن هرای اطمینان و آرامش قلب میخواهم حقایق را بچشم
 ظاهر و بین الیقین مشاهده نمایم حق جل جلاله فرمودند
 ای ابراهیم بگرد چهار من غزا (مرغابی - طاوس - زاغ -
 خروس) پس جمع کن آنها را و بشش و مخلوط کن گوشتهای
 آنها را بهم سپس قسمت کن آنها را باقسام متعدده و هر یک
 از آن قسمتها را برقرار کوهی قرار ده بعد صدابزن آنها را
 تا باعجله و نتاب بیایند بسوی تو و یقین بدان که خداوند
 ارجمند و داناست راستی اگر همه چو آیاتی را در کتاب مستطاب
 اقدس نسبت بحضرت نقطه اولی و یا حضرت بهاء الله جل
 ذکرهما آقایان محترم میدیدند یقینا دست بشمشیر اعتراض
 برده و فریاد میکشیدند ای اهل عالم به بینید پیغمبری که
 هنوز در ایمان خودش با قرار خویش بمقام اطمینان و آرامش قلب
 و وجدان نرسیده چطور میتواند دیگرانرا آرامی و اطمینان
 بخشد و سایرین را هدایت نماید در همین کتاب حمید و سقر
 مجید درباره آنحضرت ایضا میفرماید قوله تعالی فنظر
 نظرة فی النجم فقال انی سقیم فتولوا عنه مدبرین
 فراغ الی الهتهم فقال الا تأکلون مالکم لا تنطقون
 فراغ علیهم ضربا بل لیمین فاقلبوا الیه یزفون قال اتعبدون
 ما ننحتون والله خلقکم و ما تعملون قالوا ابنوا له بشیانا قالقوه

فی الجحیم قرار داده کیدا فجعلناهم الاسفلین این
 آیات مبارکات اشاره بقصه آنحضرت است هنگامیکه نمرودیان
 خواستند آنحضرت را برای اداء مراسم عید بخاج شهر ببرند
 حضرت عذر آورده فرمودند من مریض و ناتوان هستم و برای
 رفتن بخاج شهروادای مراسم عید معدوم در صورتیکه
 حضرت ابراهیم مریض نبود و مژغرا برای نرفتن بخاج شهر
 بهانه کرد که در غیاب قوم به بتخانه رود و بتها را بشکند در
 کتاب کاهی از حضرت باقر علیه السلام مرویست که آنحضرت
 فرمودند قسم بخدا که ابراهیم مریض نبود و دروغ هم نگفت
 (این بیان حضرت خیلی قابل دقت و تامل است) و در کتاب
 معانی تألیف ابن بابویه معروف بصدوق علیه الرحمة و تفسیر
 علی ابن ابراهیم قمی عین همین بیان مسطور بحلاوه جمله
 دیگر که معصوم علیه السلام فرمودند که مقصود از کلمه سقیم
 آنکه یعنی حضرت ابراهیم در عقیده و دیانت خود مشکوک
 و ناخوش بود امیدوارم خوانندگان محترم پراقم این مسطور
 اشکال و اعتراضی نکنند زیرا این بیانات مال معصوم است
 و روی هم مرحوم صدوق باری قوم او را در شهر تنهاگه داشته
 برای اداء مراسم عید بخاج شهر رفتند همینکه حضرت
 ابراهیم شهر را خالی از بار و اقیار دید با عجله و شتاب بسوی
 بتخانه رفت رسم نمرودیان این بود که کاسه های طعام

زیادی در بتخانه ها میگذاشتند که بواسطه وجود بتها آن
 طعام ها مقدس و متبرک شود سپس آنها را میخوردند —
 حضرت همینکه وارد بتخانه شدند ملاحظه فرمودند که ظروف
 غذا در پیش بتها گذاشته شده حضرت ابراهیم روبرو بتها کرد و
 آنها را مخاطب قرار داد فرمود چرا از این غذاها نمیخورید
 چرا حرف نمیزنید بعد ازین گفتار دست به تبر برده تمام
 بتها را غیر از بت بزرگ درهم شکست و خورد نمود و تبر را بگردن
 بت بزرگ آویخت و قتیکه قم بعد از ادای مراسم عید بشهر
 برگشتند اوضاع بتخانه ها را دیگرگون دیدند همه آنها را
 دیدند درهم شکسته و کلی بتخانه ها ویران گشته غیر از
 بت بزرگ که سالم مانده و تبر هم بگردن او آویخته شده
 همه دانستند که این کار کار ابراهیم است چنانکه حق جل
 جلاله در سوره انبیاء میفرماید قوله تعالی ثانه تالله لا کیدن
 اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین فجعلهم جندا الاکبیرا
 لهم لعلهم الیه یرجعون قالوا من فعل هذا بالهتنا انه لمن
 الظالمین قالوا سمعنا فتی یدکرهم یقال له ابراهیم قالوا
 فاتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون قالوا انت فعلت
 هذا بالهتنا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هدا فاسئلوهم
 ان کانوا ینطقون فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون
 ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون قال افتعبدون

من دون الله ما لا ينفعكم شيئا ولا يضركم اف لكم ولما تعبدون
 من دون الله افلا تعقلون قالوا حرقوه وانصروا الهنتم ان كنتم
 تاعلين قلنا يا نار اكوني بردا و سلاما على ابراهيم واراد وابه
 كيدا فجعلناهم الاخسرين بعض آيين مبارکه نازله
 در سوره انبيا على الظاهر مخالفه و مباین است با برخی از
 مضامینی که در سوره والصفات نازل شده زیرا در سوره انبيا
 بصريح ناله لا كيدن اصنامكم بانها اعلام و اخطار مينمايد
 که قطعا بدانيد که بعد از خروج شما از شهر من بتمارا
 درهم خواهم شکست يا اين صراحت لهجه و شدت وحدتی
 که حضرت بقم خود فرمود قاعده بحکم ضرورت عقل اهالی
 شهر برای حفظ مقامات مقدسه و خدايان خود يا بايد او را
 بجبر و عنف همراه خود بخارج شهر ببرند و يا لا اقل او را محبوس
 نموده شخصی را بروی گمارند تا معابد و معبودات ایشان از
 تخریب و انکسار و توهين و تحقير ابراهيم محفوظ ماند بقانون
 عقلی ظاهرا بيانات سوره مبارکه والصفات نزدیکتر به
 میآید تا سوره انبيا زیرا در سوره والصفات حضرت ابراهيم
 عليه السلام اصرار زیاد دارد که همروديان از قصد و نیت او
 آگاه نشوند حتی برای پنهان داشتن قصد و نیت خود
 خویش را عمدا بناخوشی زد که کسی از قصد و نیت او آگاه نشود
 و بواسطه همین تدبير و سیاست هم بمقصد خویش نائل گردید

امید وارم این مخالف و تباین را با قواعد علمی رفع نموده و ما را
از بیانات خود مستفیض و مستفید فرمایند و آنکه از اهللس
پیرسند تارفع اشکال شود قال الله تعالی ناسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و قال ایضا و لورد و الی الرسول
والی اولی الامر منهم لعلهم الذین یتنبطونه منهم ایضا
در سوره هود میفرماید قوله تعالی فلما ذهب عن ابراهیم
الروع و جائته البشیری یجادلنا فی قم لوط ان ابراهیم
لحیلهم او اه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء
امرک و انهم ایتهم عذاب غیر مردود یعنی وقتیکه خوف
و وحشت از ابراهیم بر طرف شد و بشارتی از جانب ما باورسید
مجادله و مباحثه کرد با ما در خصوص قم لوط برستی کسه
ابراهیم شخصی است بردبار و کثیرالدعا و التضرع و توبه کننده
ای ابراهیم رویگردان از این بحث و جدال و بدان که اراده
خدا برای عذاب قم لوط امری است قطعی و حتمی مجادله
در خصوص عذاب قم لوط اثر و ثمری نخواهد داشت راستی اگر
آقایان عزیز این مضامین را در کتاب اقدس یا الواح الهیه
ملاحظه مینمودند شاید اعتراض میکردند و میگفتند چرا
حضرت ابراهیم با وجود اینکه پیغمبر مستقل صاحب کتابی است
یا تصمیم و اراده قطعی خدا مجادله میکند فتفکر و فی ذالک
یا اولی الالباب برستی جای بسی شگفت است کسه

برادران عزیز ما محض مصلحت و مقتضیات زمان و ارشاد عباد
 روا و جائز میدانند که يك پیغمبر مستقل صاحب احکام بلباس
 شرك و بت پرستی درآید و بالوان مختلف جلوه گری نماید
 و بیای عقیده عوض کند و بلباس عقاید متنوعه ملبس شود و لسی
 همینکه یک کورقه بی اصل و اساس به بینند فوراً آنرا يك سند
 قطعی پندارند و باعث شرمساری ملت و مملکت خود گردند
 و دیگرانرا اغراء بجهل و مخالف حق و حقیقت تربیت کنند و
 گناه خود و آنانرا بردوش خود حمل نمایند فیما اصدق فی حقهم
 قول الله تعالی قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا
 ولتحمل خطایاکم و ما هم بحاملین من خطایاهم من شیئی
 انهم لکاذبون ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ولیسئلن
 یم القيمة عما کانوا یفترون یعنی گفتند مکذبین ظهور جدید
 بمصدقین تازه ایمان پیروی کنید راه ما را یعنی دین قدیم
 خود را و اگر بالفرض این دین جدید اسلام حق باشد و شما
 بواسطه ارتداد و اعراض از وی گناهکار محسوب شوید مطمئن
 باشید که ما گناهان شمارا روز قیامت پای خودمان حساب
 میکنیم و حال آنکه دروغ میگویند و حاضر نیستند گناهان
 آنها را روز قیامت بیای خود حساب نمایند و البته باید حمل
 کنند گناهان خود و گناهان کسانی را که باعث گمراهی آنها
 شدند و در روز قیامت مسئول خواهند بود از دروغها و تهمت‌هایی

که بر مؤمنین و انبیا زده بودند .

۳۹- حضرت یونس پیغمبر هم از خرمن توبه خوشه ثبی
 چید و مشمول مضمون عمومی ان الله يحب التوابین و يحب
 المتطهرین گردید بصریح آیه مبارکه ان ابق الى القلک
 المشحون فساهم فكان من المدحضین فالتقمه الحوت وهو
 ملیم یعنی یاد کن ای محمد زمانی را که گریخت یونس از
 میان قوم خود و آمد بسوی کشتی که پر بود از مردم و مال و متاع
 پس قرعه افکندند میان مسافران و سه مرتبه قرعه بنام
 یونس پیغمبر اصابت کرد پس بلعید ماهی بزرگی حضرت یونس
 را در حالتیکه ملامت و توبیخ میکرد یونس نفس خود را که چرا
 مخالف امر پروردگار خود حرکت کردم و از میان قوم خود گریختم
 مختصر قضیه حضرت یونس از این قوار است که این وجود
 مقدس بر متجاوز از صد هزار مبعوث گردید و در نینوا
 (بین النهرین امروز) مشغول تربیت و تعلیم و تبلیغ
 گردید هر چه بیشتر دعوت کرد کمتر اجابت نمودند تا بالاخره
 دلش پتنگ آمد و بقم خود تفرین نمود و نزول عذاب را برای آنها
 از خدا خواست خطاب رسید حلیم باش و مدارا کن تا عاقبت
 طاقتش طاق شد و بدون اجازه از میان قوم خود گریخت تا آنکه
 بساحل دریائی رسید ملاحظه کرد که کشتی پر از مال و نفوس
 مہیای حرکت است و راه کشتی شد همینکه پراه افتاد فسورا

نهنگ عظیمی سرآب برآورد و کشتی را محل حمله خود قرار داد
 ضجه و فریاد از اهل کشتی بلند شد ملاحان گهتند یقیناً درین
 کشتی بنده کناه کار گریخته از مولای خود هست که این بلا و
 مصیبت از دست او سرآمده حضرت یونس فرمود آن بنده گنه کار
 گریخته از مولای خود منم تمام اهل کشتی عرض کردند حاشا
 حاشا که تو یاشی تو مرد خدا شناس متقی هستی باز حضرت
 یونس فرمود آن بنده گنه کار گریخته منم هر چه اهل کشتی انکار
 کردند حضرت اصرار زیاد فرمود بالاخره قرار بر قرعه گردید
 سه مرتبه قرعه بنام حضرت درآمد تا عاقبت برادر میان دریا و
 دهان نهنگ انداختند و در محبس تاریک شکم ماهی قرار گرفت
 و در میان تاریکیهای سه گانه *ظلمة البحر ظلمة البطون*
ظلمة اللیل هنگامیکه علامات قهر و غضب الهی را مشاهده
 فرمود یارنگی پریده و قدی خمیده و چشمی گریان و دلوی بریان
 دست رجا و امید بدرگاه حضرت رب مجید بلند کرده استغفار
 کرد و عند نگاه خواست *كما قال الله وذا النون اذ نهس*
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادى فى الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين • یعنی یاد آوری
 محمد زمانى را که یونس نبی صاحب ماهی با حالت غیظ و غضب
 از میان قه و فرار کرد و تصور کرد از جنگال قدرت ماهم میتواند
 فرار کند سپس در میان تاریکیهای سه گانه فریاد برآورد که

نیست خدائی جز تو منزّه است مقام مقدّست از همه چیز —
 بدرستی که اقرار میکنم که من از جمله ستمکارانم ازین استغفار
 و مناجات دریای لطف بجوش آمد و ملاء اعلى از گریه اش
 بخروش قلوب لولائه کان من المسبحین للیث فی بطنه الی یم
 یبعثون حق جل جلاله میفرماید اگر نبود یونس از جمله
 توبه کنندگان و مناجات کنندگان قطعا تا روز قیامت در میان شکم
 ماهی محبوس ابدی میشد و بواسطه همین دعا و طلب مغفرت
 بصرف فضل او را باحال زار و نزار از شکم ماهی بسوی صحرا
 انداختم و برای راحت او درخت کدوئی را سایبان او قرار دادیم
 كما قال الله فنبذناه بالعراء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرة من
 یقطی ولی الحمد لله که عاقبت بخیر افتاد و مغفور لجه
 فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک تنجی المؤمنین
 گردید یعنی اجابت کردیم دعا و نضرع یونس را و خلاص
 کردیم از هم و غم گناه بهمین طور هم مؤمنین را از هم و غم
 خلاص خواهیم کرد .

۴۰ — زمانی مقتضی نشد که نقش دیگری ظاهر شد

حضرت ایوب نبی هم در آتش امتحان و هیبت افتتان رخی
 برافروخت و ندای تضرع و انکسارش قلب مقرین درگاه را بسوخت
 و بصراحت تمام بموجب و اذکر عبدنا ایوب ان نادى ربه انسى
 مسئى الشیطان بنصب و عذاب مسموس و مقهور شیطان رجیم

گشت و از شر شیطان پناه بدآت مقدس الهی برد تا آنکه عاقبت
مفتخر بنزول توبه نامه انا وجدناه صابرا بنعم الصبدانه ا و اب
گردید •

۴۱- نوبت حضرت کلیم علیه السلام رسید آن قانون گذار
الهی نیز در گردباد و غبار هدامت عمل الشیطان و تنگنای
فعلتها اذ اوانامن الضالین گرفتار آمد بنص آیات سماوی
در سوره شعرا هنگامیکه حق جل جلاله ویرامور ابلاغ
کلمة الله رسالت فرمود بمعاضدیر متعددہ متعدد روز رفتن باین
سفر روحانی شانه خالی کرد عذرهایش ازین قرار بود اولاً
ثروتمندی از تکذیب مصریان ثانیاً ضیق صدر و عدم انشراح قلب
ثالثاً بستگی زبان و عدم قدرت بر تشریح حقایق معانی و بیان
و نبودن فصاحت و بلاغت لسان رابعاً واگذار نمودن منصب
تبلیغ را بپیرا در خود هرون و بلا اقل معاونت و کمک خواستن
از هرون خامساً قاتل شخص قبلی بودن سادساً خوف از
قتل و قصاص در مقابل این قتل این عذرها مقبول درگاه کبریا
نیفتاد چنان عتاب و ندای مہیبی بکلمه کلا استماع نمود
که بیچاره حضرت کلیم نزدیک بود بند دلش پاره شود
(در قانون عربی کلمه کلا در مقام ردع و زجر استعمال
میشود) عرض کرد آنها اگر استعفای من نمیندیری لا اقل شرح
صدر و طلاقت لسان و بیزغت تبیان و معاونت و وزارت هرون را

عضلا قبول فرما خطاب رسید عرائض و تمناهای مقبول درگاه
 واقع گشت اما ای موسی و هرون با طالبان حقیقت و
 جویندگان راه نجات خیلی مدارا کنید و با زبان نرم و شیرین
 با آنها صحبت نمائید تکفیر و تفتین منکند و تحمل و بردباری
 فرمائید یقین داشته باشید که من همیشه همراه شما و
 پشتیبان شما هستم و حرفهای شما را میشنمم بروید هر دو پیش
 فرعون و بگوئید ما هر دو مأمور ابلاغ رسالت هستیم قم بنسی
 اسرائیل را مرخص کن و تسلیم ما فرما و این است آیات آنبسی
 که قریب باین مضامین است قوله تعالی و تقدس و ان نادى
 ربك موسى ان امت القم الظالمين قم فرعون الاتتقون
 قال ربي اني اخاف ان يكذبون ويضق صدري ولا ينظرون
 لسانى فارسل الى هرون ولهم على ذنب واخاف ان يقتلوني
 قال كذ فاذ هبا باياتنا انما محكم مستمعون فاي تا فرعون فقولا
 انارسل رب العالمين ان ارسل محنا بنى اسرائيل در سورة
 طه ميفرمايد قال رب اشرح لى صدري ووسر لى امرى واحلل
 عقدة من لساني يفقهوا قولى واجعل لى وزير من اهل بيته
 هرون اخى اشد دبه ازى و اشركه فى امرى كى نسبحك
 كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا قال قدا وتيت سنو لك
 يا موسى ان هب انت واخوك باياتى ولا تنيا فى ذكرك
 ان هبا الى فرعون انه طفى فقولا له لينا لعله يتذكر او يخشى

بعد از آنکه در مدرسه روحانی این رسالت بعملی ذات اقدس الهی با علی المقام رسیده و قلبشان مهبط انوار سبحانی گردید مجبزا و مسلحا با کتائب توفیق و فیالق تأیید داخل مصر گردیده بمجلس فرعون درآمدند و این است صورت مجلس و مذاکراتیکه بین حضرت کلیم و فرعون واقع گشته و خلاصه آنرا خداوند عز و جل در قرآن مجید یاد فرموده حضرت کلیم بفرعون اظهار داشت که من پیغمبر خدا هستم و باید پسران اسرائیل را تسلیم من کنی تا آنها را تعلیم و تربیت نمایم فرعون ازین صراحت و جسارت مبهوت و حیران گشت و این ادعای با نظر توهین و تحقیر تلقی نمود بنای ملامت و توبیخ و تفریح را گذاشت و گفت هرگز بنده بمولا و نوکر آقای خود چنین جسارت ننماید لاف و کزاف در غریبی گفتن خوب است نه در نزد مثل منی که بر جمیع احوال و اخلاقت مطلعم تو تربیت شده من هستی و از کوچکی در خانه من بزرگ شدی و سالهای متدای گوشت و پوست از مال و نان من نشو و نما یافته بعلاوه گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده ای تو جانی و قاتل هستی تو حق نان و نمک ما را فراموش کردی تو بواسطه قصاص شخسر قبطی از شهر ما گریختی آیا ممکن است کسیکه اینهمه سوابق غیر حسنه و جانی و قاتل باشد رسول خدا گردد حضرت کلیم فرمود تمام بیانات تو را تصدیق میکنم و انگاری ندارم من دارای

تمام این سوابق که تو میگوئی بوده ام و اینست باکمال صراحت
 اقرار و اعتراف میکنم که در سوابق ایام از جمله گمراهان
 بودم با همه این سوابق خداوند عزوجل قضای مرا با سر نیمیغمبری
 پوشانیده و از قبل خود من را حاکم و سلطان بر بندگان خویش
 قرار داده و توهم باید مطیع و فرمان بردار من باشی و گرنه
 با همین اعضا بنیاد سلطنت را زیر و زبر خواهم کرد آیا خیال
 میکنی که این مرحمت و نعمت تربیتی که منتسب را بر سر من
 میگذاری برابری میکند باینکه سالهای دراز قم — را
 به بندگی گرفته و بانهایت سختی با آنها رفتار میکنی و مجمل
 این مطالب را حضرت رب العزه در کتاب مبین خود بیان
 میفرماید بقوله جل کبریا نه قال الم نریت فینا ولیداً ولیثت
 نینا من عمرک سنین و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من
 الکافرین قال فعلتھا انا و انامن الضالین ففرت منکم لما
 خفتکم فوہب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین و تلك نعمة
 تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل انتھی هنگامیکه
 فرعون ملاحظه کرد که آن جدت و شدت و جمل عنیف و مغالطات
 سخیف قدرت و شجاعت موسی را در هم شکست متمسک بتذیل
 مجادله و حیل مشاعبه گردید تصور کرد که با اشتباه کاری و
 مبادی و همیه شاید بتواند مطلب را بر حاضرین مشتبه کند
 و جلوتبلیغات حضرت کلیم را بگیرد لهذا شروع بسفسطه و

مخالطه نمود گردید با د مخاصمت و اعصار مخالطت و ابره‌های
 منازعت و مجادلت فضای مجلس را بقسوی فرا گرفت که
 چشمها تیره و نارود لهاخیره و خوار گردید از این مباحثه و
 مناظره نه بین حضرت کلیم و فرعون در مجلس سلطنتی بظهور
 رسید معلوم میشود که فرعون شخصی دانا و کاملاً مطلع بر
 فنون بحث و مغالطه و قواعد منطقیه بوده بطوریکه نزدیک بود
 عرصه بحث را بر حضرت کلیم تنگ نماید و ظاهراً او را محکوم و
 مغلوب گرداند و این است صورت مکالمه بین الطرفين که
 خداوند عزوجل در کتاب مجید خود نقل فرموده قوله تعالی
 قال فرعون و مارب العالمین بعد از آنکه حضرت کلیم فرعون را
 بسوی خداوند دلالت کرد فرعون پرسید و مارب العالمین
 یعنی آنخدائیکه ما با آن دلالت میکنید ما عبیت و حقیقت
 آن چیست از چه جنس از اجناس و یا چه نوعی از انواع است
 کلمه ما در عرف عام و منطق در موقع سؤال از ماهیست و
 حقیقت گفته میشود که باصطلاح آنرا ما حقیقه گویند و گاهی
 هم در توضیح و تشریح معنی لفظ استعمال میگردد که آنرا
 ما^۱ شارحه نامند بعد از توجه برین مقدمه عرض میکنم
 حضرت کلیم ملاحظه فرمود که فرعون دست بمغالطه زده و
 نهایت زیردستی را درین مقام بکار برده است آنحضرت
 ملاحظه فرمود که در دام اشکال و شبهه عجیبی گرفتار گشته

این سؤال فرعون را نمیتوان جوابی مهیا کرد زیرا ذات مقدس
 الهی مجهول الکنه و مستحیل الإدراک است السبیل مسدود
 والطلب مردود حضرت موسی درین مقام چه کند چه جوابی
 بدهد - بعبارة اخرى باصطلاح جواب کلمه مارا که سؤال از

ماهیت است بهل مرکبه بدهد شاید قانع شود و سکوت
 نماید در این مقام چاره هم غیر این نبود لهذا فرمود کما قال الله

قال رب السموات والارض وما بينهما ان کنتم موقنین ای فرعون
 چون آن ماهیت مستحیل الفهم والادراک عرفانتر محال است
 مجبورم بشویم اگر خواهی بمقام یقین برسی طریق عقل متین
 واستدلال از روی منطق صحیح را اختیار کن زانمخالطات
 فریبنده در گذر و آثار و افعال مؤثر و فاعل را بشناس آری اوست

خالق و پرورش دهنده آسمانها و زمین ها و آنچه میانهاست
 آنهاست فرعون از انحراف حضرت کلیم از جواب در مقام سؤال
 از حقیقت استفاده نموده بحاشیه نشینان مجلس خود گفت

آیا نمیشنید این مرد چه میگوید آیا نمیبینید چطور عاجز
 از جواب گردیده آیانی بینید - بچه نحو مغالطه میکند آیا
 ملاحظه نمینمائید چطور از مطلب میگریزد آیا دقت نمیکنید
 که من از ماهیت و حقیقت سؤال میکنم لوجواب از هل مرکبه

یا عرض خاص میدهد آیانی بینید که مثلا من سؤال میکنم
 حقیقت انسان چیست او جواب میدهد انسان کسی است که -

سؤال این
 جوابند از مجبورند
 اصلا جوابند از مجبورند
 حقیقت این

میخندد میگردد کتاب میخواند چیز مینویسد ای حاضرین
 مجلس آیا انصافا این جوابها باسئوال من مطابق است باز
 حضرت کلیم صلب اول را تکرار نموده **کما قال الله تعالی قال**
ربکم رب آبائکم الاولین یعنی ای فرعون تو را میخوانم بخدائی
که خالق اشرف موجودات و مظهر عقل و اکتشافات است و این
بهترین طرز راه فهم و استدلال است **فرعون** مجددا از این جواب
 ثانوی یا اعتقاد خود بیشتر استفاده کرده روی حاضرین و عقلا و
 علمای مجلس نموده و گفت واقعا این پیغمبر دیوانه و مجنون
 است کسیکه نمیتواند یا نمیداند جوابرا مطابق سئوال بدهد
 کسیکه در مقام سئوال از جواهر و ذاتیات جواب باعراض و صفات
 میدهد و نمیتواند جوهر و عرض را از هم تمیز دهد راستی او از
 حوزه عقلا خارج و جزو دیوانگان محسوب است **کما قال الله**
تعالی ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون یعنی فرعون
گفت پراستی این پیغمبری که برای ارشاد و هدایت بسوی شما
مبعوث شده است یقینا شخصی دیوانه و غیر متمیز است
سئوال
و جوابرا نمیتواند بهم ربط دهد و پاسخ را طبق پرسش ادا نماید
حضرت کلیم ملاحظه فرمود در مقابل شخصی لجاج و عنود
و اهل سفسطه واقع شده است؟ باز همان منطق عقلی یعنی از
اشیری همو اثر بردن را در مرتبه سیم تکرار کرد که شاید از
خواب غفلت بیدار شود و دست از مغالطه و مشاغبه بردارد **کما قال الله**

تعالی قال رب المغرب والمشرق وما بينهما ان كنتم تعقلون
 یعنی ای فرعون اینقدر مجادله بغیر احسن مکن اشتباه کاری
 مکن و از حدود ادب خارج مشو و مراد بیوانه مخوان اگر تفکرو
 تعقل کنی و از انصاف نگداری تو را دلالت می‌کنم تعصب
 بطوری پرچشمهای ظاهر و باطن تو پرده انداخته که محسوسات
 را هم منکری تاچه رسد بمعقولات ای فرعون بدان و آگاه باش
 که بحقیقت و کنگه ذات کوچکترین مخلوقات الهی کسی بی
 نبرده تاچه رسد بذات مقدسیکه حتی انبیاء و اولیاء هم
 حیران و سرگردان نمره ما عرفتك حق معرفتك میزند فرعون
 دید اشتباه کاری و غلط اندازی وی ثمری نبخشید نزدیک
 است رسوا شود و مغلوب گردد در مرتبه سیم بسلاح بیچارگان
 و عاجزان متمسک گردید و حضرت کلیم را تهدید بحبس و
 زندان کرد کما قال الله تعالی لئن اتخذت الهامی
 لاجعلنک من المسجونین یعنی اگر کسی دیگری را غیر از من
 بخداوند کاری اتخاذ کنی البته تو را بزند ان خواهم فرستاد
 حضرت کلیم فرمود اگر برهان واضحتری بیاورم و بمیادی یقینیه
 محسوسه تو را دلالت کنم باز مرا بزند ان میفرستید فرعون گفت
 اگر راست میگوئی بیاور آن برهان محسوسه را دفعه حضرت
 کلیم عصای خود را انداخت و فوراً مبدل بمارواژ دهسای
 عظیمی گردید سپس دست خود را از گریبان بیرون آورد -

حاضرین دیدند دستهای او مانند خورشیدت بان میدرخشد
 كما قال الله تعالى اولوجنتك بشيئى مبین قال فات بهان
 كنت من الصادقين فلقى عصاه فانداهى ثعبان مبین وبن
 يده فانداهى بيضا للناظرين قال للمصنف حوله ان هذا
 لساحر عليهم فرعون همینکه دید بموجب قولی که داده باید
 تصدیق کند و تسلیم شود و ایمان بیاورد یک دفعه هوا جاس
 نفسانی و خیالات شیطانی و حجابات مسوله و سبحات مجلله
 بر فکر او قالب گشت چون از مخالطه معقول سودی نبرد
 متمسک بمخالطه محسوس گردید و گفت ممکن است حس خطا
 کند بعلایره فرق میانه سعرو معجزه کار بسیار مشکلی است باین
 دلائل محسوسه هم من قانع نمیشم بقول حضرت مولوی
 علیه بها الله دل از این برکن که بفریبی مرا یا بحرقی پس
 روی کردم تورا صد چنین آری هم رسوا شوی خوار گردی
 مضحکه عرقا شوی همچو تومالسوس بسیاران بدند
 عاقبت در شهر ما رسوا شدند حضرت در جواب فرمودند
 گرتورا عقلی است کردم لطفها ورخری آورده ام خرا عصا
 آنچنان زمین آخورت بیرون کنم کوهها گوش سرت پر خون کنم
 اندرین آخور خران ز مردمان می نیا بند از حقای تو امان
 تک عصا آورده ام بهر ادب هر خری را کوبیا شد منتخب
 بسکه خود را کرده ای بنده هوا گرمکی را کرده ای تو ازدها

از دهارا از دها آورده ام تا با صلاح آورم من دمبدم
 تا دم آن از دم این بشکنند مار من آن از دهارا برکنند
 گرز دادانی رهیدی از دهارا زرنه از جانت برآرد صد دمار
 باید اقرار و اعتراف کرده فرعون با همه عداوت و دشمنی خلیسی
 بی انصاف نبود و بدون دلیل و برهان و تحقیقات مفصل حکم
 با خراج و قتل موسی نداد علما و سحره را جمع کرد و مباحثات
 زیاد میان آورد که بخیال خود حق را از باطل تمیز دهد
 و بر طرف غالب آید ایگانه بعضی اشخاص دیگر هم بقدر فرعون
 تحقیقات میکردند و بدون جهت و اطلاق بر کلمات و کیفیات
 مسئله حکم بکفر و فسق و قتل و تهیب و قارت نمیکردند و بدون
 مدرک صحیح اوراق جعلیه انتشار نمیدادند ایگانه مجلسی
 در حضور سلطان و اهالی از اهالی و ادائی مانند علسه حضرت
 کلیم و اهالی مصر برای تحقیق و امتحان و تمیز حق از باطل
 در مالک استازی هم تشکیل داده بودند (و باید دهند)
 و با نهایت احترام و انسانیت دلائل طرفین گفته میشد بلکه
 ثبت و ضبط میگردد تا سوء تفهم بکلی از میان برمیخاست
 و همگی با کمال محبت یکدل و یکجهت با هم معاشرت و زندگی
 میکردند ولی افسوس هزار افسوس که درین عصر تمدن و آزادی
 بجای محبت و اتفاق کینه و نفاق است که بنامهای مختلف
 زیاد میگردد اعادنا الله وایاکم یا اخواننا من هذه المحنة

الدهما والفتنة الصلما چنانکه عین همین مجلس را
 حضرت بهاء الله جل ذکره از ناصرالدین شاه سلطان ایران
 خواستگار کردید و در لوحی که بافتخاروی نازل شده بود این
 بیانات مقدس مذکور قوله عز اسمه ایکاتر رای جهان آرای -
 بادشاهی برآن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع
 میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود
 این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت
 امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر
 بیدک و انا حاضر تلقا سریر سلطنتک فاحکم لی اعلی انتهى
 و بهمین نحو در لقی رئیس حضرت بهاء الله با اشاره بمذاکره
 مامور عثمانی نه وظیفه دار اجرای حکم تبعیدشان بقلمسه
 عکا بود چنین مرقم فرمود قوله الاعز الاعلی یک مطلب خواهش
 دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه
 این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را دلیل بر صدق قول
 حق میسرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومانرا
 رها نمایند و بحال خود بگدارند که این کلمه را ابرغ نماید و جواب
 بفرستد خیری از او نشد انتهى • باری فرعون وهم وظلم
 با آنکه ابداء شبهات و اظهار مخاصمات و مجادلات را از حد
 گذرانید نترانست باموریهای عقل و عدل مقاومت نماید تا عاقبت
 بموجب لسان آیه شریفه لیحق الله الحق بکلماته و یقطع

دابر الكافرين دردرياي عذاب وندى آلهى فرق گردید —
 و هسپار دیار عدم شد • در سوره اعراف میفرماید • ولما جاء
 موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب انظر اليك قال لن تراني
 ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما
 تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال
 سبحانك اتى ثبت اليك وانا اول المؤمنین قال يا موسى انى
 اصطفيتك على الناس برسالاتى وبكذمى فخذ ما اتيتك وكن
 من الشاكرين يعنى یاد آوای محمد هنگامیکه آمد موسى در
 وقت معین بطور و سخن گفت خداوند باموسى موسى عرض کرد
 ای پروردگار من استدعا دارم که بنمایانی بمن جمال بيمثال
 خود را تا چشم بزیارت آن ذات قدیم المثال روشن و منیر گردد
 خطاب رسید ای موسى محال است که به بینی مرا و سرنگز —
 نخواهی دید مرا و لکن نگه کن بسوی این کوه پس اگر توانست
 این کوه در جان خود قرار گیرد تو هم میتوانی مرا به بینی —
 هنگامیکه ظاهر شد نور پروردگار بر کوه گردانید نور خدا آن
 کوه را تکه تکه و ریزه ریزه و افتاد موسى بر روی زمین بیهوش و
 مد هوش هنگامیکه بهوش آمد عرض کرد آلهای اعتراف میکنم
 که مقدسست ذات پات توازتصورات و توهمات دیگران توبه میکنم
 بسوی تواز این سئوال جسورانه خود و من اول کسی هستم که
 ایمان بخیب بودن ذات مقدس تو دارم خطاب رسید ای موسى

بدان که من تو را از میان مخلوق خود برگزیدم و تو را بیخمبر و امین و حق خود قرار دادم پس بگیر آنچه را که ما بصره فضل، بتوسط کردیم و یا شر از سیاسگاران نمیدانم اگر آقایان محترم در کتاب مستطاب اقدس هم آیاتی پیدا میکردند —————

سخن پرندازی زیاد بنای اعتراض را میگذاشتند که چطور ممکن است تصور نمود که این بیخمبر مستقل صاحب کتاب و شریعت که ممتاز و مفتخر محاوره و مکالمه با ذات اقدس الهی بوده و رشته قلبش متصل بحوالم جبروت و ملکوت باشد این قدر نداند که ذات اقدس حق جل جلاله ممتنع المشاهده بسل ممتنع الادراک والتصور است که این سؤال بیوقوف و بیچاره از ساحت قدس کبریا بنماید بعضی میگویند این سؤال حضرت کلیم در حقیقت و باطن از زبان قوم بنی اسرائیل بمقام مقدس الوهیت عرض شده چنانچه در سوره بقره میفرماید قوله تعالی

وان قلتم یا موسیٰ لن نؤمن لک حتیٰ نری الله جهره فآخذ تکم الصاعقه وانتم تنظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون یعنی یاد آورید ای قوم بنی اسرائیل هنگامیکه گفتید ای موسیٰ هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدا را بیچشم خود آشکار به بینیم پس فراگرفت شمارا از این سؤال جسورانه ضافقه قهر الهی در حالتیکه شما آثار قهر و غضب الهی را مشاهده میکردید سپس خداوند برانگیزانید شمارا وزنده نمود بعد از

مرگنان شاید شما از سپاسگاران خدا باشید انتهى با وجود
 صراحت این آیه مبارکه ونزول قهرو سخط الهی بواسطه
 این سؤال و مردن و کشته شدن آنها بواسطه صاعقه و سپس
 زنده شدن آنها جای سخنی برای این حرف باقی نمی ماند
 بسیار خوب بفرغش که حضرت کلیم از زبان قم بنی اسرائیل
 این سؤال را کرد اگر مطلب چنین است پس گناهی بر حضرت
 کلیم نیست بناءً علیه تجلی نور بر طرور و بی هوش شدن موسی
 و توبه کردن چه معنی خواهد داشت تا گناهی نباشد توبه
 معنی ندارد آری در این آیات مقدسه اسرار و رموز و حقایق
 و دقائق نهفته است که جز تجلیات انوار قائم موعود و پدید
 قدرت حضرت حق قیوم ختم از حقیق مختوم مش نتواند برداشت
 و عقده مشکلات و معاضلاتش جز با ناممل قویه مطلع الوهیت
 و ربوبیت گشوده و حل نخواهد شد قال سبحانه و تعالی بل
 کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما ینظرون ان ینظروا ان ینظروا
 کذک کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین
 ایضا در سوره اعراف میفرماید هل ینظرون الا تاویلہ یم ینظرون
 تاویلہ یقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق
 فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا و نرد فنعمل غیر الندی
 کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون در کتاب
 بصائر الدرجات از حضرت صادق منقول است که میفرماید

ان الكرويين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لوقم نورواحد منهم على اهل الارض لكفاهم ثم قال عليه السلام ان موسى لما سئل ربه ما سئل امر واحدا من الكرويين فتجلى للجبل وجعله دكا خلاصه بيان مبارك اينست كه مي فرمايد ملائكه كرويين دسته ئي از شيعيان ما هستند از طراز اول مخلوق كه قرار داده است خداوند آنها را در پشت عرش عظمت و جلال خود اكرتقسيم شود نور و روشنائى يكي از آنها بر تمام اهل زمين البته كفايت ميكند آنها را و حضرت كليم هنگاميكه سؤال كرد از خدا كه خود را بمن بنما امر فرمود خداوند يكي از آن شيعيان ما را پس تجلسى فرمود بر كوه و كوه را تكه تكه نمود و در كتاب توحيد صدوق وارد است كه از حضرت صادق سؤال شد آيا مؤمنين خدا را در روز قيامت مى بينند فرمودند قبل از روز قيامت هم ديده اند مؤمنين خدا را عرش گردند چه وقت فرمودند هنگاميكه بآنها خطاب فرمود الست بريكن قالوا بلى حضرت صادق بعد از اين بيان با اندازه يك ساعت سكوت فرمود بعد فرمودند مؤمنين خدا را در همين دنيا قبل از روز قيامت ديده مى بينند آيا الان تو خدا را نمى بينى راوى عرض كرد آيا اجازه ميدهيد اين بيان را از طرف شما بمردم بگويم حضرت فرمودند خير خير زيرا مردمان جاهل و كم استعداد طاقت

شنیدن اینگونه کلمات راندا رند و تصورات واهی مینمایند
و کافر میشوند از مشاهده قلب تا مشاهده چشم هزارها فرسخ
است بلند است ذات مقدس الهی از خیالات ملحدین و
منبیهین بلکه از جمیع مخلوق خود امیر المؤمنین میفرماید
لم تره الصیون بمشاهدة العیان ولكن رأته القلوب بحقائق
الایمان لا تعرف بالقیاس ولا یدرک بالحواس ولا یشبه بالناس
موصوف بالایات معروف بالعلامات ایضا قال علیه السلام لم
اعبد ریالم اریه مرحوم فیض کاشانی نقل میفرماید سترون ربکم
کما ترون القمر لیلة البدر . باری حضرت کلیم بموجب نصوص
عدیده قرآن کریم مکرر در گناه خواست و بیایی مناجات و
استخفار کرد تا منمول عفو و غفران و دارای توبه نامهئی مانند
ماه تابان گشت قوله تعالی فی سورة الاعراف رب اغفر لی و لآخری
و ادخلنا فی رحمتک و انت ارحم الراحمین در آیه دیگر عرض
میکند قوله تعالی انت و لینا فاغفر لنا و انت خیر الغافرین
در سورة القصص میفرماید قوله تعالی رب انی ظلمت نفسی
فاغفر لی فغفر له انه لهو الغفور الرحیم ای برادران محترم
چگونه است یک شخص فراری قاتل پرورش یافته در دستگاه
ظلم و کفر و شرک و مقروم معترف بتسلط شیطان بر خود همچو
شخصی را بر مسالت قبول میکنند ولی شخص بزرگوار پراگه از سلاله
ملاطره است و با اتفاق دوست و دشمن سوابق حسنه اثر مانند

آفتاب روشن و واضح است برای او اوراق توبه نامه طبع و نشر مینمایند بیقین مبین بدانید که شما آقایان طابعین و ناشرین این اوراق افتراهیه یکی از عوامل بزرگ ترویج بهائیت هستید قال جلّت عظمته فی سورة القصص ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون وقال ایضا والقوالی اللّٰه یومئذ السّلم وذلّ عنهم ما کانوا یفترون •

۴۲- هرون برادر ووصی وزیر حضرت کلیم وبنح قرآن دارای وحی و الهام باتمام این فضائل و مناقب در کتاب مقدس تورا میفرماید هرون زورها و طلاهایی را که بنی اسرائیل بحکم حضرت کلیم از مصریان بحاریت گرفته و سپس در امانت خیانت نموده از مصر فرار کرده به همراه خود آورده بودند از آنها گرفته و خدائی بصورت گوساله برای بنی اسرائیل ساخت و این است نص بیان تورا در سفر خرون باب ۳۲ آیه ۱ بنی اسرائیل وقتیکه موسی بطور سیثارفت ومدت مراجعت او بطول انجامید آنها به هرون گفتند که برای ما خدائی بساز که در جلو ما راه برود پس هرون بآنها گفت که طلای زنجهای خود را جمع کنید برای من آنها طلاها را برای او جمع کردند پس او گوساله از طلا برای آنها ساخت و فریاد زد که این خدای شماست که شما را از مصر خارج کرد و فردا عید است پس قربانیها برای او کردند و خوردند و شادی ورقص کردند انتهى در قرآن مجید در

سوره اعراف اشاره ئی برسبیل اختصار باین مسئله گردیده
 اگرچه در قرآن کریم نسبت ساختن کوساله را بسامری میدهد
 ولی کتک خوردن هرون را بدست حضرت کلیم صریحا نشان
 میدهد هرون در این مقام عذر میآورد که من یکنفر بودم و بنی
 اسرائیل مرا در تحت شکنجه و عذاب قرار دادند بطوریکه
 نزدیک بود مرا بکشند چاره ئی نداشتم جز آنکه در مقام تقیه
 و حفظ جان یا باید با آنها همراهی کنم و یا سکوت اختیار کنم در
 هر صورت بنص آیه کریمه رب اغفر لی و لاخی و ادخلنا فی رحمتک
 ترک اولی و خطائی را برای هرون اثبات میکند و گرنه پیغمبر
 اولوالعزمی مانند حضرت نلیم علیه السلام اینقدر میدانده که
 بر شخص مجبور و مکره و مضطر گناهی نیست و نباید او را بیجهت
 مورد شتم و عقوبت قرار دهد و اینست قول خداوند عزوجل
 که میفرماید ولما رجح موسی الی قومہ غضبان اسفا قال بئسما
 خلقتمونی من بعدی اعجلتم امرکم والقی الالواح و اخذ
 براس اخیه یجره الیه قال ابن ام ان القم استضعفونی
 و کاد و ایقتلوننی فتر شمت بی الاعداء و لاتجعلنی مع القوم
 الظالمین باری باتفاق جمیع عقلا و ادیان و مذاهب گناه و خطا
 بر امر اختیاری است نه اجباری حال هرون چه خطا و ترک اولی ئی
 کرده بود که مورد غضب حضرت کلیم واقع شده بود نمیدانم والله
 اعلم بحقائق الامور .

۴۳- حضرت داود بیخمبر در قلعه هفزان چون ماه تابان
 جلوه نور شده و از افق آسمان فضل و عنایت باورقه توبه و انابت
 چون خورشید نمایان گشت و با سند مضمون و مریخ بقوله تعالی
 واذ کربنا داود نئی الایدانه او اب مؤید و مفتخر گردید و
 خلاصه قضیه آنحضرت ازین قرار است چنانکه در توراة و کتب
 اسلامی مسطور است روزی شیطان بصورت کبوتر خوش منظری
 در محراب حضرت داود در حین نماز بیرواآمد حضرت نماز
 را قطع نموده برای گرفتن وی از محراب بیرون رفت کبوتر
 بر سر دیواری پرید حضرت بتعاقب وی بر سر دیوار برآمد ناگهان
 چشمش برین اوریاد در حال غسل کردن افتاد حالش از دیدار
 آن منظره منقلب گردید برای نیل بمقصود بفرمانده سپاه
 خود نوشت که اوریاد در جلوتابوت عهد بدارد نباید کشته شود
 مگر اوریاد در جلوتابوت فرستادند تا عاقبت کشته شد سپس
 حضرت داود زن او را بنکاح خویش درآورد چیزی نگذشت
 که دفعه داود متنبه و متذکر شد که کار خوبی نکرده است فکرش
 دگرگون گشت بنای گریه و نوحه گذاشت بروی خاک افتاد
 در حال رکوع و سجود ندبه و زاری آغاز نهاد و بر خطای خویش
 استخفار کرد و عفو جرمه و تقصیر از درگاه رب قدیر خواست تا آنکه
 عاقبت منتظر نزول توبه و توبه نامه گردید در کتاب عیون
 اخبار الرضا تالیف مرحوم صدوق علیه الرحمة مذکور است

در باب قصه انبیا که قصه زن اوربارا و تنبیه خدمت حضرت رشا
 علیه الالب التحیه و انشا عرض کردند حضرت بینهایت متأسر
 و متأسف گردید و فرمود وای پر این مردم که نسبت میدهند
 بانبیای الهی چیزهای بپراگه لائق مقام آنها نیست عرض کردند
 یا بن رسول الله پس خطای داود چه بوده که خدا در قرآن
 از آن یاد فرموده حضرت فرمودند که حضرت داود تعمیر کرد که
 خداوند داناتر از وی کسیرا در روی زمین خلق نکرده است
 خداوند دو فرشته را بصورت انسان خلق نمود آن دو فرشته
 از بالای دیوار محراب بر حضرت وارد شدند چنانکه در قرآن وارد
 شده قوله تعالی وهما اتیت نبی الخضم الذ تورد والمحراب
 الذ دخلوا علی داود ففرغ منهم قالوا لا تخف خصمان بغی
 بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا
 الی سواء الصراط ان هذا اخی له - تسع وتسعون نعجة
 ولی نعجة واحدة فقال اکفینها وعلی فی الخطاب قال
 لقد ظلمتک بسؤال نعجتک الی نعاجه وان کثیرا من الخطاء
 لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 وقلیل ما هم وذن داود انما فتناه فاستغفره وخررا کعبا
 وانا ب فغفرنا له ذلک وان له عندنا لزلفی و حسن ما ب یا داود
 انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع
 الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله

لهم عذاب شدید بما نسوایم الحساب یعنی آیارسیده است
 بتوای محمد قصه مرافعه و مناظره آن دو نفر که از بالای بسام
 محراب بود اود وارد شدند و چون برخلاف معمول از بالای دیوار
 آمدند داود ترسید که میاد برای کشتن او آمده باشند
 آن دو نفر گفتند مترسای داود ما هردو خصم یکدیگریم که ستم
 کرد بعضی از ما بر بعضی دیگر پس قضاوت کن میانه ما براستی و
 منحرف مشوا از طریق حقیقت و هدایت کن ما را براه راستی و
 عدالت براستی که این برادر من دارای نود و نه میش است
 و مرا یک میش پس صاحب نود و نه میش گفت آن یت میش را بمن
 بده تا مال آن گردم و غالب شد بر من در مقام صحبت و تکلم
 حضرت داود فرمودند صاحب نود و نه میش بر تو ظلم کرده است
 که خواسته است آن یت میش هم از تو بگیرد و راستی بسیاری
 از شرکا قوی بر شرکا ضعیف ظلم و ستم میکنند مگر مردمان
 مؤمن نیکوکار و چه بسیار کمند آنها و گمان کرد داود که امتحان
 کردیم ما او را خوب از امتحان در نیامد پس داود طلب آمرزش
 نگاه کرد و اعتقاد در حال رکوع بسجده و سر بر روی خاک گذاشت
 گریه کرد اشک ریخت توبه کرد معذرت خواست تا اینکه -
 آمرزیدیم او را و عاقبت او خوب شد و از جمله مقربین درگاه محسوب
 گردید باری برگردیم بمطلب حضرت ثامن الائمه فرمودند
 حق آن بود که حضرت داود از مدعی بیگانه و شاهد بر ادعای

خود بطلبد ولی نطلبید و فوراً طرف را ظالم رستمکار خواند
 و اینطور قضاوت برخلاف حکم خدا و حقیقت بود و وقتیکه حضرت
 داود فهمید که برخلاف حقیقت حکم کرده و از طریق عدالت
 منحرف گردیده بنای گریه و توبه را گذاشت ازین جهت
 خداوند عزوجل بعد ازین آیات میفرماید ای داود ما تو را
 در زمین جانشین خود کردیم میانه مردم بعدالت و راستی
 حکم کن و پیروی مکن هوی و هوس را که منحرف میشوی از آنچه خدا
 و حقیقت برآستی کسانی که از راه خدا منحرف میشوند و بعدالت
 قضاوت نمیکنند برای آنهاست عذابی بسیار سخت بعد عرض
 کردند یا بن رسول الله پس قضیه زن اوریا چه بوده فرمودند
 قبل از ظهور داود قانون این بود زنیکه شوهر را بمیرد یا کشته
 شود نباید با کسی دیگر ازدواج کند و خدا این قانون را در
 زمان داود نسخ فرمود لهذا همینکه اوریا کشته شد داود
 زن اوریا را تزویج کرد و این قضیه بر او را خیلی سخت آمد
 صاحبان دقت و بصیرت میفهمند که درین اخبار و احادیث
 چه تحریفات و بیانات عجیبی است میخواهیم یکجارا اصلاح
 کنیم جای دیگر خراب میشود اگر مقصود حفظ عصمت انبیاست
 و مقدس بودن و مقام آنها از سوئ نیت و توجه بزنهاى دیگران
 است همین اشکال علی الظاهر بنص قرآن مجید بر حضرت
 ختنه مرتبت در خصوص قصه زن زید که خیلی شبیه بقصه

حضرت داود وزن اوریاست وارد است بعلاوه منحرف شدن
 داود در مقام قضاوت از عدالت و حفظ حقوق اجتماع ممکن است
 بعضی بگویند این خطاکمتر از خطای قصه اوریانیست و از همه
 عجیب تر بی اطلاعی ریاتهمت زدن حضرت رضاست العیاذ
 بالله بکتاب توراۃ زیرا در کتاب توراۃ همچو حکمی نبوده و نیست
 که زن شوهر مرده یا کشته شده نباید شوهر کند و نسخ این حکم
 در زمان داود شده باشد و اعجاب از همه عبارت آخر حدیث
 است که میفرماید ازدواج زن اوری با حضرت داود خیلی بسر
 شوهرش سخت آمد اگر این سختی در زمان حیوة اوریابود
 که ازدواجی واقع نشده بود و اگر بگوئیم این سختی بعد از وفات
 اوریابود یقین میدانم صبیان و جهال بما خواهند خندید
 علاوه چیزی را که خدا مباح فرموده غم و غصه و سختی لازم ندارد
 سبحان الله با اصطلاح معروف میرویم ابرو را اصلاح کنیم چشمش
 خراب میشود مقصودم از این عرایض بیدار کردن آذنان
 برادران عزیز است که متوجه شوند حقایق دیانت مقدسه
 اسلام چطور با اوهام و خرافات مخلوط شده و نسبت بمقام
 مقدس امام هشتم از روی جهل و نادانی چه نسبتها داده میشود
 حضرت مولوی گوید •

گفت پیغمبر عدالت از خرد

بہتر از مہری کہ از جاہل رسد

مهر جاهل مهر خرس آمد یقین

کین او مهرست مهراوست کین

هر که او عاقل بود ارجان ماست

راح اوروح و روحان ماست

عقل دشنام دهد من راضیم

زنگه فیضی دارد از فیاضیم

واضح است نفوسی که از روی سادگی و جهالت و بنا از طریق عناد

و نفاق نسبت بدیانت و امام معصوم خود این نسبتهای نالایق

را بدهند و در کتب ضبط نمایند قطعاً نسبت بدیانت غیر خود و

کسانی که عداوتی با آنها دارند تهمت‌های بیشتری طبع نموده

و انتشار خواهند داد و البته غیر این هم نمیتوان انتظار داشت.

۴۴ - حضرت سلیمان علیه سلام الله اقتدا بیدر بزرگوار

خود نمود و سمندی در مضطرب استیاق و میدان توبه و وفاق

براند بقوله تعالی و وهبنا لداود سليمان نعم العبد انه اواب

اذ عرض علیه بالعشى الصافات الجياد فقال انى اجبت

حبيب الخير عن ذكرى حتى توارت بالحجاب ردوها على

فطفق مسحاً بالسوق والاعناق ولقد فتنا سليمان والقينا على

كرسية جسدا ثم اتاب قال رب اغفر لي وهد لي ملكا لا ينفسي

لا حدم بعدى انت انت الوداب تسخرنا له الريح تجرى

بامرہ رضا حيث اصاب والشیاطین کل نباء وقواس واخرین

مقرتین فی الاصفاد هذ اعطائنا فامئن او امسك بغیر حساب
وان له عندنا نزل فی وحسن ما ب خلاصه مضمون آیات مبارکات
اینست که میفرماید و عطا کردیم بد او و فرزندش مسمی سلیمان
سلیمان بنده بسیار خوبی است زیرا او بسیار توبه کننده بسوی
خداست روزی برای نمایش هنگام عصر مستخدمین در بار
اسبهای ممتازی را در حضور حضرت سلیمان حاضر کردند چنان
در تماشای اسبها حضرت غرق گردید و مفتون و مجذوب آنها
شد که نماز از وی فوت شد و آفتاب غروب کرد حضرت سلیمان
فرمود ایوای دوستی ما را و اسبان چنان مرا بخود مشغول کرد
که نماز از دستم رفت سپس سلیمان بموکلین آفتاب امر نمود که
آفتاب را برگردانید بعد بقانون آنوقت وضو گرفت باین طریق که
ساقها و گردن خود را مسح نمود و نماز را بصورت ادایجا آورد
بعضی از مفسرین میگویند ضمیر رد وها با اسبان برمیگردد
یعنی هنگامیکه سلیمان ملاحظه نمود که بواسطه تماشای این
اسبها نماز او از دست رفت و قضا شد امر فرمود با شمشیر ساقها و
گردن آنها را در هم شکستند و کشتند و چون این تعدی و ظلم
از سلیمان نسبت با سبها واقع شد خداوند شیطان یا دیوی
را بروی مسلط نموده تا خاتم و انگشتی را از وی ربوده خود
بجای سلیمان بر تخت سلطنت قرار گرفت و میگویند تا چهل روز
این قضیه دوام داشت بعد میفرماید ما سلیمان را با متحسان و

افتنان گرفتار نموده و انداختیم بر کرسی او هیکل بیرونی را
سپس سلیمان از خطای خود پشیمان گشته توبه و انسابه
کرد بسوی خدای خود مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه
معانی و تفاسیر عدیده قائل گردیده اند در کتاب مجمع
البیان مرحوم طبرسی علیه الرحمة این طور تفسیر شده که
حضرت سلیمان روزی فرمود که من امشب با هفتاد نفر از زنهای
خود ملاقات خواهم نمود تا همگی حامله گردیده فرزندانشان
در راه خدا جهاد نمایند و چون کلمه انشاء الله را نگفت از
هفتاد زن یکی بیشتر حامله نشد آنها نصف بدن آنها مرده
که بالای تخت سلیمان افتاده بود بعضی دیگر میگویند
مقصود از آن جسد هسمان دیوی بود که انگشتری را از سلیمان
ربوده بود برخی گویند هیکل بتی بود که زنهای سلیمان در
اندرون و پراعبادت مینمودند علی ای حال هر طریقه تفسیر
شود خطائی بود که مستلزم استغفار بود چنانکه بعد از این
بیانات میفرماید سلیمان گفت ای پروردگار من بیمارزنگاه
مرا عطا کن بمن سلطنتی را که سزاوار نباشد برای احدی
بعد از من برستی که تویی خداوند بخشنده پس مطیع
سلیمان گردانیدیم باد را که حرکت میکرد با ما و در نهایت
آرامی و بهمین نحو شیاطین و هر بنا و قواصی را و بعضی دیگر را
که نافرمانی مینمودند بزنه جیر کشیده و حبس نمودیم اینست

فضل و احسان ما برتوسر احسان کن بهره خواهی هر قدر
 بخواهی و منع کن از هر کس که بخواهی هر قدر بخواهی و برآستی
 که سلیمان از فضل ما عاقبت بخیر شد و از مقربین درگاه گشت در
 کتاب اول پادشاهان از اسفار عهد عتیق باب ۱۱ آیه ۲۳
 میگوید سلیمان عبادت خدا را ترک کرد و بت پرست شد و
 عشتروت بت صید و نیان و ملکوت بت بنی عمون و نکوش بت موابرا
 عبادت کرد و در قرآن کریم میفرماید و لقد اوحى اليك والى الدين
 من قبلك لئن اشرکت لیحیطن عملک و یا میفرماید و من یشرك
 بالله فقد ضل ضللاً بعيداً و من یشرك بالله فقد افسد
 اثماً عظیماً و باتمام اینها بنصر قرآن حضرت سلیمان دارای
 حسن خاتمه و از جمله پیغمبران و صاحبان الهام است
 قضاوت آیات تورا و آیات شریفه قرآن را بخوانندگان عظام
 و امیدگوارم .

۴۵ — حضرت مسیح له المجد والعزیز در پیشگاه عظمت

و جلال الهی قرار گرفت و باندای مهیب انت قلت للناس —

اتخذونی و اخی الهین من دون الله فرائض مرتضی و

مرتضی گشت باکمال خضوع و خشوع عرض کرد چنانکه در سوره

مائدہ میفرماید سبحانک ما ینکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان

تنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک

انت انت هنم الضیوب ما قلت لهم الا ما مرتئی به ان اعبد و الله

ری و یکم و کنت علیهم شهید امدت فیمم علما توفیتی کنت
 انت الرقیب علیهم وانت علی کلشیئ شهیدان تعد بهم
 فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم یعنی
 ای عیسی آیات تو مردم کفتی که من بهادر مراد ای خود بدانید
 و بغیر از ما دونفر خدای دیگری قائل نشوید حضرت مسیح عرض
 کرد آنها پاک و مقدسست مقام معظمت از افکار و خیالات -
 مخلوقات شایسته و سزاوار نیست برای من اینکه بتو مطلق
 را که دارای حق و حقیقت نیست اگر گفته باشم العیاذ باللہ
 همچو مطلب خرافی را تو کاملاً آنرا میدانی و محیط و آگاهی
 تو بر مکنونات قلب من و من کمترین علمی بذات مقدس تو ندادم
 و از آنچه ذات مقدس تو و اراده تو است آگاه نیستم برستی که
 تویی محیط و آگاه بر امور پنهانی همه عالم من ابرغ نکسرم
 مردم جز همان چیزی را که تو بمن امر فرمودی که عبادت کنی
 خدای عالم و عالمی را و تو بررد و قبول این مردم در مقام
 ابلاغ کلمة اللہ حاضر و شاهدهی تا وقتیکه من در قید حیوة
 دنیوی بودم و هنگامیکه میراندی مرا ننگهبان آنها بودی و تو بر
 همه چیز شاهد و مطلعی اگر عذاب نئی آنان را پس همگی
 بندگان تواند و اگر بیامری گناهان آنها را پس تویی خداوند
 عزیز و حکیم در کتاب انجیل هم مطالبی راجع بحضرت مسیح
 علیه السلام مسطور است که مزید اللاستبصار برای قارئین

محترم نگرمیشود در انجیل متی باب نوزدهم آیه هیفدهم
میفرماید ناناہ شخصی آمده و پراگفت ای استاد نیکوچه عمل
نیکوکم تاحیوة جاودانی یابم و پراگفت از چه سبب مرا نیکوگفتی
و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط لیکن اگر خواهی
داخل حیوة شوی احکام رانگاه دار در انجیل متی و لوقا
در باب نهم آیه هیجدهم میفرماید و هنگامیکه او بتنهائی
دعا میکرد و شاگردانش همراه او بودند از ایشان پرسیده گفت
مردم مرا که میدانند در جواب گفتند یحیی تعمید دهنده و
بعضی الیاس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین
برخاسته است بدیشان گفت شما مرا که میدانید بطرس در
جواب گفت مسیح خدا پس ایشانرا غدغن بلیغ فرمود که هیچکس
را از این اطلاع ندیدند انتهی از این بیانات بصراحت
تمام استفاده میشود که حضرت مسیح تامدت مدیدی قائمیت
و سیحیت خود را پنهان کرده بود ناچار حکم و مصالحی
در اینکار بود و بطوری در مخفی کردن ادعای خود اصرار
داشت که بحوارین بصریح آیه قبل غدغن اکید فرمود که وبرا
در پیش مردم بمسیح بودن معرفی نکنند و دلیل محکم دیگر
برای این مطلب موعظه کردن حضرت مسیح است بر فراز کوه
برای یهود و مردم که درین بیانات و خطابات ابدالسمی
از ادعائیمبرد بعلاوه برای رفع توهم که مبادا احتیاطا

کسی این خیال را درباره او بکند که مقامی را برای خود مدعی است در انجیل متی باب ۵ آیه ۱۷ میفرماید گمان مبرید که آمدن تائوراة یا صحف انبیا را باطل سازم نیامدم تا باطل نعایم بلکه تا تمام کنم زیرا هر آینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زائل نشود همزه یا نقطه بی از توراة هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود انتهی آیامنصفی پیوسته میشود که در عظمت و جلال و قوت و قدرت بی نظیر مالک از همه عالم الامر و الخلق حضرت باب الله الاعظم روح من فی الملك و الملکوت فداء قدری تامل و تفکر نماید در همان دقیقه و ساعت اول که اظهار قائمیت و موعودیت نمود سور عیدیه بنهی آیات که مخصوص مظاهر مستقله است برای حضرت اول من آمن جناب باب الباب ملاحسین بشروقی باقوه خان از حدود بشریت نازل فرمود باتفاق جمیع ملل و ادیان و تصریح خود حضرت نقطه اول جل ذکره الواحی که بنهی آیات است مخصوص مظاهر ربانی است و غیر از انبیای الهی حتی اوصیا قادر بنزول آیات نیستند بعد از تکمیل هیچجده نفر حروف حی آن سرداران سپاه ملکوت را با طرف مملکت ایران ارسال فرمود تا ب مردم بشارت دهند که قائم موعود از سراق غیب قدم بعرضه شهود و ظهور کند است سپهر برای اعزاء کلمة الله عازم بیت الله الحرام مکه معظمه گردید سوره

نسبه متصلی بنهیج آیات قرآن مجید برای شریف مکه محض
 تنبه و تذکروی بظهور شمس حقیقت از سماه مشیت نازل و بتوهط
 حضرت قدوس و رب بسوی وی فرستاد بنده از فروع از اعمال حج در
 جنب حجر الاسود امر خود را بمبرز محیط کرمانی بطریق
 خصوصی اظهار نمود و چون این ندای آسمانی بگوش خاص
 و عام رسید قهرا همه و هیجان در عده بی از انخاص
 پیدا شد و در مراجعت بوطن دیگرانرا آگاه و مهیا برای
 فحش و تحقیق نمودند و عده مختصری هم در همین سفر مکه
 بشفرا ایمان فائز گشتند ندائی که میبایست در مدتی مدید
 بواسطه فقدان وسائل ارتباط بین شهرها و قراوقصبات
 بتوسط رسل و رسائل و سفرای عظام و مبلغین فخام باهالی
 مملکت ایران برسد بواسطه همین حجاب خود بخود شایع
 گشت بنظر انجیل مردم تصور نمیکردند که حضرت عیسی
 علیه السلام همان مسیح معهود و یا منتظر موعود است بلکه او را
 یحیای تعمید دهنده و بارجمت یکی از انبیای بنی اسرائیل
 مانند الیاس و ایلیا میدانستند همانطور که در مسطورات فوق
 مذکر گردید حضرت مسیح بخوار بین رسل خود غدغن اکیب
 فرمود که او را در پیش مردم بمسیح موعود معرفی نکنند ولی مظهر
 قدر و عظمت حق جل جلاله بمبلغین عالی مقام خود که بسیاری
 از آنها از علمای اعظام و حجج اسلام بودند امر فرمود بصراحت

تمام مردم را بظهور قائم موعود بشارت دهند تعالی تعالی
 هذه السطوة الملكوتيه تعالی تعالی هذه القوة الجبروتيه
 اگر شب شهادت حضرت مسیح را بایله شهادت حضرت اعلی
 مورد دقت و تحقیق قرار دهیم و قدرت و استقامت و عشق
 بشهادت و کشته شدن در سبیل محبوب عالمیان را با آن -
 اشتیاق مفرط مشاهده کنیم قطعا نفس این واقعہ ہم عظمت
 این ظهور اعظم و هم بی اساس بودن این تهمت و افترا یعنی
 ورقہ سست بنیاد توبہ نامہ را کاملن ثابت و محقق مینماید در
 کتاب عهد جدید عربی طبع هزار و هشتصد و هفتاد و هفت
 بیروت انجیل متی صفحه ۲۵ خود علمای مسیحی این عنوان
 را در شب شهادت حضرت روح العالمین فداه مرقوم
 داشته اند قوله اضطراب یسوع فی جشیمانی و تسلیمہ والقبر
 علیہ یعنی اضطراب و پریشانی حال مسیح در جشیمانی و تسلیم
 کردن قم و پیرایقاضی و گرفتار شدن او در دست یہود آیه ۳۶
 میفرماید آنگاه عیسی با ایشان بموضعی کہ مسمی بجشیمانی
 بود رسیده بشاگردان خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته
 در آنجا دعا کنم و بنظر من و دوسرزید پرا برداشته بینهایت
 غمگین و دردناک شد پس بدیشان گفت نفر من از غایت السم
 مشرف بموت شده است در این جامانده بامن بیدار باشید
 پس قدری پیش رفته بروی در افتاد و دعا کرده گفت ای پدر من

اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرولکن نه بخواهش من بلکه باراده تو • و نزد شاگردان خود آمده ایشانواد رخواب یافت وبه پطرس گفت آیا همچنین نمیتوانستید یکساعت بامن بیدار باشید انتهی پنجرانجیل سه نوبت این دعا و مناجات را بدرگاه حضرت قاضی الحاجات فرمود که شاید این جام شهادت نصیب او نشود ولی حضرت نقطه الا ولیه و سرالاحدیة از همان شب اول بحث تالیله شهادت بصریح آیه مبارکه منزله در تفسیر احسن القصص یا بقية الله قد فدیت بکلی لک و کریمه افدا حب الاشیاء کما فدی الحسین علیه السلام و صدها آیات دیگر در اتمائتمنای فدای جان در سبیل جانان مینمود مخصوصا جناب آقا سید حسین کاتب وحی میگوید چنان سرور و انبساط و بهجت و خوشحالی سر تا پای حضرت مظهر فنا و بقار افر گرفته بود که در سنوای قبل ابداهمچو فرح و خوشی از حضرتش مشاهده نشده بود در شب شهادت بانهایت سرور و تبسم بامانکالمه و صحبت میفرمود و مانند کوه آهن اعتنائی بحواصف افتنان و قواصف بنا و امتحان نصیفرمود برای امتحان یاران و اصحاب باهمان حال انبساط فرمود فردا من کشته خواهم شد میل دارم بدست دوستان خود کشته شوم نه بدست دشمنان این بیان مقلد من همگی را منقلب و محزون بلکه تریان نمود و همگی را حالت غم و بهت فرا گرفت در خاندل

این احوال حضرت میرزا محمد علی زئوزی معروف بانیس برخاست
و عرض کرد ای محبوب من بموجب امر مقدس من حاضر شمارا
بشهادت برسائیم ماهمگی اورا ملامت نموده گفتیم این چه
سخنی است که میگوئی حضرت انیس وقت وظیفه بنده اطاعت
امر مولاست هر چه بفرماید باید اطاعت کرد حضرت رب اعلی
چنان ازین ایمان قوی بی نظیر مشعوف و مسرور شد که فرمود
تو فردا با من کشته خواهی شد و در فردا بر اعلی رفیق من خواهی
بود درین هنگام زبان خالش بدین قزل حافظ مترنم شد
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندرون ظلمت شب آب حیاتم دادند

ببخود از شمشعه پرتو داتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

چون من از عشق رخس ببخود حیران گشتم

خبر از واقعه لات و مناتم دادند

من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم اینها بزرگاتم دادند

بعد از این روی من و آینه حسن نگار

که در آنجا خبر از جلوه داتم دادند

هاتف آئروز بمن مژده این دولت داد

که بر آن جوهر جفا صبر و ثباتم دادند
بحیوة ابد آئروز سائید مرا

خط آزادی از حسن ممام دادند
همت پیرمغان و نفس رندان بود

که زیندغم ایام نجاتم دادند

همانطور که حضرت فارس مضمرا استقامت در آتش در خصوص
حضرت انیس ز نوزی آن مظهر عشق و فنا نبوت فرموده بود فردای
همان شب یعنی ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ در نهایت ذوق و اشتیاق
با محبوب بیهمتا بر فوق عالی صعود فرمود اینک عطف توجهی
بجلسه استنطاقیه حضرت رو علیه التحیه و الثناء و مجلس
بازخواست مرآت ذات ذوالجلال جل ذکره میمائیم تا نفس
این واقعه تاریخیه بزرگترین دلیلی باشد بری اعتبار بودن
این اگادیب و اوراق بی اصل و اساس همانطور که در اوراق و
صفحات قبیل ذکر شد که بنص انجیل حضرت کلمة الله علیه
ثناء الله شاگردان خود را نهی صریح بلیغ فرمود از اینک
آنحضرت را در پیش مردم بعنوان مسیح موعود تبلیغ و مصرفی
نمایند و عقیده مردم هم درباره ایشان بصریح آیات کتاب
مقدس پیوحنایا ایلیا و بار جوع یکی از انبیای پیشین بوده است
از آیات کتاب انجیل و سنون و جواب در مجلس استنطاقی نیز

بصراحت مستفاد میشود که تا اواخر ایام حیات اغلب اهل السی بر همان عقیده سابق بوده اند و بعضی هم در شك و تردید کسه آیا این شخص همان مسیح موعود است یا خیر لهذا جلسه ئی از کهنه و شیخ ترتیب دادند تا حقیقت مطلب را کشف نمایند زیرا شهادت شهود هم بصریح کتاب انجیل مسیح بودن او را ثابت نکرد این بود که خواستند حقیقت مسئله را از اقرار صریح خود حضرت مسیح بفهمند در انجیل لوقا باب ۲۲ آیه ۶۶ - میفرماید و چون روز شد اهل شورای قم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده گفتند اگر تو مسیح هستی بیا بگو • او بایشان گفت اگر شما بگویم مرات صدیق نخواهید کرد • و اگر از شما سؤال کنم جواب نمیدهید و مرارها نمیکنید لکن بعد از این پسر انسان بطرف راست قوت خدا خواهد نشست همه گفتند پس تو سر خدا هستی. او بایشان گفت شما میگوئید که من هستم گفتند دیگر ما را چه حاجت است بشهادت زیرا خود از زبانش شنیدیم پس تمام جماعت ایشان برخاسته او را نزد پلاطس بردند و شکایت بر او آغاز نموده گفتند این شخص بر ایافته ایم که قم را گمراه میکند و از جزیه دادن بقیصر نهی مینماید و میگوید که خود مسیح و پادشاه است پس پلاطس از او پرسیده گفت آیات تو پادشاه یهود هستی او در جواب وی گفت تو میگوئی آنگاه پلاطس بروسای کهنه و قم گفت که درین شخص

هیچ عیبی نمییابم انتهی و قریب بهمین مضامین در اناجیل دیگر هم مضبوط و مسطور است راستی اگر کسی در مبانی و مضامین این آیات نظر و تامل فرماید هیچ اقرار صریحی را بر موعود بودن مسیح پیدا نمیکنند و یقیناً با پلاطس هم آواز گشته خواهد شد گفت من در این شخص عیبی نمی یابم آری ممکن است که بگویم و بدلالات تشنه و با بدلالات التزام ادعای مسیحیت استنباط شود و این دلالات هم در مقام اقرار یا انکار حجت شرعی قاطع نبوده و نخواهد بود زیرا با اتفاق فقها تدروالحدود بالنسبهات ولی حضرت نقطه اولی قائم موعود از همان روز اول مدرک کنی و لفظی قطعی بدست دوست و دشمن عنایت فرمود و بدست سلطان قوشوکت اسلامی و وزیر اعظم و بزرگان و علماء السواح و سور عدیده نازل فرمود و از همان دقیقه اول ادعای موعود بودن بینه آیات که از مختصات مظاهر مستقله است مقام مقدس خود را اظهار نمود و بحروف حق و مبلغین عالی مقام خود امر فرمود که آثار کنی و ادعای قائمیت او را بجهان و جهانیان برسانند حتی بواسطه نزول کتاب مستطاب بیان نسخ جمیع شرایع و ادیان قبل را عملاً و علناً اعلام داشت و در مجلس رسمی مجتهدین روحانی اسلام و ولیعهد و حکومت ایران با اتفاق دوست و دشمن چنان شجاعت و صراحت و استقامتی بمنصه ظهور رسانید که ارکان علماء و حکومت را متزلزل

و مضطرب کرد و چنانکه گشت حاجی محمد کریمخان و دکتر
زعیم الدوله با وجود آنهمه عداوت و تهمت‌ها که در کتاب‌های
خود نوشته اند اقرار و اعتراف کرده اند که هر چه باواظهار و
اصرار کردند که توبه نماید مانند کوه استقامت کرد تا کشته
شد. راستی نمیدانم اگر قضیه بی‌یدری حضرت مسیح درین
زمان در حق کاسر اصنام و دافع اوهام و خرافات واقع میشود
چه ضوضا و فوغائی بلند بود و دامنه اتهامات بکجام میکشید
خدا میداند .

۴۶ - حضرت پطرس رسول اول من آمن بمسیح که در
لسان اسلام بشمعون الصفا مشهور است یا عقدا بقاطبه
نصاری مقامی را داراست که از مقام انبیای قبل از مسیح
قطعا بالاتر و بالاتر است اینقدر مقام او بلند و عظیم است که در
انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۸ میفرماید و من نیز تو را میگویم که
توئی پطرس و بر این صخره کنیسه خود را بنا میکنم و ابواب جهنم
بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو
میسپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه
در زمین بگشائی در آسمان گشوده گردد مقصود این است که
حواریون مخصوصا شمعون الصفا مالک زمان شریعت حضرت
روح علیه السلام میباشد آنچه را حرام کنند حرام خواهد شد
و آنچه را اجازه بدهند حلال و مجاز خواهد بود همین پطرس

که مفتاح آسمان و زمین در دست اوست در باب ۱۶ متی آیه
 ۲۳ حضرت مسیح له الجلال والبهاء اورا شیطان میخواند
 و این است در آیه اما او برگشته پطرس را گفت در شوازمین
 ای شیطان که باعث لغزش من میباشی زیرا نه امور آسمانی را بلکه
 امور انسانی را تفکر میکنی ایضا در باب ۱۴ آیه ۳۱ میفرماید
 لکن چون باد را شدید دید ترسان گشت و مشرف بخرق شده
 فریاد برآورد و گفت خداوند امر را در باب عیسی بیدرتک دست
 آورده اورا بگیر و گفت ای کم ایمان چرا شک آوری ایضا در باب
 ۱۷ آیه ۱۴ در خصوص حواریین میفرماید و چون بنزد جماعت
 رسیدند شخصی پیش آمده نزد وی زانوده عرض کرد خداوند
 بر سر من رحم کن زیرا مصرون و شدت متالم است چنانکه بارها
 در آتش و مکر در آب میافتد و اورا نزد شاگردان تو آوردم نتوانستند
 اورا شفا بدهند • عیسی در جواب گفت ای فرقه بی ایمان
 کج رفتار تا یکی باشما باشم و تا چند متحمل شما گردم اورا نزد
 من آورید پس عیسی اورا نهیب داده دیواری بیرون شد و در
 ساعت آن پسر شفا یافت اما شاگردان نزد عیسی آمده در خلوت
 از او پرسیدند چرا ما نتوانستیم اورا بیرون کنیم عیسی ایشانرا
 گفت بسبب بی ایمانی شما زیرا هر آینه بشما میگویم اگر ایمان
 بقدر دانه خردلی میداشتید بدین کوه میگفتید ازین جا بدانجا
 منتقل شو البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نمیبود

ایضا در متنی باب ۲۶ آیه ۵۶ میفرماید لیکن اینهمه شد تا کتب انبیا تمام شود در آن وقت جمیع شاگردان او را گذاشتند و بگریختند و اعجاب از همه لعن و تبری جستن حضرت اول من آمن یعنی بطرس رسول نسبت بمولا و محبوب و معلم خویش است متنی باب ۲۶ آیه ۷۳ بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند پیش آمده بطرس را گفتند البته تو هم از اینها هستی که لهجه تو بر تو دلالت مینماید پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمیشناسم در ساعت خروس بانگ زد انتهی از آریاب اطرح بر کتب مقدسه آسمانی انصاف میطلبم که با حسن بیطرفی و دقت کامل در مطالب فوق تفکر و تأمل فرمایند تا بر عظمت و قدرت ظهور سلطان بینات و صاحب آیات باهرات عزا سه مطلق گردند همان حواریین که مفتاح آسمان و زمین در دست آنها بود همینکه دیدند مولا و محبوبشان را میخواستند بگیرند فوراً آنحضرت را تنها گذاشته فرار نمودند ولی حواریین و خواص اصحاب آنحضرت با اینکه کلید آسمان و زمین هم در دست آنها نبود جمیع بنیاد روزی او حتی خوردن استخوان و چرم و علف را در راه محبوب عالمیان بر خود سهل و آسان شمرده و تا آخرین دقیقه حیات استقامت نموده جام شهادت نوشیدند حضرت روح علیه افضل التحیات حواریین خود را بنصر انجیل ببیند و بی ایمان خواند حتی بقدر دانه خردلی

هم برای آنها ایمان قائل نشد ولی اصحاب با وفای حضرت کاشف الاسرار جل ذکره که چهارصد نفر از آنها از علما و هزاران نفر دیگر از سایر طبقات مختلفه بودند خلاقیت کلمه الله چنان آنها را مجذوب نموده بود که در مقام جانبازی چنان پای استقامت فشرده اند که چشم روزگار چنان ایمان محکم را تا کنون مشاهده نکرده بود آری اول من آمن بحضرت کلمه الله علیه السلام مخاطب بخطاب دور شو از من ای شیطان که باعث لغزش من میباشی گردید و چنان خوف و هراس و ضعف ایمانی برای وی نداد که بصراحت تمام از مولای خود انکار و تبری جست بلکه بنهایت وضوح آنحضرت را المن کرد ولی اول من آمن حضرت سلطان غیب و شهود جناب ملاحسین بنیروئی بفسر مسیحائی جم غفیری از علمای اعلام و طبقات مختلفه دیگر را چنان منقلب کرد و بشطر احدیه کشانید که جمیع شئون خود را در راه خدمت عالم انسانی باکمال شوق و اصطبار فدا نمودند و خود آن وجود مقدس هم با اعتراف دوست و دشمن چنان استقامت و شجاعت و ایمان محکم بی نظیری از خود در تاریخ بیادگار گذاشت که همه جهان و جهانیان را بحیرت و شکفت انداخت بمقامی رسید که سه برابر قرآن مجید از سماء مشیت حق جل جلاله در حق وی نازل گردید و عظمت جاه و جلالش بجائی رسید که بنهر صریح حضرت

باب الله الاعظم جل ذكره خاتم قیران شهید راه حقیقت
 راعلت رفع حزن وباعث شفای امراض مقرر فرمود و از همه بالاتر
 مدح و عنایتی است که حضرت بهاء الله عزاسمه در خصوص
 وی در کتاب مستطاب ایقان فرموده. قوله جل ذكره لسواء
 ما استوی الله علی عرش رحمانیته وما استقر علی کرسی صمدانیته
 باری مقصود این فانی از بیان این حقائق و تفصیل اثبات
 عظمت و اظهار آثار بی نظیر این ظهور عظیم الهی است
 برای منصفین و طالبان حقیقت و کسانی که دیده بصیرتشان
 بنور انصاف و ایمان منور شده باشد و الا بنقض کریمه فرقانسی
 ولئن اتیت الذین اوتوا الكتاب بكل آیه ما تبعوا قبلتک
 وشریفه الذین آتیناهم الكتاب یعرفو ابناءهم وان فریقا
 منهم لیکتبون الحق وهم یعلمون اگر جمیع دلائل عقلی و
 نقلی و حسنی را بیاورند باز قبول نخواهند کرد .

۴۷- نوبت بحضرت عقل کل و خاتم رسل علیه افضل

التحیات و اکملها رسید هر کس در صفحات قرآن کریم و نصوص
 این سفر قویم و فتن عظیم سیر و تفحص نماید بعین الیقین
 مشاهده مینماید که آن وجود مقدس در آیات عدیده و مواضع
 و مقامات مختلفه و در موارد و مواضع متعدد مورد عتاب و
 خطاب حق جل جلاله واقع گردیده از جمله در سوره مبارکه
 التحريم میفرماید قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما حل الله

لك تتبغى مرضات ازواجك والله غفور رحيم • قد فرض الله
 تحلة ايمانكم والله مولىكم وهو العليم الحكيم • واذ اسرا للنبي
 الى بعض ازواجه حديثا فلما نبأت به واظهره الله عليه عترف
 بعضه واعرض عن بعض فلما بناها به قالت من ابناك هذا قال
 نبأني العليم الخبير • ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما
 وان تظاهرا عليه فان الله هو مولىه وجبريل وصالح المؤمنين
 والملائكة بعد ذلك ظهير • عسى ربه ان تطلقن ان يبدله
 ازواج اخيرا منكن مسلمات مؤمنات قاننات ثابتات عابدات
 سائحات ثيبات وابكارا يعنى اى پيغمبر چرا حرام ميكنى
 بر خود چيزى را كه حلال فرموده است خدا براى تو ميطلبى
 خشنودى زنهاى خود را و خدا آمرزنده و مهربان است • براستى
 كه خداوند اجازه فرمود بر هم زدن قسمهاى خود را و خدا
 صاحب اختيار شماست و اوست داناي بحكم خود و با داوريد اى -
 مؤمنين دننا ميكه گفت محمد ص يك رازنهاى را بيبعضى از
 زنهاى خود پس وقتي كه خبر داد آن زن آن سرينهاى را بيبعضى
 از زنهاى ديگر و مطلع گردانيد خداوند پيغمبر خود را براى اين
 خيانت اطلاع داد پيغمبر آن زن افشاكننده راز را از بعضى آن
 مطالب سرى و خود دارى كرد از گفتن بعضى ديگرى هنگامى كه
 خبر داد خاتم انبيا آن زن را بخيانتش آن زن عرض كرد چه
 كسى مطلع نرد تو را بر كشف اين راز پيغمبر فرمود خبر داد مرا

بکشف این راز خدای دانا و آگاه اترتوبه کنید ای عایشه و
 حفصه بسوی خدا پس براستی که متوجه شده است قلب شما
 بسوی حق و حقیقت و اترقیام کنید بر ضرر پیغمبر پس بییقین
 بدانید که خداوند و جبرئیل و صالح المؤمنین (مقصود
 حضرت امیر است) و جمیع ملائکه یا روشنیبان محمد ص
 خواهند بود اگر پیغمبر شما را طلاق بدهد خداوند متعال
 شاید در عوض زنها ی بهتری از بکروچه قیر بکر که دارای اسلام
 و ایمان و زهد و تقوی و تقدیس و تنزیه و سالک راه خدا باشند
 با و عنایت فرماید سبب نزول این آیات را مفسرین چنانکه
 در تفسیر صافی و تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی علیهما
 رحمة الله مسطور است در خصوص ماریه قبطیه کنیز پیغمبر
 عایشه دختر ای بکر و حفصه دختر عمر ابن خطاب دانسته^{ند}
 و خلاصه مطلب ازین قرار است روز نوبت حفصه حرم پیغمبر
 اکرم که میبایست آنحضرت ساعات خود را در پیش او صرف
 نماید از قضا حفصه با اجازه آنحضرت بخانه پدر خود رفت
 بود حضرت در ساعات غیبت حفصه بانگیز خود ماریه قبطیه
 خلوت کرده همینکه حفصه از این قضیه اطلاع یافت سخت
 بر آشفت و بنای فریاد گذاشت و بر سبیل اعتراض رو خاتم انبیا
 نموده عرض کرد آیا در روز نوبت من آیا در خانه من آیا در
 رختخواب من بانگیز خود خلوت میکنی حسن غیرت و عرق عصیت

که در همچو مقامی مخصوص زنهاست حفصه را وادار کرد که جسارت را اعتراض را با علی درجه رسانید بطوریکه پیغمبر را خجل و منفعل ساخت فرمودند ای حفصه اینقدر قیل و قال مکن قسم بذات مقدس الهی که ماریه را بر خود حرام کردم دیگر با او خلوت نخواهم کرد و با وی معاشرت نخواهم نمود اگر قضیه خلوت نردن مرا با ماریه جائی اظهار نکنی و مخفی و مستور بداری من یک مطلب مهم و راز پنهانی را بتو میگویم و آن اینست که خلافت بعد از قوت من نصیب ابی بکر سید بهره پدرت و عمر خواهد شد گنت و باید این راز را با احدی اظهار نکنی بعد از استماع این قضیه ثورا حفصه این سر پنهانی را بعایشه دخترش ابی بکر اظهار نمود عایشه نیز این راز سر پوشیده را بی پدرش ابی بکر گفت ابی بکر بسوی عمر شافت و گفت عایشه از دختر شما حفصه خبر عجیبی و راز غریبی نقل میکند و من اطمینان در این خصوص از عایشه ندادم خوب است شما این قضیه را کاملاً و مشروحاً از دختر خود حفصه تحقیق کنید تا اطمینان تمام حاصل شود عمر قضیه را با دختر خود در میان نهاد و صدق و کذب مسئله را خواستار شد حفصه در اول بکلی منکر قضیه گردید و گفت من همچو حرفی را بعایشه نگفتم عمر گفت میدانم ایسن حرف راست است و توقطعا بعایشه گفته ای حقیقت را بمن بگو تا بزودی درین خصوص تدبیر و اقدامی بکنیم حفصه گفت ای پدر

حال که کار باینجا کشیده آنچه من بعایشه گفتم راست و درست
 است پیغمبر این راز پنهانی را بمن گفت بعد از آنکه قضیه
 کاملا واضح و راز پنهانی آشکار شد حضرات تصمیم گرفتند که
 اسبابی فراهم کنند تا زودتر بمراد خود برسند و مقدماتی را
 مهیا سازند که بعد از صعود آن جمال بی مثال بمقصود
 خود نائل آیند در خلال این احوال جبرئیل نازل شد و
 مسئله را کاملا بحضرت عرض کرد و آیات فوق را بر قلب انورش
 تلاوت نمود حضرت از خیانت حفصه و کشف این راز پنهانی
 بینهایت مهموم و متاثر شد حفصه را طلبید و یک قسمت
 از این خبرها و حرکات را بمشارالیهما فرمود و از قسمتهای دیگر
 خود داری نموده صرف نظر نمود حفصه با حال اضطراب که
 در همچو موقعی برای همه کس رو می دهد عرض کرد این حقایق
 و اخبار را که بشما رسانید فرمود خدای من بمن خبر داد ای
 حفصه و عایشه اگر از این کار زشت خود پشیمان شدید
 و توبه کردید بسوی خدا خوشحال شما و اگر بخواهید ضروری
 بمن برسانید مطمئن باشید که نمیتوانید کوچکترین صدمه
 بمن بزنید زیرا خدا و جبرئیل و ملائکه و صالح مؤمنین یار و
 پشتیبان من هستند و اگر شما بر تصمیم خود باقی باشید و از نیت
 فاسد و قبیح خود پشیمان نگردید ممکن است با اجازه حضرت
 رب العزة شما هم مطلقه شوید و از خانه من اخراج گردید و در

عوض شماها زندهائی چه بگر وجه یتب که دارای ملکات فاضله
 و اخلاق متینه و فضائل حسنه و خصائل روحانی و مقامات
 رحمانی باشند خداوند مقدر و نصیب من فرماید و این شرافت
 بزرگ از شما سلب گردد راستی و قتیکه انسان در ریاض این
 آیات بینات و قیاض این حکایات و روایات سیر و سیاحت میکند
 حالت تحیر و شگفت فوق العاده باورخ میدهد که خداوند
 عزوجل سید تائئات و مفتخر موجود اتر امور د ملامت و عقاب
 قرار داده میفرماید ای نبی مکرم چرا بخاطر زندهای خود و
 رضا و خشنودی آنان احکام مرا تغییر میدهی حلال خدا را حرام
 میکنی چرا برخلاف حقیقت حرکت مینمائی رضای زندهای خود را
 بر رضای من مقدم میشماری چرا قسم میخوری که من ماریه را بر
 خود حرام کردم نه این قسم را بر هم زن این پیمان را بشکن
 بعلاوه خاتم انبیا علیه صلوات الله و رحمته برای آشکار نشدن
 این مسئله یعنی خلوت کردن با ماریه قبطیه و بستن دهان
 عایشه یا حفصه و جلوگیری از قیل قال و ضجه و فریاد آنها و
 ساکت کردن و جلب رضا و خشنودی حفصه سری از اسرار الهی
 را که خلافت این بکر و عمر باشد بمشارالیهما اظهار فرمود و مستور
 داشتن این راز مهم امر نمود افسوس که این راز هم آشکار شده
 و نزدیک بود تا بطلاق و فراق رسد ولی صد شکر که عاقبت
 بخیر افتادند بعد از اطلاع برین قضایا لازمند نشینان بارگاه

تضاوت و درایت در پیشگاه وجدان و عدالت انصاف میطلبم اگر
درین ظهور ضخیم همچو قضیه شیخ میداد که مظهر امر الهی
بپاس خاطر زندهای خود و جلب رضای آنها و افحام و اسکات
حضرات حلال خدا را حرام میکرد و مورد خطاب و قهر و عتاب
حق جل جلاله واقع میگشت برادران اسلامی ماضجه اعتراض
و نصره اعراض و فریاد و ادینا و قرئای و اشریعتا را بفلک اطمس
میرسانیدند و صفحات کتب و مجلات و روزنامه های خود را
مملو از اشکالات مینمودند قال الله تعالی افقیروه الله ابغضی حکما
وهوالذی انزل الیکم الکتاب مفصلا یعلم آیات توقع دارید که من
غیر از خدا و قرآن را حاکم و قاضی قرار دهم آری اوست خدائیکه
نازل فرمود قرآن را برای شرح و تفصیل احکام و قضایا و ایضا
میفرماید ولقد انزلنا الیکم آیات بینات و مثالا من الذین خلوا
من قبلکم و موعظة للمتقین یعنی بر راستی فرور فرستادیم برای
شما حقائق و نشانهای خیلی واضح و آشکار و امثال و حکایاتی
از گشتگان پیش از شما تا اینکه پند و اندرزى باشد بر لای
پرهیزکاران ایضا در سوره توبه میفرماید قوله تعالی عفی الله
عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم
الکان بین شان نزول آیه مبارکه در غزوة تبوک اینست که
بحضرت نور ثقلین صلی الله علیه و آله خبر رسید که رومیان لشکر
جراری فراهم نموده خیال حمله بمدینه منوره را دارند جبرئیل

از سماء مشیت رب جلیل آیاتی را بر قلب اطهرش نازل و آن
 یکم مضماری ملک و ملکوترا مامور بجهاد و دفاع نمود فوراً امر
 محکم مؤکد بتجهیز قشون و تهیه سلاح و حرکت بسمت
 روم صادر در آن حین بعضی از اغنیا و مستضعفین و منافقین
 از طریق حيله و نفاق حضور مبارك مشرف شده عرض کردند
 بواسطه موانعی که در پیش داریم خوب است ما را از مهاجرت
 و مجاهدت معذور دارید حضرت هم عذر آنها را بدید فرمود
 اجازه فرمودند که در خانه و شهر خود بمانند سپس جبرئیل
 وحی الهی این نغمه ربانی را تلاوت نمود قوله تعالی انفروا
 خفافاً وثقالاً وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم
 خیر لکم ان کنتم تعلمون لوکان عرضاً قریباً و سفراً قاصداً
 لا تبغوا و لکن بعدت علیهم الشفقه و سیحلفون بالله لو استطعنا
 لخرجنا معکم یهلکون انفسهم والله یعلم انهم لکان بون عفی الله
 عنک لم اذنت لهم خلاصه مضمون آیه مبارکه اینست که میفرماید
 حرکت کنید و بیرون روید بسوی دشمن پیرو جوان غنی و فقیر
 سبک بار و سنگین بار و جهاد کنید با مال و جان خودتان در راه
 خدا این فداکاری بهتر است برای شما از هر چیز اگر بدانید
 ای محمد اگر اصحاب بدانند که بزودی غنیمت خوبی بدست
 خواهند آورد دریا سفری نسبتاً نزدیک باشد البته امر تو را بزودی
 متابعت میکنند و لکن مشقتهاى سفرهای دور برای آنها سخت

وگران است و زود است که منافقین از اصحاب و احباب از روی خدعه و نفاق قسم یاد کنند که اگر موافقی در پیش نداشتیم البته برای جهاد با شما بیرون میرویم هلاک میکنند خود شانرا بواسطه این نفاق و خدایمیدانند که آنها دروغ گویند گدست کرد خدا ای محمد از گناه تو چرا اجازه دادی بآنها که در خانهای خود به نشینند قبل از آنکه تحقیق کنی راستگوینانرا از دروغ گوینان منجمله در سوره توبه میفرماید لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رؤوف رحيم وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم وظنوا ان لا ملجاء من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم يعنى قطعا وحتما پذيرفت خداوند توبه پيغمبر ص و مهاجرين وانصار را آن كسانيكه پيروي كردند آن حضرت را در زمان سختي و تنگي بعد از آنكه نزديك بود منحرف شود قلب دسته ئي از آنها از طريق ديانت از كثرت سختي سپس نازل فرمود خداوند توبه را بر قلب آنها و پذيرفت توبه آنها را براستي كه خدا بخشنده و مهربان است بهمين نحو پذيرفت توبه آن سه نفرى را كه تخلف كرده بودند از ملحق شدن بلسگر پيغمبر تا اينكه تشك شد عرصه رسيح زمين بر آنها و تشك شد بر آنها و سینه ها

از کثرت غصه و زحمت و دانستند که پناهی از غضب خدا نیست
 مگر سوی ذات اقدس خودش سپس نازل فرمود خداوند توبه را
 بر قلب آنها و بدین توبه آنها را برآستی که اوست پذیرنده
 توبه و مهربان این آیات مبارکات هم در غزوة تبوك نازل شد
 همینکه منادی حضرت سید رسل صلی الله علیه وآله وسلم
 اصحاب و احبا برا بجهاد و دفاع و اعلاء کلمة الله امر فرمود
 اغلب اصحاب ندای حق را اجابت نموده از مدینه منوره
 بیرون رفتند و در آن هوای گرم و سخت بایبغمبر اکرم بسوی
 مملکت روم روانه شدند ابو خثیمه و عمیره ابن وهب که هر یک از
 اینها دارای دوزن زیبا و زندگی آرامی بودند همینکه فهمیدند
 احباب برای ترویج شریعة الله جانها بر کف دست نهاده
 بسمت تبوك روانه نشده اند بیکبار غیرت دینی و نارایمان
 در قلبشان مشتعل گردید و نفس خویش را مخاطب ساختند
 با خود گفتند ایوای بر ما رسول خدا و احباب در میان بیابان
 گرم پالبتشنه و شکم گرسنه ایام را بگذرانند و ما در زیر سایه
 بازان و اطفال و خدای خوب و آب سرد ساعات خود را بگذرانیم
 نه نه انصاف نیست غمرا بر شتر خود سوار گشته بچند الله ملحق
 گردیدند بهمین نحوایی در غفاری بواسطه لاغری شتر سه روز
 حرکتش بتاخیر افتاد و بالاخره شتر در بین راه فروماند و این در
 زاد و توشه خود را بردوش کشیده در بین راه بآب سرد بارانی

رسید که خود را پراز آب نموده خواست از این آب بنوشد دید
 بینهایت سرد و شیرین و گواراست دفعه از لبهای خشک پیغمبر
 یاد آورد و با خود گفت سزاوار نیست که من از این آب محظوظ و
 مثلند شوم و خاتم انبیا محرم آب را بر زمین ریخته بالبهای
 تشنه روانه بسوی لشکرگاه گشت همینکه بحضور مشرف شد
 حضرت سید عالم آثار تشنگی در وجنات وی مشاهده فرمود
 امر کرد بهر طور هست آبی برای این در بیاورند عرض کرد ای
 محبوب دل و جان من آب سرد و گوارا همراه من هست حضرت
 فرمودند چرا ننوشیدی عرض کرد محبت و ارادت اجازه نداد که
 من اول از این آب سرد شیرین بنوشم در حالتی که محبوب
 من و محبوب عالمیان از آن محرم باشد حضرت بینهایت در حق
 وی اظهار عنایت فرمودند درین غزوه بقدری باضحاب
 و مجاهدین سخت گشت که مصروف و مشهور بجیش العسرة
 گردید بطوری کار بر احباب و عداکاران امرالله سخت شد
 که اغلب بایای پیاده و هرده نفر دارای یکنفر شتر بودند که
 بنویت محبن سوار میگشتند و از شدت گرسنگی و مجاعه بقدری
 عرصه بر آنها تنگ گردید که هر یک از آنها بربح یکدانه خرما
 گرم زده گذران مینمودند و از حیث تشنگی کار بجائی رسید که
 لبها و جگرهای مجاهدین فی سبیل الله مانند چوب خشک
 گردیده نزدیک بود هلاک شوند بالاخره از روی ناچاری شترها

میکشند و از اما و احشاء آن با نهایت قناعت لبی ترمیکردند چنان گرسنگی و تشنگی و گرمای بیابان و سختی فوق العاده بر آنها فشار آورد که نزدیک بود جمعی از آنها از طریق ایمان و حق منحرف شوند و ازین امتحان بزرگ متزلزل و مضطرب گردند در خلال این احوال اسفاشتمال بود که رحمت حق شامل حال آنها گردیده و آن بیچارگانرا در ظل جناح خویش نگهداری فرمود و توبه آنها را قبول نمود سه نفر از اصحاب و احباب در اجابت دعوت اینقدر تعلل و تسامح و زریده و هی امروز و فردا نمودند تا آنکه سلطان ملوک از غزوة تبوک بازگشت آن سه نفر که عبارت از کعب ابن مالک و هلال ابن امیه و مرارة ابن ربیع بودند بحضور اقدس مشرف گشته سلام نمودند حضرت جوابی عنایت فرمودند و اعتنائی نکردند بهمین نحو هریک از مهاجرین و انصار و احباب که سلام کردند جوابی نشنیدند و روی خوشی ندیدند بخانه برگشتند زنهایشان نیز جیبه بازی یا آنها نشان ندادند بحضور سید بطحاشرف شدند و عرض کردند از قرار معلم شوهرهای ما مورد عنایت مبارک واقع نشدند تکلیف ما نسبت بآنها چیست آیا از آنها کناره گیری کنیم و یا آنها معاشرت نکنیم و طلاق بگیریم هر چه بفرمائید اطاعت خواهیم کرد حضرت مؤدب و مهربی عالم بشریت بزنها فرمودند کناره گیری کامل نکنید ولی با آنها همواره بستر

نشوید باری تمام احباب از آنها معا شرت خود را قطع کردند
عرصه وسیع زمین بر آنها تنگ شد عقده ها در گلو گره گشت و
نفسها در سینه ها از کثرت غم و قصه نزدیک بود قطع شود
یقین کردند که مورد غضب و سخط آلهی واقع گردیده اند از
مدینه طیبه بیرون رفتند و مدت مدیدی خیمه و خرگاه بکوه
و صحرا زدند بصوم و صلوة و دعا و مناجات پرداختند و از صمیم
قلب پشیمان شدند و عذر گناه خواستند و زندهایشان هم برای
آنها طعام می آوردند و در ناحیه و طرفی میگذاشتند و روز آنها
برگردانیده بخانه خود مراجعت مینمودند مدتی این سه نفر
مشغول گریه و زاری و توبه و اقرار بگناهکاری بودند تا آنکه
در بنای رحمت متلاطم و فلك غفران تابان گشت توبه شان
مقبول در گاه شد و قلبشان پرازندگروا توبه بعضی از مفسرین
قرآن کریم هنگامیکه عرصه را بر خود تنگ دیده و با آنکه توبه نامه
سید عالم و فخرام را درین آیه شریفه بصراحت تام مشاهده
فرموده و بطراز ختم فائق الاصباح او را مآختم و معنی دیده از
راه اضطرار و ناچارى درینا بعضی از احادیث گریخته
و بتحریف لفظی و معنوی این سند محکم آسمانی پرداخته و
حدیث ظنی الصدور را بر صریح آیه قطعی الصدور مقدم
داشته میگویند بموجب حدیث کتاب احتجاج و مجمع البیان
مرحوم طبرسی رحمه الله علیه از حضرت صادق علیه السلام

روایت شده و خلاصه حدیث این است که این آیه باینطور که در قرآن مجید نازل شده سهواً اشتباه است بلکه آیه حقیقی اینطور است لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار یعنی خداوند بتوسط پیغمبر خود توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت یکنفر پیدا نمیشود که از این آقایان محترم سؤال کند که شما بواسطه بی اعتبار کردن توبه نامه حضرت صاحب لواء محمود علیه افضل الصلوات حاضرید که سند قطعی الصدور خدا را بدور انداخته و سند مشکوک و مظنون و غیر معلوم را بر صریح آیه مقدسه قطعی کتاب خدا مقدم داشته و ترجیح دهید و بواسطه این تحریف عجیب و غریب بی اصل و اساس توبه نامه صریح ممضای بانامل حضرت رب العالمین را از سندیت و اعتبار بیاندازید خوب است این معامله را در متجاوز از هفتاد موضع این کتاب کریم و حنیف که علی الظاهر نسبت عصیان و ظلم و توبه بانبیای عظام صلوات الله علیهم اجمعین داده شد انجام دهید و در تحریف لفظی و معنوی آیات مقدسه گوی سبق از اسلاف خود بریائید لقد صدق فی حقهم قول الله تبارک و تعالی فی سورة الکهف قل هل انبئکم بالاکسبرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا آری کسانی که هنگام عجز از جواب در مسائل دینی با کتاب آسمانی خود اینطور معامله کنند و تحریف صریح

آن قائل شوند و اغلب احکام اجتماعی و حلال و حرام خدا را بر اساس خیال و ظن و تقلید و تخمین قرار دهند آیا بادیگران چطور رفتار خواهند نمود بدیهی است نشر اوراق بی مدرک سهل است از فتوای قتل هم مضایقه نخواهند فرمود چنانچه بکرات و مراتب سرزمین مقدس ایران بخون بی گناهان ملت مظلوم بهائی رنگین گردیده فسیح علم الدین ظلموا ای منقلب ینقلبون ایضا در سوره محمد ص میفرماید و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات یعنی توبه و استغفار کن ای محمد برای گناهان خود و گناهان مؤمنین و مؤمنات نمیدانم آقایان محترم این کرمه شریفه را بچه نحو تاویل و تفسیر مینمایند اگر بگویند مراد از ذنبک ذنباست است و راجع بخود حضرت نیست در این صورت جمله مبارکه وللمؤمنین و المؤمنات العیاد بالله یکلی لغو و زائد خواهد بود و اگر تفسیر دیگری دارد خوب است برادران عزیز ما توضیح و تفصیل دهند تا ما هم مستفید و مستفیض گردیم و در سوره مؤمن نیز این جمله مبارکه مقدسه وارد قوله تعالی و استغفر لذنبک و ایضا در سوره مبارکه اشراج میفرماید قوله تعالی الم نشرک صدرك و وضعنا عنک و زک الذی انقض ظهرک یعنی آیا وسیع نکردیم سینه و قلب تو را بعلم و حکمت و برداشتم از تو گناهان سنگین تو را این گناهی که شنسته بودی پشت تو را معلوم میشود

عظمت نگاه بحدی بوده که ظهر مبارک آنحضرت را بکلی در هم شکسته است در سوره والضحی میفرماید قوله تعالی ووجدك ضالا فهدى یعنی یافت خداوند تورا ای محمد گمراه پس راهنمایی کرد تورا بسوی حق و حقیقت تمام آیات فوق علی الظاهر دلالت صریحه و واضحه برگمراهی و گناه آن حضرت دارد و گرنه کلمه استغفر و جمله وضعنا و کلمه فهدی نعوذ بالله زاید و عاقل خواهد بود ایضا در سوره احزاب میفرماید قوله تعالی واذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسك عليك زوجك واتق الله وتخفى في نفسك ما الله مبديه و تخشى الناس والله احق ان تخشاه فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها لكيلا يكون على المؤمنين حرج في ازاواج ادعيائهم اذ اقضوا منهم وطرا وكان امر الله مفعولا یعنی یاد آورای محمد زمانیرا که میگفتی بکسیکه احسان فرموده است خدا براو پنعمت اسلام و ایمان و نیز احسان فرمودی توای پیغمبر با آزاد کردن او از قید رقیبت و بندگی که نگه دار. زن خود را و طلاق مده و برا و از خدا بترس و پنهان میکردی در قلب خود مدلیبی را که ظاهر میکرد او را خدا و میترسی از اعتراضات مردم و حال آنکه خداوند جل شانہ سزاوارتر است بترسیدن از او پس هنگامیکه تمام کرد زید حاجت خود را از زینب یعنی طلاق داد او را و منقضی شد عده او تزویج کردیم ما زینب را بپسورای

آنکه نباشد بر مؤمنین از امت زحمت و سختی در خصوص زنهاى
 پسرخواندهاى خود وقتیکه آن پسرخواندها طلاق بدهند و
 رهاکنند زنهاى خود را و همیشه بوده است حکم خدا مطاع و
 اجرا شده این آیات مبارکه در خصوص زینب بنت جحش زن
 زید بن حارثه پسرخوانده پیغمبر نازل گردیده و خلاصه
 قضیه ازین قرار است که زید بن حارثه یکی از بندگان زورخیز
 حضرت ام المؤمنین خدیجه خرم رسول اکرم بود جناب
 خدیجه زید را بشوهر خود حضرت خنوع مرتبت بخشید و آنحضرت
 هم ویرا آزاد فرمود و مخیر نمود او را در امانت در منزل خود
 پیغمبر و بارفتن پیش پدر و قوم و قبیلہ خویش زید خدمتگذاری
 آستان مقدس را بر رفتن نزد پدر و قبیلہ خرد ترجیح داد پدر
 زید ازین قضیه مطلع گردید و فهمید که بحرور از قید رقبت
 آزاد شده است بجهت آمد و اصرار زیاد کرد که فرزند خود را بعشیره
 و قبیلہ خود برگرداند و آزاد و مستقل باشد زید به پدر خود عرض
 کرد خدمتگذاری این سده سینه را بریان شاهى عالم ترجیح
 میدهم پدر زید از این حرف بینهایت خشمگین گردید و از سر
 خود تبری و بیزاری جست از آن زمان به بعد زید را پسرخوانده
 پیغمبر اکرم نامیدند حتى بعضى بلکه اغلب او را ابن محمد
 میخواندند و در دوره جاهلیت رسم این بود که پسرخوانده را
 بمنزله پسر حقیقی میدانستند و او را از وراثت اموال خود قرار

میدادند و تزویج کردن زن او را بر خود حرام می‌شمرند و غیر
 ذلك من الاحكام حق جل جلاله باراده غالبه نافذ
 خود ازاده فرمود که این حکم جامعیت رانسخ فرماید لهذا
 آیاتی از سماء مشیت بر قلب مقدس مظهر امر خود نازل فرمود
 بقوله عزوجل وما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلکم قولکم بافوا هکم
 والله يقول الحق وهو یهدی السبیل ادعوهم لابائهم هوا قسط
 عند الله فان لم تصلوا ابائهم فاخوانکم فی الدین وموالیکم
 ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به ولكن ما تعدت قلوبکم و
 کان الله غفورا رحیما یعنی خداوند قرار نداد پسر خوانده‌های
 شما را بمنزله پسران حقیقی اینکه آنها را پسران خود می‌خوانید
 سخنی است که بزبان خود می‌گوئید و حقیقتی ندارد و احکام
 پسر حقیقی را نباید بروی جاری کرد و خدا سخن حق و حقیقت
 می‌گوید و دلالت میکند مرد مرابسوی راه راست بخوانید آن
 پسرهارا بنام پدران حقیقی خود شان پس اگر پدران آنها را
 ندانید و شناسید آنها را بنام رفیق و برادر دینی خود بخوانید
 این دستور بهترین دستورهائی است که خدا مقرر فرموده و
 نیست بر شما پاکی و گناهی در آنچه قلب شما عهد او اختیار آنرا
 مرتکب نکرده بلکه سهو و خطای زبانی بوده است و خدا
 آمرزنده و مهربان است مقصود ازین آیه مبارکه اینست که
 عموم ملت اسلام باید رسم قدیم را ترک نموده و پسر خوانده‌های

خود را بنام بدران حقیقی خود بخوانند یعنی من بعد مثلاً
 نگویند زید بن محمد و گویند زید بن حارثه اینطور سرهای
 مجازی وارث نخواهند شد و زن آنها را هم بدران مجازی
 میتوانند بگیرند بعد از اطلاع برین مقدمه برگردیم باز دواج
 زینب با خاتم انبیا علیه افضل التحیات والبرکات محدثین و
 مفسرین اسلام از شیعه و اهل سنت و جماعت این قضیه را
 با انواع مختلف در کتب خود ذکر فرموده اند علی ابن ابراهیم
 قبی استاد ثقة الاسلام کلینی رحمه الله علیه در تفسیر خود
 قضیه را اینطور نقل میکند که بعد از ازدواج زینب با زید بن
 حارثه روزی بین آنها منازعه و مشاجره واقع گشت برای قطع
 منازعه حضور مقدس حضرت سرور کائنات مشرف شدند همینکه
 خاتم رسال نظرش بر زینب افتاد از حسن و جمال او در شگفت
 شد زید عرض کرد یا رسول الله اجازه بدهید که او را طلاق بدهم
 زیرا زینب زنی است متکبر علاوه حرفهای زننده و درشت بمن
 میگوید مرا آذیت مینماید پیغمبر فرمود از خدا بترس وزن
 خود را طلاق مده و نگه دار او را معدلک زید زینب را طلاق
 داده بعد از انقضای عده حضرت او را بزوجیت خود اختیار
 فرمود مزحمت فیض کاشانی در تفسیر صافی نقل میکند که روزی
 خاتم انبیا صلوات الله علیه بخانه پسر خوانده خود زید بن
 حارثه وارد دقعة ملاحظه فرمود که زینب مشغول غسل کردن

است فررا از درخانه برگشت و فرمود سبحان الله الذی خلقک
یعنی منزه و مقدسست خدائیکه تو را خلق فرمود زید بخانه
برگشت زینب قضیه آمدن پیغمبر را تمام و کمال برای زید نقل
کرد بعضی از مفسرین میگویند خاتم انبیا صلوات الله علیه
وقتی وارد خانه زید شد ملاحظه فرمود که زینب مشغول
سائیدن مشک است در این حال فرمود فتبارک الله احسن
الخالقین و از خانه زید خارج گشت بعضی دیگر میگویند که
حضرت مفخر موجودات هنگامیکه وارد خانه زید شد نسیمی
برده اطاق را پس زده چشم حضرت بزینب افتاد در حالیکه
روی رختخواب دراز کشیده و پیراهن خواب نازکی در برداشت
حضرت از خانه بیرون شد و فرمود سبحان الله خالق النور
باری زید بن حارثه ربیب پیغمبر و سر خوانده وی هنگامیکه از
قضیه آمدن حضرت بخانه وی مطلع شد مخصوصا از عباراتی که
از دهان مقدس وی هنگام بیرون آمدن از خانه خارج شده بود
خیال کرد که حسن و جمال زینب او را بشگفت آورده خدمت
حضرت مشرف شد و عرض کرد میخواهم زینب را طلاق بدهم
زیرا زید بد خلقی است علاوه بواسطه بلندی حسب و نسب خود
بر من تنبر میوزد و مراسم زینب میکند حضرت فرمودند ای زید
از خدا بترس و زوجه خود را طلاق مده مع کل ذلک چون زید
حسن کرده بود که ممکن است حضرت مفخر مکانات در باطن

مایل باز دواج زینب باشد و از حسن و زیبایی وی در شگفت
 مانده باشد زینب را طلاق داد و بعد از انقضای عده حضرت
 مشارالیه را با عقد خود در آورد ولی از اعتراض و توبیخ ملت
 و حشمتناک و هراسان بود تا اثر و شگفتی حضرت رسول اکرم از
 زیبایی و جمال زنان مسئله می است که خود قرآن مجید
 بصراحت از آن اخبار و اعلان فرموده بقوله تعالی لا یحل لك
 النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبك -
 حسنهن الا ما ملکت یمینك و كان الله على كل شیئی رقیباً
 یعنی حلال نیست برای توی محمد اینکه اختیار کنی زنهایی
 را بعد از این زنانیکه در حباله نکاح داری اگر چه بشگفت
 آرد تو را زیبایی و جمال آنها و جائز نیست اینکه عوض و بدل
 کنی این زنان خود را بزنان دیگر مگر آنچه که مالک میشوی از
 کنیزان بوده است خدا بر هر شیئی نگهبان بعضی از مفسرین
 جمله ثانی را ناسخ نکاح بدل میدانند که در قبل از اسلام
 معمول و متداول بوده و آنرا نکاح البدل مینامیدند باینطور
 که شخصی زن خود را در مدت محینی مثلاً یکماه بشخص
 دیگری میداد آن شخص دومی نیز در عوض زن خود را بشخص
 اولی در همان مدت تقدیم میکرد این آیه مبارکه این رسم
 جاهلیت یعنی نکاح عوض و بدل را منسوخ فرمود و میگوید
 علت نزول این آیه مبارکه این بوده که روزی یکی از اصحاب

حضرت پخانه آنجناب رفت و هایشه در خدمت آنجناب بود
 عرض کرد یا رسول الله خوب است عایشه را تا مدت معینی بمن
 بدهید و من هم زن خود را در عوض بهمان مدت بشما تقدیم
 میکنم این آیه نازل شد و این قانون را نسخ کرد چون کلام
 بدینجا رسید خوب است شمهئی از خصائص حضرت سید
 عالم صلی الله علیه وآله وسلم که علمای اعلام و فقهای عظام
 در رسائل عدیده ذکر فرموده اند و آنها را بکتاب خصائص
 النبی موسوم نموده اند مذکور دارم تا قارئین عظام بهتر
 و بیشتر بر حقائق مسائل و مطالب آگاه گردند در کتاب جامع
 عباسی تالیف شیخنا البهائی رحمه الله علیه در کتاب نکاح
 میفرماید از مختصات حضرت رسول است حرام شدن زنانیکه
 آنحضرت نگاه بر ایشان میکرده و ایشانرا میخواست بر شوهران
 ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان آن زنها
 را و این حکم بر طرف شده از جمله مختصات حضرت حلال بودن
 زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده از چهار
 زن جائز نیست و این حکم نیز نسبت بآنحضرت بر طرف شده
 و ایضا حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد
 چه غیر آنحضرت را جائز نیست بر قول بعضی از مجتهدین ایضا
 مخیر بودن زنان آنحضرت در بودن نزد او یا مفارقت گردن
 از او و تخییر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد

ایضا بخشیدن زنان خود شان را با آنحضرت بدون قباله و
 مهر و این حکم بردیگران از امت حرام است لقوله تعالی
 لامرئة مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یمسکهما
 خالصه لك من دون المؤمنین یعنی واگزن مؤمن و مسلمانیه
 بخشید و هبه کرد خود سرا به پیغمبر و آنحضرت هم اراده
 ازدواج او را فرمود این حکم برای پیغمبر جائز و مخصوص اوست
 ولی بر مؤمنین از امت حرام است . از جمله مختصات آنحضرت
 واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را
 واجب است که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابد
 منجمله حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه
 غیر آن حضرت را حرام است منجمله حلال بودن اختیار کردن
 آنحضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند
 چون کنیز خوشگل و چارهای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه
 در بحث جهاد مذکور است الحاصل در ۳۳ موضع است که
 آن حضرت از قانون عمومی مستثنی است و این احکام و قوانین
 مخصوص آن وجود مقدس است و امت اسلام را در آن بهره نی
 نیست نمیدانم اگر بعضی از این خصائص را که در فوق ذکر شد
 برادران ما در این ظهور فخیم می یافتند چه می گفتند آیا
 نمره و فریاد شان از مقام قاب قوسین نمیگشت و با خطوط
 درشت جلی در کتب و سر لوحه ها و مجلات و روزنامه های خود

نمی‌نوشتند که ای عقلای عالم و دانایان ام این چه بیخیمبری
و این چه مقننی است که خود را در مواضع عدیده از قانون
عمومی مستثنی میکند و قانون مخصوص برای خود وضع میکند
و میگوید زن اگر مفت و مجانی بدون مهر خود را بمن ببخشد
بدون عقد رسمی برای من مجاز است ولی برامت حرام است
و با بفرماید زنی را که من بار نگاه کنم و با و متمایل گردم بر شوهرش
حرام میشود و فوراً او را باید طلاق بدهد و خانه من درآید
و غیر ذلك من المطالب الاخری که همگی مفصلاً در کتاب
خصائص النبی مذکور و مسطور است آری درین ظهور اعظم حضرت
نقطه اولی و حضرت بها' الله عز و کرها را هم امتیازات
و خصائصی است که در ظهورات قبل نبوده از قبیل حبس و
زنجیر و غربت و در بدری و نزول شصت مقابل قرآن تقریباً
وسی سال در زنجیر و حبس در بدترین آب و هوای مملکت
عثمانی یعنی قلعه عکار و محبت و مهربانی به جمیع اقوام و ملل
عالم از هر مذہب و ملت و کشته شدن و نکشتن و حل مشکلات
کعب سماوی و رفع مضلات علمی روحانی و غیر ذلك من
الخصائص پاری برگردیم باصل مطلب خود حضرت سرور
ملا' اعلی صلی الله علیه از همان چیزیکه میترسید بالاخره
گرفتار آن گردید یعنی مؤمنین با اینکه حق نداشتند بنسای
اعتراض را شکل را گذاشتند میگویند چرا محمد عروس وزن

پسر خوانده را گرفت و با چرا بیش از چهار زن که خودش مقرر فرموده میگیرد اینست که خداوند در رد این اعتراضات میفرماید ما بعد از زن زید پسر خوانده تو را بتوزیج کردیم تا اینکه حکم قبل از اسلام محو و نسخ شود و مؤمنین دیگر هم بتوانند این عمل را انجام دهند و بر مقام رد اعتراض ثانی آیه

مبارکه نازل گردید قوله تعالی ما کان علی النبی من حج فیما فرض الله له سنة الله فیما الذین خلوا من قبل وکان امر الله قدرا مقدورا الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه و لا یخشون احدا الا الله وکفی بالله حسیبا یعنی نبرده است بر محمد باک و گناهی در آنچه که مقرر و مفروض فرموده است خداوند برای او این سنت تعدد ازواج در بیخمبران پیشین هم بوده است مانند حضرت داود که دارای زنان متعدد بوده است و حضرت سلیمان که هزار زن در قصر خود داشته و بوده است حکم خدا قضاى حتمی و معین درباره کسانی که تبلیغ میکنند و میرسانند حکم خدا را بمردم و از احدی باک ندارند جز از خدا و کافی است خدا برای کار و حساب آنها یعنی کار و حساب آنها با خداست نه با شما و شما هیچگونه حق اعتراض ندارید برای قلع و قمع هوا جس نفسانی و خیالات ظلمانی در خصوص زید بن حارثه و زینب متعاقب آیات مذکوره این آیه مبارکه نازل قوله تعالی ما کان محمدا با احد من

رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل نبي
 عليما يعني اي مردم چرا اين قدر اعتراض ميکنيد که محمد زن
 يسر و عروس خود را گرفت خير اين اعتراض يکلي بيموقع و بيجاست
 زیرا محمد پدر جسماني هيچکس از مردان و پسران شما نيست
 ولكن محمد رسول خدا و زينت انبياست بوده است خدا بهر
 چيزی دانا تر سوق کلام و بيان مرام و همت نزول آيه شريفه
 معنی کلمه خاتم کاملا واضح و آشکار ميشود که مقصود حق
 اعتلاء مقام و عظمت و جلال حضرت خير البريه است نه بمعنی
 آخريين مبران چنانچه بسياری از برادران اسلامي بهمين
 معنی ترجمه ميکنند ولي مرحوم فيض کاشاني در کتاب تفسير
 صافي از کتاب مناقب از خود حضرت سيد کائنات صلي الله عليه
 تفسير صريح کلمه خاتم را که بمعنی زينت است نه بمعنی آخر
 اينطور نقل ميفرمايد عن النبي صلي الله عليه وآله انا خاتم
 الانبياء وانت يا علي خاتم الاوصياء يعني من زينت انبياء هستم
 و تو اي علي زينت اوصياء هستي بديهي است که اگر کلمه خاتم
 را بمعنی آخر بگيريم جمله ثاني غلط و دروغ خواهد شد زیرا
 هيچ ناداني بلکه متعصب بي انصافي هم نخواهد گفت
 که حضرت امير عليه السلام آخراوصيا بود و وصي بعد از آن در
 عالم نيامده و باز در همان کتاب تفسير صافي از حضرت
 امير المؤمنين عليه السلام نقل ميفرمايد ختم محمد الف نبي

وانی ختمت الف و صی وانی کلفت مالم یکلّفوا یعنی ختم
 کرد محمد هزار بیغمبیر از بیغمبیران گشته را ومن ختم کردم
 هزار و صی از اوصیای گشته را ومن بتکالیفی مامور بودم که
 دیگران نبودند این حدیث عینا مطابق بیان مقدس خود
 حضرت امیر است که میفرماید الخاتم لما سبق والفتاح لما
 استقبل مقصود ما از شرح و تفصیل این قضایا تنبیه و تذکره ما در
 فحاشا اسلامی است که قدری از شواهد حق تعصب و بغت
 فرود آمده بدون جهت و مدرك صحیح اسباب مشاجره
 و سوء تفهم فراهم نیارند و بدانند که همان اشکالات بی مدركی
 که آنها بر ملت بهائی روا میدارند دیگران یعنی یهود و نصاری
 و ملل دیگر با مدرك قطعی و قرآنی و مسائلی که خود مسلمانان
 در کتب و رسائل خود شان ثبت و ضبط فرموده اند و معانی و
 مضامین آنها مقروم معترفند حمله بر میشوند و اعتراض میکنند و
 هنوز جواب متین و محکم که طرف را متقاعد کند دیده نشده
 اگر هم جوابهای قانع کننده می در کتب اسلامی باشد که این
 فانی دانی بر او مطلع نشده است دعا میکنم که مرا راهنمایی
 فرمایند تا مستفیض و مستفید گردم و بدانم سیاستگاری باشم
 باری امیدوارم حجاب تعصب و بین انصافی که مضافی مقام مقدس
 ایمان است از جلو چشم همگی برداشته شود تا با حسن انصاف
 و دیانت در قضایا قضاوت کنیم قال الله سبحانه و تعالی

فی سورة العنکبوت ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي
 احسن الا الذين ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذي انزل الينا
 وانزل اليكم والهناء والهنم واحد ونحن له مسلمون یعنی
 مجادله و مباحثه نکنید با اهل کتاب جزیه بهترین راهی مگر
 با استیمکاران و متعصبین اهل کتاب که اصیلا با آنها مجادله
 و مکالمه نکنید و بگوشید با اهل کتاب که ما ایمان بکتاب و آیات
 خودمان و کتاب و آیات شما داریم و خدای ما و شما یکی است و
 ما همگی از مؤمنین و تسلیم شدگان خدا هستیم و بالجمله باز
 خداوند

در سورة انفال میفرماید ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی
 یشخصن فی الارض تریدون عرض الدنيا والله یرید الاخرة
 والله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیہ
 عذاب عظیم یعنی سزاوار نیست برای هیچ پیغمبری که دارای
 اسیرانی باشد که پول و فدا بگیرد از آنها و آنها را آزاد بنماید
 بلکه حکم خدا اینست که آن اسیرانرا بکشد و پول و فدا نگیرد
 میخواهید شما ثروت و مال دنیا را و خدا برای شما ثواب آخرت
 میخواهد و خداوند بزرگ و داناست اکثر نبود قضا و حکم الهی
 که قبلا در لوح محفوظ ثبت شده بسود البته فرامیگرفت شما را
 عذایی بزرگ این آیات مبارکه در خصوص تقسیم غنائم و اسراء
 غزوه بدر نازل گردید و مختصر و خلاصه قضیه ازین قرار است که

قبیله قریش قافله بسیار عظیم و سنگینی که دارای ثروت بسیار هنگفتی بود و با صد سوار دلاور شجاع محافظه میشد برای تجارت بسوی شام فرستاد و در مراجعت بسوی مکه اصحاب مطلع بر همچو ثروت عظیمی گشتند خاتم انبیا صلی الله علیه و آله با سیصد و سیزده نفر از یاران خویش برای اخذ اموال و اسیر کردن صاحبان آنها از مدینه حرکت فرمود و در نزدیک چاهی که معروف بیدر بود فرود آمد و منتظر ورود قافله گردید ابوسفیان که یکی از رؤساء بزرگ قریش بود و سمت ریاست این قافله را داشت برین قضیه اطلاع یافت فوراً با اهالی مکه خبر داد که بشتابید بشتابید که محمد و اصحابش در وسط راه کمین کرده عنقریب اموال قافله و همراهان آنها بفشارت و اسارت خواهند برد در خلال این احوال عاتکه دختر حضرت عبدالمطلب عمه سید ابرار صلی الله خوایی دیده که سنگ عظیمی از بالای کوه مکه غلطید و خورد شد و هر قطعه از وی در یکی از خانهای قریش افتاد همینکه خبر این خواب به ابوالحکم معروف بای جهمل رسید از کثرت غیظ و حسد بر آشفت و گفت بنی هاشم مرد هایشان برای نبوت کم بودند که زنهایشان پیغمبری و نبوت میکنند قسم پلای و غزی اگر این خواب عاتکه تا سه روز دیگر مصداق پیدا نکند من اعلان خواهم کرده در وقتی که از بنی هاشم کسی در عرب نیست این خواب در میان

تمام قبائل مکه شیوع یافت بعضی تحسیر میکردند که عنقریب حادثه بزرگی در میان قریش ظهور خواهد کرد در روز سیّم خبر رسید که این قافله بزرگ که اغلب افراد قبیله قریش در سرمایه آن سهیم و شریک بودند عنقریب بتصرف محمد و یارانش خواهد افتاد و یکی این ثروت بزرگ از بین خواهد رفت باری ولوله و زلزله و اضطرابی عجیب از این خبر در میان اهالی مکه پیدا شد اعیان و عظاما و زعماء قریش با بسیاری از مردمان برای حفظ اموال قافله و قتل و اسارت حضرت رسول اکرم و اصحابش و محو و معدوم کردن دین الله از مکه حرکت کردند در بیشاپیش این سپاه جرار عظیم دختران زیبا و رقاصه های رعنا با حالت مستی مشغول رقص و زدن دف و طبل بودند و این قشون عظیم را بر ریختن خون حضرت و اصحاب و محو امر الله تهییج و تحریص مینمودند از آن طرف هم حضرت و نفرزاد اصحاب یثرب این ابی الرغباء و محمد بن عمر را برای جاسوسی و تحقیق امر قافله بآن نواحی و اطراف فرستاد بعد از تحقیقات کامل بحضور مشرف شده عرض کردند ایوسفیان از خوف و وحشت اصحاب قافله را از راه غیر معروف گریزانیده و فرار داده است و سپاه عظیمی از بزرگان قریش با سلاح مکمل و تجهیزات و اقیه کافیه برای حفظ قافله و جنگ با شما در نزدیکی چاه بدر خیمه و خرناه زده اند ازین خبر خوف و هراسی لشکرف در دل

اصحاب افتاد بطوریکه بعضی از مستضعفین احباب به
 تضرع و گریه آمدند که ما با این قلت عدد در مقابل این سپاه
 بی پایان و سلاح کامل چه بکنیم حضرت سردار سپاه ملکوت
 آنها را دلداری داده بآنها وعده نصرت و قلبه داد و جبرئیل
 امین این آیه را بر قلب مقدسش تلاوت فرمود قوله تعالی
 ان تستغيثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة
 مردفین و ما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم و ما النصر
 الا من عند الله ان الله عزیز حکیم و باز برای مزید استقامت
 اصحاب این آیه وافی هدایه نازل از یوحنا ربک الی الملائکة
 انی معکم فثبتوا الذین آمنوا سألونی فی قلوب الذین کفروا
 الرعب فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان ذلک بانهم
 شاقوا لله و رسوله و من یشاق الله و رسوله فان الله شدید
 العقاب و ان للکافرین عذاب النار یعنی یاد آورید ای -
 مسلمانان هنگامیکه تضرع و زاری و داد رسی میکردید بسوی
 خداوند از خوف دشمنان پس اجابت فرمود خداوند دعای شما
 را باینکه من کمک میکنم شمارا به هزار نفر از ملائکه مرتب و منظم
 و قرارنداد خداوند نزول ملائکه نصرت را مگر برای مؤده دادن
 شمارا بقلبه بردشمن و مطمئن و آرام کردن دلهای شما و نیست
 کمک و یاری جز از نزد خدا براستی که خدا بزرگ و داناست
 و باز میفرماید یاد آوری محمد هنگامی را که وحی میکرد

بروردن کار تو بسوی ملائکه که من در همه جا و در هر حال همراه
 شما هستم پس شما ثابت و استوار گردانید قلوب مؤمنین را و
 بگوئید بآنها که خداوند میفرماید عنقریب وحشت و هراس بزرگی
 در دل کافران خواهم انداخت پس بزنید گردنهای ایشانرا
 و قطع کنید دستها و سرانگستان آنها را زیرا این کافران
 دائما با خدا و رسول او در ستیزه و جنگند و کسیکه با خدا و رسول
 وی در ستیزه و جنگ باشد بداند که خداوند خیلی سخت گیرست
 و برای کافران عذاب آتش مهیاست با تمام این مطالب حضرت
 مجلس مشورتی ترتیب داد و امر جنگ را بصلاح دید اصحاب
 و گذار نمود اعضای مجلس رأیهای مختلف اظهار نمودند یکی
 از اعضای مجلس شور مقداد این اسود بود در میان مجلسین
 بپاخواست و عرض کرد یا رسول الله اینک بزرگان قریش با عده
 کافی برای قتل و اسارت ما مهیا گشته اند ما بتوازی حقیقت
 و راستی ایمان آورده ایم و تو را میموت من عند الله میدانیم
 و آنچه پشیمانی از جان و دل اطاعت خواهیم کرد اگر امر بفرمائید
 که در میان آتش و روی خارهای سخت برویم خواهیم رفت
 معامله نمی راکه بنی اسرائیل با پیغمبر خود موسی ابن عمران
 کردند ما باتون خواهیم کرد آنها به پیغمبر خود گفتند اذهب
 انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون یعنی بنی اسرائیل بموسی
 گفتند تو با خدا می خودت بروید برای جنگ با دشمنان و ما در

اینجانشسته بیاری تو بر نخواهیم خامت ولی ما میگوئیم از هب
 انت و ربك فقاتلا انامعکما مقاتلون یعنی تو با خدا ای خود
 برخیزید برای حرب دشمن و ما هم با شما بر خواهیم خامت و
 مال و جان و جمیع شئون خود را فدای امر الله خواهیم کرد
 پیغمبر اکرم دعای خیر در حقش فرمود میس سعد این معاد
 برخاست و عرض کرد بدر و ما درم فدای تو باد تو صاحب اختیار
 جان و مال ما هستی اگر فرمائی در میان دریا و یاد در دهان
 نهنگ بروید بجان و دل اطاعت خواهیم کرد . سرکه نه در راه
 عزیزان بود بارگرائی است کشیدن بدوش . مطمئن باش که
 ما در قبال دشمن با همین عده ناچیز و کم پایداری و استقامت
 خواهیم روزید و استدعا میکنیم از حضور مقدست که شما وارد جنگ
 نشوید مبادا بوجود اقدس صدمه برسد اگر ما برد دشمنان خود
 ظفر یافتیم فبها المقصود و اگر کشته شدیم شما بر مرکب سوار شده
 بسلامتی بسوی احباب باز گردید و مشغول اعلاء کلمة الله شوید
 و این ملت بیچاره را بسر منزل سعادت رسانید پیغمبر در باره
 وی نیز دعای خیر فرمود باز برای تقویت قلوب ضعفا از جا برخاست
 و فرمود قتلگاه دشمنان را الان بچشم سروسر می بینم اینجاست
 ابو جهل است اینجام صغ شیبة ابن ربیع است اینجاست قتلگاه
 فلان است و درود در میان این میصد و سیزده نفر که مطابق اصحاب
 قائم موعودند در اسب و سینه مشربیشتر نبود مثلا خود حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و حضرت امیر علیه السلام و مرشد
القنوی دارای يك شتر بودند که هر يك بنویت خود برای آن
شتر سوار میشدند بالجمله آن یگانه شهسوار ملك و ملكوت
در قبال سپاه دشمن صف آرائی فرمود میمنه و میسر و قلوب
و جناح و ساقه و مقدم لشکر را منظم و مرتب کرد همینکه اصحاب
قوت و شوکت و کثرت سپاه دشمن را ملاحظه نمودند باز حالشان
پریشان گشت و خوف بر آنها استیلا یافت در این حال جبرئیل
این نغمه ربانی را بر قلب انورش تلاوت فرمود و آن جناب
فاجیح لهایمنی اگر آنها مایل بصلح باشند و متارکه جنگ را
پیشنهاد کردند تو هم با آنها صلح و سازش نما بعد از نزول این
آیه حضرت رسول عمر ابن خطاب را برای نصیحت و متارکه جنگ
بسوی یزیدگان قریش فرستاد و فرمود با آنها بگو یا من جنگ نکنید
و متعرض من نشوید بگدارید مشغول کار و تبلیغات خود با منم
اگر بکار خود موفق شدم و عالم را فتح کردم چشم و چراغ و باعث
افتخار شما خواهم بود و اگر کشته شدم بگدارید بدست و حنیان
عرب کشته شوم و شما دست خود را بخون پسر عموی خود آلوده
نخواهید کرد قبیل از نزول این آیه در میان قریش اختلاف حاصل
شد جمعی از عقلا و بزرگان قوم متارکه جنگ را پیشنهاد میکردند
و بعضی از علماء قریش مانند ابی جهل و امثالہ اصرار بر جنگ
داشتند بالاخره کار بجنگ کشیده شد نزار دلاوران قریش

عتبه و شیبۀ وولید قدم بمیدان حرب گذاشته باصطلاح آنروز
 مبارز طلبیدند سه نفر از طائفه انصار بمبارزت آنان مبادرت
 ورزیدند و قتیکه خود را معرفی کردند که ما انصار الله و انصار
 رسول او هستیم عتبه و یارانش اظهار داشتند شما هم شأن
 و هم دوش ما نیستید برگردید بسوی محمد و بگوئید از همد و شان
 ما از بزرگان قریش برای جنگ با ما بفرست حضرت نگاهی به عبیدة
 ابن حارث ابن عبدالمطلب فرمود در حالتیکه از سن شریفش
 هفتاد سال گذشته بود فرمودند برخیز ای پسر عموی عزیز من
 سپس نگاهی بعموی خود حمزة ابن عبدالمطلب فرمود و او را
 امر بجهاد دشمن نمود و در مرتبه سیم فرمود یا علی برخیز برای
 اعلاء کلمة الله قریش با سپاه بیکران خود و شمشیرهای برننده
 میخواستند نور خدا را خاموش نمایند ولی نور خدای بر همه غالب
 خواهد شد این سه مجاهد حقیقی قدم بمیدان فداکاری
 گذاشته و خود را معرفی نمودند آنها گفتند شما همد و شان
 بزرگ و ارجمند مائید حملات شروع شد حمزه و امیرالمؤمنین
 حریف خود را رهسپار دیار هدم نمودند ولی عبیدة بشمشیر
 عتبه از پای درآمد نعره او را که هنوز زرق در تن داشت بحضور
 اشرف مخلوقات آوردند همینکه پینمبر چشمش بپسر عموی هفتاد
 ساله اش افتاد اشکهای نازنینش سرازیر شد عبیدة عرض کرد
 پدر ما در فدای تو باد آیامن شهیدم حضرت فرمودند البته

تو اول شهید از اهل بیت منی سیس آن یکه تاز مضمار سالست
 با صاحب فرمودند چشمه اراری هم بگ اید و دند انهاراری
 هم فشار دهید و چون فرمان من برسد دست بشمشیر برید
 چیزی ننگ شت که صدای نازینش بلند شد که نهضت کنید و
 بزیند بقلب سپاه دشمن که جبرئیل وافواج ملائکه نصرت
 در رسیدند یک دفعه جان نثاران امرالله مانند شیران گرسنه
 غضبناک بر قلب آن سپاه بزرگ حمله ور گردیده چنان ربعی
 در سپاه دشمن افتاد که باندک زمانی رو بهزیمت و فرار
 گذاشتند هفتاد نفر از اعظم و صنادید قریش از دم شمشیر
 مجاهدین اسلام گشتند و هفتاد نفر از بزرگان و زعمای اهل
 مکه اسیر و دستگیر چند الله گردیده آنانرا بحضور مبارک آوردند
 و تمام عنائم را یکجا جمع نموده منتظر دستور حضرت گردیدند
 و حضرت هم چون میخواست روح آنها را بمنورت و تبادل افکار
 تربیت نماید لهذا مجلس شورائی تشکیل داده و با اصحاب
 در خصوص اسرا و عنائم جنگی بمنورت پرداخت و صلاح دید
 اعضا مجلس شورخواستند قضیه را حل کنند ای بکر ابن ابی
 قحافه پدر زن حضرت که یکی از کبار اصحاب و مهاجرین
 اولین بشمار میرفت و با اعتقاد اغلب مسلمانان بعد از حضرت
 خدیجه سلام الله علیها اول من آمن برسول اکرم بود رای
 خود را در مجلس شور این امور اظهار داشت که چو

عباس بن عبد المطلب عموی شما و عقیل برادر حضرت امیر علی علیه السلام و برخی دیگر از بنی هاشم از اقوام نزدیک توهستند بهتر آن است که فعلا بولی از آنها گرفته شود که هم صندوق بیت المال تقویت شود و هم شاید این نفوس در مستقبل ایام مسلمانی گیرند و در ظل امرالله در آیند سپس عمر این خطاب در مجلس اظهار عقیده نموده و گفت یا رسول الله شما میدانید که اینها یعنی اسرا تورات کذب کردند و اذیتهای پیشمار بر حضرت رواداشتند و شمارا تهدید بقتل نموده از مکه مشرفه اخراج نمودند این اسرا همه مشرک و کافرند اعتقاد من اینستکه تمام اسرا را گردن بز نیم و جمیع قنایم جنگی را بسوزانیم تا بر عالم و عالمیان اثبات کنیم که ما مردمان ماده پرست نیستیم و طالب اموال دنیا نمیباشیم و مقصودی جز اعلاء کلمة الله نداریم و رحم و قربت هم در مقام ایمان بخدا و رسول پیش ما ارزشی ندارد بهتر آنستکه عقیل را بعلی بسپارید تا برادر خود را خالصالوجه الله گردن زند همینطور عباس را برادر خود جناب حمزه دهند تا شقیق خود را بدیار عدم فرستد همین نحو تمام آنان را با اقوام و اصحاب دهید تا همه را گردن زنند و رعب و عظمت ما در جمیع جهان منتشر گردد هنگامیکه عباس بن عبد المطلب عموی پیغمبر خدا روی عمر را سیاه این عقیده را از عمر شنید لرزه واضطراب بر اندامش افتاد و گفت که در محفل شور بقتل قم خود را می میداد عمر گفت امرالله

بمنزله شمشیری است که قطع میکند میان مؤمن و کافر مارحرم
 و خویشی جز کلمه الله ندانیم بعضی دیگر از اعضای مجلس
 عقیده داشتند که غنائم جنگی رازیر خاک نموده اگر احیاناً
 حاجتی بدانها رسد از آن غنائم استفاده کنند بالاخره بعد
 الاخذ والرد با کثرت آراء قرار شد که هر یک از اسرافدائی و بولی
 بدهند و آزاد گردند و اگر مسلمانی بدیرفتند از فدیه معاف
 باشند بعد از عقلی شدن رأی مجلس شور جبرئیل امین از سما
 عظمت نازل و این آیه مبارکه را تلاوت نمود ماکان لنبی ان یکون
 له اسرى الی آخر معلوم شد که بهترین عقیده همان عقیده
 عمر بن خطاب بوده مقصود اینست که خوانندگان عزیز بدانند
 که حضرت صاعد قاب قوسین چطور مورد عتاب و موأخذ حق جل
 جلاله واقع گردیده عجب اینجاست که این اسناد محکمه را
 مخادیم ما فراموش نموده متوسل میشوند با سنادیکه یضحک السفها
 منها و بیکی من عواقبها اللیبب ایضا در سوره یونس میفرماید
 فان کنت فی شک مما نزلنا الیک فاسئل الذین یقروءن الکتاب
 من قبلک لقد جائک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن
 من الذین کذبوا بآیات الله فتکونن من الخاسرین یعنی اگر در
 شک و تردید هستی از آنچه که ما نازل فرمودیم بسوی تو پس
 سؤال کن برای رفع تردید خود از کسانیکه میخوانند کتاب را
 پیش از تو و آینه برآستی بدان که حق و حقیقت از جانب خدا بر تو

نازل شده پس مباش البته از شك آورندگان و مباش البته از
 کسانی که دروغ شمرند آیات خدا را پس بگردی از زیانکاران
 اینک آقایان محترم با وجدان را بمحکمه انصاف دعوت
 نموده عرض میکنم اگر همچو سند محکم و بیشک و شبهه نسی
 را بخادیم عظام از کتب بهائی و با آیات نقطه اولی عزاسمه
 مییافتند و پیدا میکردند قطعا تاکنون هزار بار با خط زیبا و
 جلی طبع نموده در اقطار و اکناف منتشر مینمودند و غوغا و
 ضوضا را بعلک میرسانیدند و فریاد میکشیدند که ای اهل عالم
 کسیکه در پیغمبری خود شك دارد آیا میتوان او را مبعوث
 من عند الله دانست و اعجاب از همه آنکه میفرماید برای
 رفع شك و تردید خود برو از اهل کتاب یهود و نصاری سؤال
 کن تا شك و تردیدت رفع شود و یقین کنی که پیغمبر خدا هستی
 ای صاحبان وجدان و انصاف با کمال احترام از شما سؤال میکنم
 اگر حضرت رسول اکرم برای محور رفع تردید راجع بنبوت
 خود پیش علمای یهود و نصاری میرفت و میگفت ای علمای یهود
 و نصاری شما را بخدا در کتابهای خود تحقیق و تفتیش کنید
 به بینید آیا آیتی هست که دلیل بر پیغمبری من باشد تا
 من از شك و تردید بیرون آیم و یقین کنم که من پیغمبر خدا
 هستم قطعا علمای فریقین بآن وجود مقدس عرض میکردند
 که بیقین مبین بدانید که شما پیغمبر صادق و برحق نیستید

و شك و تردیدی نداشته باشید که شما العیاذ بالله شخصی هستید که گمراه و گمراه کننده چنانکه از صدر اسلام تا کنون رذیه های لفظی و کسبی در میان مردم انتشار داده و میدهند بلکه تهمت و افتراهاییکه قلم و لسان از ذکرش خجل و منفعل است در کتب رذیه یهود و نصاری ثبت و طبع گردیده و هنوز هم میشود اگر فی المثل فرض کنیم همچو معنی و مضمونی در آیات و کتب بهائیت و یا آثار نقطه اولی عزاسمه بوده باشد و آن دو وجود مقدس یعنی حضرت باب الله الاعظم و جمال اقدس ابهی عزاسمها را خدا امر کرده باشد که پیش علمای ملل و نحسل مخصوصا علمای اسلام بروید تا آنها از شما رفع تردید کنند و از طریق آیات کتب مقدسه آسمانی مخصوصا از قرآن مجید و آثار و اخبار صحیح ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ثابت کنند که شما موعود اسلام بلکه جمیع مذاهب و ادیان هستید انصافا سوال میکنم که در همچو موقعی علمای یهود و نصاری و اسلام و غیره چه خواهند گفت بلی قطعاً عرض خواهند کرد که مطابق عقیده و فهم ما شما از مظاهر حقه نیستید بلکه کشتن شما و اتباع شما و قارت اموال آنها از اهم واجبات است چنانکه لفظاً و کتباً و عملاً تمام آینهها را انجام داده و در کتب تواریخ ثبت و ضبط گردیده و هنوز هم دست بردار نیستند و این حرکات و اعمال را باعتقاد خود موجب ثواب و تقرب

بدرگاه الهی میدانند و اهل پها^۱ و ماکنین سفینه حمصرا^۲
 از صمیم قلب درباره آن بیچارگان دعا میکنند بلکه محبت و آموزش
 گناه را از درگاه حق جل جلاله برای آنها سائل و آملند لقد
 صدق فی حقهم قول الله تبارک و تعالی قال جلت عظمتہ
 و کبریائہ و کذلک جعلنا لکل نبی عدا و شیاطین الانس و الجن
 یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و لو شاء ربک ما
 فعلوه فذرهم و ما یفترون و لتصغی الیه افئدة الذین لایؤمنون
 بالآخرة و لیرضوه و لیقتروا ما هم مقترفون یعنی همچنانکه ای
 محمد برای تو دشمنانی هستند همینطور هم قرار دادیم
 برای هر پیغمبری دشمنانی از جنس منافقین و شیاطین
 پنهان و آشکار که وسوسه میکنند و میرسانند کلمات فریبنده
 و آراسته بظاهر را بعضی از این شیاطین بسوی بعض دیگر از
 راه غرور و شمنی و اگر اراده حق بایمان اجباری آنها قرار
 بگیرد نمیکند آنها این کارها را پس آزاد بگذار ای محمد
 آنها را تا آنگاه دیب و تهمت‌های خود را در میان اتباع خود
 انتشار دهند و توجه کند بآن تهمت‌ها و در وقتها دل‌های
 کافران و خوشحال و مسرور باشند بآن وسوسه‌ها و سخنان
 فریبنده و مشغول باشند بانتشار اراجیف و مقتریسات
 و گناهان خود ایضا در سوره اسری میفرماید قوله جل
 ذکره و ان کاد و الیفتنونک عن الذی ارحمنا الیک لتفتری

علینا غیره اذ الاتخذ وك خلیلا ولولان ثبتناك لقدكدت
 تركن الیهم شیئا قلیلا اذ الان قناك ضعف الحیاة و ضعف
 الممات ثم لاتجد لك علینا نصیرا یعنی بر راستی که نزدیک
 بود که بفتله بیندازند و منحرف کنند تورا از آنچه وحی کردیم
 ما بسوی تو تا اینکه تهمت به بندی بر ما چیزهای پراکده وحسی
 نکرده بودیم بسوی تو در این هنگام بواسطه انحراف تواز
 طریق حق و حقیقت تورا کفار قریش دوست خود گیرند اگر بفضل
 و عنایت خود تورا نگهداری نکرده بودیم بر راستی نزدیک بود
 مقدار کمی بگفتار و عقیده آنها متمایل شوی درین صورت عذاب
 دو جهانرا دوچندان بتو میچشانیدیم و بعد هم در برابر ما
 یار و یاری برای خود نمییافتی انتهی از صریح آیه مبارکه
 مستفاد میشود که حضرت سید اصفیا علیه الاف التحية والبها
 نزدیک بود همچنان لغزشی گرفتار شود که متمایل بعقیده
 مشرکان گردد ولی دست توانای کسردگار آن وجود اقدس
 را از این ورطه هولناك نجات داد شأن نزول این آیه
 شریفه را مفسرین اسلام رحمة الله علیهم بچندین قسم
 در کتب خود ذکر نموده اند بعضی مانند ابن سعد در کتاب
 طبقات الکبری و محمد ابن جریر طبری در کتاب اخبار
 الرسل و غیر اینها از مفسرین دیگر این آیه شریفه را راجع به
 داستان غزایق میدانند مجمل و خلاصه قضیه این است که

چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله ملاحظه فرمود که قبیله قریش متحداً متفقاً قیام تام بر ادیت و آزار آن پدر مهربان نموده و بجمیع وسائل و وسائط از لعن و ضرب و طرد و قتل و قارت و استهزا و تهمت متمسک گشته اند و هر روز آن وجود فائض الجود و صاحبش را تحت شکنجه و فشار قرار میدهند با خود گفت ایکاش اسبایی فراهم میشد که ایمن منافرت و مخاصمت ازین برداشته میگشت روزی در مسجد الحرام در حضور قریش شروع بتلاوت سوره مبارکه والنجم فرمود تا رسید باین آیه شریفه افزایتم اللات والعزی و مناة الثالثة الاخری سپس فرمود تلك الغرائق العلی وان شفاعتهم لترجى بعد از ختم سوره مبارکه حضرت بسجده رفت قریش هم متابعت کردند و همگی بسجده افتادند و گفتند اینک کسمه محمد خدایان ما را محترم شمرد و به نیکی یاد کرد و برای آنها حق و شفاعتی قائل گشت ما نیز با او من بعد موافق و صاحب خواهیم بود و با و تعرضی نخواهیم کرد و او را محترم خواهیم شمرد بدین طریق تا مدت محدودی اختلاف از میان طرفین برخاست و این قضیه با سرعتی عجیب در میان مردم منتشر گشت خبر بمسلمانان حبشه رسید جمعی از آنها بمکه معظمه مراجعت کردند همینکه نزدیک مکه رسیدند گروهی از قبیله کنانه را ملاقات نموده تفصیل داستان غرانیق را از آنها جویا شدند

بعضی از قبیله کنانه اظهار داشتند که محمد خدایان قریش را بشکند یا دکرد و قریش هم با او موافق و مصاحب شد چیزی نگذشت که محمد از خدایان آنها بدگفت و از گفته و عقیده خود برگشت این مسئله سبب شده که آتش جنگ و دشمنی بین طرفین فرزان شد بیچاره اصحاب و احباب در بدر آواره بعد از اطلاع ازین قضیه در کار خود متحیر گشتند که آیا بحیثیه مراجعت کنند و یا بمکه داخل شوند بعد از تفکرات زیادى صورت دوم را اختیار نموده بمکه وارد شدند و دیدار اهل و فرزند و خویشان قلب را مسرور و محظوظ نمودند علت اینکه حضرت خیر بنی آدم روح الوجود له الفداء از عقیده و گفتار خود درباره خدایان قریش برگشت و جدا آنها را تکذیب نمود چنین نقل میکنند که وقتی که قریش گفتند حال که محمد با خدایان ما موافق است ما نیز با او یار و مساعد خواهیم بود این سخن قریش بر آن وجود مقدس سخت گران آمد و در خانه ماند تا هنگام شب بعد جبرئیل نازل شده حضرت سوره والنجم را برا خواند و قتی بجملة تلك الغرائيق العلی رسید جبرئیل عرض کرد من این دو جمله را نیامورده ام حضرت فرمود من این دو جمله را بخدا نسبت داده ام سپس وحی رسید و جبرئیل این آیه را قرائت نمود و ان کا دوا لیفتنوک الی آخر الآیه و نظیر همین آیه شریفه آیه دیگری در سوره نساءست قوله تعالی

ولولا فضل الله عليك ورحمته لهتمت طائفة منهم ان يضلوك
وما يضلون الا انفسهم وما يضررونك من شئى وانزل الله
عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله
عليك عظيما يعنى اگر نبود فضل خدا ورحمت او در باره تو
البته ميخواستند كفار بتعام همت و جدوجهد كه تو را گمراه
كنند و حال آنكه گمراه نميكنند كفار جز خود شانرا و نمیتوانند
دره نى بتوضرر برسانند و فرستاد خداوند بر تو كتاب و علم
و دانشرا و تعليم داد خداوند بتو آنچه را كه نمیدانستى و
بوده و خواهد بود بخشش بزرگ خدا با تو و شبيه اين آيه
كريمه نيز در سوره مائده نازل قوله جل جلاله وان احكم
بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم ان يفتنوك
عن بعض ما انزل الله اليك فان تولوا فاعلم انما
يريد الله ان يصبهم ببعض ذنوبهم وان كثيرا من الناس
لفاسقون يعنى حكم كن اى نبى مكرم ما بين آنها بهمان
احكاميكه نازل فرموده است خدا بسوى تو و پيروي مكن خيالات
شيطاني آنها را و ترس از اينكه بفتنه بيندازند و منحرف
كنند تو را از بعضى از احكاميكه فر فرستاده است خدا بر تو
پس اگر روگردان شدند كفار از حكم خدا پس بدان كه
خداوند اراده فرموده است كه عذاب كند آنها را بواسطه
برخى از گناهان شان و براستى كه بسيارى از مردم گمراه

و زشتکارند و مؤید این آیات آیه سوره انعام است قوله تبارک
 و تعالی و لاتسبوا لذین یدعون من دون الله فیسبوا الله
 عدوا بغیر علم یعنی ناسزا نگویید بکسانی که میخوانند غیر خدا را
 یعنی بتها این توهین شما سبب میشود که بت پرستان هم از
 روی تعصب و جهالت بخدای عزوجل ناسزا گویند و فحش دهند
 این آیه مبارکه هم درباره مدارای بامشرکین نازل گردیده که
 مبادا بواسطه ناسزا گفتن پهمدیگر آتش فتنه و انقلاب افروخته
 شود و بعضی از ارباب تفسیر و سیر و تاریخ بر آنند که نزول این
 آیات در خصوص نقض قرار داده است و اجمال این قضیه آنست
 هنگامیکه قوم قریش ملاحظه نمودند که جمیع شئون و حیثیات
 اقتصادی و تجاری و دینی و مذهب و عزت و سروری آنها بواسطه
 نهضت جدید اسلامی کاملا در خطر افتاده آنها هم برای حفظ
 منافع مادی و معنوی و بزرگی و سروری خود بجمیع وسائط
 تشبث جستند و دست بکارهای مختلف و تبلیغات متنوع زدند
 که شاید بتوانند خود را در قبال تحلیفات خطرناک جدید
 محفوظ و مصون بدارند در اولین مرحله کفار قریش نیز مانند
 حضرت سید ابرار و اخیار روح المقربین له الفدا بنهضتها
 و تشکیلات تبلیغی پرداخته از هیچگونه رد و استهزا و نسبت
 جنون رسالت و اقراهای قبیح و تهمتهای ناروا و نسبتهای
 نالایق نسبت بانحضرت مضایقت ننمودند و مفتریات خود را

بتوسط شعرا و خطبا و اراده و اوپاش میان مردم و قبائل عرب
منتشر میکردند عینا مثل امروز که طبقات ام و ملل در قبائل
ثعبان مبین امر عظیم بحبال واهیه اوهام و سحرهای ظنون و
تخیلات و انتشار اوراق تهمت و افترا و اسناد بی مدرک متمسک
میکردند باری از طرفین آتش حرب نفی و مصرای اثبات
مدعی و مقاصد خویش زیاده میکشید و لهیب مخاصمت و معاندت
هر روز بنوعی خاص برای محو و اعدام آثار و اعمال همدیگر
سریعنان آسمان مینافت عارف بزرگوار مولوی میفرماید •
این جهان جنگ است چون کل منکری

دره دره همچو دین با کافری

آن یکی دره همی برد بچپ

وان دگر سوی یمین اندر طلسم

دره ئی بالا وان دیگر نگون

جنگ فعلیشابه بین اندر دو کون

این جهان زاین جنگ قائم میبود

در عناصر در نگر تا حلال شود

چار عنصر چار استون قوی است

که بر اینان سقف دنیا مستوی است

هرستونی اشکننده آن دیگر

استن آب اشکننده آتش

هست احوالت خلاف همدگر

هر یکی با هم مخالف در اثر

موج لشکرهای احوالت به بین

هر یکی با دیگری در جنگ کین

تامکزین جنگ حقت و اخرد

در جهان صلح یکرنگت بر

جنگ پیغمبر برای صلح بود

صلح این آخر زمان زان جنگ بود

صد هزاران سر برید آن دلستان

تا امان یابد سزاهل جهان

باغبان زان میبرد شاخ خضر

تا بیابد نخل قامتها و بر

می کند از باغ دانان حنیش

تا نماید باغ میوه خرمیش

می کند دندان بد را آن طبیب

تا رهد از درد بیماری حییب

الحاصل همینکه کفار قریش ملاحظه نمودند که ازین مفتریات

و اکاذیب و تبلیغات سوء خود چندان فائده نمی بردند

دست ستم از آستین ستمکاری بیرون آورده بضر و طعن و

ادیت و شذجه حضرت رحمة للعالمین و مؤمنین وی برداختند

و بطوری در این کار افراط کردند که بعضی از اصحاب را در حین سجده نماز با سنگ مخز سر آنها را خورد کرده از هم پاشاندند و بعضی را در میان آفتاب سوزناک مکه خوابانیده سنگ روی شکم آنها میگذاشتند باتمام این زجر و عذابها باز دیدند این موج آسمانی رو باعثلاء و اوج است بالاخره چنان آتش غیظ و کینه و حسد شعله ور شد که تصمیم بقطع مراده و معامله گرفتند و اعلان کردند که هیچکس با اصحاب و احباب بهمیچوجه من الوجوه معامله نکند و ازدواج ننماید و یکی قطع و فصل با اصحاب و مؤمنین واقع شود بیچاره مؤمنین نزدیک بود علاوه بر عذاب و شکنجه های جسمانی از گرسنگی و بی غذایی بمیرند از ساحت مقدس حضرت فخر ممکنات روح العالمین له الفدا امر بمهاجرت بسوی مملکت حبشه صادر شد جمعی بمکان مزبور هجرت کردند باز کفار قریش ملاحظه نمودند که از تفرق جمعی از اصحاب و مهاجرت آنها از مکه بمقصد خویش نائل نشدند این دفعه دست بکار بزرگتری زدند و تصمیم قطعی گرفتند که اصل شجره الهیه را از ریشه خشک و بی ثمر گردانند و رؤسا و بزرگان قریش مجلس شوری ترتیب داده بعد از تبادل آراء باهم پیمانی بستند که اشرف انبیارا با اصحاب و مؤمنینش از مکه اخراج نموده آنها را در میان دره کوهی معرروف

بشعب ایی طالب معذب و محصور دارند و نگذارند آب و نانی
 بآنها برسد تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند این قرارداد دظالمانه
 بین رؤسای قریش که عبارت بودند از ابوالحکم که حضرت
 ویرا ابوجهل خواند و عمر بن هشام و زهیر ابن امیه و زمعه
 و ابوالیختری و امثالهم بسته شد و آن پیمان را همه بزرگان مهر
 و امضاء نموده در خانه کعبه مکره که محل امنی بود گذاشتند
 بعد از بستن این پیمان آن مظلوم آفاق را بایار و اصحاب
 روز روشن از مکه اخراج نموده و بعضی از بنی هاشم با آنکه
 مؤمن با آنحضرت نبودند غیره و حمایه للاصل والنسب با آن
 حضرت بدره کوه هجرت نمودند چنانکه امیر المؤمنین
 علیه السلام در یکی از مکاتیب مقدسه خویش بمعایه ابن
 ایی سفیان اشاره باین مطلب مینماید قوله الاحلی فاراد
 قومنا قتل نبینا واجتیاح اصلنا و صمو الهموم و فعلوا الافاعیل
 و صنعوا العذب و احلونا الخوف اضطررنا الی جبل و عروا و قد و
 النار الجرب مؤمننا یبقی بذک الاجر و کافرنا یحامی عن الاصل
 یعنی اراده کردند قبیله و اقوام ما که بقتل برسانند پیغمبر
 ما را و ریشه کن کنند شجره مقدسه الهیه را و فرود آرند بر ما جمیع
 غم و غصه های دنیا را و انواع زحمت و مشقتها ی گوناگون بر سر ما
 آوردند بطوریکه از نوشیدن آب گوارا ممنوع شدیم و دائما در
 زند نانی پراز خوف و اضطرابی بودیم تا بالاخره ما را مجبور

بمهاجرت بدره کوه نمودند و آتش دشمنی و حرب برای محو
 و اعدام ما افروختند مؤمنین ما ازین هاشم بواسطه
 تحمل این مشقتها بی پایان طالب ثواب و رضای خدا
 بودند و غیر مؤمن ما ازین هاشم غیره لاصل و حمایه
 لشراقة القومیه در این بلا روزایا باماسهیم و شریک
 بودند انتهی • باری کفار قویش بقدری عرصه راتنگ
 گرفتند که مکالمه و مواجهه با دوستان الهی را حرام کردند
 و اطراف دره را محصور نموده نمیتک داشتند کسی آب و نانسی
 بآن منقطعین الی الله برساند فریاد آنها مخصوصا اطفال
 و زنان از گرسنگی و تشنگی بعنان آسمان میرسید شبها جناب
 ابی طالب عموی حضرت انبانی معلوا زغدا و خوردنی نموده به
 غلام خود میسپرد که در تاریکی شب از راه غیر معروف بآن
 آهوان دشت و صحرای وحدت و روحانیت و آوارگان از لانه
 و آشیانه خود برساند و آن انبان طعام را در نزدیک دره
 گذاشته برگردد در این مقام در تاریخ عبارت عجیبی را انسان
 میخواند و آن اینست و خرج علی علیه السلام من الشعب
 کهیئة السارق یعنی حضرت امیر علیه السلام مانند اشخاص
 دزد با پای برهنه بدون سروصد که اطراف خود را کاملا
 مواظب بود آرام آرام از دره کوه بیرون میآمد و انبان غذا را
 آدسته بر میداشت و برای احباب میبرد و با نهایت قناعت

ایام را میگذرانیدند بعضی از اصحاب قسمت غذای خود را از روی صدق و صفا بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اطفال صغیر میبخشیدند و خود برگرسنگی و تشنگی صبر میکردند ولی آن مری عالم امکان با آنها مساوات میفرمود متجاوز از سه سال در نهایت سختی و مشقت و بی سرو سامانی ایام را میگذرانیدند ولی در ماههای حرام یعنی رجب و ذی قعدة و ذیحجه و محرم که بقانون جاهلیت جنگ و جدال و ادیت اشخاص ممنوع و محرم بود حضرت با بعضی از اصحاب از فرصت استفاده نموده از میان دره کوه بیرون میآمدند و با مجاورین و مسافرین و زائرین بیت الله الحرام مشغول تبلیغ و اعلاء کلمة الله میشدند بعد از تمام شدن آنها هر مسطوره باز دره کوه بر میگشتند و ساعات عمر آنحضرت در تعلیم و تربیت و تکمیل اصحاب میگذشت گشته از جناب این طالب برخی از سائر اقوام و بستگان آنحضرت نیز مانند هشام ابن عمر باتدبیرات زیادی شتری را حاصل آنده و طعمام قرار داده و در تاریکی شب تا نزدیکی دره کوه میرسانید و سپس ستر را رها کرده و خود با نهایت آرامشی و ملاحظه به تانه بر میگشت عاقبت هشام مذکور از این وضع پتنگ آمده پیش زهیر بن امیه که مادرش دختر حضرت عبدالمطلب بود آمد و گفت آیا راست است که تو غذا بخوری و لباس

بیوشی و بازمان بنشیننی و آمیزش کنی اما خویشاوندان تواز
 داد وستد و زنا شوئی محروم باشند و در میان دره کوه ایام را
 بسختی بگد رانند سپس برای نقض این قرار داد ظالمانه
 بعد از سه سال یا پنجسال علی اختلاف و اوامیات التواریخ
 همقول شدند و قرار گد استند مخفیانه و شبانه رؤساء
 و بزرگانرا که در عقد این قرار داد سهمیم و شریک بودند
 همراز و هم عقیده خود کنند و این پیمان ظالمانه را نقض
 نمایند و از آنها کمک بخواهند مطعم ابن عدی و ابوالبحتری
 و زمعه ابن اسود نیز با آنها متفق شدند روز بعد زهیر
 بقانون جاهلیت هفت دفعه بدور بیت الله الحرام
 طواف کرد سپس فریاد زد ای مردم مکه آیا رواست
 که ماغدا بخوریم و لباس پیوشیم و راحت باشیم ولی بنی هاشم
 از سختی بمیرند و از داد و ستد محروم باشند بخدای کعبه
 از پای نشینیم تا این پیمان منحوس را از بین ببرم ا بوجهل
 وقتی این سخن را شنید فریاد زد بخدا این قرار داد پاره
 نخواهد شد زمعه و ابوالبحتری و هشام بصدا درآمدند
 و زهیر را در نقض قرار داد تصدیق کردند فوراً بوجهل
 بفراست دریافت که این کار شبانه ختم شده و حضرات
 باشکستن این پیمان متحد و متفق شده اند از ترس اینکه
 میادای جنگی در میان قبائل فریض ایجاد گردد در فتنه ئسی

برخیزد از مقاومت و شدت خود دست برداشت و سکوت اختیار کرد مطعم رفت که قرار داد را از خانه کعبه بیرون بیاورد و آنرا پاره کند ملاحظه کرد که موربانه تمام آن کاغذ را خورده است جز سطر اول این پیمان که بعبارت بسمک اللهم مرقوم شده بود سالم مانده (در جاهلیت رسم بود هر وقت کاغذی مینوشتند اول آن مکتوب را بکلمه مبارکه مذکور مزین میداشتند) بعد از پاره کردن این مکتوب و مطلع شدن اصحاب برایین قضیه حضرت از دره کوه پاموئین خود بجهت مراجعت فرمودند و روابط او با قریش علی الظاهر مجددا شروع شد و لکن در باطن روابط طرفین تیره و تاریک بود بعضی از مورخین اسلام برآنند که ناقضین قرار مزبور که بت پرست بودند خدمت حضرت مشرف شدند و از وی استدعا نمودند که برای اصلاح ذات البین و دفع فتنه و رفع کینه و جنگ خوب است از در صلح با قریش درآید و با آنها مدارا کند و از خدایان آنها بد نگوید بلکه اگر ممکن است با انگشت بر آنها طواف کند چنانکه آیه مبارکه ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم که از قبل گذشت تا اندازه بی مؤید این معنی است میگویند قلب آنحضرت بر این قدر دانی و خیر خواهی آنها بدین کار متمایل شده با خود گفت چه ضرر دارد اگر اینکار را بکنم هم ببلو فتنه و جنگ گرفته خواهد شد و هم راه تبلیغ

برای من باز خواهد گردید خدا که میداند من قصد بی‌دی
ندام ممکن است در همین موقع ورقه عالم بالا این ترانه
ملکوتی را تلاوت نموده باشد قوله عظم برهانه ولاتمدع
من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذامن
الظالمین بعضی دیگر از رواة تاریخ و حدیث میگویند که
نقض کنندگان قرار داد با جمعی دیگر از بزرگان قریش
شب خدمت حضرت مشرف شده و از وی تمجیدات زیاده
نموده و عرض کردند ای آقای بزرگوار بگزارید روابط شما
با قریش محکم باشد و فتنه و فساد بی تولید نشود در نتیجه
اصرار آنها نزدیک بود که حضرت با بعضی از مقاصد آنها
همراه شود که این آیه مبارکه وان کادوالیفتنونک بر قلب
مقدسش نازل شد بعضی دیگر بر آنند که نزول این آیات
مبارکه مربوط به رستادگان طائفه ثقیف است زیرا آنها از
حضرت رسول معظم صلی الله علیه وآله تقاضی نمودند که
زمینشانرا مانند مکه معظمه محترم بشمارند و جز منطقه
حرم قرار دهند و در سخنان و جنبندگان و برندگان آنجا
از تعرض اشخاص مصون و در امان باشند حضرت در این باب
مردم بود تا اینکه آیه مزبوره نازل و تکلیف را معلوم نمود مرحوم
فیض کاشانی در تفسیر صافی از حضرت صادق علیه
السلام روایت میکند که شان نزول این آیه مبارکه در فتح مکه

بود هنگامیکه آن کاسر اصنام بامام همام حضرت امیرالمؤمنین
 علیه الصلوة والسلام امر بشکستن بتها فرمود قریش خواهش
 کردند بتی که در بالای کوه مروه است نشکند حضرت نزدیک
 بود که خواهش آنها را اجابت کند که جبرئیل این آیه را تلاوت
 فرمود وان کاد ولیفتنونک علت نزول آیه هرچه میخواستند باشد
 یک مسئله مسلم است و آن اینست که یک افتتان و امتحان
 بزرگی اطراف وجود مقدس را فراگرفت و نزدیک بود قلب
 مقدس ویرانترزل و مضطرب سازد ولی بزودی دست فضل الهی
 آن وجود مبارک را از آن ورطه هولناک نجات داد ای برادران
 عزیز از جمند شما میدانید که مستشرقین و خاورشناسان مسیحی
 و مخالفین اسلام و قرآن مجید چه اعتراضات شدید و اشکالاتی
 ظاهرا شدید برین آیات باهرات و اسناد محکمه ثابت
 رب البینات وارد کرده و میکنند و از روایات و تواریخ خود
 مسلمین شمشیر را گرفته بفرق خودشان وارد میسازند و مسلمانان
 در عوض اینکه بآن گروه جوابهای صحیح قانع کننده نمی‌دهند
 و ما و عموم مسلمین و عالمی را از تحقیقات رشیکه خود مستفیض
 و مستفید فرمایند مکتوبی را که دارای هیچیک از مزایای اعتبار
 نیست و در تمام عالم هیچ عاقلی باینگونه از اوراق ترتیب اثری
 نمیدهد طبع و منتشر نموده خود و ملت خویش را بشرمندگی
 ایدی گرفتار مینمایند فما اصدق قول الله سبحانه و تعالی

فی حقهم فی سورة الحج ومن الناس من یجادل فی الله
 بغير علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله
 له فی الدنيا خزی وندیقه یمم القیمة عذاب الحریق
 ذلك بما قدمت یداك وان الله لیس بظلام للعبید یعنی
 بعضی از مردم کسانی هستند که مجادله میکنند در امور
 دینی بدون دلیل و برهان و نوشته بامدرك و محکمى در
 حالتیکه می بیچند و کج میکنند از راه تکبر و استهزاء دوش و
 گردن خود را تا اینکه گمراه کنند دیگران را از طریق حق و
 حقیقت برای آنهاست در دنیا خجلت و رسوائی و میچشانیم
 بآنها در آخرت عذاب سوزناك این عذاب و رسوائی بواسطه
 اعمال ناشایسته خود آنهاست و خدایه بندگان خود ظلم و
 ستم روانمیدارد ایضا میفرماید عبس و ثولی ان جائه الاعمی
 و ما یدرک لعله یزکی او ینذکر فتنفعه الذکرى و امان استغنى
 فانت له تصدى و ما علیک ان لا یزکی و امان جائک یسعی
 و یدویخشی فانت عنه تلهی کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره
 این آیات مبارکه در خصوص مصاحبه و مکالمه حضرت سید
 عالم صلی الله علیه و آله با ولید این مخیره که از عظماء و
 ثروتمندان درجه اول قریش بود نازل شده محدثین و
 مفسرین این سفر ترم قضیه را ایندطور نقل میکنند که روزی
 حضرت سرور کائنات علیه سلام الله با ولید این مخیره که

ملقب بوحید یا رحانه قریش بود مشغول محاوره و مقاوله بود
 این ام مکوم که شخصی فقیر و نابینا و از جمله مؤمنین و مخلصین
 محسوب میگشت بر آن حضرت بگدشت و استدعا کرد مقداری از
 الواح آیات الهیه برایش بخواند و تلاوت کند و در تقاضای خود
 اصرار ورزید بطوریکه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله گران آمد
 زیرا الحاح و اصرار وی حضرت را از گفتگوی باولید این مغیره
 باز میداشت بدین جهت حضرت از این مؤمن فقیر نابینا روی
 بگردانید و چهره مبارک را در هم کشید و تکیه تنها شد
 راجح باین حرکت وی اعتنائی نسبت بمؤمن مزبور فکرافتاد
 و با خود گفت آیا درین بی اعتنائی و چهره در هم کشیدن باین
 مؤمن فقیر نابینا خطائی را مرتکب شده ام که بواسطه شخص
 غنی کافر بیت پرست قلب یکنفر مسلمان ساده حقیقی کور
 فقیر برار بجانیده ام درین حال بیک امین از نزد حضرت
 رب العالمین بر قلب مقدسش نازل و این آیات مبارکات را تلاوت
 نمود خلاصه مضمون آیات مقدسه اینست چهره در هم کشید
 و روگردان شد محمد هفت گامیکه آمد او را شخصی از مؤمنین
 فقیر نابینا و چه میدانی توای محمد شاید همان شخص نابینا
 مرد مقدس و مقرب درگاه الهی باشد یا مقصودش از آمدن نزد
 تو ترفیح درجات ایمان و عرفان بود تو چرا روی بگردانیدی
 و چهره در هم کشیدی ولیکن کسانی که دارای ثروت و عزت

ظاهری هستند آنها تا بتو وارد میشوند فوراً از جای خود
 حرکت میکنند و از آنها استقبال مینمائی و احترام میگذاری
 و هیچ باکی نداری و اهمیت نمیدهی با اینکه او مردی
 زشتکار و فاسق و کافر است ولی مرد خدا ترس مؤمن پرهیزگار
 که با عشق و شتاب برای کسب روحانیت و استماع آیات آسمانی
 نزد تو میآید تو روی خود را از او برمیگردانی و عتنانیکنی
 خیر خیر مطلب! اینطور نیست نزول این آیات برای تذکرو
 بیداری قلوب و ازدیاد ایمان و ایقان است پس هر که بخواهد
 زیاد کند و تلاوت نماید آن آیات را تا متیقن و متنبه گردد
 اینک شرح مختصری در خصوص ولید ابن مغیره که حق جل
 جلاله در قرآن مجید و کتاب حمید یادی از اخلاق و حرکات
 وی نموده محض از دیاد بصیرت برای قارئین محترم عرض
 مینمایم بنا بر آنچه محقق بزرگوار مرحوم ملا محسن فیض
 کاشانی از تفسیر علی ابن ابراهیم نقل میکند اینطور است
 ولید بن مغیره که شخصی با ثروت و عزت و از بزرگان و مجرب
 ترین افراد قریش بعلاوه شخصی با فراست و کیاست
 محسوب میگشت از جمله کسانی بود که پیوسته حضرت سراج
 و حاج آسمان و زمین صلی الله علیه و آله را مسخره و توهین
 میکرد و الواح و آثار مقدسه الهیه را جز زخارف احوال
 و اساطیر اولین میشمرد روزی قریش نزد او مجتمع گشته

گفتند یا با عبد شمس نمیدانیم این کلمات عجیب محمد چیست
 شعر است خطابه است کهانت است گفتار شگفت آور غربی است
 که تاکنون این سبک و سیاق بگوش ما نخورده است ولید بعد از
 استماع این بیانات خدمت حضرت مشرف شد و با نهایت تکبر
 و بی اعتنائی عرض کرد یا محمد از اشعارت قدری برای من
 بخوان حضرت فرمود اینها اشعار و خیالات و تصورات بی مغز
 نیست بلکه تماما دقایق آسمانی و معانی حقیقی است
 (و ما ینبئنی له الشعر ان هوالاندک و قرآن مبین) ولید عرض
 کرد هر چه هست قدری برای من بخوان حضرت شروع فرمود
 بتلاوت سوره مبارکه سجده تا رسید باین آیه مقدسه فان اعرضوا
 فقل انذرکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود یعنی ای محمد
 بعالم و العالمیان مخصوصا بقریش و اهل مکه بگو اگر از تعلیمات
 مقدسه آسمانی که بر من نازل میشود روگردان شوند و اعتنا
 نکنند عنقریب صاعقه قهرآهنگی آنها را فرا خواهد گرفت همانطور
 که قبیله عاد و ثمود را فرا گرفت بعد از استماع این آیه شریفه
 یکدفعه حال ولید منقلب گردید و چنان معنی و مضمون آیه
 مبارکه در اعصاب و عروق و مغز او تأثیر کرد که موهای ریش و سرش
 تمام اعضایش برانداش راست گشت فوراً از خدمت حضرت
 برخاست و بخانه خود رفت و در خانه را بروی خود به بست
 بخته در میان قریش شهرت یافت که بزرگترین و پیکانگرد قریش

مؤمن بمحمد و تسلیم وی شدند نمی بینید که دیگر بمجالس و
 انجمنهای قریش حاضر نمیشود فی الفور ابوجهل باجمعی از
 زعماء قریش بخانه او رفتند ابوجهل گفت ای ولید ما را در پیش
 مردم رسوا کردی خجالت زده و سرافکنده نمودی زمان
 دشمنان را بزماچیزه و دراز کردی آیا بدین محمد وارد شدی
 ولید گفت مطمئن باشید که من بدین محمد نگرویده ام ولسی
 راست مطلب اینست که از او کلماتی شنیدم که پوست هرانسانی
 در بدن او جمع میشود و تأثیر غریبی در قلوب او افکار میکند ابوجهل
 گفت آیا کلام محمد خطابه است ولید گفت خیر آیا شعر است
 گفت خیر من بر موزون قائل شمر و نثر و خطابه آشنا هستم
 گفتار محمد بهمیچیک از اینها شبیه نیست گفتند پس چیست
 گفت مرا مهلت دهید تا فکری درین باب بنمایم روز دیگر
 ابوجهل رو بولید نموده گفت یا اباعبد شمس بعد از امعان
 نظر و تفکرات عمیق در باره گفتار محمد چه عقیده دارید گفت
 اعتقاد من اینست که گفتار محمد گفتار ساحران است که
 خلاقیت و نفوذ عجیبی در قلوب و افئده ایجاد میکند ان له
 لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لثمر وان اسفله لمنفق
 یعنی بر راستی گفتار محمد دارای طراوت و لطافت و شیرینی
 مخصوص است و شاخه های بلند گفتار وی دارای میوه های
 پر حلاوت و بیابین شاخه های گفتار او دارای خضارت و

نضارت است ای بزرگان قریش مناهده میکنم که کلمات محمد
تأثیرش باندازه بی است که زن وشوهر و پدر و فرزند را از هم
جدا میکند و قطعا این سحر محمد از رسته همان سحر بابیل
است که اثرات غریبی در اشخاص مینماید آری محمد ساحری
است کذاب که مردم را بسحر خود میفرید حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله از توهمین و تحقیر و استهزا این متکبر
عنود و معاند شریر کنود خیلی محزون و مهمم بود تا اینکه
جبرئیل قدرت و عظمت از سما مشیت برای رفع حزن و تسلیت
آن جوهر حقیقت این ترانه های آسمانی را تلاوت نمود قوله
جلت قدرته ذرنی ومن خلقت وحیدا وجعلت له ملامد ودا
و بنین شهودا و مهدت له تمهیدا ثم یطعم ان ازید کلا انه
کان لایاتنا عنیدا سارهقه صعودا انه فکر و قدر فقتل کیف
قدر ثم قتل کیف قدر ثم نظر ثم عبس و سرثم ادبر و استکبر
فقال ان هذا الاسحریوثران هذا الاقول البشر ساصلیه
سفر و ما ادراک ما سفر لا تبقی ولا تندر لراحة للبشر علیها تسعة
عشرو ما جعلنا اصحاب النار الاملائک و ما جعلنا عدتهم الا
فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اتوا الکتاب ویزداد الذین
آمنوا ایمانا ولا یرتاب الذین اتوا الکتاب و المؤمنون ولیقول
الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ما ذال الله بهذا امثلا
کذلک یضل الله من یشاء و یمهدی من یشاء و ما ینعلم جنود

ريك الاله و ما هي الا ذكري للبشر كلا والقمر والليل اذا دبر
 والصبح اذا اسفرانها لاحدى الكبرند يراللبنر لمن شاء منكم
 ان يتقدم او تاخر خلاصه مضمون اين آيات كريمه اين است
 كه ميفرمايد واگدا راى محمد كار هذاب وليد را كه بوحيد قریش
 مشهور است بمن كه قراردادام برأى اومال و ضیاع و عقار
 و فرزندان معین و معلم بسیار و گسترانیدم برای اوساط عزت
 و سروری را سپس توقع و طمع كرد كه مال و جاه و جلالش را زیاد تر
 گردانم مطلب نه چنین است كه ارگمان کرده این مجادل
 مستهز نسبت بآیات و بیغمیر ما خیل دشمن و معاند است
 عنقریب اورا از اوج جلال و عزت بحضیض ذلت و مسكنت اندازم
 بر اوستى كه این شخص یعنی ولید كاملا در نهایت دقت و تفكر
 در مضامین آيات ما غور و غوص مینمود كه شاید شبیه و اشكالى
 پیدا كند و آنرا مورد انتقاد و استهزاء قرار دهد بعد از فكر و دقت
 زیاد صورت خود را در هم كشید و در نهایت تكبر و بی اعتنائى از
 آيات ما رویگردانید و گفت نیست كلام محمد جز سحر و منخب
 و جاد و نوى كه از دیگران تعلیم گرفته و نیست گفتار محمد جز گفتار
 يك بشر جاد و گراى محمد تواز بهتان و تحقیر او محزون میباشد
 عنقریب اورا امرنگون در جهنم خواهم نمود جهنم چه جهنم
 سخت و برعد ابیكه روی بشر را سیاه و در اوت وجود انسانرا
 محو و فانی خواهد كرد موكلكند بر این جهنم فرشتگان نوزده گانه

وقرارند ایدیم خازنان جهنم را جز یک دسته ملائکه مطیع و
 معصوم در کتاب تبیان از ابن غارب روایت میکند که
 گروهی از یهود از خاتم انبیاء سؤال کردند که خزنه جهنم
 چند نفرند فرمودند نوزده نفر یهود گفتند محمد راست میگوید
 زیرا این عدد نوزده مطابق عقیده ماست ایضا در اخبار آمده
 چنانکه در تفسیر حسینی نقل مینماید که بعد از نزول این آیه
 ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه دوزخ نوزده نفر ملک بیش
 نیست آیاده تن از شما یکی از آنها را دفع نتواند کرد ابوالاشد
 ابن اسید این کلاة الجمعی بعد از نزول این آیه مبارکه گفت
 من یک تنه هیفده نفر آنها را کفایت کنم و دو نفر دیگر را شما
 مغلوب کنید و مقرر فرمودیم عدد نوزده از فرشتگان را جز برای
 امتحان ناعتران و برای اینکه یقین کنند اهل کتاب که عدد
 نوزده مطابق عقیده آنهاست چنانکه در سطور قبل گذشت که
 یهود عدد نوزده را یکی از دلائل صدق نبوت حضرت رسول
 دانسته و مؤمنین هم بواسطه این عدد نوزده برایمان
 و ایقان نشان اغزوده خواهد شد باز تکرار میفرمایند شك و تردید
 ننمایند اهل کتاب و مؤمنین بر رسول خدا پاینده عدد نوزده
 بهترین عدد است که خدا اختیار فرموده ولی کفار و منافقان و
 کسانی که دلهاشان بر امراضهای شك و نفاق است بر سبیل
 استعجاب و استخراب بلکه گاهی بر سبیل توهین و استهزا

میگویند که مقصود خداوند از عدد نوزده چیست اینطور گمراه
 میکند خدا هر که را بخواهد و هدایت میکند هر کس را که اراده
 فرماید در همان تفسیر میگوید که ابوجهل گفت ای معشر قریش
 بدانید که محمد نوزده نفر یا رو یا رو بیشترند ارد و کار او را زودتر
 خواهیم ساخت لهذا این آیه آمد وما یعلم جنود ربك الا هو
 یعنی قریش و ابوجهل بدانید که یاران محمد منحصر با این
 عدد نوزده نیستند و نمیدانند عد دشگرهای خدا را جز
 ذات مقدس خودش و نیست این آیات با این عدد نوزده مگر برای
 تذکره و یاد آوری بشر آینده نه این بشر سنگدل متذکر و متنبه
 نخواهد شد قسم بماه تابان ولایت مطلقه امرالله و صبح
 حقیقت جمال الله و برنج مابین الطوعین که این عدد نوزده
 یکی از بزرگترین امتحانات عالم بشریت است و ترساننده جهان
 انسانی است از عذاب آلهن اینک هر که بخواهد در سبقت
 باعمال صالحه پیش قدم شود و هر که بخواهد در تنگدیب آیات
 و افعال شیرانه از حق و حقیقت متأخرود و ریاضد مختار
 است و ممکن است باینطور تفسیر شود که این عدد نوزده —
 بزرگترین امتحانی بوده و هست هم برای امتهای پیشین
 و هم برای ملت های بعد جای بسی شگفت است که در بعضی
 از کتب و رسائل دیده شده که بعضی از اشخاص عدد نوزده
 را که حضرت باب اعظم و حضرت بهاء الله جل ذکرهما اختیار

نموده و در کتب آسمانی و آیات فرقانی خود ذکر فرموده اند
 مورد حمله و انتقاد قرار داده و بر سیل طعن و استهزا مانند
 ولید و ابوالاسد این اسید و کفار مکه که بر آیات مقدسه قرآنی
 و عدد نوزده خرده می گرفتند و اعتراض مینمودند این اشخاص
 نیز بر آیات این ظهور اعظم و عدد نوزده انتقاد و تحقیر و توهین
 مینمایند و این عدد را نظر باینکه حق جل جلاله مطابق عدد
 فرشتگان عذاب قرار داده عیب جوئی میکنند و یکی از جهات
 نقض بلکه بزم ناقص خود دلیل بطلان این شریعت مقدمه
 میدانند جواب این مسئله پر واضح است اولاً من لدن آدم الی
 زمانها هیچ عالم و عاقل بلکه هیچ فرد عادی و جاهلی
 اشکال و ایراد بر اصطلاحات خاصه علمی و بامدنی و شرعی و عرفی
 و دینی و مذهبی ننموده و نخواهد کرد حضرت مولوی گوید هر کسی
 را اصطلاحی داده ایم هر کسی را سیرتی بنهاده ایم هند یا نرا
 اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سند مدح مثلاً اگر کسی
 سؤال کند که چرا شان مقدس اسلام بموجب نص قرآن سال را
 بدوازده ماه قمری تقسیم نمود چرا یکماه گاهی سی روز باشد
 گاهی بیست و نه روز چرا شان مقدس اسلام سال را سیصد
 و پنجاه روز تقریباً قرار داد در صورتیکه گردش زمین بدور آفتاب
 سیصد و شصت و پنج روز و چند ساعت چند دقیقه میشود چرا ماه
 صیام را گاهی در بلندترین روزهای تابستان و گاهی در کوتاهترین

ایام زمستان و گاهی در فصل بهار و هنگامی در ایام قرار داد
 چرا گاهی همین ماه راسی روز قرار داد و گاهی بیست و نه روز
 چرا بربك منوال ثابت قطعی تخییر ناپذیری قرار داد تا تکلیف
 مردم معین و معلوم باشد چرا خود شما امروزه این قانون صریح
 قطعی قرآنی قمری اسلامی را ترك کرده اید و سال را سیصد و
 شصت و پنج روز و خردۀ گرفته اید چرا درین مدت هزار و سیصد
 و چند سال هجری قمری جمیع تواریخ و کارهای دیگران مطابق
 ماههای عربی اسلامی قمری بود چه شده که بیکبار خودتان
 بدست خویش آنرا نسخ نموده و الآن مخالف ماههای شرعی
 قمری رفتار مینمائید اگر العیاذ بالله نقصی درین حکم بود
 چرا از اول متحمل این نقص شدید و اگر این حکم محکم مطابق
 عقل و رضای الهی بود چرا شما آنرا منسوخ نمودید و بخلاف قرآن
 مجید و رضای الهی حرکت مینمائید شما که پیغمبر نبودید که حق
 نسخ احکام داشته باشید چرا تا قبل ازین ظهور اعظم تمام احکام
 اسلامی محکم و مجری بود و بعد از ظهور مظهر امر الهی آسمانش
 شکافته و منفطر شد و زمینش مبدل بزمین دیگر گشت فانتبها
 من ثم التعصب والغفلة یا اولی الابصار اگر کسی از شما
 سؤال کند که چرا شارع مقدس اسلام اشراط بیت الله و سعی
 بین صفاء و صوره و رمی جمره و خمس و ابواب جهنم همه اینها را برابر
 عدد هفت قرار داد چرا مثقال شرعی را هیچجده نخود و حد سفر را

۸ قرسخ و زکوة را در ۹ چیز و خمس را در هفت چیز و بلوغ و دختر را در نه سالگی و سر را در میانزده سالگی و نجاسات را در ده و ازنده و مطهرات را در وازده و چرا و چرا و چرا قرار داده چه جواب خواهید گفت ؟ راستی انصاف این است که ایراد اشکال بر اصطلاحات حاصله علی یا شرعی اقوام و ملل جز ^{نعماید} دلیل بیچارگی و جهل و نادانی و دوری ایراد کننده از مراحل حق و حقیقت چیز دیگری نیست .

۲- مطابق بودن عددی را با کلمه که دارای معنی خوب و باید باشد هیچکس تاکنون نگفته و نخواهد گفت که دلیل بر بطلان یا حقیقت امری خواهد بود مثلا آیا کسی میتواند بگوید که تعداد آن سور قرآن مجید ۱۱۴ و این مطابق است از حیث حساب ابجدی مثلا با عدد لفظ عدم و بنا برین العیان بالله قرآن یعنی معدوم صرف و این است دلیل بطلان دین مبین اسلام - یا بالعکس آیا دیگری میتواند اظهار دارد که عده سور قرآن یعنی ۱۱۴ برابر است با عده کتب نازل از قلم حضرت نقطه اولی - معالوه عدد ۱۱۴ یکی از مضارب عدد ۱۹ و سناری است با حاصل ضرب عدد ۶ که اکمل اعداد آحاد است در عدد ۱۹ و این است دلیل حقیقت دین مقدس حضرت یاب و حضرت بهاء الله ؟ پر عاقل لبسبب پوشیده نیست که تفوه هاینگونه از مطالب در مقام خود بهین بوجود ^{ندارد بلکه} دلیل است بر عدم

اطلاع گوینده هادرمعنی دلیل وبرهان • در کتب توارسیخ
 مسطور است هنگامیکه شاه اسمعیل صفوی آثارالله برهانس
 مملکت وسیع ایران را مسخر فرمود و خود را سلطان علی الاطلاق
 این مملکت خواند و رسمیت مذهب شیعه اثنی عشریه را مخاطار
 واعلان نمود یکی از علمای متعصب اهل سنت و جماعت باجناب
 محقق کرکی صاحب کتاب جامع المقاصد که یکی از اجله فقها و
 علمای بزرگ متبحر شیعه است ملاقات نموده و عرض کرد یکی از
 دلائل بطلان مذهب تشیع اینست که جلوس شاه اسمعیل
 صفوی بر تخت سلطنت ایران واعلان استقلال مذهب شیعه
 با این جمله (مذهب ناحق) مطابق و درشت آمده زیرا
 وقتیکه این جمله (مذهب ناحق) را بحروف ابجدی حساب
 کنیم مطابق است با سال جلوس شاه واستقلال مذهب شیعه
 که عبارت است از نهصد و شش ^{میشود} علیهذا مذهب شیعه مذهب
 مردود و مطرود است مرحوم محقق رحمة الله علیه تبسعی نموده
 فرمود یا شیخ شما میدانید که نحن قم لان تکلم الا بالعریبه یعنی
 ما قومی هستیم که اساس تکلم و دین ما بلغت عرب است بلسی
 مذهب شیعه بهمین دلیل حسق و مطابق واقع است زیرا
 تاریخش موافق است با جمله (مذهب ناحق) و چنان این بیان
 متین محکم مرحوم محقق عالم سنن را خجل و شرمسار و سرافکنده
 کرد که بزودی از حضور محقق مرخص شده و فرار نمود آیا انصافا

میتوان گفت این دو جمله عربی و فارسی دلیل حقیقت یا بطلان مذهب شیعه است ؟ ایضا در کتب تواریخ مسطور است که سال جلوس نادرشاه افشار چنانکه در مسکوکات دوره نادری موجود است بحساب اجدی مساوی است با جمله (الخیر فیما وقع) در حالتی که رند دیگری گفت (لاخیر فیما وقع) و این هر دو جمله مطابق حساب اجدی یکی است ولی از حیث مضمون از زمین تا آسمان دارای فرق است .

۳- ردیه نویسان از یهود و نصاری و ملل دیگر با آن همه مفتریات و اکاذیب و تعصبات شدید و شدت حمیت جاهلیه بر اصطلاحات شرعی و عرفی دین مقدس اسلام خرده نگرفتند و اشکال نکردند و نگفتند سوره بقره (یعنی گاو) و انعام (یعنی چارباغان) سوره العادیات (یعنی اسپهای دونده) یا سوره تین (یعنی انجیر) چه معنی دارد و این نامهای عجیب و غریب چیست ولی مع الاسف معارضین ما چون از اتیان دلیل و برهان عاجز میشوند باینگونه بیانات او هن من بیت العنکبوت متمسک میگرددند .

۴- ای آقایان محترم اگر عدد نوزده عدد فرشتگان جهنم

است و شما با نظر توهین و تحقیر ردیانت مقدس بهائی باین عدد تمسک کنید و آنرا یکی از نواقص می شمارید خوب است قدری در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دقت فرمائید که

میفرماید انانعة على الابرار وثقمة على الفجار ودر حدیث دیگر میفرماید انا الجنة والنار یعنی من بهشتم برای نیکان و دوزخم برای بدان و اشاری آنکه میفرماید منم بهشت وجهنم آری - چنانکه ما و شما هر دو تصدیق داریم که همه مطالب سبحانه و مشارق ربانی هم بهشت و هم جهنمند مخصوصاً حضرت امیر که تصریح فرموده ما هم تصدیق داریم که این نوزده فرشته معصوم پاک از فرشتگان ایستند نیز هستند .

۵- اگر عدد نوزده عدد خوبی نیست ازین جهت بهائیت

را مورد حمله و انتقاد قرار داده اند خوب است این جمله و انتقاد را بر حضرت ادیب دبستان الهی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وارد کنند که چرا آیه مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم را مرکب از نوزده حرف فرموده و آنگاه در عدد و چهاره موضع از کتاب مقدس قرآن آنرا تکرار و یاد آوری نموده بعلاوه سیصد میلیون مسلمان را مکلف ساخته که هر کدام در شبانه روزی بیست دفعه در رکعات نماز این آیه نوزده حرفی را یاد آوری کنند و این خود در شبانه روز میشود پنج میلیارد که اگر موارد دیگر را از واجبات و مستحبات حساب کنیم شاید متجاوز از پنجاه میلیارد بشود درین صورت این عدد نوزده تا آنکه حروف بسمله شبانه روزی در حد و پنجاه میلیارد دفعه تکرار میشود که اگر بتوان اینگونه را مداری بحث قرار داد باید گفت شاید بموجب

نص قرآن همه اهل کتاب مخصوصاً مسلمانان بواسطه این عدد مبارک نوزده از سبب عمیق متنبسه شوند و بدانند که خداوند در سوره مبارکه مدثر آنچه اندازه اهمیت باین عدد ششبرف داده است .

۶- خداوند متعال در موارد عدیده این کتاب عزیز قرآن

را بصفه نور و هدایت و برهان و حجت و شفا و علم و حکمت و تبیان کل شیئی غیر آن ستایش فرموده و در مواضع و فیه دیگر او را بصفه اضلال و مرض و از دیاد آن و امثال ذلك وصف نموده مثل آیه مبارکه یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این آیه مبارکه برای نمونه و شاهد مثال عرض شد و الا قارئین محترم میدانند که آیات زیادی در خصوص این مسئله در کتاب حمید مضبوط و ثابت است حال اگر کسی با کمال احترام از آقایان عزیز استوال کند کجایی که بصراحت تمام میگوید بواسطه من جمعی گمراه میشوند و بجهنم میروند چطور هادی و راهنمای انسان است به بهشت جاودانی چه پاسخی میدهند آری متبصرین دانند که قرآن مجید هم جهنم است و هم بهشت بهمین نحو در قرآن مجید در مواضع عدیده نسبت اضلال و گمراهی را علی الظاهر بدات مقدس خود داده مثل قوله تعالی ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا و ایضا ومن یضلل الله فعاله من هاد و امثال ذلك و عین همین نسبت اضلال را در مواضع عدیده بشیطان داده کقوله تعالی

ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعید او قوله تعالی ولا ضلنهم
لامنینهم حال میتوان گفت خداوند العیاذ بالله متصف بصفت
شیطان شده و یا شیطان منعوت به نعت خدائی گشته .

۷- حضرات اهل سنت از مسکه بد بین بشیعه امامیه
هستند میگویند چون لفظ شیعه حرف اولش سین است بسیاری
از کلماتیکه در اولش حرف سین است دارای معانی زشتی است
مثل شیطان شریر - شراب شمر - شوم شقی و امثال ذلك
ملاحظه کنید کار جهالت و عناد و تعصب یکجا کشیده (چنانکه
شیعه هم میتوانند بگویند اگر اینها دلیل بطلان و سدی
مندهی باشد ما هم میگوئیم سل و سرطان - سفادت - سفالت
- سفاح - سنان ابن انس - سعال - سمم و امثال ذلك
دلیل بر بطلان اهل سنت است زیرا حرف اول اینها سین است
اما شخص عاقل بیطرف یا انصاف ازین نحو استدلال گاهی
میخندد و گاهی میگیرد حال معترضین هم چون حق جل جلاله
عدد مولکین جهنم را نوزده قرار داده اند بقال بد گرفته اند و بر
بهائیان اشکال میکنند غافل ازینکه این عدد نوزده در قرآن
کریم بر فرشتگان یاك و مقدس و متصف بصفت عصمت اطلاق
گردیده نه بر مردمان شقی و ستمکار تا بقال بد گرفته شود
قال الله تعالی فی سورة التحريم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
واهلکم ناراً و تودها الناس و الحجارة علیها ملائکة فلا تظنوا

لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون یعنی ای مؤمنین نگهدارید خود و عائله (قبیله) خویش را از آتشی که شعله او تشکیل میشود از اجساد مردم و بران جهنم هستند فرشتگان سی سخت و خشن که باک و معصومند از گناه و آنچه خداوند بآنها امر میکند در نهایت خضوع اطاعت میکنند .

۸- معترضین چون ملاحظه فرمودند که عدد نوزده

در دیانت بهائی موارد استعمال زیاد دارد و خواستند بر آن اشکالی وارد نمایند لهذا توسل بآیه مبارکه علیها تسعة عشر گردیده و آنرا بنا بر تخیلات خود بطور توهین یا تهمین بقال بد گرفتند غافل ازینکه خداوند جل جلاله نسبت عذاب و هلاک مکتد بین مشارق وحی و اهل معصیت را بذات اقدس خود داده بقوله جللت قدرته فی سورة الطلاق و کاین من قرية عنت عن

امر بهار رسله فحاسبناها حسبا یا ندید او عذ بناها هذایا نکرا فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها خسر اعد الله لهم عذابا شدید اعاتقوا الله یا اولی الالباب و در سوره حج میفرماید فکاین من قرية اهلکنها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها و یئسر معطلة قصر مشید در سوره کهف میفرماید و تلك القرى اهلکنها لما ظلموا و جعلنا للمهلکم موعدا در سوره اعراف میفرماید و کم من قرية اهلکنها فاجئها باساینا تا او هم قائلون آیات درین خصوص بقدری زیاد است که خود رساله جداگانه لازم دارد خوب است

اهل اعتراض و تطییران اعتراض و فال بدرانست بذات اقدس
 الهی قائل شوند که چرا خود مستقیماً تصدی امر عذاب گردیده
 و با خازنین و موکلین جهنم سهم و شریک شده خوب است این
 اشکال را نسبت بحضرت رسول اکرم و حضرت امیر و حضرت
 مجتبی و حضرت سیدالشهدا علیهم صلوات الله وارد نمایند
 زیرا با وجود آنکه حق جل جلاله آن وجود مقدس را در قرآن مجید
 بصفه رحمة العالمین ستوده معدک در نهایت غلظت
 و شدت بسیاری از نفوس غیر مؤمنه راهنگام قوت و قدرت بقتل
 رسانید مخصوصاً حضرت سید عالم در یک روز هدف تصد نفران یهود را
 با کتفهای بسته بدیار عدم فرستاد بهمین نحو حضرت کلیم علیه
 سلام الله بحکم آیه شریفه لا یعصون الله ما امرهم این فرشته
 عذاب بسیاری از زن و مرد و صغیر و کبیر حتی حیوانات و اثاث
 البیت همه را سوزانیده و آنها را بچنان عذاب سخت معذب
 نمود بهمین نحو صی آنحضرت یوشع این نون بحکم آیه کریمه
 و یفعلون مایه مرون مانند حضرت کلیم بر هیچ موجودی رحم
 نکرد سهل است که شهرعی و اریحا را با آتش کشید و بکسی
 سوزانید اگر کسی بکتاب مقدس شوره مراجعه کند این قدر ازین
 ملائکه غلاظ و شداد را می بیند که مند هوش و حیران میشود
 و همچنین اگر کسانی در محاربات و فزوات صدر اسلام چه در
 زمان خود حضرت خاتم و یا زمان خلفا نظر کنند و محاربات دوره

حضرت رسول و سپس جمل وصفین و نهر روان و امثال ذلك را متذکر شوند بمعنی آیه شریفه قاتلوهم یعد بهم الله باید یکم وینصرکم علیهم وینشف صدورهم مؤمنین و آیه مبارکه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و آیه مقدسه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة کمالا یعنی برند و معنی غلاظ و شداد و وقود هه الفاس و الحجارة را ادراک فرمایند .

۹- ای مروجین اسلام و تشیع مگر شما بموجب احادیث

مرویه از نجهم بازغه صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه مرحوم مجلسی علیه الرحمة در بحار و سائر علماء در کتب خود ذکر فرموده اند منتظر قاتل نیستید که باید بانها یت غلظت و شدت قوانین داد و

نصفت را مچری سازد و وسط دهد و لوا یت حقیقه و عدالت را

برافرازد نظری بآیات و احادیث بفرمائید قال الله فی

کتابه العجید و لویواخذ الله الناس بظلمهم ماترک علی

ظهرها من دابه و لکن یوخرهم الی اجل مسمی یعنی اگر

خدا اراده فرماید که مؤاخذة کند مردم را بطغیان و عصیانشان

باید جنبیده بی راد روی زمین باقی ننگ آرند و لکن خداوند

فضلا عذاب را بتأخیر میاندازد تا روز موعود و معلوم که در آن روز

بشر را بعد ابهای گوناگون معذب خواهد فرمود در حدیث

است که لیس شأنه الا القتل یعنی قائم موعود وظیفه بی جز

کشتن مردم ندارد و منصوص است که حتی یت هب ثلث الناس

یعنی در ظهور قائم موعود باید که قسمت از سه قسمت مردم هلاک شوند و از میان بروند حدیث حضرت صادق علیه السلام است که میفرماید در ظهور قائم جنگ بیخ خواهد شد راوی عرض میکند یا بن رسول الله مقصود از جنگ بیخ چیست حضرت در جواب میفرماید بعد از ظهور قائم مردم نامدّت مدیدی بجان همدیگر افتاده و همدیگر را خواهد کشت از این آیه شریفه و بیانات مقدسه بصراحت مستفاد میگردد که چنان کشتاری باید در روی زمین واقع شود که نظیری برای او در تاریخ نباشد ایضا مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در جلد سیزدهم بحار از معصوم علیه السلام حدیثی نقل میکند که خلاصه مضمونش اینست خداوند بنص آیه کریمه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین حضرت سید موجودات را بصرف فضل و رحمت و احسان مبعوث فرمود و قائم بر رحمت و فضل مبعوث نخواهد شد بلکه بداد گستری و عدالت قیام خواهد نمود اینقدر کشتار نماید که مردم از غلظت وحدت او بفریاد آیند ملاحظه کنید حضرت رسول که بفضل و رحمت مبعوث شد چه اندازه کشتار و تهب و قارت در زمان آن حضرت روی داد قائم که بعدالت ظاهر شود به بینید چسه خواهد کرد حال اگر حدت و غلظتی در تعالیم و احکام قائم موعود دیده شود بموجب آیات قرآنی و احادیث صریحه صحیحه خزنه وحی و الهام علیهم صلوات الله عین حق و حقیقت و طریق

عدل و صواب است و باید قائم موعود مصداق این آیه شریفه
 واقع گردد تا مصادیق آیات فرقانی و اخبار مرویه از سراجهای
 رحمانی که از هزار و سیصد سال قبل فرموده اند بر جهان و
 جهانیان ظاهر و آشکار گردد ولی افسوس فانك لاتسمع الموتی
 ولا تسمع الصم الدعاء ان اولومد برین و مانت بهادی العمی
 عن ضاللتهم ان تسمع الامن یوم من بآیاتنا فهم مسلمون یعنی
 ای محمد تو نمیتوانی مطالب و حقائق را بگوش مردگان فریبی
 و کران هم دعوت تو را نخواهند شنید و از تو روگردان خواهند
 شد و تو نمیتوانی راهنمایی کنی کورانرا که در جاه ضلالت و گمراهی
 فرورفته اند آیات و کلمات ما را جز مؤمنین نخواهند شنید
 ۱۰ - شگفت اینجاست که بموجب تفسیر مفسرین اسلامی

مصداق این آیه مبارکه (علیها تسعة عشر) حضرت رسول و
 اعوان و انصار وی هستند چنانکه قبلا ذکر شد که ابو جهل گفت
 ای محشر قریش بدانید که محمد و یارانش پیش از نوزده نفر نیستند
 بزودی کار او و یارانش را خواهیم ساخت لهذا این جمله مقدسه
 نازل و ما یعلم جنودك الا هو یعنی قریش و ابو جهل بدانند که
 اعوان و انصار خدا و محمد منحصرا این نوزده نفر میباشد عدد
 لشکرهای خدا را هیچکس جز ذات مقدس خودش نمیداند
 تمام رات غیر متناهیه این جهان بزرگ منتظر فرمان او میباشد
 چه خوب فرموده است حضرت قطب العارفين مولی

علیه الرحمة جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حقند گاه امتحان
باد را دیدی که باعادان چه کرد

آبرادیدی که در طوفان چه کرد

آنچه برفرمون ز دان بحرین

و آنچه باقارون نمودست این زمین

و آنچه آن بابیل با آن پیل کرد

و آنچه پشه کله نمود خـورد

وانکه سنگ انداخت داودی بدست

گشت سیصد پلره لشگر شکست

سنگ میبارید بر اعدای لوط

تا که در آب سیه خوردند غـوط

گریگوم از جمادات جهان

عاقلانه یاری پیغمبران

مثنوی چندان شود که چل شتر

گر کشد عاجز شود از بار پـر

دست بر کافر گواهی میدهد

لشگر حق میشود سر زمین

ای نموده صد حق در فعل درس

در میان لشکرا و بی بـتـرس

عضو عضو لشکرا و از نفساتی

مترتور اکنون مطیعند از وفات

گر بحشمت گوید اورا همین فشار

درد چشم از تو بر آرد صد دمار

وریدندان گوید او شما وبال

پس به بینی توزدندان گوشمال

بازکن طب را بخوان باب العلل

تابه بینی لشگر تن راعمال

چونکه جان جان هر عضو وی است

دشمنی با جان جان آسان کنی است

پس بمن آیه وما یعلم جنود ربك الا هو فرشتگان نوزده گانه و باقی

ملائکه بلکه در رات موجودات همه لشگر حق و چند آیهی هستند و

الا ان یخدا الله هم الغالبون •

۱۱- جای دقت و بل محل تعجب و حیرت است که حق

جل جلاله بصریح آیه کریمه عدد ۱۹ را علت امتحان و امتیاز بین

مؤمن و کافر قرار داده میفرماید اهل کتاب از یهود و نصاری

و مؤمنین بر رسول خدا صلی الله علیه بواسطه همین عدد نوزده

برایمان و عرفانشان افزوده میگردد ولی این عدد نوزده برای

کفار و مشرکان فتنه و امتحانی است بزرگ و این مضامین محکم

مقدس بقدری قابل دقت و توجه و مطالعه است که هر انسان

منصف متفکری را بحقائق و عوالمی متوجه میکند که مصاریح علم

غیبیه و معجزات لاریبیه را بروی هر مؤمنی میتشاید نمیدانم

چگونه سری است که حق جلت عظمته بدفعات و تکرار علاقه
 خاص و توجه مخصوصی باین عدد نشان داده و میدهد
 زیرا بعد از آنکه میفرماید وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا
 لیستیقن الذین اوتوا الكتاب ویزداد الذین آمنوا ایمانا
 باز برای تأکید و بیداری بشروتنبه و تذکره مؤمنین عینا بعبارت
 دیگر همین مضمون را مکرر نموده میفرماید قوله تعالی ولا یرتاب
 الذین اوتوا الكتاب والمؤمنون یعنی نباید اهل کتاب
 و مؤمنین برسول خدا شک و تردیدی داشته باشند (که
 عدد نوزده بهترین عددی است که خدا اختیار نموده)
 ولیقول الذین فی قلوبهم مرض والکافرون ماذا اراد الله بهذا
 مثلا باز محض یاد آوری این عدد مقدس میفرماید منافقین
 و کفار برسبیل استعجاب بلکه گاهی برسبیل استهزاء میگویند
 مقصود خداوند از این عدد نوزده چیست چرا خدا این قدر
 عدد ۱۹ را دوست دارد و از مد نظر دور نمیخورد بطوریکه این
 عدد در اصل يك مثلث مکرر یاد آوری میکند باز بواسطه کثرت عشق
 و علاقه باین عدد مبارک میفرماید قوله تعالی وما هی الا تذکرى
 للبشر یعنی نیست این عدد نوزده مگر برای تذکره و بیداری
 و تربیت بشر آینده ایضا سبک و سیاق کلام را بطور دیگری
 تخییر داده میفرماید کلا والقمر واللیل ان الله یرو الصبح ان
 اسفرائها الاحدی الکبری یعنی قسم بماه تابان ولایت مطلقه

امواله و صبح حقیقت جمال الله و برزخ مابین الطلوعین که این بشر سنگدل عنود دود اژتد کرباین عدد شریف متنبه و متذکر نخواهد شد باز برای قیام از نوم غفلت میفرماید این عدد نوزده یکی از بزرگترین امتحانات بین مؤمن و کافر است ایضا برای توجه دادن مردم بظهور مظهر بعد میفرماید مقام این عدد نوزده بقدری بزرگ است که میترساند بشر را از عذاب الهی امیدوارم قارئین محترم دل بیانات مقدمه آخر این آیه مبارکه بدقت غور نموده تا بر بسیاری از لطائف روحانیه مطلع گردند *

۱۲- مفسرین اسلام در خصوص این عدد بیاناتی

نموده اند از آن جمله میگویند عدد نوزده بهترین اعداد است زیرا دارای اعداد مفرده و مرکبه است بعضی دیگر میگویند چون این عدد نوزده دارای بزرگترین آخر عدد مفرد و کوچکترین اول عدد مرکب است از بهترین اعداد محسوب میشود بعضی

دیگر میگویند قوای ظاهری و باطنی ده است و تا هم قوه غضبیه و شهویه میشود دوازده درهای جهنم هم هفت است میشود نوزده بعضی دیگر میگویند قوای ظاهری و باطنی ده قوه عاقله که آن قوای دهگانه را بطریق حق و وسیله مستقیم دلالت میکند میشود یازده درهای بهشت هم هشت میشود نوزده *

۱۳- اهل بصیرت دانند که تاکنون هیچوقت و هیچکس

این عبارات ذوقیه و کلمات اعدادیه را دلیل عام منطقی چه در

مقام نفی چه در مقام اثبات چه در مقام مدح وجه در آورد
 قدح برای هیچ مطلبی قرار نداده و نخواهد داد زیرا ممکن
 است هر عددی را با کلمات زشت یا زیبا تطبیق نمود اینها
 هیچکدام دلیل و حجت برای عموم مردم نیست حجت و برهان
 اعظم همان آیات کتاب و نفوذ و خلافت و بقاء آنهاست حتی
 معجزات نیز حجت بالغه و سند و مدرک برای عموم نیست
 تا چه رسد بر موعده دیه و کلمات و اشارات غیر مصرحه مثلا اگر
 کسی بشعر حافظ استدلال کند که میفرماید: ای
 ای صبا گر بگری بر ساحل رود ارس

بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس

منزل سلمی که بادش هر دم از ماصد سلام

بر صدای ساریان بینی و آهنگ جرس

بهمیچو چه دلیل منطقی نخواهد بود یا اگر کسی بگوید کلمه رب
 در حساب ابعاد مطابق است با کلمه علی محمد که هر دو میشوند
 دو بیست و دو آنوقت بگوید معنی آیه مبارکه و جاء ربك یعنی
 آمد علی محمد و یا فی المثل آیه متی هذا الوعد را اگر بالسف
 حساب کنیم میشود هزار و بیست پنجاه و نه که اول هزار و بیست
 شصت اظهار امر حضرت نقطه اولی است اگر با یا حساب کنیم
 هزار و بیست شصت هشت مطابق عدد حسین میشود که در
 آخرین سنه هشت و اول سنه تسع اظهار امر سری حضرت

بها^{فوقهم} الله است و یا بگوئیم آیه و بحمل عرش ربك یوگند ثمانیه
که اشاره بظهور جمال قدم جل ذکرة است زیرا عدد دپها بدون
همزه هشت است و هشت حامل عرش رب نه است که عدد
بهاست اینها و امثال اینها یک دسته بیانات ذوقی است که
ممکن است در بعضی نفوس تأثیر شدید نماید چنانکه مکرر
دیده شده و ممکن هم هست در بعضی اشخاص اثر نموده بلکه
بالعکس نتیجه بخشد یضل به کثیرا و بهدی به کثیرا باری سخن
بطول انجامید و در بعض موارد مکرر شد امیدوارم این اطاله کلام
که قهرا و اضطرار ادچار آن شده ایم باعث روشن شدن اندکان
و افکار و رفع سوء تفهم از اخوان صالحین و مؤمنین ثابتین
شده باشد اینک برگردیم باصل مطلب و نتیجه کلام از قارئین
محترم سؤال میشود اگر این نحو از مضامین و مطالب در آیات
مقدسه حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی جل ذکرهما یافت
میشد برادران عزیز ما با هزاران آب و تاب قلم فرسائی کرده
و میگفتند ایها الناس ملاحظه کنید که سید یاب و حضرت بها^{الله}
چقد زاعیان پرست و متوجه بباد یاتند که کافر تر و تمند بت پرستی
را بر مؤمن صالح فقیر کور مقدم میدارند و ملاحظه موااسنات و
مواخاة نمیکند آیا مثل بعضی از دیه نویسان فریاد تهمت
و انتقاد را باوج سمان میرسانید ند و نمیگفتند ملاحظه فرمائید که
خود انتر و اعتراف مینماید که حق جل جلاله وی را مورد ملامت

و توبیخ قرارداد و میفرماید ای پیغمبر چرا کافر بودی و مرا معاند
 را بر موی من متقی فقیر کور ترجیح میدهی و ایضا اگر این آیه
 کریمه را در کتاب مستطاب اقدس یا آیات حضرت رب اعلی
 مییافتند که میفرماید در سوره یونس قوله جل جلاله فلعسک
 تارك بعض ما یوحى الیک و ضائق به صدرك ان یقولوا لولا انزل
 علیه کنز اوجاء معه ملک انما انت نذیر و الله علی کل شیء قدیر
 یعنی ای محمد شاید تو نمیرسانی بعضی از مسائل و حقائق را
 که ما بتو وحی میکنیم و سینه و قلب تو تنگ میشود از گفتار کفار که
 بتو میگویند چرا گنجی از آسمان بر او نازل نمیشود یا فرشتهئی
 از جانب خدا با او همراه نیست تا شهادت به پیغمبری او دهد
 ای محمد تواعتنا باین گفتارها مکن و وظیفه تو منحصراست بآن
 ترسانیدن مردم از عذاب دینی و آخرت و بدان که خدا بر همه
 چیز قادر و تواناست یقینا اعتراضاتی مینمودند که قلم و بیان
 از ذکرش عاجز و قاصر است و ختم هذا الکلام بقوله تعالی قل
 یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما
 یمتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوحی
 فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم قل فانتظروا
 انسی معکم من المنتظرین * ایضا میفرماید انما فتحنالک
 فتحلینا لیخفرك الله ما تقدم ذنبک و ما تأخروا من نعمته علیک
 و یمهدیک سراطا مستقیما یعنی بر راستی که گشودیم مکه را و فتح

کردیم برای خاطر توفیق نمایانی تا اینکه بیامرزد خداوند
 گناهان گذشته و آینده تو را و کامل گرداند خداوند نعمت و
 احسان خودش را بر تو و راهنمائی کند تو را بر راه راست اینک
 برای اطلاع خوانندگان محترم مختصر و اجمالی از قضیه
 فتح مکه مذکور میشود تا کاملاً تفسیر و معنی آیه کریمه بر همگی
 روشن و آشکار گردد بموجب احادیث و اخبار و تواریخی که از
 کتب اسلام مستفاد میگردد در سال ششم هجرت حضرت
 ختم مرتبت علیه افضل التحیات در عالم خواب و رؤیای
 مشاهده فرمود که بامهاجرین و انصار بطواف بیت الله مشغول
 گشته و اعمال حج را بجا میآورد بعد از بیداری یاران و احباب
 خود را از این رؤیا اخبار فرمود سپس در اول ماه ذی قعدة
 بامومنین و اصحاب از مدینه طیبه حرکت فرموده و در ذی الحلیفه
 که یکی از مواضعی است که حاجیان بیت الله الحرام باید
 احرام به بندند فرود آمد در همان مکان حضرت سید عالم
 صلی الله علیه و آله و اصحاب پلباس احرام درآمدند و تهیه
 اعمال حج دیدند و از آنجا حرکت نموده بحدیبیه وارد شدند
 چیزی ننگشت که خبر ورود حضرت و اصحاب بحدیبیه گوشزد
 قریش گردید ازین خبر انقلابی شدید و هیجانی عظیم در کفیار
 قریش پدید آمد و همه بایکدی گره هم قسم شدند که تا آخرین
 قطره خون از ورود حضرت بمنه جلوگیری نمایند زیرا میترسیدند

که در پیش قبائل عرب عزت و افتخارشان از بین برود و بدلت و مقهوریت مشتهر گردند همینکه این خبر بحضرت رسید فرمود من نه برای جنگ بلکه برای ادای مناسک بیت الله آمدم قریش بگ ارند که ما اعمال و فرائض مکه را بجا آورده بمدینه خواهیم برگشت و با کسی کاری نداشته و تعرض نخواهم نمود قم من بگ ارند که ما بعبادت دینی خود قیام نموده و مناسک حج را بجا آوریم و بدانند که از ادای این فریضه نفع زیادی به قبیله من خواهد رسید زیرا صد هاشتر و گوسفندان قربانی خود را بقریش خواهیم داد و با کسی تعرض نخواهیم نمود عروة ابن مسعود الثقفی که یکی از مردان مجرب و عقلای قریش بود بعنوان سفارت از طرف قریش حضور حضرت مشرف شد عرض کرد تمام قبائل قریش بلات و عزی قسم خورده اند که تاجان دریدن دارند نگ ارند شما وارد مکه شوید ای محمد بقم و قبیله خود رحم کنید راضی نشوید که اقوام و خویشان شما محو و معدوم شوند حضرت فرمودند من برای ادای عبادات و فرائض حج بمکه می آییم و سپس بمدینه مراجعت خواهم نمود بعد ازین مذاکرات عروة بسوی قریش بازگشت و ادای رسالت نمود قریش با اصطلاح معروف تجدید مطلع نموده گفتند محال است بگ اریم محمد و یارانش وارد مکه شوند مباد از زبان قبائل عرب برسرمایچیره و دراز گردد و ما را برترس و مغلوبیت تو بیخ و سرزنش نمایند این

جواب دومی را بتوسط داور رسول و سفیر خود حفص ابن احنف و سهیل ابن عمرو خدمت حضرت فرستادند همینکه این دو سفیر از مدینه آمدند حضرت خزر رسل فرمودند جنگهای زیاد قبیله قریش را بیچاره کرده است کاش این قبیله عنود و نادان من اینقدر با من معارضه و مجادله نمینمودند و مرا وامیگذاشتند که تبلیغات خود را در میان قبائل عرب بسط دهم و منتشر سازم و لوای دعوت امرالله را بجهت آنم اگر راستگو بودم باعث افتخار آنها باشم و سلطنت عظیم جسمانی و روحانی روی زمین را بایشان عطا کنم و اگر بعقیده آنها کاذب باشم و خشیان و گرگان درنده عرب مرا محو و معدوم سازند و دستهای اقوام و خویشان من بخون آلوده نگردد همینکه آن داور رسول خدمت حضرت مشرف شدند عرض کردند یا محمد از حضرت تقاضا و استدعا داریم که امساله را از ورود بکعبه خود داری نمائید و صرف نظر فرمائید و باعث اختلاف و جنگ و جدال نشوید سال آینده بکمال احترام تشریف بیاورید و بعد از ادای مناسک حج بمدینه مراجعت کنید حضرت فرمودند بسیار خوب بعد فرمودند که افسوس افسوس که قریش با سلیقه کج طریقه لج پیش گرفته اند و حمیت و تعصب جاهلیت کاملاً بر آنها مسلط شده است و خیال فتنه و فساد دارند ولی من با کسی لجاج ندارم و اصرار نمیورزم و راضی بجهت و ریختن خون کسی نیستم بمدینه برمیگردم و سال دیگر خواهم آمد سپس عرض کردند

اگر از اهالی مکه کسی مسلمان شد و مدینه آمد شما باید قطعاً او را بکے برگردانید و اگر کسی از اهالی مکه از دین اسلام برگشت و از مدینه آمد ما ^{بکے} او را بسوی تو برمیگردانیم حضرت فرمود من احتیاج بهمچو اشخاصی ندارم لازم نیست آنها را بمدینه برگردانید ولی من هم از شما تقاضا میکنم که احباب و یاران عزیز من که در مکه اقامت دارند و در تحت شکنجه و آزار قریش قرار گرفته اند باید از امروز آزاد باشند محافل و اجتماعاتشان علنی باشد و تعالیم و آداب دینی خود را آشکارید و هیچ خوف و تقیهئی انجام ندهند و کوچکترین تعرضی بآنها نشود و باید شما آنها را (باصطلاح امروز) برسمیت بشناسید تا بین ما و شما روابط صلح و دوستی برقرار باشد با این شرائط من برای صلح حاضر خواهم بود آن دو سفیر بجانب قریش بازگشته بیانات و تقاضاهای آنحضرت را ابلاغ نمودند قبیلہ قریش بعد از تبادل افکار تقاضاهای حضرت را پذیرفتند و حاضر برای صلح گردیدند همینکه حضرت مصلح عظیم جهان صلی الله علیه و آله برای صلح با قریش حاضر شد اصحاب و یاران جاهل و نادان در نهایت جسارت لسان اعتراض نسبت بحضرت عقل کل و ختم رسل گشودند مخصوصاً عمر ابن خطاب از این تعاهد و مصالح بسیار مهم و عمگین نردید و ببعضی از احباب گفت من هیچوقت در صحت دین مقدس اسلام و نبوت

حضرت رسول اکرم ص . شك وتردیدى برايم حاصل نشد
 جز همین مرتبه که حضرت بما فرمود در عالم خواب دیدم که ما و
 اصحاب وارد مکة شدیم و مناسك حج را بجا آوردیم و ما نیز بهمین
 نیت و قصد از مدینه حرکت کردیم و اینك خواب بیستمبر است
 نیامد باری عمر بنا تا عرض کرد یا رسول الله آیا ما برحق نیستیم
 و دشمنان ما بر باطل فرمودند چرا همین طور است ما بر حقیق
 و آنها بر باطل عرض کرد پس چراتن بدلت بدھیم و از مکة باکمال
 خجلت و خواری برگردیم و دیگران بما بگویند قریش مسلمانان را
 بمکة راه ندادند بخدا اگر چهل تن صمیمانه بامن مساعدت
 میکردند من با این مصالحت موافقت نمی کردم باز عرض کرد
 یا رسول الله مگر شما نفرمودید که من خواب دیدم که وارد مسجد
 الحرام شدیم و فرائض حج بجا آوردیم حضرت فرمودند چنین
 است عرض کرد پس چرا با قریش صلح میکنید و ما باید بدون ادای
 مناسك حج بمدینه برگردیم فرمودند یا عمر مگر من گفتم امسال
 بخصوص وارد مکة خواهیم شد بلی من گفتم که خداوند بمن وعده
 داده که مکة را فتح خواهم نمود و داخل مسجد الحرام خواهیم
 شد و تمام اعمال حج را بجا خواهیم آورد ولی نگفتم قطعاً
 همین امسال خواهد بود مطمئن باشید که خواب من راست
 خواهد شد و ما و شما قطعاً مکة را فتح خواهیم نمود و مسجد الحرام
 وارد خواهیم شد چنانچه حق جل جلاله در آیات کتاب مجید

خود اخبار فرموده، قوله جلّت مظلمه وبرهانه لقد صدق الله
رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمين
محلّقين رؤسكم ومقصرين لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل
من دون ذلك فتحا قريبا يعنى براستی که خداوند راست
گردانید از روی حق و حقیقت خواب پیغمبر خود را که بخواست
خداوند قطعا داخل مسجد الحرام خواهید شد و در نهایت
امنیت و آسایش سرهای خود را خواهید تراشید و ناخنهای
خود را خواهید گرفت و خداوند میداند چیزهایی را که شما مصلحت
و حکمت آنرا نمیدانید پس مقرر فرمود برای شما فتح دیگر بر اعدای
از مکه که عنقریب بوقوع خواهد پیوست (که آن فتح خیبر بود)
انتهی

دیگران از اصحاب هم باعمر این خطاب هم آواز گشته عرض
کردند یا رسول الله صلح ما با قریش بر ما بینهایت سخت است
و دلیل ذلت و خواری ماست و راست مطلب اینست که ما قلبها و
قالبها مایل باین مصالحه نیستیم هنگامیکه حضرت ملاحظه
فرمودند که اصحاب مایل بمصالحه قریش نیستند فرمودند من
صلاح خود و شما و امر الله را در صلح میدانم حال که شما از
صلح گراحت دارید و خیال بآنست با کفار قریش دارید مختارید
دفعه تنور خرب و ضرب شعله کشید در اندک زمانی اصحاب
حضرت رو به زیمت نهادند در خلال این احوال که اصحاب

از پیش روی حضرت میگریختند آن وجود مبارک تبسمی کرده فرمودند
 احد نادانان ای بیچارگان مگر من بشما ننگتم صلاح من و شما
 و امر الله در جنگ نیست مخالفت من نمودید و کار را بافتضاح
 کشانیدید سپس آن حضرت توجه با امیرالمؤمنین کرده
 فرمودند یا علی برخیز و شمشیر برگیر و جلوقریش را بگیر حضرت
 امیرعلیه السلام شمشیر برداشته با استقبال جماعت قریش
 ستافت همینکه کفار قریش چشمشان بحضرت امیر افتاد که با
 شمشیر برده با استقبال آنها میآید عرض کردند یا علی مگر برای
 محمد بدائی حاصل شد که مبادرت بجنگ نمود حضرت امیر
 فرمودند خیر بدائی حاصل نشده این حرکت ناهنجار -
 خود سرانه از طرف خود اصحاب بوده سپس احباب بانهایت
 خجالت و شرمندگی خدمت حضرت ختمی مرتبت مشرف گشته
 عندها خواستند عقوگناه طلبیدند باکمال صدق و وفاء عرض
 کردند ما جاهلیم ما نادانیم از ما بچودت درگذر آنچه خدا و
 رسول اوصلاح بداند بجان و دل مطوعیم و حاضریم
 حضرت با خلق عظیم و لطف عمیم از حرکات جاهلانه احباب
 درگذشت درین بین سفرای قریش حضور حضرت سلطان
 ملکوت مشرف شدند و عرض کردند بیست و نه سال است ما قریش
 پذیرفتند و حاضر و آماده برای صلح بوده و هستند سپه
 حضرت سید عالم امیرالمؤمنین را طلبیده در حضور اصحاب و

سفرای قریش فرمودند عهد نامه را بنویس حضرت امیر شروع
 بنویستن فرموده مرقم داشتند بسم الله الرحمن الرحيم هذا
 ما اطلع عليه محمد رسول الله و الملاء من قریش هنگامیکه
 این عبارات بخط حضرت امیر مرقم گردید فریاد نمایندگان
 و سفرای قریش بلند شد که کلمه رحمن و رحیم را نمیدانیم چیست
 گویا این کلمات در عرب بگوش آنها شنوده بود و از کلمات بدعیه
 و اختراعیه خود آنحضرت بود مثل آنکه گاهی برادران عزیز ما
 همینکه ببعضی از کلمات حضرت نقطه مشیت جل نکره میرسند
 که میفرماید بسم الله الفرد الفرد چنان وحشتی بآنها دست
 میدهد که مثل سفرای قریش فریاد میکشند کلمه فرد و فراد را
 نمیدانیم چیست با آنکه کلمه رحمن و رحیم مترادف و مکرر صرف
 است و از یک مصدر مشتقند و فراد و فرد هم بعینها مثل رحمن
 و رحیم از یک مصدر مأخوذند منتها اینستکه قم با آن اسامی
 انص گرفته اند و از قرون متعادیه استماع و تلفظ فرموده اند
 بانهایت خوبی کلمه رحمن و رحیم را میپذیرند ولی این ترکیب
 و کلمات چون هنوز بگوششان آشنا نیست برای ایشان سبب
 قزع سمع میشود همانطور که کلمه رحمن و رحیم برای اعراب قریش
 با آنکه لغت خودشان بود و آنها هم افصح عرب بودند باعث
 فریاد و وحشت آنها گردید باری بگردیم باصل مطلب سفرای
 قریش عرض کردند ما این کلمه رحمن و رحیم را نمیدانیم چیست

باید مثل ایام پیش یعنی جاهلیت نوشته شود (بسمك اللهم)
حضرت با آنها مدارا و همراهی نموده فرمودند بسیار خوب
اهمیتی ندارد مثل ایام جاهلیت نوشته شود اعتراض دوم
نمایندگان بر کلمه رسول الله بود اظهار داشتند که باید کلمه
رسول الله از این عهد نامه حذف شود زیرا ما اگر محمد را
برسالت و من عند الله می شناختیم این منازعت و مخاصمت
در بین نبود تمام این جنگ ها وجدالها بر سر همین کلمه است
حضرت فرمود راست میگویند یا علی کلمه رسول الله محسو
حذف کن حضرت امیر عرض کرد برای من سخت است که کلمه
رسول الله را از شما برگیریم بخدا قسم اگر دستم قطع شود بهتر
است برای من از آنکه این کلمه مقدسه را محو و معدوم کنم فوراً
حضرت ورقه را از دست حضرت امیر گرفته و دست مبارک خود
کلمه رسول الله را از عهد نامه حذف فرمود سفرای قریش
عرض کردند مگر شما ننگ دارید که خود را پسر عبد الله بن
عبد المطلب معرفی کنید حضرت فرمود بلکه افتخار دارم -
بهمچو پدران با شرافت بزرگواری بعد الاخذ و الرد صورت
عهد نامه اینطور نوشته شد بسمك اللهم هذا ما اصطلاح علیه
محمد ابن عبد الله و الملاء من قریش مواد و بندهای مهم این
عهد نامه از قرار ذیل است *

ماده اول - طرفین تصدیق میکنند که تاده سال جنگ

میان ایشان بشروط مذکوره در مواد آینده بکلی متروک باشد
و بهیچ عنوان واسم و رسمی نام جنگ میان هر دو طرف برده
نخواهد شد .

۲- هرکس بخواهد بانهایت آزادی در بیمان و عمود
محمد در آید برای وی هیچ مانعی نخواهد بود و هرکس
هم که بخواهد در حمایت و عقیده قریش باشد آزاد و مختار
است .

۳- هرکس از قریش بدون اجازه پدر یا ولی خود از مکه
بطرف محمد و مدینه آید محمد تعهد میکند که او را بطرف مکه
برگرداند و کسی هرکس از مدینه از اصحاب محمد بکه آمد
و بقریش ملحق شد قریش مجبور نخواهند بود که آن شخص را
بمدینه برگردانند .

۴- باید دین جدید اسلام در مکه رسمی و علنی باشد
و اصحاب و یاران محمد در اجراء تعالیم دینی خود بکلی آزاد
باشند .

۵- محمد و قریش تعهد مینمایند که هیچیک از طرفین
کسی را مجبور بقبول دینانتهی ننمایند .

۶- طرفین حق ندارند بهیچ اسم و رسمی کوچکترین
تعمیر و انیتوی بد اولسانا و غیره لك نسبت بفرهیب و
عقیده محمد یتراظهار کنند .

۷- محمد متعهد میشود که امسال خود و اصحاب وی داخل مکه نگردند و مدینه مراجعت نمایند و در سال آینده حـق خواهند داشت برای زیارت بیت الله بمکه آیند و لسی مشروط بر اینکه پیش از سه روز اقامت ننمایند .

۸- محمد و اصحابش تعهد میکنند که در سال آینده که برای ادای مفاسك حج بمکه می آیند با سلاح مفصل جنگی و غیر عادی وارد مکه نشوند ولی سلاح عادی و معمولی مسافری که برای عمو مردم مجازست مانعی نخواهد داشت .

۹- این عهد نامه دارای دو نسخه خواهد بود يك نسخه در پیش محمد و نسخه دیگر پیش قریش ضبط خواهد شد .

۱۰- طرفین تعهد مینمایند که بعد از مهر و امضای محمد

و نمایندگان قریش مبانی و معانی و مضامین این عهد نامه را محترم و معتبر دانسته و بر طبق مواد و فصول مسطور در روی عمل نمایند . انتهى بعد از اختتام این کار بوستن پیمانان قبیله خزاعه برخاسته و گفتند مادر پیمان و حمایت محمد خواهیم بود و قبیله بنویکرهم اظهار داشتند که ما هم در معاهده و تحت الحماية قریش هستیم بعد از ختم جلسه و تفرق طرفین حضرت سید لولاك با اصحاب خود امر فرمودند شتران را حـر کنید و سرهای خود را بترائید و مهیای حرکت بسمت مدینه شوید باز اصحاب نادان از ثریان را در مطلع اسماء حسنی علیه

من التحيات اكملها سرکشی و سربچی نموده عرض کرد نمود چگونه شترنحر کنیم و سرشراشیم و حال آنکه هنوز طواف بیت الله نکرده ایم آداب صفا و مروه ^{مصحح بین} هنوز واقع نشده است آن وجود مقدس ازین انحراف و بی ادبی و گفتار جسورانه بینهایت مهمم و محزون گشتند که چرا این اصحاب نادان آنطور که باید و شاید اوامر مطاعه مقدسه را اطاعت نمیکنند سپس خود آن ذات اقدس نحر و حلق فرموده و اصحاب هم خواهی خواهی بعضی از روی خلوص و ارادت و بعضی از ضعف هم با حال تاثر نحر و حلق نموده بجانب مدینه حرکت کردند و در منزل معروف به تنعیم زیر درختی فرود آمدند اصحاب حضور مبارک مشرف شده اظهار خجالت و پشیمانی از مخالفتها و نادانیهای خود نمودند و در نهایت ابتهال و تشنع از روی خلوص و ارادت حقیقه عذر جرائم و تقصیرات و عفوگناه از ساحت رحمة للعالمین ^{القدس حضرت} خواستگار گشتند زبان حالشان مترنم بمقال حضرت مولوسوی علیه الرحمة بود •

کار ما سهوست و نسیان و خطا
 من همه جهلم مراده صبر و حلم
 باش اندر امتحان ما را مجیر
 انتقام از ما مکش اندر نه نوب
 مصلحتی تو ای تو سلطان سخن

کار تو تبدیل اعیان و عطا
 سهو نسیان را مبدل کن به علم
 پرده ای ستار از ما و امگیر
 یا کریم العفو ستار العیوب
 ترخضا نردیم املا حش تو کن

کیمیاداری که تبدیلیش کنی گرچه جوی خون بود نیلش کنی
 در زیر همین درخت برد که اصحاب بعد از توبه و انا به با مهبسط
 وحی الهی بیعت و عهد محکم نمودند که در مستقبل ایام مطیع
 صرف و مفاد بخت باشند و هر چه از فم مشیت مظهر الهی صادر
 شود فوراً بدون درنگ عمل نمایند بعد ازین بیعت و عهد محکم
 که مشهور به بیعة الرضوان یا بیعت تحت الشجرة است
 جبرئیل صدق و قدرت از سما عظمت و مشیت این آیه مبارکه را
 تلاوت نمود قوله جل جلاله لقد رضی الله عن المؤمنین -

ان یبسیحونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل المسکینه
 علیهم وانا بهم فتحا قریبا و مغنا م كثيرة یأخذ و نهارا و كان الله
 عزیزا حکیما یعنی براستی که خداوند راضی و خشنود شد از
 مؤمنین هنگامیکه از روی صدق و صفا بیعت کردند با توای محمد
 و خداوند عالم و آگاه است از آنچه در قلب آنهاست از خلوص نیت
 و صفای طویت سپس دل آنها را بفضل و رحمت خود اطمینان
 و آرامش بخشید و در یادش و هوض این خلوص و وفا فتح نزدیکی
 را (مقصود فتح خبیر است) نصیب آنها نمود تا غنیمت های
 بسیاری بدست اصحاب افتد و خداوند بزرگ و داناست
 و در آیه دیگر برای استحکام این عهد و پیمان میفرماید این برکت
 و عظمت ملك و ملکوت برای کسانیست که در عهد خود استوار
 باشند و آنکه بخسران دنیا و آخرت گرفتار خواهند شد کما قال الله

سبحانه و تعالی ان الدین یبایعونک انما یبایعون اللہ
 ید اللہ فوق ایدہم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی
 بما عاہد علیہ اللہ فسیؤتیہ اجر اعظیما یعنی کسانیکہ بیعت
 میکنند با تو و دست بدست تو میدهند در حقیقت بیعت میکنند
 با خدا و دست خدا بالای دست آنهاست و کسانیکہ عہد و پیمان
 خود را بشکنند در حقیقت ضرر این مسئله بخود آنها راجع است
 اما کسانیکہ بعہد و پیمان خدا وفا کنند یزودی میدہد خدا
 بآنها پاداش و مزد بزرگی در دنیا و آخرت . انتہی در اوائل
 سال ہفتم ہجرت بعد از معاہدہ و صلح با قریش و برگشتن
 از حدیبیہ بیعت تحت الشجرہ و نزول آیہ رضوان حضرت
 مشرق آیات بینات علیہ احسن البرکات ہمت را بر فتح قلاع
 حصینہ رزینہ خیبر محصور فرمود و با تأییدات الہوی سعی و کوشش
 مجاہدین اسلام آن قلعہ ہای رضین محکم را فتح نمود و
 غنیمت بسیاری از آن فتوحات عظیمہ نصیب دلاوران اسلام
 گردید و در سال ہشتم ہجری بواسطہ اینکہ قریش مواد
 عہد نامہ را نقض کردہ و از قبیلہ خزاعہ کہ در عہد و پیمان
 آنحضرت بودہ چند نفر را کشتہ بودند آن سلطان سپاہ ملک و
 ملکوت باد و از دہ ہزار قریباً از صہا جریں و انصار و مؤمنین جدید
 بفتح مرکز شہہ جزیرۃ العرب یعنی مکہ معظمہ نائل گردید
 و با آنکہ دوازدہ ہزار شصت و ہشتہ منتظر فرمانش بودند و ممکن

بود بیک اشاره تمام اهل مکه را که از مخالفین او بودند از دم
 شمشیر بگذرانند معدلک با آنهمه سلطنت و اقتدار نهایت
 بزرگی و صفح و سماح را در حق آنها رعایت نمود و قلم عفو بر
 جرائم اعمال کسانی که با وی در نهایت عداوت و ضدیت
 بودند کشید و از گناه آنها درگذشت و همه را نوازش فرمود و به
 الطاف و احسان بیکران خود آنها را امید و ارساخت و سخامت و
 اعدالت خود را بر عالم و عالمیان الی الابد ظاهر و آشکار نمود
 القاء جمیع تحصبات کرد و بزرگی هر فردی از افراد بشر را بعلم
 و تقوی مقرر فرمود در آخر خطابه مقدسه که در آن روز ادا نمود
 فرموده قوله الحق یا معشر قریش ان الله قد اذهب عنکم
 نخوة الجاهلیه و تعظمها بالاباء الناس من آدم و آدم من تراب
 لیسrael صریح علی عجمی فضل الی بالعلم و التقوی یعنی ای
 گروه قریش خداوند عالم این عادت را در یله جاهلیت را که عبارت
 از تنبر و افتخار پیدران بود از میان شما محو و معدوم نمود بدانید
 که همه شما فرزندانیک پدرید و آن آدم ابوالبشر است و آدم هم
 از خاک خلق گردیده افتخار و تکبر بر یکدیگر نکنید و بدانید و آنگاه
 باشید که هیچ عربی بر غیر عرب زیادی و برتری ندارد جز بعلم
 و تقوی • انتهى • و همان خوابی را که در دو سال قبل در مدینه
 طیبه دیده بود معدنق و تعبیرش بعینه در عالم ظاهر هویدا
 و آشکار گشت و میتوان گفت از همان روز فتح مکه سلطنت و عظمت

و هیمنه امرالله بر تمام اهالی شبه جزیره العرب واضح و متضح گردید و عند لیب الهی و ورقا^۱ رحمانی با ترانه روحانی و لحن سبحانی این آیه کریمه را در نهایت ذوق و اشتیاق و سرور و ابتهاج تلاوت فرمود انا فتحناک فتحا مبینا لیغفرک الله ماتقدم من ذنبک و ماتاخر و یتم نعمته علیک و یتهدیک صراطا مستقیما بعضی از مفسرین میخواستند بانهایت تکلف و تعسف جمله لیغفرک الله را با جمله قبل مربوط و متصل نمایند در صورتیکه بانندک دقتی ارتباط این دو جمله مبارکه در رعایت سهولت و آسانی است زیرا مفسران ذنوب معلول زحمات کثیره و مشقتهاى عدیده که فتح مکه یکی از آنهاست ایمن زحمات لاتعد و لاتحصى علت شد که خداوند در ازای این صعوبات و غیره گناهان گدشته و آینده تورا بیامزد باری بسیاری از مفسرین اسلام مفسران ذنوب را راجع بامت دانسته و از قبیل مثل معروف ایاک اعنی و اسمعی یا جاری گرفته اند و بعضی از علمای امامیه مفسران ذنوب را راجع بذنوب شیعیان حضرت علی بن ابی طالب میدانند .

” بشارت بزرگ برای تمام عالم و عالمان ”

” از اولین و آخرین ”

مرحوم فیض در کتاب تفسیر صافی تحقیق عمیقی

را از یکی از عرفای اسلام نقل میکند که استماعش باعث

سرور و ابتهاج جمیع جهان و جهانیان است جناب عارف سالک
 اینطور میفرماید از جمله مطالب محققه مسلمه آنکه مطالع جمال
 و مظاهر جلال صلوات الله علیهم اجمعین از تمام جهات من اول
 العمر الی آخره منزله از نقائص و مقدس از نواقص بوده و میباشند و
 کوچکترین گرد و غباری از گناه بردن من عصمت و عظمت و قدسشان
 ننشسته و نخواهد نشست بنا علیهمذا عصیان و گناهی بسرای
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله متصور نبوده و نخواهد بود
 بعد از توضیح این مقدمه باید کلمه و جمله مبارکه لیغفرک الله
 ما تقدم من ذنبك و ما تأخر را این نحو تفسیر کنیم که علی الظاهر
 مفاطیب خود حضرت است ولی در حقیقت و باطن است از قبیل
 ایاک اعنی و اسمعی یا جاری یعنی گناه جمیع مردم از حضرت
 آدم تا زمان تو و ما تأخر یعنی از زمان تو تا آخر دنیا گناهانشان
 آمرزیده خواهد شد زیرا جمیع مخلوق من الاولین و الاخرین
 از حیث حقیقت و باطن امت وی محسوبند زیرا بنا بر گفته خود
 آنحضرت که فرموده کنت نبیا و آدم بین العا و الطین یعنی من
 قیل از خلقت آدم مخلع بخلعت پیغمبری بودم مظهر است و
 پیغمبری او ثابت و محقق بوده بنا علیهمذا الاعتقاد جمیع
 مخلوق امت او میباشند و تمام انبیاء و رسل مبلغ و فرستاده از
 جانب او خواهند بود و در حقیقت و باطن تعلیمات او را بکافه
 ناس بمقتضای هر وقتی ابلاغ مینمودند چنانکه در حیوة ظاهر

حضرت ختنی مرتبت رسول و امین خود حضرت امیر علیه السلام
 را که باعتقاد شیعیان افضل از انبیای سابق است برای اعلاء
 کلمة الله بیمن فرستاد همین طور هم هزارها انبیای پیشین
 با مروا اجازه او مأمور ابلاغ دین الله شدند پس در حقیقت تمام
 مردم از حضرت آدم ابوالبشر تا زمان خود حضرت خاتم از حیث
 باطن و از زمان خود حضرت رسول صم تا فناى دنیا و قیام قیامت
 از حیث ظاهر و باطن امت او محسوبند و بصریح عمم آیه شریفه
 وما ارسلناك الا كافة للناس (لا الی هذه الامة) از اول خلقت
 تا قیامت همگی مستفیض از بر تو خورشید عنایت او هستند و معنی
 سید المرسلین و النبیین هم همین است الحاصل همانطور که
 حضرت مبعوث الی الناس است و کلمه نام از آدم تا قیامت را
 شامل است تمام مردم هم من الاولین و الآخیرین امت او خواهند
 بود پس کلمه مبارکه لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
 از آدم تا خاتم و از زمان حضرت خاتم تا قیامت را شامل است و
 تمام مردم بلا استثنا مشمول عفو و تفسران الهی خواهند شد
 و کلمه وسعت رحمته کل شیئی هم مؤید این معنی و ادعاست
 انتهى کلام هذا العارف

نمیدانم اگر ازین عارف سالك سؤال شود که معنی آیه
 شریفه ان الله لا یغفران یشرك و یخفر ما دون ذلک لمن یشا
 و همچنین آیه شریفه ولقد رأنا للجهنم کثیرا من الجن و الانس

و همچنین آیه مبارکه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل
مثقال ذرة شرا يره یعنی چه مقصود چیست چه جواب خواهند
فرمود و آنچه آیات خلود در جهنم را چه تفسیر و تأویل خواهند
نمود نمیدانم الله اعلم بحقائق الامر میگویند یک نفر ملیون مسیحی
اروپائی جهنم را از جناب یاپ اعظم بمبلغ زیادی خریداری
کرد سپس اعلان نمود هر کس هر چه مطابق میلش هست رفتار
نماید زیرا جهنم بحکم جناب یاپ ملك طلق من است ومن هم
بحکم قوانین همه دنیا اجازه نمیدهم کسی بملك من وارد شود
این شخص جهنم را بروی مسیحیان تنها مسند و نمود ولی خدا
روح عارف اسلامی ما را بیش از این شاد کند که در جهنم و عذاب
را بروی جمیع ملل و نحل چه بادی و چه بیدین بکلی مختوم و
مسدود کرد و اصلا خلقت جهنم و تأثیرات گناه و بسیاری از آیات
شریفه قرآن مجید را بی اثر و مضمرد و با همه اینها خدا کند
تحقیق رشیق این عارف بزرگوار است باشد که این خاطر جاہل
عاصی و همه مخلوقات خدا بعد از برخاستن از قبر و ن چون
و چرا و حساب و کتاب یکسره راه بهشت برین را گرفته با رفقا و
دوستان داند ادروی مثلند و متنعم باشیم آمین یا رب العالمین
۴۸- تا اینجا آیاتی را نقل کردیم که مخصوص هر یک از
انبیای عظام بود اینک آیاتی را ذکر نمائیم که شامل عموم
مظالم مقدسه آلبیه است در سوره حج میفرماید قوله تعالی شأنه

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی
 الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم
 یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل ما یلقى الشیطان فتنة
 للذین فی قلوبهم مرض والقاسیه قلوبهم وان الظالمین لفسی
 شقاق بعید یعنی نفرستادیم ای محمد پیش از تو هیچ
 پیغمبری چه مستقل وجه غیر مستقل مگر آنکه هنگام تلاوت
 آیات انداخت شیطان در قلب آن پیغمبر خیالات باطلی
 را ولیکن خداوند آنچه را که شیطان القا کرد نسخ و محو
 مینماید سپس ثابت و محکم میسازد خدا آیات خود را در قلب
 آن پیغمبر و خدا داد انا و حکیم است اینکار واقع میشود برای اینکه
 قرار دهد خدا آنچه را که القا میکند شیطان در قلوب انبیا
 فتنه و امتحان برای مردمانی که دلهایشان مریض و مملو از کفر
 و نفاق و قلبهایشان مانند سنگ خارا سخت متصلب است
 و برآستی که ستمکاران و ظالمان در نفاق و اختلاف شدید و
 دوری هستند از متمسکین بعروة الوثقی دیانت و انسانیت
 و شرافت انصاف میطلبیم که قدری در ریاض این آیات باهرات
 سیرو تفرج و در محور این بینات زاهرات غور و خوض نمایند تا
 لثالی و دراری دهرده درخشنده بی از اصداف این بحر
 اعظم الهی استخراج و اجتناب و التقاط نماید و بعین البقین
 مشاهده کنند امتحانات و افتحانات الهی چقدر بزرگ و چه

اندازه دقیق و رقیق است که آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنهاست از رعب و هیبت امتحانات خدائی در لرز و اضطراب است بر آستی عرض میکنم که هر قدر در مضامین این آیات با هره و حقائق این کلمات لامعه بهتر و بیشتر امعان نظر شود ابواب علم و مدارج ترقی و فهم بر روی انسان بیشتر مفتوح میگردد و قسمت مهمی از مشکلات دینی و معضلات روحانی حل و روشن میشود ملاحظه کنید و وقت فرمائید بچه صراحت و پاچگونه کلامی غیر قابل تأویل میفرماید القاء خیالات شیطانیه را در قلوب انبیاء و مظاهر حضرت رحمن باعث و علت امتحان بین مؤمن و کافر قرار دادیم تا مؤمن در ایمان خود پریشان و مضطرب نشود و مانند جبل راسخ در ایمان خود محکم و استوار باشد و بداند که این گرد و غبارهای مختصر و خفیف را زمین اقیانوس عظیم یسئ قلوب مقدسه انبیای الهی کوچکترین اثر و ثمری نبوده و نخواهد بود حضرت عسارف بزرگوار مولوی فرماید که شوند ریا زیور سنگ نجس کی شود خورشید از یف منطس نماند اندازه که این القاء و امتحانات باعث رسوخ ایمان در قلب مؤمن حقیقی میشود همانقدر هم باعث تردید و شک را زد یاد نفاق در قلب مردمان منافق منقلب و کافر میگردد ناصر خسرو علوی گوید

شبی در کنج خلوت خفته بودم نهانم گوش بر راه شنیدن

یا همیزدی هی هی که بشتاب

بتازی میزدی هی برد و بسدن

خدا یار است گویم فتنه از توست

ولی از ترس نتوانم جفیعدن

باید د ائمه دست تضرع و ابتهال بدرگاه ملیک متعال بلند

نمود و پانهایت تذلل و انکسار حفظ و حراست خود را درین

طوفان شدید امتحانات و افتتانات از ذات اقدس او بخواهیم

و گرنه بی عنایات خدا هیچ چیز

بی عنایات حق و خاصان حق گرمک باشد سیاهستش ورق

بطور قطع و یقین میدانم اگر برادران عزیز و محترم اسلامی ما برین

آیه مبارکه و مضامین دقیقه رقیقه لطیفه اش اطلاع کامل داشتند

هرگز گرد اینگونه اعتراض نمیگشتند و باعث خجالت و سرافکندگی

خود و دیگران را فراهم نمیآوردند و نیز تأیید الهذه الآیة

المقدسه آیه نیست در سوره نمل که میفرماید قوله جلت قدرته

انئ لا یخاف لدی المرسلون الامن ظلم ثم بدل حسنا یعنی

براستی که پیغمبران نمیترسند در پیش من مگر کسانی که مرتکب

ظلم و ستمکاری شده اند سپس بواسطه توبه ستمکاری و گناه

را مبدل یا اخلاقی و اعمال حسنه نموده اند ایضا در سوره یوسف

میفرماید قال و قوله الحق حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا

انهم قد کذبوا جائهم نصرنا فننجی من تشاء ولا یرد یا سنا

عن القوم المجرمین یعنی اینقدر نصرت و کمک خود را نسبت
 بانبیای خود مان امتحاناً بتأخیر انداختیم که پیغمبران
 ما از ما میوس گردیدند و تصور کردند که کمکها و وعده های ما
 نسبت بایشان دروغ بود همینکه این هوا جس و وساوس
 شیطانی در قلب آنها ظهور نمود فوراً تأیید و نصرت ما بآنها
 رسید و حق بر باطل غالب شد پس نجات دادیم از عذاب و
 قهر خود مان هر که را خواستیم از مؤمنین و احاطه کرد عذاب
 ما جمیع مگد بین و گناهکاران را ازین آیات مقدسه کاملاً
 و واضحاً مستفاد میشود که عموم مظاهر آلهیه بدون استثنا
 گاهی در تحت تأثیر ظنون و توهمات بی اصل واقع میگشتند
 و بواسطه وساوس شیطانی مرتکب گناه و ترک اولائی میشدند
 الحاصل خداوند عز و جل در مواضع عدیده از قرآن مجید
 متأثر شدن مخاطب قدس ربانی را از خیالات شیطانی و هوا جس
 نفسانی بتمام وضوح تصریح میفرماید عجب اینجاست که در
 موارد مختلفه همین کتاب مقدس تصریح میفرماید شیطانرا
 تسلطی بر مخلصین و مؤمنین (تا چه رسد بانبیاء و مرسلین)
 نبوده و نخواهد بود این قضیه عدم تسلط شیطان را ذات
 اقدس الهی در کتاب مجید خود کاملاً تعهد فرموده و
 شیطان هم خود اقرار و اعتراف میکند که من مؤمنین و مخلصین
 (تا چه رسد بمظاهر جلال و مطالع جمال) را نمیتوانم از

القات خود متأثرسانم اینک برای اثبات مقصود چند آیه
از قرآن کریم را ذکر مینمایم تا مطلب بر همگی واضح و آشکار
گردد قال عز من قائل فی سورة بنی اسرائیل وَاذْ قُلْنَا
لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدْوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا ابْلِیْمَ قَالَ السُّجُوْدُ
لِمَنْ خَلَقْتُ طِیْنًا قَالَ اَرِیْبَتِكَ هٰذَا الَّذِیْ كَرَّمْتَ عَلٰی لٰئِنْ اٰخِرْتِنِ
الْحٰی یَوْمَ الْقِیَمَةِ لِاحْتَنٰكُنْ ذُرِّیَّتَهُ الْاَقْلِیْلًا تَا اَنَّهُ كَفَرَا بِمَا یُعْرَفُ
عِبَادِیْ لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ وَكَفٰی بِرَبِّكَ وَكِیْلًا یعنی یاد آور
ای محمد زمانیرا که گفتیم بملائکه سجده کنید برای آدم پس
همگی سجده کردند جز شیطان و گفت آیارواست که سجده
کنم کسیرا که تو او را خلق کردی از خاک آید دیدی چه کردی
کسی را که پست تراست از من فضیلت و برتری دادی او را بر من
حال که چنین کردی من هم اولاد او را مستأصل و گمراه میکنم
جز عده کمی را خطاب رسید مطمئن باش که نمیتوانی بر
بندگان من مسلط شوی و برای پشتیبانی و وکالت آنها
بروردگار تو کافی است شگفت اینجاست که حق جل جلاله
در این آیه مبارکه عبادی بر سییل اطلاق فرموده و تخصیص
بمؤمن و غیر مؤمن ندارد ایضاً در سوره نحل میفرماید قوله
تعالی وَتَقَدَّسَ اِنْ اَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰنِ
الرَّجِیْمِ اِنَّهٗ لَیْسَ لَهٗ سُلْطٰنٌ عَلٰی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَلٰی رَبِّهِمْ
یَتَوَكَّلُوْنَ اِنَّمَا سُلْطٰنُهٗ عَلٰی الَّذِیْنَ یَتَوَلَّوْنَهٗ وَالَّذِیْنَ یَنْبَغِیْ بِهٖ مُشْرِكُوْنَ

یعنی هنگامیکه میخواهی قرآن را تلاوت کنی پناه ببر بخداوند
 از شر شیطان مردود برستی که شیطان را تسلطی بر بندگان
 مؤمن من نیست آنها همیشه متکی بر پروردگان خود
 میباشند شیطان بر مشرکین و کسانی که او را دوست میدارند
 مسلط است نه بر مؤمنین ایضاً در سوره حجر میفرماید قوله جل
 عظمته قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولا غویبهم
 اجمعین الاعبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علی
 مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من
 الضالین ایضاً در سوره ص میفرماید قوله الصدق والحق
 قبعزتک لا غویبهم اجمعین الاعبادک منهم المخلصین قال
 فالحق والحق اقول لا ملائک جهنم مک و ممن تبعک منهم
 اجمعین خوب است آقایان معظم این اسناد محکمه امضا
 شده با نام حضرت رب العالمین را که ظاهراً با هم متخالف
 و متضادند از طریق منطق عقلی و نقلی متین تفسیر و تبیین
 فرموده و ما را از بیانات رشیده علمیه خود مستفیض و مستفید
 فرمایند و اوقات پر بهای خود را در تفسیر و توضیح و تشریح
 آیات قدس ربانی بگذرانند تا عالمی را مملو از نور علم و معرفت
 و محبت نمایند نه آنکه دنبال اسناد و اوراقی روند که در هیچ
 قانونی دارای اعتبار نبوده و نخواهد بود قال جل کبرائه و
 من الناس من یشتري لهو الحديث لیضل عن سبیل الله

بغیر علم و بتخذد هاهزوا اولئك لهم عذاب مهین •

۴۹- از تواریخ و اخبار را حدیث مسلمه چنین استفاده
 میشود بعد از آنکه ابولولو، ناشانی با خنجر ضریقی کشید
 بخلیفه ثانی عمر این خطاب زد و عمر مشرف بموت گردید مهاجرین
 و انصار بخانه خلیفه آمد و رفت نموده وی را عبادت مینمودند
 روزی گفتگو از خلیفه بعد از عمر میان آمد هر کسی یکی از اکابر
 مهاجرین و انصار را که باعتقاد خود او را لایق مقام منیع ولایت
 و خلافت میدانست پیشنهاد میکرد و لکن عمر از دادن رأی بآنها
 امتناع میورزید یکی از حاضرین عبدالله بسر خود عمر را بسرای
 خلافت پیشنهاد کرد عمر گفت یکنفر از آل خطاب تحمل این ثقل
 قاح را نمود پس است پسر من عبدالله قابل آن نیست گسه
 بتواند این ممالک وسیع را اداره نماید سپس اظهار داشت
 که پیغمبر از دنیا رفت و از شش نفر مخصوصا خیلی خشنود و
 راضی بود علی ابن ابیطالب عثمان ابن عفان و زبیر ابن العوام
 و طلحه ابن عبدالله و عبدالرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص
 و اینها جز همان عشره مبسره هستند که باعتقاد اهل سنت
 و جماعت حضرت قطب عالم امکان صلی الله علیه و آله آنها را
 مژده بهشت جاودانی داد چهار نفر دیگر عبارت از ابی بکر و
 عمر و ابو عبیده جراح که از قم مشیت مظهر الهی بلقب امین ممتاز
 و مفتخر بود سعد ابن عمر ابن نفیل باری خلیفه امر نمود که این

شش نفر را در باین من حاضر کنید اشخاص مسطور در محضر عمر
 حضور بهم رسانیده منتظر بیانات وی بودند عمر نگاهی باین
 شش نفر نموده و گفت ناچار همه شما چشم طمع باین خلافت
 بزرگ وسیع دارید و منتظرید که باین مقام عظیم نائل گردید زیرا این
 عوام بسر همه حضرت امیر علیه السلام بسخن در آمد و گفت هر کد ام
 از ما که متردی برد ای خلافت گردد کمتر از تو خواهد بود بعلاوه
 در ایمان و مهاجرت و قرابت به پیغمبر از ما جلوتر نیستی عمر گفت
 آیا میل دارید که اخلاق و روحیات شما را در جلوتان تشریح کنم
 همه گفتند برای استماع بیانات شما حاضریم خلیفه از زیر شروع
 نمود و گفت ای زیر با اعتقاد من تو لایق خلافت نیستی زیرا خلیفه
 باید مسلط بر نفس و مالک رضا و غضب خود باشد و زود در تحت
 تأثیر حرف دیگران واقع نگردد و گرنه امور اجتماع و نظام مملکت
 مختل میگردد ای زیر تو روزی شیطان و روزی انسان میشوی
 بعد از او بدلتاحه نموده و در باطن هم خیلی از وی مکدر بود زیرا
 در او ائیل خلافت عمر حرفهایی زده بود که بضرر خلیفه تمام نده
 بود گفت ای طلحه تو نیز لایق تحمل این ثقل فادح نیستی زیرا
 روحیات تو مایل بخیر خواهی و خوش بینی نیست اگر ز ما مدار هیئت
 اجتماعیه شخص بد بین مردم باشد نظام اجتماعی در سیر
 خود بدلتی و کند خواهد شد بعلاوه جامعه و ملت بکلی افسرده
 و مخمور خواهد شد گشت در اینصورت ملت رو به عقب و قهقری خواهد

رفت بعد از تمام اینها پیغمبر از دنیا رفت و بر تو غضبناک بود زیرا
هنگام نزول آیه حجاب در حضور اصحاب گفتی آیه حجاب چه
اثرو ثمری دارد عنقریب پیغمبر خواهد مرد و ما زنهای او را نکاح -
خواهیم کرد چطور احوق دارد زنهای ما را بگیرد و ما حق نداشته
باشیم زنهای او را ازدواج کنیم این بود که آیه شریفه نازل
گردید قوله تعالی و ما کان لکم ان تودوا و رسول الله و لا ان تنکحوا
ازواجه من بعده ابدای یعنی روانیست برای شما اینکه انیست
کنید پیغمبر خدا را و نباید زنهای او را ازدواج کنید بعد از فوت
وی ابدای (این دوسه سطر بمناسبت آیه حجاب از تفسیر صافی
نقل شد و گرنه این آیه جزء مذاکرات انجمن عمر نبود) گویا
طلحه خلاف ادب میدانست و با جرئت نکرد که بخلیفه بگوید
چطور در اول مجلس گفتید پیغمبر از دنیا رفت و از این شش نفر
راضی بود و اینک بخلاف قول خود میگوئی پیغمبر از دنیا رفت و از
من ناراضی بود بعد از آن سعد بن ابی وقاص فاتح ایـران را
مخاطب قرار داده و گفت ای سعد تو برای سواری و جنگ و داشتن
تیر و کمان خوبی مردمان بنی زهره را چکار بکار خلافت سپس به
عبد الرحمن ابن عوف متوجه شد و گفت اگر ایمان تو را در یک کفه
ترازوینگارند و ایمان نصف از مسلمانان جهان را در کفه دیگر باز
ایمان تو بر تمام آنها ترجیح و برتری دارد لکن با همه این مزیت
و فضیلت صالح برای تحمل امور سنگین خلافت و قیادت نیستی

زیرا شخصی هستی جبان و زبون و ضعیف الاراده و کسیکه رشته امور اجتماع را بدهست میگیرد باید بقدری قوی الاراده و شجاع باشد که در تحت تأثیر القآت دیگران واقع نگردد نویسنده بحضرت امیرعلیه سلام الله رسید گفت یا علی تو بسیار شخص باایمان و خوب و صریح و صریح اللهجه ئی هستی و جوهر حق و حقیقت میباشی انزورا بر این ممالک وسیعه فسیحه اسلامی و قبائل متنوعه و ملل متشسته و ادیان مختلفه سلطنت و خلافت دهم میدانم ملت و مملکت را بطریق هدایت و ارتقاء دالت خواهی کرد و بر محجه بیضا و تعالیم مقدسه نورا تعلیم و تربیت خواهی فرمود ولی چیزیکه هست تو شخصی گشاده رومزاج و شیخ (۲)

(۲) در نهج البلاغه مرحوم سید رضی بیانی را بمناسبت این مقام از حضرت نقل میفرماید و ما عینا آن بیان را در اینجا ثبت مینمائیم تا اشتباه خلیفه واضح گردد و قوله الاعلی عجا لاً ابن النابغة لاهل الشام یزعم ان فی دعابه وائی امره تلعبه اعافرو اما رس لقد قال باطلا و نطق آثاما و شر القول الکذب انه لیقول فتکذب و بعد فیخلف و یسئال فیلحف و یسئل فینحل فیخون العهد و یقطع الال فان اکان عند الحرب اکبر مکیده ان ینح القوم سنه اما لیمنحنی من اللقب ذکر الموت و انه لیمنعه من قول الحق نسیان الاثره و انه لم یبایع معاویه حتی شرط له ان یؤتیه اتیتسه

و کسیکه طلبش با باس امارت و ولایت باشد باید شخصی موقر و سنگین بلکه در خیلی از موارد عبوس و خشمگین باشد تا اهالی از امانی و ادائی

و برضح له علی ترک الدین رضیحة یعنی چقدر تعجب میکنم از پسر نایب (عمرو بن عاص) که هیچ ایراد و اشکالی نمیتواند بر من بگیرد جز آنکه باهمل نام بگوید و در ما بین مردم اشاهه دهند که من مردی شوخ و مزاح و کثیر المداعبه و الملاحبه هستم این فاسق فاجر دروغ و گناهی را که من از او پری هستم بر من می بندد راستی که بدترین گفتارها گفتار دروغ است این مرد همیشه دروغ میگوید وعده میدهد و خلاف میکند و سؤال میکند و در سؤال خود اصرار میورزد اما اگر کسی دیگر از او سئوالی کند در مقام عطا و جواب بخل میورزد در پیمان و عهد و قسم خیانت مینماید و شرافتی برای قول و قسم خود قائل نیست در اول جنگ که هنوز شمشیرها از نیام در نیامده های و دوی زیادی دارد و مردم را تحریص بر استقامت و ایاداری میکند همینکه جنگ شروع شود و جان خود را در خطر بیند بحیله زشت وستی متمسک میشود و عورت و اعضای ضد فوق خود را نمایان میسازد و بیش و بس خود را بحریف نشان میدهد تا جان خود را از دست او در ببرد چنانکه عین همین قضیه در جنگ صفین بین آنحضرت و همین عمرو عاص واقع شد همینکه حضرت امیر شمشیر را بست او حوانه کرد از ترس جان خود خویش را از اسب پزیر

از وی ملاحظه داشته باشند بعد ازین بیانات ربه عثمان ابن عفان کرده وقت زمینه کار و روحیات این ملت را طوری می بینم که حد دردی ز مردم ای خلافت بردوش تو خواهد افتاد ولی عیب بزرگ تو این است که تو زیاد قوم پرست هستی و برای اقارب و خویشان و عشیره خود بی نهایت تعصب میورزی و حال آنکه شخص رئیس و

انداخت و برای حفظ جان قبلی و بد برخوردش را برهنه نمود حضرت هم حیا نموده رو برگردانید و شعرهای هم جانی از دست حضرت رسانمت برد فرزدق شاعر معروف درین خصوص میفرماید

افوه کل یم فارس لیس ینتھون

و عورتہ وسط العجاجة یادیسه

یک لهائنه علی سنانه

و یضحک منها فی الخلاء معاویسه

بدت امر عن عمر فقتلح راسه

و عورة بشر مثلها خذ و حانه یسه

فقولول معرثم بشر الا انظرا

سیلکما لاتلقیا اللیث نانیسه

ولا تحمد الا الحیا و خصا کما

هما کانا والله للنفس واقیمسه

ولولا هما لم یتحوامن سنانه - وتلك بما فیها عن القود ناهیه

زمانه دارشته اجتماع باید بکلی بیطرف باشد و تمام افراد ملت را
 بچشم خلوص و عدالت و بیطرفی محض نگاه کند از اخلاق و روحیات
 تواین طور حدس میزنم و تصور میکنم که چیزی نخواهد گذشت که
 بنی امیه و ابی معیط را بر رقاب مسلمین مسلط کنی و این حکومت

و کونا بعید احيث ما يبلغ القنا

نحو و کما ان التجارب كافيه

برگردیم بترجمه بیان مبارک میفرماید قسم بخدای عالمیان که
 یاد مرگ مرا از شوخیهای بیجا باز میدارد همانطور که بی اعتنائی
 و فراموشی از علم بعد عمر و هاضرا از حق و حقیقت گوئی باز
 میدارد این مرد فاسق دین خود را هنگام بیعت با معاویه
 بوی فروخت و پول زیادی بعنوان رشوه از معاویه گرفت —
 تاحق و حقوق دیگرانرا پایمال کند • انتهى

بلی شوخی ادبی و اخلاقی از صفات پسندیده انبیا و اولیا
 و مؤمنین است نه مزاح بیمورد و بیجا و غیر ادبی میگویند —
 روزی حضرت امیر خرمامل میفرمود هر دو دسته های او را ب—
 سوی ابوهریره یا سلمان علی اختلاف التواریخ یرت میکرد
 سلمان یا ابوهریره بر سبیل مزاح عرض کرد همین شوخیها
 بود که شمارا خلیفه چهارم قرار داد •

وسیع اسلامی را بآن‌ها عطا کنی و آن‌ها هم دست تظاول و تعدی
 به مال و جان مسلمانان دراز کنند و تو را مفتضح و رسوا نمایند و جماعت
 مسلمین را از تو متنفر کنند و عاقبت کار تو هم بوخامت گشت سپس
 عمر این خطاب بود جان یا ابوطلحه انصار بر اطلبیده و دستور
 داد که این شش نفر در مجلسی جمع نموده و بنجاه نفر از
 مهاجرین و انصار را با شمشیرهای برهنه در دم در این مجلس
 شورا مقیم نمایند و گفت تا سه روز باید تکلیف خلافت و ملت
 هر دو معین شود اگر با اتفاق آراء خلیفه و اولوالامر معلوم شد
 فی‌المقصود و اگر یکی یاد و نفر مخالف گشتند گردن آن‌ها را بزن
 و اگر تساوی آراء حاصل شد ترجیح دهید طرفی را که عبد الرحمن
 ابن عوف در آن باشد و اگر آن سه نفر دیگر اصرار در رأی خود
 نمایند آن سه نفر را نیز بقتل برسان و اگر سه روز گذشت و خلیفه
 تعیین نگردد تمام اعضای آن مجلس را رهسپار عالم دیگر نما
 و از این حیات دنیائی راحتشان کن ابوطلحه بعد از گرفتن
 این دستور شش نفر من بورز با حکم خلیفه عمر بن خطاب در مجلسی
 جمع نمود و بنجاه نفر از اصحاب هم برد در االسور با شمشیرهای
 کشیده ایستادند بعد از اجتماع اعضای مجلس شوره مذکوره
 در خصوص تعیین خلیفه شروع شد این قضیه مسلم بود که
 نامزد خلافت و ولایت دود اما د پیغمبر علی و عثمان خواهند بود
 و بقیه پرسبیل قتلح مید انستند تا وقتیکه حضرت امیر و عثمان

باشند کسی آنها را بقیادت و امارت انتخاب نخواهد کرد
خلاصه آراء مختلفه و عقائد متنوعه در مجلس شورای اسلامی
ظهور یافت و کینه های پنهانی دین و اغراض خصوصی بصورت
دلسوزی از اسلام محل مشاوره و مذاکره واقع گردید و ای برآن
مجلس مشورت که گفتار افراد آنها با یکدیگر صمیمی و خالصالوجه
الله نباشد آه از انجمنی که روابط قلبی اعضای وی در باطن
تیره و تاریک باشد و علی الظاهر غالباً تظاهر بدوستی و محبت نمایند
و یکدیگر را با الفاظ و تعارفات ظاهریه فریب دهند الحاصل
در بیان مذاکرات زیرین عوام رأی بخلافت حضرت امیرعلیه
السلام داد طلحه ابن عبد الله بواسطه کینه های باطنی که
با حضرت امیر داشت گفت صلاح امر الله و ملت را در خلافت
عثمان میدانم سعد ابن وقاص گفت من هم عبد الرحمن ابن عوف
را بخلافت و امارت انتخاب میکنم عبد الرحمن دست حضرت امیر
را گرفته عرض کرد بیعت میکنم با تو بکتاب خدا و سنت رسول صلی
الله علیه و سیره و روش شیخین ابوبکر و عمر حضرت امیر فرمود بکتاب
خدا و سنت رسول و اجتهاد رأی خود خلافت و ولایت امر الله
قبول میکنم و مجبوراً تابع و پیروی از سیره ابوبکر و عمر نبوده و
نخواهم بود سپس عبد الرحمن عین همین عبارات و جمل را بعثمان
ابن عفان گفت فوراً عثمان از موقع و فرصت استفاده نموده و
اظهار داشت علی کتاب الله و سنت رسول و سیره شیخین

خلافت و ولایت را قبول میکنم میگویند سه نوبت عبد الرحمن
 ابن عوف امر خلافت را با شرایط مذکوره بحضور امیرعلیه
 السلام پیشنهاد کرد ولی آنحضرت در هر سه دفعه جواب
 اول را داد و عثمان هم قبول خود را با شرایط مسطوره
 اعلام داشت در آخرین دفعه عبد الرحمن دست بدست
 عثمان داده و گفت السلام عليك يا امیرالمؤمنین خلافت
 عظیم و وسیع اسلامی بر عثمان قرار گرفت و مجلس متفرق شد و
 حضرت امیرعلیه السلام با قلبی پر از تأسف و تحسّر که خلافت
 عظیم اسلامی بدست غیر اهلش افتاد بخانه برگشت و با چشمی
 گریان و قلبی سوزان بینهایت متأثر بود که مرکز نقل دین مبین
 مقدس اسلام که عبارت از خلافت و ولایت امرالله باشد
 چطور ملعبه اوهام و اغراض خصوصی اعضا انجمن شور واقع
 شد بلی نتیجه اغراض شخصی اعضا مجلس همان بود که
 اساس ظلم و ستمکاری در میان اسلام و مسلمانان پدیدار گشت
 و این دیانت مقدس که شجره باسقه اش بخون مقدسین و
 مجاهدین سقایه شده و در نتیجه زحمات و مشقات مبلغین
 و شهدای صدر اسلام بسرعت برق دنیا را در اندک زمانی تکان
 داد بختی بیهقیری رفت و بحال خمود و جمود افتاد و عاقبت هم
 عثمان خلیفه سوم منقرضت و مقهور هجم اجماع امت شد و در
 خانه خود شرابخاک و خون قلطید و عبد الرحمن ابن عوف هم

بعد از چندی که ملاحظه نمود اوضاع امروز بانحطاط دینی و
 اخلاقی میروند و بنی امیه دست بظلم و تعدی گشوده اند از کار
 خود در مجلس شوریه نهایت پشیمان شد و میگوید تا آخر عمر با
 عثمان مواجه نگردد و با او هم کلام ننهد و غتصری ازین ر قایع
 را بر سیل اجمال و اشاره حضرت بحر الراسخین امیر المؤمنین
 علیه السلام در خطبه شششقیه که در کتاب نفیس نهج البلاغه
 مسطور است ذکر فرموده و این بنده فانی دانی تمام خطبه را
 تکمیل اللفائده برای قارئین محترم ذکر می نمایم تا بر حقائق و روحیات
 جامعه و بزرگان صدر اسلام کاملاً مطلع و مستحضر گردند قوله
 الاحلی والاعلی امار لله لقد تقمصها فلان وانه لیعلم ان محلی
 منها محل القطب من الریح ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی
 الطیر فسدلت به و نهانها و طویبت عنها کسحا و طفقت ارتأتی بین
 ان اصول ینید جدا او اصبر علی طخیه عمیا بهم فیها الکبیر
 و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مو من حتی یلقی ربه فرایت
 ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قدی و فی الحلق
 شجی ارای ترانی نه باحتی مضی الاول لسبیله فادلی الی
 فلان بعده ثم تمثل علیه السلام بقول الاعلی شتان مایومی
 علی کورها ویم حیان اخی جا بر خلاصه بیان مبارک اینست که
 میفرماید قسم بذات مقدس الهی که ای بکر ابن ابی قحافه از روی
 غضب پوشید لباس مخالفت را در حالتیکه میدانست حق با من است

و مقام من در خلافت مانند میله آهنی است که چرخیدن
دوستگآسیامووط و مربوط باوست و من نقطه مرکزی خلافت
الهییه هستم زیرا میدیدند که سیل علوم مختلفه از قله کوه
فکر من همیشه ساری و جاری است و من غوهم و خیال را امکان
آن نیستم که بتواند در اوج آسمان عظمت و جلال من پرواز
کند هنگامیکه اوضاع و خیم اجتماع و امرالله را اینطور بچشم
خود مشاهده کردم از خلافت دست کشیده در دریای
تفکرات مستغرق شدم و با خود میگفتم آیا با نبودن یار و یاور
برخیزم و شمشیر بکشم و حق خود را بگیرم و با درکنج خانه
نشسته با نهایت تم و غصه سکوت اختیار نمایم و ایام را بگذرانم
ایام چه ایامی که شخص کامل را بزودی بمقام هرم و شیخروخت
و صغیر و طفل را بمقام پیری و کهولت میرساند و سعی و کوشش
میکند شخص مؤمن که خود را ازین زندگی پرمحنت و جامعه
پرازفساد خلاص کند و یلقای پروردگار خود فائز شود بعد از
دقت فکر و امان نظر دیدم شکیبائی برای حفظ جامعه امرو
نگهداری اسلام بهتر و خوشتر است صبر کردم اما چگونه
صبر کردم من صبر کردم مانند کسیکه در چشمهای او خاری
فرورفته که او را از خواب و خوراک باز داشته باشد و یا مثل کسیکه
در گلوی او استخوانی گیر کرده باشد که باید بسختی نفس
بکشد و اشک از چشم او بریزد بچشم خود میدیدم که حقیق

مشروع خلافت و میراث موهوبی من بکلی غارت شده و میشود و از میان
 میرود و سال و اندی روزگار با نام و قصه امرالله گذرانیدم تا آنکه
 ای بکر از دنیا رحلت کرد و عطا کرد حق مشروع و منصوص مرا
 بصراین خطاب سپس بقول شاعر عرب تمشل جسته میفرماید
 و حاصل کلام آنکه چه قدر فرق است بین این زندگانی فعلی
 پرغم و قصه و زندگانی در زمان خاتم انبیا با آن عیش و سرور
 روحانی و جسمانی بعد از آنها میفرماید فیاعجبا بیناهو بستقیلها
 فی حیوة ان عقدها الاخر بعد وفاته لشدت اشتراط ضرعیها فصرها
 فی حوزة خشنا یفلظ کلمها و یخشن مسها و یكثر العثار فیها
 و الاعتذار منها فصاحبها کواکب الصعبة ان اشتق لها خرم
 و ان اساس لها تقخم فمنی الناس لعمرالله بخیط و شماس
 و تلون و اعتراض فصبرت علی طول العدة و شدت المحنة حتی اذا
 مض لسبيله جعلها فی جماعة زعم انی احد هم فی الله و وللشوری
 متى اعتراض الرب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرب الی هذه
 النظائر لکنی استفتت ان اسفوا و طرت ان اطاروا و اصفی رجل منهم
 لضغنه و مال الاخر لصره مع هن و هن الی ان قام ثالث القوم
 نافجا حزینه بین نیتله و معتلفه و قلم معه بنوایه یخصصون
 مال الله خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکت علیه فتله و اجهر
 علیه عمله و کتبت به بطنته یعنی بسنی جای تحسرت و تعجب است
 که ای بکر در زمان حیوة خود از خلافت و قیادت استقاله و

استحقاق مینمود و مکرر میگفت اقیلونی اقیلونی فلسط بخیر کم و علی
 فیکم یعنی واگد آرید، مرا و از من دست بردارید من خود را قابل
 ولائق خلافت نمیدانم مادام که علی ابن ابیطالب در میان
 شماست آری اوست لایق این مقام منیع و صاحب این منصب
 رفیع در فین این حال و مقال پیمان خلافت را برای دیگری
 بست و وصیت کرد که بعد از وفات من باید عمر ابن خطاب خلیفه
 باشد آن حرف یعنی چه و این کار یعنی چه بلی این ابوبکر
 عمر با حرص و شدت فوق العاده بی پستان خلافت را گرفته و در
 میانه خود تنصیف و تقسیم نمودند و از شیر او کاما نوشیدند ابوبکر
 خلافت را بعد از خویش در محل سخت و خشنی قرارداد صورت
 عمر همیشه عبوس و گرفته بود مکالمه و مصاحبه با او در نهایت مشقت
 صورت میگردید مردم همیشه از او در خوف و هراس بودند در
 بسیاری از مسائل دینی و روحانی راه خطا و اشتباه میبیمود و در
 جواب مسائل شرعی و قانونی فرو میماند (و مکرر میگفت لولا علی
 لهلك عمر یعنی اگر علی بدادم نمیرسید من هلاک شده بودم
 آری چقدر سخت است مسئولیت اجتماع متصدی امر خلافت
 مانند کسی است که بر شتر مست و دیوانه بی سوار باشد اگر چهار
 ناله را که در بینی وی قرارداد شده بسختی و تمهیر بکشد
 بینی ناله باره میشود و کار از دست راکب مرکوب بدر میسرود
 و اگر چهار ناله را مست کنند آن شتر مست و دیوانه او را بزیمین

میزند و استخوانهای او را شکسته و خوردند و می نمایند قسم بذات مقدس
 الهی که مردم در خبط و خطائی عظیم واقع شدند و گرفتار خلیفه
 متلون المزاج بهانه گری گشتند من در تمام این مدت طولانی با
 نهایت شدت و سختی سکوت اختیار کردم و صبر را پیشه خود
 ساختم تا وقتی که عمر ابن خطاب ازین جهان رخت بر بست خلافت
 را در میان جماعتی قرار داد که تصور کردم یکی از آنها باشم
 ایوای از این مجلس شور فریاد از دست اعضای این انجمن
 و آنهمه اغراض خصوصی ایی بگر و عمر لائق نبودند که بامن در کارها
 شریک و انباز باشند تا چه رسد بطلحه و زبیر و سعد و امثالهم —
 روزگار قدر را اینقدر مرانزل داد که مثل منی باید رفیق و همدوش
 این نوع اشخاص باشم در صورتیکه میبایست که من خالق و صانع
 این انجمنها گردم لکن محض حفظ امر الله و صیانت کلمة الله
 و برهد در نرفتن خون شهدا^۱ با آنها همکاری نمودم که میباید
 اختلافی شدید تر حاصل گردد و زحمات خاتم انبیا از میان برود و
 مردمان تازه مسلمان از دین مقدس اسلام برگردند بالجمله
 درین انجمن و مجلس شور بعضی از اعضا^۲ بواسطه حقد و کینهائی
 که بامن داشتند و برخی هم بواسطه انتساب و مصاهره با عثمان و
 چند نفر دیگر بواسطه مطالبی که نگفتنش بهتر است حق مرا پایمال
 نموده و خلافت را بعثمان دادند آنمرد بعد از آنکه زمام خلافت
 را بدست گرفت بخوردن و خوابیدن و تعیش و استراحت مشغول

گردید چنان شکم خود را از صندوق بیت المال بزرگ ساخت که شبیه بحیوانی شده که در وسط و میان طویله بی بین پهن ها و کثافتها و هلفها میغلطید فاضل بزرگوار و مورخ و محدث عالمیقدار عبد الحمید ابن ابی الحدید شارح کتاب نفیس نهج البلاغه درین مقام میگوید بهترین شعرو بالاترین بیعتی که در مقام هجسو و قدح و مذمت اشخاص گفته میشود این شعر است .
 دع المکارم لا تطلب لبغیتها

واقعد فانك انت الطامع الكاسی
 یعنی و آنکه از فضائل و درجات عالی را برای صاحبان آنها و دنبال آن مکارم و معالی مروونشین در خانه زیرا تو بجز از خوردن و خوابیدن و لباس پوشیدن کار دیگری از دستت بر نمیآید ولی درین خطبه حضرت خیرالما رفین علی علیه السلام عثمان ابن عفان را بطوری هجو فرموده که از شعر این شاعر مراتب کثیره بالاتر است الحاصل میفرماید عثمان شکم خود را که از صندوق بیت المال بزرگ کرده بود اقوام و خویشان خود را که از بنی امیه بودند پر خزینه بیت المال مسلمین اختیار داد و بنی امیه مال ملت را با نهایت حرص و آزمی خوردند مانند خوردن شتر علف و گیاه بهائرا علاوه بر این عثمان اقوام و خویشان خود را برین ممالک وسیع مسلط نمود و آنها هم دست تعدی و تجاوز بجان و مال مسلمانان دراز نموده از هیچ گونه ظلم و ستمکاری مضایقت

نمودند عدالت و قانونی در کار نبود مال خدا را بهر کس و هر طور
 بود مطابق اغراض خصوصی خود تقسیم مینمودند و ابد اعتنائی
 بقوانین قرآن و سنت رسول حتی سیره شیخین هم نمیکردند
 بآنکه عثمان مطابق عهد و پیمان مجلس شور که باید مطابق
 کتاب خدا و سنت رسول و سیرت شیخین عمل کند عمل نکرد و نقض
 عهد نمود تا اینکه ریمان ظلمش پاره شد و اعمال و حرکات
 و سکناتش او را مهبیای مرگ و قتل نمود و بالاخره پر خوری او و سیرا
 بروی زمین انداخت و خاک هلاک کشانید انتهى

در اواسط خلافت عثمان بمضی از متدینین و سزرگان
 و اتقیا مسلمین همینکه اوضاع امرالله و دیانت مقدس اسلام
 را در خطر دیدند و وخیم مشاهده نمودند بنای انتقاد و داد و
 فریاد را گذاشته که ایوای حرمت کتاب خدا و سنت رسول پایمال
 اغراض شخصی گردید و ملت مخمود و اعسرده گشت و انتقادات
 و اعتراضات از هر طرف شروع شد آن نهضت سریع بی نظیر حیرت
 بخش که تمام دنیا و سیط زمین را با سرعت برق تکان داد و عالم
 بشریت را از هیمنه و عظمت خود مرعوب ساخت و احبای الهی و
 خادمان رحمانی که در نهایت صدق و صفا و اشتغال و انجذاب
 مشغول خدمات داخلی و خارجی امرالله بودند یکدفعه این
 ملت مشتعل بنور ایمان از ظلم و بیعدالتی بنی امیه حالت خمود
 و رکود پیدا کرد برخی از مؤمنین حقیقی مانند ای ذرغفاری که

حضرت بهاء الله جل ذکرة وثنائه در الواج متعدد ده و آیات بسیار آن چویان بیسواد را سید ملل وام خوانده بانهایت شجاعت و صراحت لهجه بدون ملاحظه و محافظه پرده از روی اعمال زشت آنها برداشت بشخص خلیفه حمله ور شد و حرکات و سکنات و دسته های از اقوال و اعمالش را محل انتقاد قرار داد و ابدا از هیمنه و سطوت و خلافت قویه نترسید و حقائق را بدون خوف و هراس اظهار میداشت حامیان اریکه خلافت همینکه دیدند این صراحت لهجه بضرر آنها تمام میشود ابود را از مرکز خلافت عظمی دور نموده بشام فرستادند شاید از نشر انتقاد آتش آسوده شوند و باقلبی فارغ مشغول بخوردن اموال بیت المال گردند در شام نیز این مرد بزرگ بر حرکات و اعمال معاویه ابن ابی سفیان که از طرف عثمان حکومت سوریه و شامات با و واگذار شده بود حمله ور شد معاویه بتمام وسائط و حییل تشبث جست که شاید این سید ام را از خود راضی نماید و جلوا انتقاد آتش را بگیرد گاهی وعده گاهی وعید هنگامی استمالت وقتی خشمونت ملاحظه کرد که این مصلح اجتماع صریح اللهجه دست از کار برنمیدارد بالاخره برای حفظ منافع و مقام خود آن وجود عزیز را متهم بفتنه و فساد نمود و بخلیفه عثمان نوشت عنقریب ابود را بر تو خواهد شورانید فرمان خلیفه صادر شد که ابود را بر چوبهای جهاز شتریدون پارچه به بند بسد و بمدینه روانه کنید این مؤمن خالص در بین راه بینهایت عذاب

و مشقت دید بطوریکه گوشتهای ران وی نزدیک بود از استخوان جدا شود بعد از ورود بمدینه و استسراحت ومدارا نمودن زخمهای خود برای محاکمه و استتطاق در مجلس عثمان حاضر شد و گفتگوهای زیاد بمیان آمد که شرحش موکول بکتاب تاریخیه است این را هم غم و سیدام باقلبی چون کوه آهن و ایمان قوی و صراحت لهجه اعمال خلیفه و حرکات عمال و پیرامورد انتقاد قرار داد و فرمود این حرکات و سننات مخالف تعالیم و احکام مقدسه قرآن کریم و سنت رسول اکرم بلکه سیرت شیخین ابو بکر و عمر میباشد در خلال این احوال هیچانی فریب بر این مرد مصلح اجتماع روی داد چشمانش پراز اشک گردیده و گفت از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون واسطه شنیدم که فرمود وای بر شریعت من هنگامیکه آن عاص و منی امیه بسسروی مسلط شوند عثمان گفت من همچو حدیثی بیانی از سید کائنات شنیدم از حاضرین مجلس سؤال کرد آیا شما همه چه چیز بیانی از سرور موجودات شنیده اید حاضرین مجلس محض حفظ و جاهت و منافع و تقرب خود در جواب عثمان گفتند ای سید ما همچو حدیثی شنیده ایم گریه بر این را هم غم و سیدام هم بیشتر مستولی شد و فرمود میدانم شما برای حفظ مصلح و منافع خود مرا تکذیب میکنید برای تحقیق قضیه و صدق این حدیث حضور حضرت امیر فرستادند همینکه حضرت وارد مجلس گردید

عثمان عرض کرد یا ابوالحسن به بینید که این شیخ کذاب چه
 میگوید حضرت امیر فرمودند ای خلیفه او را کذاب مخوان او جوهر
 صدق و امانت و دیانت است از محبوب خودم مشرق و حسی
 پروردگار شنیدم که فرمود آسمان سایه نینداخته و زمین
 برن داشته پرروی خود کسیرا که راستگوتر از ای آن باشد عثمان
 و حاضرین مجلس در قبال فرمایش حضرت امیر سکوت اختیار
 نمودند در هر صورت کسانی که آبادی خود را در خرابی اومید انستند
 صلاح چنین دیدند که ای در مدینه نماند و نباشد میآید ا
 اعمال و اعمال آنها بیش ازین گوشزد ملت و اصحاب و احباب
 رسول خدا گردد و غافل ازینکه اهالی پایتخت اسلامی چنان از
 حرکات خلیفه و اعمال وی و فجایع بنی امیه منضجر و متنفر بوده و
 حالت یأس بر امت اسلام مستولی شده بود که انتظار میبردند
 شخصی علم انقلاب بلند کند و آنها هم با آن شخص همدست
 و همدستان شوند و آن اوضاع شرم آور را محو و معدوم سازند از
 قضا عاقبت نیز همین طور شد باری خلیفه گفت صلاح نیست که
 شما در مدینه منوره مقیم باشید و قطعاً باید ازین شهر بیرون روید
 حال کجبار از همه بیشتر دوست دارید آن جوهر صدق و امانت
 گفت حال آنکه بناست من اخراج بلد شوم مرا بکه بفرستید زیرا
 در آن مکان مقدس از ظلمت شرک نجات یابم بعرفان و ابقان
 مطلع اسماء حسنی صلی الله علیه و آله رسیده ام عثمان گفت

بآنجا خواهی رفت ابودرگفت اگر مرا بمکه نمیفرستید پس لا اقل
 مرا بسوی بیت المقدس ارسال دارند که مهبط و مقر من انبیای
 الهی است عثمان گفت آنجا هم نخواهد شد سپس گفت کجارا
 از همه بیشتر دشمن داری ابودرگفت زیده ولایت اصلی خودم
 زیرا در آنجا مدتی بشرك و بت پرستی زیست میکردم فوراً فرمان
 خلیفه صادر شد که جناب ابودر باید بولایت وده خود زیده
 حرکت کند آن حقیقت اخلاص علیه بها^۴ الله ناچار سمت ده خود
 زیده حرکت فرمود حضرت امیر و پیرامشایعت فرموده این بیانات
 مقدسه را که در کتاب نهج البلاغه مسطور است بوی فرمودند
 قوله الاحلی علیه سلام الله یا اباذر انک غضبت لله فاخرج
 من غضبت له ان القم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک
 فاترك فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرب منهم بما خفتهم علیه
 فما اخرجهم الی ما منعتهم و ما اغناک عما منعوک و ستعلم من الراجح
 قد اولد لا کثر حسد اولوان السموات و الارض کاتنا علی عیدرتقاسم
 اتقی الله لجمال الله له منها مخرج الایونسینک الا الحق ولا
 یوحسینک الا الباطل فلوقبلت دنیاهم لاحبوک و لقرضت منها
 لامنوک خلاصه بیان مبارک اینست که میفرماید ای اباذر برای
 رضای خدا اخراج بلد شدی و مغضوب قم واقع گشتی آنها از
 برای دنیا خود از تو ترسیدند و توازدین خود ترسیدی که اگر
 نواقص را ندانند گزندش پیش خدا مسئول باشی ای اباذر آنها را

بدنیای خود واگد ارو برای حفظ دیانت خود از آنها کاره گیری
کن چه بسیار محققان آنها بچیزهایی که توانهار از آن منع
میکردی و چه قدری اعتنا و بی نیازی تو از آنچه منع میکردند
تو از آن و فردای قیامت برنده شود و آنکه بیشتر در چاررنگ -
خواهد بود معلوم و محقق خواهد شد اگر آسمان و زمین بطوری
بهم چسبیده باشند که راه خروج را بر همه مسدود کنند مطمئن
باش که خداوند برای شخص مؤمن برهیز کار راه را از میان آنها
باز میفتح میگردد امیدوارم که انیس و جلیس تو همیشه حق
و حقیقت باشد و از هیچ چیز خوف و هراسی نداشته باش جز از
اقوال و اعمال باطله اگر تو با آنها همکاری و همراهی مینمودی
تو را دست میداشتند و در نهایت آسایش و رفاه زندگانی
میکردی اما . . . باری ای در ولایت خود زیده رفت و در -
همانجا مقیم بود تا روح پرفتوحش بحالم بالا صعود فرمود این
معامله بی راکه عثمان و اطرافیان نسبت باین مبلغ و مجاهد
و خادم و حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند مثل
قضایای دیگر بر خشم و غضب ملت افزود تا آنکه جمعی از مسلمانان
مصر از ظلم حاکم خلیفه بدر بار خلافت بمدینه طیبه آمده تظلم
و داد خواهی نمودند عثمان هم علی الظاهر رقم عزل حاکم را
بدست آنها داد و آنها را روانه مصر نمود جمعیت متظلمین در
مسجد راه سخن شتر سوار پرا دیدند که بجانب مصر در سپار

است از وی بدگمان گشته او را گرفتند و کاملاً خود او و شش‌ش را
تفتیش کردند مکتوبی یافتند که عثمان بحاکم مصر نوشته بود که
بمحض رسیدن مسلمانان بمصر رؤسا و سرکردگان شکایت کنندگان
و متظلمین را گردن بزن و خود کما فی السابق حاکم و صاحب اختیار
باش همینکه حضرات متظلمین و شکایت کنندگان این خیانت و
جنایت آشکارا ملاحظه نمودند بمدینه برگشتند و نهضت و
انقلاب که ماده وی قبلاً مستعد شده بود شروع شد اهالی
بایستخت اسلامی که از سابق از دست عثمان و حاشیه نشینان
مجلس وی دل پری داشتند موقع را قیامت دانسته با حضرات
متظلمین همدست و هم داستان گشته خلع خلافت را از خود
خلیفه خواستگار گردیدند عثمان هم از استقاله و استعفا
بانهایت جدید امتناع ورزید و حاضر برای خلع خلافت و امارت
نگردید جمع ملت برخانه عثمان هجوم برده و در خانه خودش
او را بخاک و خون کشیده بدیوار آخرت رهسپارش نمودند در
خطبه شفقیه در تعقیب بیاناتی که گفت باز میفرمایند
قوله الاحلی فمارعنی الا والناس الی کعرف الضیح یتالسون
علی من کل جانب حتی لقد و طئی الحسنان و شق عطفای
مجتمعین حولی کربیضته الخنم فلما نهضت بالامر نکست
طائفة و مرفت اخری و فسق اخرون فانهم لم یسمعوا کلام الله
حیث یقول تلک الدار الآخرة تجعلها للذین لایردون علوا

فی الارض ولا فسادا والماقیة للمتقین بلی والله لقد سمعوها
 ووعوها ولئنهم حلیت الدنیای فی اعینهم وراقهم زیرجهم
 اما والذی خلق الحبة وبراء النسمة لولا حضور الحاضر و قیام
 الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی
 كظة ظالم او سغب مظلم لا لقیتم حبلیها علی غاربها ولسیقت
 اخرها بتأسیر اولها ولا لقیتم دنیاكم هذه عندی ازهد من عطفه
 غز خلاصه بیان مبارک اینست که میفرماید بعد از قتل عثمان
 اهالی پایتخت اسلامی واجماع ملت متزاحما و متکاثرا مانند یال
 گفتار در درخانه من ازدحام نمودند و از هر جهت و طرف بر من
 هجوم کردند بطوری بر سر من ریختند که انگشتهایم زیر اهدای
 مردم نزدیک بود خرد شود و از سکه عبا میرا باین طرف و آن طرف
 کشیدند در ایام از وسط پاره گردید اطراف مرا مانند گوسفندان
 که در ریچویان خود جمع شوند از همه جهت احاطه نمودند و
 فریاد میزدند که ما بنیر از علی ابن ابیطالب کس دیگر را بخلافت
 و ولایت نمیشناسیم حضرت امیر هنگامیکه این حرص و ولع و -
 هیجانات و احساسات عجیب و غریب را مشاهده فرمود در میان
 جمعیت برخاست و آنها را باین خطابه بلیغ و بیانات فصیح
 چنانکه در کتاب نهج البلاغة مسطور است مخاطب ساخت
 فرمود که هوئی و التمسوا غیری فانما مستقبلون امراله الوان و وجوه
 لا یقیم له القلوب ولا یثبت علیه العقول وان الاتاق قد اغامت

والمحجة قد تنكرت واعلموا ان اجبتكم زكيت بكم ما اعلم ولم اصغ
الى قول القائل وعتب العاتب وان تركموني فانا كاحدكم ولعلي
اسمعكم واطوعكم لمن وليتموه امركم وانالكم وزير اخير لكم مني
اميرا فرمود ندهان اي مردم مرا واگد ارند دست از من بداريد و
برای خلافت وزمامداری کس دینرا انتخاب کنید زیرا مسئولیت
اجتماع وزمامداری برای شخص متدین و باوجدان کاری است
بس مشگی شخص حاکم وزمامدار همیشه* باید با افکار گوناگون
وسلیقه و عقلهای متنوع دست بگریبان باشد براستی بدانید که
آسمان سیاست و اجتماع را ابرهای تیره و سیاهی فرا گرفته
و دارای راههای تاریک و پساریکی است که عقل هر انسانی تیره
و خیره میشود حال که بینهایت اصرار دارید که این سلطنت
وسیع روحانی و جسمانی را بمن بسپارید قبلا اخلاق و عقیده
خود را بشما اعلان و اخطار میکنم اگر مطابق فکر و سلیقه شماست
فبها للمقصود والا بروید و خلیفه دیگری را انتخاب کنید و آن -
اینست که بدانید اگر اجابت کردم شمارا در قبول خلافت و ولایت
برای و اجتهاد شخص خود در میان شما عمل خواهم کرد
ملامت و تملق و سیاست و تصنع و گفتار دیگران بهیچوجه اندک
اثری در من نخواهد داشت و بجز تعلیمات قرآن مجید و سنت
رسول کریم چیز دیگری برای شما نخواهم شناخت اما ای ملت
اگر مرا واگد ارید و این مسئولیت خطرناک را از دوش من بردارید

من مانند شما يك فرد عادی خواهم بود و شاید من برای کسیکه
 شما و را با مارت انتخاب کنید مطیع ترین و شنواترین افراد
 ملت باشم اينك من يك پیشنهاد خیر خواهانه برای شما میکنم
 و آن اینست که اگر شما مرا وزیر و مستشار خود قرار دهید بصره و
 صلاح شما نزد يك تراست که من امیر و خلیفه شما باشم انتهى
 باتمام این اتمام حجتها با ملت دست بردار نشدند
 میفرماید هنگامیکه مسئولیت این سلطنت وسیعه عظیمه که
 نفوس بسیار باید در سایه عدل و دادوی زندگی کنند قبول
 کردم و زمام اجتماع را بدست گرفتم و خواستم ملت را بسوی حق و
 حقیقت سوق دهم و همان آزادی و تساوی را که در زمان پیغمبر
 معمول بود رواج دهم و ظلم و ستمکاری و بدعتهای بنی امیه را که
 در دوره خلافت عثمان متداول شده بود محو و زائل نمایم و تمام
 افراد ملت را در مقابل قانون الهی بلا استثنایك چشم نگاه
 کنم و صندوق بیت المال را بیک نحو مساوی بر تمام افراد بدون
 کوچکترین فرقی تقسیم کنم و حقیقت قانون آسمانی و الهی را بآنها
 بفهمانم دفعه انقلاب شروع شد آری همان کسانی که دیروز
 بعنوان فریبنده مبلغ و فیری از صندوق بیت المال میگرفتند
 فهمیدند که امروز این عناوین حضرت امیر را فریب نخواهد داد
 و تا آنحضرت بر سر کار باشد همین آتش است و همین کاسه لبذا
 در نهائی دست یگرفتند و انقلاب زدند از طرف دیگر بنی امیه

وحاشیه نشینان مجلس عثمان همینکه دیدند با این جوهر حق و حقیقت و سانج راستی و صداقت و این مردیک دنده يك پهلو نمیتوانند زندگی کنند و یقین کردند که عنقریب حضرت آنها را ب معرض حساب در آورده اموالشانرا تسلیم بیت المال خواهد کرد از مرکز خلافت اسلامی فرار نموده در شام بمعاویه پیوستند و بیراهن خونین عثمانرا بر سر چوب بلندی آویخته فریاد و ادیناه و مظلوماه بلند کردند و زمینه را برای فتنه و جنگ با حضرت مهیا ساختند و حضرت هم اغلب حکام و عمال عثمانرا که در ملک وسیع ایران و روم حکومت میکردند همه رامعزول فرموده حکام و فرمانداران جدید بجای آنها فرستاد باری طلحه و زبیر با بعضی از اهالی همدست گردیده بیعت آنحضرت را شکستند و جنگ جمل را بتوسط عایشه که فرمانده چهل هزار سپاه بود فراهم نمودند عاقبت این جنگ بشکست عایشه و غلبه امیرالمؤمنین علیه السلام خاتمه یافت هنوز خونهای مسلمانان درین جنگ خشک نشده بود که جنگ دوم با معاویه ابن ابی سفیان که مدعی خلافت بود شروع شد و درین جنگ که معروف بصفین گشت آنها بسیار از دما مسلمانان از هر دو طرف ساری و جلی گشت و عاقبت منتهی بحکمت عمرو عاص و ابوموسی اشعری گردید که نتیجه آن بفتح معاویه ابن ابی سفیان و ضرر حضرت امیر علیه السلام تمام شد و هنوز قلوب

کشیبه مجروح و اکباد مقروح و ناله و افغان اطفال و زنان
 طرفین بلند بود که شعله آتش جنگ سم مشهور مارقین و معروف
 بحرب خواجه سرعنان آسمان کشید این حرب هولناک نیز
 بفتح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و خسران مبین خواجه
 و مارقین تمام شد بعد از تمام این زحمات و خونریزهای زیاد
 چیزی نگذشت که عبدالرحمن ابن ملجم مرادی که از همسین
 مارقین و خواجه محسوب بود در هفدهم یا نوزدهم ماه رمضان
 در میان مسجد و یادرحین نماز قرق مقدس آن یگانه مجاهد راه
 حقیقت را شکافت و آخر الامر آن حضرت شهید راه دیانت و
 عدالت و حق گردید بی مناسبت نیست بیانی را که مرحوم سید
 جزائری رحمه الله علیه در یکی از مؤلفات خود (تصور میکنم کتاب
 زهرالرییح) از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند بعرض
 آقایان معظم و قارئین. محترم برسانم خلاصه کلام اینست که
 از حضرت ناشر حقائق جعفر بن محمد الصادق علیه التَّحیة
 و الثَّنا سئوال کردند که چرا ابوبکر بنظم و اصلاح داخلی بعد از
 ارتداد مردم از دین اسلام و محو و ابطال ظهور انبیای گذشته
 موفق شد و عمر ابن خطاب هم بفتح و امپراطوری روم و ایران
 نائل گردید ولی در دوره عثمان و حضرت امیرانطور که باید و شاید
 موفقیت حاصل نشد حضرت صادق در جواب فرمودند در دوره
 عثمان ظلم و بیعدالتی زیاد واقع گردید و حق و عدل کمتر

مشهود گشت و در دوره حضرت میرآب بناب برای شرح حقیقت و بسط عدالت آنقدر اصرار ورزید که نصیخواست بقدر سرموئی حق کسی پایمال نمود این افراط ظلم عثمان و سختگیری زیناد حضرت امیر در بسط عدالت سبب رکود و توقف مند ولی ابوبکر و عمر آنها را بهم مخلوط نموده و با مردم بتعلل و تسامح رفتار کردند و موفق بفتوحات گردیدند بر کردیم بتوجه و شرح خطبه مبارکه قوله علیه السلام نکثت طائفه یعنی جنگ جعل و مرقت اخری یعنی خوارچ و فسق اخرون یعنی صفین بعد میفرماید گویا آنها نشنیده بودند بیان خدا را در قرآن کریم که میفرماید لذات روحانی بعد الموت و بهشت جاودانی را برای کسانی قرار دادیم که مفسد و ریاست طلب نباشند و عاقبت هم مخصوص — پرهیزکاران است آری قسم بذات مقدس آتبی که این آیه مبارکه قرآن زاشیده بودند و حفظ داشتند و بمعنی او بی برده بودند و لکن حلی و حلل و ثروت و ریاست دنیا نگذاشت که آنها بیاد حق و خدا بیفتند قسم بآن خدائیکه دانه را شکافت و انسان را با حسن تقویم خلق فرمود اگر اصرار مردم و حاضر شدن آنها در خانه من و کامل شدن حجت بواسطه پیدا شدن یارو یاور و ناصرین امرالله نمیبود و خداوند عهد و پیمان از دانا ایان نگرفته بود که باید برای رفع ظلم ظالمان قرار آرام نگیرند تا وقتی که ظلم را از ریشه برکنند همین نحو در احقاق حق فقرا

و بیچارگان باید شب و روز بکوشند که حق آنها پایمال نشود و
 ظلمه مسلط نگردند اگر این قضایا و مسائل جلومن را نگرفته بود
 ابد حاضر برای خلافت و ولایت نمیشدم و این خطر بزرگ را تحمل
 نمی کردم قسم بخدا که دنیاى شما و عزت و ثروت و ریاست وی در
 پیش من مستتر است از آب دماغ يك گوسفند هنگام عطسه
 کردن وی . انتهى

اینک برای روشن شدن اذهان و مطلع شدن افکار
 بر بعضی از نقات دقیقه و امور اجتماعیه بیان را که حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام در حق عمر این خطاب در همین
 کتاب نهج البلاغه میفرماید تذکرید هم تا بعضی از رموز و
 نکات و حقایق و اشارات کاملا واضح و آشکار گردد قوله الاحلی
 لله بلاد فلان فلقدم الاود و داوی العمدة خلف الفتنه و اقام
 السنة و ذهب نقي الثوب قليل العيب اصاب خیرها و سبق
 شرها ادى الى الله طاعته و اتقاه بحقه رحل و ترکهم فی طرق
 مشعبه لا یهتدی فیها الفضال و لا یستقن المهتدی یعنی خدا
 خیر و برکت دهد بعمرین خطاب بر استیکه کجیها را راست کرد
 و امراض اجتماعی را دوانمود فتنه و فساد را در پشت سر خود
 گذاشت و بیاداشت تعالیم الهی و سنت رسول خدا را رفت از
 دنیا با فکر و قلبی پاک نقائص و معائبش کم بود مردم را بخوبیها و
 نیکیها رسانید و از بدیها آنها را حفظ نمود وظیفه دینی و روحانی

خود را انجام داد و تقوی و پرهیزکاری را آنطور که باید و شاید بجا آورد از دنیا رفت و ملت بعد از وی در راههای مختلف حیران و سرگردان شدند بطوریکه شخص گمراه نمیتواند راه حقیقت را پیدا کند و شخص مهتدی و مؤمن هم موندش و متحیر است ایضاً در همین کتاب مذکور بمعاویه ابن ابی سفیان در مکتوبی از مکاتیب مقدسه خود اینطور مرقم میفرمایند قوله الاحلی انه بايعنى القم الذین بايعوا ابابکر وعمر و عثمان ^{علی} ما بايعوهم علیه فلم یکن للشاهد ان یختاروا للفتاب ان یرد وانما لشوری - للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذالک لله رضی فان خرج من امرهم خارج ینتظعن او یدعوه رده الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاء الله ماتولی خلاصه بیان مقدس آنکه میفرماید ای معاویه براستیکه بیعت کردند با من همان کسانی که بیعت کرده بودند با ابوبکر و عمر و عثمان بهمان طریقیکه بیعت کرده بودند با آنها علیهمذا اهالی پایتخت اسلامی که خود شاهد و ناظر قضیه بوده و خلیفه را خودشان بطوع و رغبت معین نمودند حق ندارند که بعد از وقوع بیعت کس دیگری را بخلافت اختیار نمایند همین نحو غائبین و خارجیین از دار الخلافه اسلامی حق ندارند که آن خلیفه را رد نمایند مجلس شورای ملی که در مرکز خلافت اسلامی منعقد شود و اعضای آن مجلس که تشکیل شده از وجوه

مهاجرین و انصار که از صدایید و ایادی فعاله امرالله هستند
 از آنجا خلافت و ولایت کسی را تصویب نمودند آن حکم حکم
 خداست و مطابق رضای اوست تعیین خلیفه منحصر مخصوص
 است بتصویب مجلس شورای ملی و احکام صادره از این مجلس
 مقدس حکمش حکم خداست و بر ملت هم واجبست بدون قید و
 شرط اطاعت آن اوامر و احکام اگر یکی از افراد ملت از حکم
 همچو مجلسی سرپیچی کرد و یا بیان تازه و جدیدی که مخالف
 قانون بود اظهار کرد مجلس شوررو حانی در اولین مرتبه باید
 او را تصیحت کند و او را باطاعت اوامر مجلس شوررو حانی نماید
 اگر بعد از این تذکرات و نصائح باز هم اصرار بر مخالفت ورزید
 و حکم انجمن شورا را از روی قائل نشد باید با این شخص مزبور
 جنگ نمود و او را مردود و مطرود شمرد زیرا مخالف حکم مجلس
 شوررو حانی رفتار کرده و جزا خواهد ^{داد} خداوند او را مطابق
 اعمالیکه رفتار کرده . انتهى

بعد از اطلاع کامل بر مطالب و مسائل و قضایای مذکوره در
 این صفحات نظر دقیق و منصفانه متحریران حقیقت و صاحبان
 ذوق سلیم و خلق عظیم را بمسائل ذیل معطوف میسازد
 باعتبار جمیع ادیان عرفان و اطاعت ولی امرالله یا اولوالامریا
 خلیفه یا وصی یا امام یا قائم بامرالله یا مبین کتاب یا صاحب
 العصر بهر عبارت که ادا کنیم عبارتناشتی و حسنک واحد و کل

الی ذلک الجمال ینسرجزاً لوازم ضروریه هر مذهب و دیانتی
 است بطوریکه عرفان و اطاعتش عین عرفان و اطاعت خداست و
 مخالفت و عصیانش هم عین مخالفت و عصیان الهی است در
 قرآن مجید میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر
 منکم و حدیث صحیح متفق علیه بین المسلمین من مات و لم
 یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هم مؤید این آیه شریفه
 است مخصوصاً باعتقاد شیعه اثنا عشریه و ملت بهائی عرفان
 امام و ولی امر جزاً اصول دیانت محسوب بعد از این مقدمات
 باکمال احترام از علمای اسلام و برادران عظام سؤال مینمایم
 بموجب بیانات مبارکه حضرت اول من آمن برسول الله صلی الله
 علیه و آله در خطبه شمشقیه چنانچه در صفحات قبل مذکور
 مسطور شد خلافت و ولایت امر الله را برای خود حق قطعی و شرعی
 و منصوص میداند و بر خلفای ثلاث قبل از خود مخصوصاً عثمان
 ابن عفان حملات شدید مینماید اگر مطلب اینطور هست
 (و این طور هم هست) پس چرا این حق مشروع و منصوص
 را از خود سلب نموده در همهجمله موقعیکه مقتضیات فراهم شده
 و تقیه و کتمان و خوف و اضطرابی هم در بین نبوده و عموم
 اهالی بابتخت که رفق و رفیق امور در دست آنها بوده است
 در خانه آنحضرت اجتماع نموده و باصرار و التماس میخواستند
 از اولی امر خلیفه قرار دهند و فرماندهی و قوای دولت و ملت را

با و سپارند بصریح بیان میفرماید مرا واگذارید و خلیفه
دیگر را برای خود انتخاب کنید من وزیر و مستشار باشم بهتر
از آن است که فرمانفرما و امیر باشم بسیاری از عبارات این خطابه
بلیغه ضمنا و اشاره و صراحتا استقاله و استعفای آنحضرت را
از خلافت تأیید بلکه تصریح مینماید بعلاوه قویا ممکن هم بود
این حق منصوص بازم از بین برود و دیانت باک و مقدس اسلام
بروزگار بدتری مبتلی شود حال اگر کسی سؤال کند که حضرت
امیرالمؤمنین علیه الاف التحية والثنا در همچو موقع خوب و
مناسی که علی الظاهر بایستی از فرصت استفاده نماید و بحق
مشروع و منصوص خود قیام کند و دین اسلام را حضارت و حضرات
و نصرت جدید بخشد چرا تلویحا و تصریحا استعفا میکند و چرا
مسلمین را بتعین خلیفه دیگری ارائه طریق میفرماید یقینا
آقایان معظم در جواب خواهند فرمود این استعفا در چنان
موقع مناسب و خوب نیز دارای مصالح و دقائق و علل و جهاتی
است که لایعلمها الا الله و الراسخون فی العلم و ما انرسد که
در کارهای امام و مظاهر امر الله سخنی گوئیم بلکه باید تسلیم
صرف و مطیع بحت باشیم لایسئل عما یفعل و هم یسئلون
بسیار خوب پس چرا همین آقایان محترم وقتیکه بیک ورقه بی
مدرك و بی اعتبار میرسند این قیل و قالها را بر ما میکنند و بیایی
فریاد میسند که سید باب از مقام خود استعفا داده و توبه نموده

ای آقایان عزیز اگر هم فرض کنیم سید باب از مقام خود استعفا داد باز میتوانیم گفت برای این بود که مورد تقیه بود زیرا یک نفر پیش نبود و درد دست یکدسته مردمان ظالم و ستمکار گرفتار و در هر آن مورد تهدید و قتل و ضرب بود و بحکم آیه کریمه قرآن الا ان تتقوا منهم تقیه و منصوص صریح الامن اگره و قلبه مطمئن بالايمان تقیه بروی واجب و لازم شرعی بود ولی انصاف میطلبیم آیا این قضایا در حق حضرت امیر صدق میگردد و آیا در چنان موقع میتوان گفت مورد تهدید بود مورد قتل بود مورد اکراه بود نه نه بلکه جای تضرع و التماس مردم بود موقع عزت بود مورد احترام بود مورد اختیار بود مورد نیابت و آقائی بود با تمام اینها چرا حضرت از حق مشروع خود استعفا میدهد انصاف لازم تفکر عمیق و امعان نظر واجب تا بقدر وسع و طاقت بر موز و حقایق و دقائق کلمات در موارد مختلفه پی ببریم و از حق متعال بخواهیم که بصرف فضل سوء تفهم را از میان بردارد تا برادرانه دست یادت همدیگر داده و در عمران ملك و ملکوت و ظاهرو باطن خود بکوشیم و از ملج اجاج بغض و نفرت در گریز باشیم و صهبای محبت الله را از دست ساقی عرفان و ایقان بنوشیم بسیار جای تعجب و شگفت است که علمای شیعه در کتب استدلالیه خود در مقام بطلان خلافت ایی بکرا بن ایی قحافه باین بیان مشارالیه مستدل گردیده میگویند ایی بکردر زمان خلافت خود بالانی منبر در حضور عامه اصحاب

پیغمبر اکرم مکرر میگفت اقیلونی اقیلونی فلسط بخیر کم و علی فیکم
 یعنی و الله آرید مرا و دست از من بردارید من خود را قابل خلافت
 نمیدانم تا وقتیکه علی در میان شماست چنانچه خود حضرت
 امیر علیه السلام در خطبه ششقیه مذکوره در اوراق قبل عین
 همین استدلال را بر بطلان خلافت این بکر ابن ابی قحافه فرموده
 بقوله علیه السلام فیما عجب انیا هو استقیلهانی حیاته انه عقد هـا
 لاخر بعد وفاته حال اگر شخص منصف بی طرفی سؤال کند
 چطور شد که کلمه اقیلونی اقیلونی واستغای این بکر را دلیل بر
 بطلان خلافت او میگیرند ولی همینکه به بیان و کلمه دعوتی
 والتسوتیری میرسید در صورتیکه کلام سرد و از حیث معنی یکی
 است سکوت اختیار میکنید و بعد با کمال بیفکری و بی انصافی بر
 حضرت پاب الله الاعظم جل ذکزه اعتراض میکنید در خالتیکه
 هیچ مدرك عقلی و شرعی درست ندانید باز اگر کسی سؤال کند
 که چرا حضرت امیر علیه السلام در یکجا خلافت اسلامی را حق
 مشروع خود میدانند و در جای دیگر مثل همان خطابه مختصره در
 فوق و مکتوب معاویه ابن ابی سفیان خلافت اسلامی را با انتخاب
 و شورش و موکول میفرماید شگفت اینجاست که در مکتوب معاویه
 بکلمه انما که دلیل بر حرصست که میفرماید که خلافت مشروع
 حقیقی اسلامی منحصرآ باید با انتخاب آراء و تصویب مجلس
 شور واقع شود ایضا ممکن است که خدمت آقایان محترم عرض شود

که چرا حضرت در همان خطبه شششنبه عمر ابن خطاب را مورد
 تعرض و حمله قرار میدهند و در همان کتاب نهج البلاغه در جای
 دیگر نهایت مدح و ستایش را در حق عمر قائل میشود چنانچه
 در صفحات فوق مذکور گشت تمام این بیانات از کتاب نفیس
 نهج البلاغه نقل گردیده اعتبار کتاب مذکور در نزد مسلمین بقدری
 است که مخصوصاً حضرات شیعه وی را اخ القرآن و صحیفه
 سجادیه را اخت القرآن مینامند جمعی از شارحین کتاب نهج
 البلاغه مکتوب معاویه را حمل بر تقیه و مدارا با اعتقاد معاویه ذکر
 فرموده اند در صورتیکه با آن قدرت فوق العاده و سلطنت
 عظیم جای تقیه و مدارا نبود باری از برادران عزیز خودم تقاضا
 استدعا دارم که خوب است در این بیانات مبارکه که علی الظاهر
 با هم مخالف و تناقض دارند غور و غوص بسزائی نموده و این بنده
 فانی دانی و سایر مخادیم محترم را از فیوضات علمیه و افکار
 بکره خود مستفیض فرمایند نه اینکه ساعات عزیز خود را بنشر
 اوراق کند به و مطالب موهوم بی مدرا بگذرانند و عاقبت خود و ملت
 خویش را در محکمه عدل و انصاف و علم و دانش خجل و منفعل
 گردانند قال الله تعالی و هو اصدق القائلین و نزعنا من کل امة
 شهید اقلنا هاتوا برهانکم فعلموا ان الحق لله و ضل عنهم
 ما كانوا یفترون یعنی بیرون آوریم ما از هر ملتی نماینده و
 شاهدی را و گفتیم با آنها بیاورند دلیل و برهان خود را بر صحت

و اثبات مدعای خویش در آن وقت دیدند دلیل و برهان محکمی در دست ندارند و فهمیدند که حق و حقیقت پیش خدا و مظاهراست و ضایع و از بین رفت آن دروغ و تهمت‌هایی که به مؤمنین و انبیاء میزدند .

• سه بموجب تواریخ اسلامی بعد از شهادت و وفات مفیث اولوالثبیب یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اهالی پایتخت عراق یعنی کوفه یا بطوع و رغبت یا بنص حضرت امیر علی اختلاف التواریخ و الحقائق فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی بر مسند ولایت و خلافت عظمی اسلامی جلوس فرمود چیزی نگذشت که آتش حرب و قتال بین دو مدعی ولایت و خلافت معاویه ابن ابی سفیان و حضرت مجتبی مشتعل و افروخته گردید معاویه ابن ابی سفیان فرماندهان و رؤسای لشکر حضرت مجتبی سلام الله علیه را بواسطه تطمیع بجاه و منصب و فرستادن زروسیم فراوان بسمت خود جذب و جلب نموده تا آنکه عاقبت این قضیه بفتح و غلبه معاویه و شکست حضرت مجتبی و اصحاب و یاران وی پایان یافت کار بجائی کشید که دل هر قسی القلب بلکه دل سنگ خارا آب میشود بقیة السیف از اصحاب و یاران که بسمت معاویه نرفته بودند نسبت بانحضرت جسارتهای زبانی زیادی نموده بطوریکه او را مثل المؤمنین و المسلمین خواندند ایکاش بهمین اکتفا میکردند مال و اموال خصوصی آنحضرت را غارت کرده

فرش را از زیر پاورد ازدوش مبارکش کشیده اثاثیه و اسباب آن -
 مظلوم را بکلی تالان و تاراج نمودند بالاخره وقتیکه حضرت
 خود را غریب و بی کس ملاحظه فرمود از روی ناچاری و اضطرار
 بامعاویه ابن ابی سفیان صلح نموده در تحت شرایط و قیودی
 خلافت و ولایت امزالله را بوی واگذار نموده معاویه ابن ابی
 سفیان هم از این مصالحه نامه و انضای حضرت مجتبی سوس -
 استفاده نموده اولاً خود را بموجب این عهد نامه خلیفه شرعی
 حقیقی اسلامی دانسته و خویش را افعال مایشاء و حاکم مایرید
 خواند ثانیاً بواسطه این عهد نامه خلافت و امارت را در
 خانواده خود موروثی قرار داده و از تمام سران دولت و ملت و رجال
 مملکت طوعاً و کرهء اعهد و بیمان خلافت را برای پسر سفاک شارب
 الخمر خود یزید ابن معاویه گرفت ثالثاً حریت و آزادی که در طرز
 سلطنت اسلام بود بکلی سلب و محو نموده و یک حکومت
 مستبدانه ظالمانه خود سرانه بی راد در طائفه بنی امیه و بنی
 مروان برقرار نمود و این بزرگترین ضربه بی بود که بر بیکر اسلام
 وارد آورد علاوه در روز روشن در میان مسجد و بر فراز منبر
 اسلام سب و لعن حضرت امیر را علانیه و آشکار تر و هیچ مینمود
 چه نیکو فرموده شاعر و علی المنا بر یعلنون بسبه و بسیفه نصبت
 لکم اعداء را بجا بسیاری از اتقیای مسلمین و مؤمنین حقیقی
 و صمیمی که از ارادتمندان و معتقدین بحضرت امیر علیه السلام

بودند با هجرت ترین وجهی شکنجه و آزار نموده بد درجه رفیعیه
 شهادت رسانید و از همه بد تر خلافت پسرش یزید بود کسه در
 مدت سه سال و اندی چنان روی انسانیت و شرافت و مروت را
 سیاه نمود که بهیچ آبی شسته نشده و نخواهد شد سال اول
 اقدام بقتل حضرت سید وجود و سلطان غیب و شهود سید الشهدا^ع
 علیه الاف التحیه و البهائم نموده و آن جوهر دیانت و تقدیس را
 با تمام وجه بیدینی و خراج از دیانت مقدسه اسلام متهم
 نموده در کربلای معلی خود و یارانش را با سخت ترین صورتی
 شهید نموده و در راری پیغمبر و اولاد او را بنام خراج از مذ هب
 شهرت داده بقتل و غارت و اسارت زنان و اطفال آل رسول
 صلی الله علیه مبادرت ورزید و سال دوم خلافت خود بواسطه
 اخراج «قتل عبد الله زبیر مرکز مقدس تمام مسلمانان دنیا را
 بتوسط حجاج ابن یوسف بواسطه نصب منجنیق سنگ یاران
 نموده احترام مرکزی را که بموجب نص قرآن مجید من دخله
 کان امنا بود یکی از بنین برد و پرده شرم و حیا را درید خون
 بی گناهان زیادی در منطقه حرم و اطراف آن ریخته شد سال
 سوم خلافت کاری کرد که قلم از دگرش خجل و منفعل و بنان و بیان
 از تحریر و تقریرش شرمسار مینماید مقدسه منوره که ضریح و قبر
 مقدس خاتم انبیاء و ضوا فکاه و زیارتگاه جمیع ملت اسلام است قتل
 عام نمود بپه مالهای زیادی که بغارت رفت و چقدر اعمال منافی

عفت و عصمت و انسانیت نسبت بزنهای عقیف و نجیب مسلمانان واقع شد که راستی قلب هر کافر و بی دینی را میشکافد شرح جانسوز و طاقت فرمای این فجایع و شنایح و قبائح موکول بکتاب تاریخیه اسلام است بعلما از توجه دادن افکار واد همان قارئین محترم بنکات و مطالب فوق در نهایت انصاف و بیطرفی خاطر خوانندگان عزیزم را باین نکته دقیقه جلب نموده بانهایت احترام عرض مینمایم راستی اگر هزار یک این قضایا را حضرت نقطه اولی و یا حضرت یسایا الله جل و اعلیٰ مینمودند و بخط و امضای خود خلافت و ولایت اسلامی را که جزء اصول دین است شمرده میشود بدست یک خانواده عدو را ظالم ستمکاری اعتبار بدین است و کشنده دوستان خدا و شهید کننده اولیا و اصفیاء مثل خانواده بنی امیه میسپردند یقیناً هزاران هزار این قضیه را آقایان محترم با آب و تاب زیادی نوشته هر روز بعبارات واضح در کتب و مجلات انتشار میدادند و چنان نعره و اشریعتا و وادینا را بفلک اشیر میرسانیدند که گوش تمام افلاک گرمیشد و میگفتند ایکاش خلافت و امامت بدست یک خانواده مؤمن و اصیل و نجیب سپرده میشد که اگر ترویج اسلامی نمیکرد لا اقل تخریب هم نمیکرد باصطلاح معروف اگر آبی نیارند کوزه نمی هم نمیشکست نمیدانم چه حالی پیدا میکند آقایان محترم مادر این کورو زمان که اینقدر مویشکافی در مطالب دیگران نموده بدون

مدرك صحيح ندره را خورشيد سما و قطره را بحر اعظم جلوه
 ميدهند بلکه هيچ راهمه چيز ميکنند اگر ميديند که امام و روضي
 پيغمبر که عرفان و اطاعتش عين عرفان خدا و مخالفت و عصيانش
 نفس عصيان خدا شمرده ميشود مليونها نفوس مؤمنه مسلمه را
 بدست يك کافر ناکث عداق فاسق بسيار دوسالهاي دراز آن
 نفوس شريزه ظالمه دين مقدس اسلام را که قصر مشيدش
 بخونهاي مقدسين و مروجين مستحکم شده بود ملعبه خيالات
 و هوا جس نثسائي خود نموده قطعا آقايان هزاران تمسخر و
 طعنه پايين اوضاع ميزدند اگر قطره ئي از بحار اين وقايع در
 بهائيت واقع ميشد که ميديدند خليفه پيغمبر ديانت خدا و
 رسول را بدست اشخاص غير صالح و فاسق و کاذب سپرده
 حتما ضوضا و غوغا را با آسمان ميرسانيدند و اگر ملاحظه مينمودند
 که شخص امام و ولي عصر مبلغ زيادي زرو سيم در عهد نامه براي
 خود اختصاص داده و تقريباً چهارصد زن براي خود اختيار
 نموده و هر روزني را اختيار فرموده بعد از مدت قليلي ويرا
 طلاق نخته زن ديگري را بحباله نکاح خویش در آورد و ابدا
 براي ترويج و تحکيم و توسعه افکار متحمل زحمتي نشود و در خانه
 خود با نهايت استراحت ايام را بگذراند و عاقبت بدست زن
 خود مسموم و شهيد شود آيا برادران اسلامي ما در باره همچسه
 شخصي چه قضاوت خواهند نمود اين حوادث و قضاي که مسلمانا

مصداقش حضرت امام حسن مجتبی است مخادیم محترم ما
 میگویند هیچ ضرری بمقام امامت و ولایتش نمیرساند زیرا مقتضیات
 زمان و مصالح امرالله غیر از این را اجازه نمیداد و آنچه را که
 خلیفه ولی امرالله انجام دهد کسی را حق اعتراض نیست
 ولو شریعه الله را بدست کافری بسیار ده که سالهای متمندی
 در آن خانواده باقی بماند و امرالله هم پایمال خیالات شیطانی
 آنها شود اما همین اشخاص حاضرند که کلمات ناروا و تهمت‌های
 خارج از احصا و نشر اوراق بی‌مدرك و امضاء نسبت بفرزندان
 رسول خدا و قره عین فاطمه الزهرا و یاره جگر حضرت
 شهید الشهدا^۱ روح العالمین فداه طبع و منتشر نمایند و خود
 وجود اقدسش را از روز قیام بدعوت امرالله و توجه دادن مردم
 را بدیانت و خدا حبس و زنجیر کرده هر ظلم و جفائی را نسبت باو
 روا میدارند باینکه باتفاق دوست و دشمن جز تقدیس و طهارت
 و تنزیه و عبادت چیز دیگری از وی مشاهده ننموده حتی
 معجزات بسیار و آیات مبارکات بیشتر بار و اعیار مکرر از آن وجود
 مقدس بی نظیر مشاهده نموده معدلک بواسطه کثرت
 حقد و کینه و عداوت و ضغینه و حفظ مقامات رسمیه و نگهداری
 ریاست‌های شخصیت ضد آن مطالب را در میان مردم انتشار
 داده بلکه مبادرت بمقتربات و اکاتیبی نموده که شبه بعضی
 آنرا در قرون سابقه و ملل سابقه نمیتوان پیدا کرد جای بسی

تأسف است که معترضین عاقبت همان معاملته نمی راکه امم و ملل
 قبل پامو عود خود کردند در باره قائم منتظر موعود مجری و معمول
 داشتند و هنوز هم عبرت نگرفته و از خواب غفلت بیدار نگردیده
 بنشوار اراق تهمت و افترا مشغول میباشند • ولی برادران عزیز
 بدانند که عنقریب قدرت و قهاریت حق ظاهر و باطنا بر تمام
 عالم مستولی خواهد شد و یک موج عظیم این امواج ضعیف غیر
 طاهر و این خس و خاشاک پلید و غیر صالح را بساحل پرت خواهد
 کرد اگر عظمت و جلال امپراطوری روم و ایران توانست سراج
 و هاج مسیح و حضرت رسول اکرم را خاموش نماید دیگران هم
 توانند کاری از پیش ببرند هر چه درین صد و چهار سال کردند
 دیدند عملاً بضر خود ایشان و نفع ملت بهائی تمام شد آیا
 وقت آن نرسیده که از ایام گذشته و تاریخ انبیای سلف عبرت
 بگیریم و خود و ملت خویش را بشهرسازی ابدی گرفتار نکنیم فسا
 اصدق فی حقهم قول الله تعالی شأنه و جللت عظمته فی سورة
 الانعام وادارایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی
 یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تتعد بعد
 الذکری مع القم الظالمین و ذالذین اتخذوا دینهم لهوا و
 لعبا و عزتهم الحیوة الدنیا و ذکره ان تبسل نفس بما کسبت
 لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع وان تعدل کئی عدل لایؤخذ
 منها اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حیمم و عذاب

الیم بماکانوایکفرون یعنی هئانکامیکه به بینی توای محمد کسانیرا بطریق استهزا و تمسخر غرور و غور می کنند در آیات و بیانات مارویگردان از آنها تا اینکه مشغول شوند در بیانات و حکایاتی غیر از قرآن و اگر فراموشاند تو را شیطان از حکم اعراض یس منشین بعد از یاد آوردن این حکم باستمکاران و بگد رویگد ارو اعراض کن از کسانیکه دین خود را باز بچه خیال خود قرار داده اند و فریب داده است آنها را زندگانی و مال و زخارف دنیا و متذکر کن آنها را بمواعظ و نصایح الهی که مبادا گرفتار و هلاک شود نفسی بواسطه اعمال خود که در آن وقت نخواهد بود برای آن شخص هیچ دوست و شفیع جزی جز خدا و او نرند اگند جمیع دنیا و مافیها را برای رفع گناه خود قبول نخواهد شد از او آنها بید کسانیکه گرفتار شدند بجزای اعمال خود برای آنهاست جهنم و عذاب دردناک بواسطه کفر و انکارشان آیات خدا را •

۵۱ — برارباب عقل و کیاست و اصحاب نهی و فراست پوشیده نیست که مطالب متداوله بین الناس از حیث قابلیت ادراک برد و قسم است یعنی بعضی از مطالب بقدری واضح و قطری و بدیهی است که احتیاج بدقت و استدلال نداشته و ساده ترین و جاهلترین اشخاص بدون دقت و تفکر زیاد آنها را درک نموده تصدیق یا تکذیب مینمایند مثلاً تمام افراد بشر میدانند که موجود واحد نمیتواند متصف بصفی ضد خود گردد یعنی

محال است که شیئی هم موجود باشد و هم معدوم و هم ممکن نیست که نه موجود باشد و نه معدوم و با اصطلاح علماء منطق ارتفاع نقیضین و اجتماع نقیضین هنزد و محال است قسمت دیگر مطالبی است که فهم آن در اولین مرتبه خیلی مشگل است و احتیاج نسبتاً زیادی بتفکر و امعان نظر دارد و باید بواسطه مبادی ضروریه و بدیهیه آن مشکلات و مجهولات را کشف نماید و با مقدمات واضح بطریق استدلال آن مطلب مجهول را برای طرف مقابل توضیح و تشریح کند فلاسفه و عقلای عالم میگویند اگر کسی در مقام محاوره و مکالمه منکریدیهیات و ضروریات شد باید در قبال همچه شخصی سکوت صرف اختیار نمود و از وی روگردان شد و از مصاحبه و مکالمه با او بانهایت آرامی معذرت خواست زیرا بهترین جواب در همچه جائی همان سکوت و اعراض و گوش ندادن با اعتراضات آنهاست چنانچه بر طبق همین قانون عقلی و منطقی مکرراً در قرآن مجید امر با اعراض و سکوت از اینگونه اشخاص گردیده در سوره نساء میفرماید قوله جلالت قدرته فاعرض عنهم و توکل علی الله و کن باله وکیلاً یعنی روگردان شوای محمد از مردمان لجوج و تکیه کن بر خدا ای خود که او پنهانی کافی است برای اعتماد در سوره اعراف میفرماید خذ الصفو امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین یعنی قراگیرای محمد صفت عفو و بخشش را نسبت بمردمان بی ادب سآده لوحان

وامرکن مردم زابکارهای خوب و بسندیده و روگردان شـوـاز
مردمان نادان متعصب در سوره حجر میفرماید قوله تعالی
شأنه فاصدع بما توءمروا عرض عن المشركين انا كفييناك المستهزئين
در سوره والنجم میفرماید قوله جلت عظمته فاعرض عن تولي
عن ذكرنا ولم يرد الا الحياه الدنيا انك مبلغهم من العلم يعنى
روگردان ای محمد از کسانی که روگردانند از یاد ما و نمیخواهند
هیچ چیز را جز مادیات و دنیای فانی را این است مقدار فهم و
دانش آنها از حیات و زندگی این دنیا از این گونه مطالب در این
کتاب عزیز و مجید زیاد است ما عجلتاً بهمین مختصراً کتفا کردیم
تا مخادیم محترم عزیز ما متنبه و متذکر گردند که حضرت سید عالم
صلی الله علیه وآله چه عذایهای روحی و جسمی از دست معترضین
و مقترین و مستمیزین میکشیدند و چه صبر و تحملهای زیاد از سوی
ادبان و مسخره کنندگان مینمودند که راستی دل سنگ از رحمت
و مظلومیت و برد باری آن سانج صبر و استقامت شکافته میشود
چنانچه خود آنحضرت فرموده ما اودى نبي بمثل اوديت و حق
جل جلاله با انواع و اقسام مختلفه و بیانات رسیقه متنوعه آن طـر
قدس معنوی را تسلیت و دل داری میداد گاهی بآیه شریفه
فلاتذهب نفسك عليهم حسرات و زمانی بترانه مقدسه قل الله
ثم ذرهم فی خوضهم يلعبون هنگامی بتلاوت کلم آسمانی ذرهم
یا کفوا و تمتعوا و لهم الامل فسوف یعلمون و وقتی بت بیان

مقدس ذریع و من یکنب بہنذا الحدیث سنستدرجہم من حیث
 لا یعلمون و روزی بہ بیان معجز نظام ذریع و من خلقت و خیدا
 و ساعتی بنخمہ ملکوتی و لقد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون
 فانہم لا یکنب ہونک و لکن الظالمین بآیات ^{الہی} یکنب ہون و روزی بقرائت
 آیہ مبارکہ و ما ارسلناک علیہم حقیظا و امثال این بیانات مبارکہ
 قلب مقدس را کہ مستغرق حزن و اندوہ و فشار بود آرام و مطمئن
 ساخت خلاصہ مضمون آیات مبارکات فوق تقریبا اینست کہ
 میفرماید لایم نیست برای این مردم نادان لجاج اینقدر
 محزون باشی و قصہ بخوری و اگر ارا انتقام و تادیب و عذاب آنها
 را بمن تو مشغول کار خود باش و از تہمت و تکذیب آنها بیم مدار
 عنقریب ہمہ دشمنان تو را خوار و روئیلیل خواہم نمود و از بیسن
 خواہم برد و علم اقتدار و سلطنت روحانی و جسمانی تو را در جمیع
 بسط زمین بمی خواہم آورد عارف بزرگوار مولوی فرمایند
 مصطفی را وعدہ کرد الطاف حق

گر میری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را حافظم

بیش کم کن را ز قرآن راقضم

من تو را اندرد و عالم راقم

طاعنان را از حدیثت دافعم

نام تو بر زر بر نقرہ زنم

رونقت را روز روز افزون کنم

منبر محراب سازم بهر تو در حقیقت قهر من شد قهر تو
 نام تو از ترس پنهان میبرند چون نماز آرنده پنهان میشوند
 خفیه میگویند نامت را کتون خفیه هم بانگ نماز ای نه و فنون
 از هراسی و ترس کفار لعین بدینت پنهان میشود زیر زمین
 من مناره پرکنم آفاق را کور گردانم دو چشم عاق را
 چاکرانت شهرها گیرند جاه دین تو گیرد ز ماهی تا بمساجد
 هست قرآن مرتورا هم چون عصا کفرها را در کشد چون ازدها
 تو اگر در زیر خاکی خفته ای چون عصایش دان تو آنچه گفته
 گرچه باشی خفته بود زیر خاک چون عصا که بود گفت پاک
 قاصدا ترا بر عصایت دست نی تو بخسب ای شد مبارک خفتنی
 تن بخته نوجان در آسمان بهر بیکار توزه کرده کمان
 فلسفی آنچه پوزش میکند قوس نورت تیرد و زش میکند
 باری بر سر مطلب رویم همانطور که در صفحات قبل بعرض قارئین
 محترم رسید بعضی از مطالب و حقائق در توضیح و روشنائی
 بدرجه ایست که اگر کسی آن مطالب واضح را انکار کرد
 جز سکوت و اعراض تکلیف دیگری نخواهد بود بلی برخی از آیات
 مشابه و مطالب مجهوله دیگری هم هست که بینهایت قابل
 دقت نظر و تحقیق کامل است که باید مدتی امان نظر نمود تا
 بتوسط مبادی ضروریه و دیدیهی بمعانی و مشکلات وی پی برد
 و گاهی هم کلام طوری ادامی شود که دارای معانی عدیده

ووجوه مختلفه محتمله و تأویلات بعیده و قریبه است که
 استدلال بآنها در نهایت صحیبت و اشکال است و ظاهر
 بیانات باهم متناقض و متخالف است چنانچه حضرت امیرعلیه
 السلام همنامیکه یکی از خواص اصحاب را برای احتجاج و رفع
 سوء تفاهم بسوی خوارج نهروان فرستاد بوی فرمود
 لاتحاجوهم بالقرآن فانهم ^{جمال} ووجوه یعنی باخوارج بیانات
 مجمله قرآن استدلال مکن زیرا بعضی از آیات قرآن دارای
 معانی متعدده و وجوه متشابه محتمله است مقصود از ذکر
 این مقدمات این بود که خوانندگان محترم متوجه باشند که
 هر کس با حسن انصاف و حکم فطرت و قریزه طبیعت و منطق
 جبلی و حقیقی باید در کلیه قضا یا قضاوت نماید تا در کمال
 بیطرفی سوء تفاهمات و مناقشات مرتفع و مشکلات واضح و هویدا
 گردد و بلکه محور معدوم شود اینک ماصورت و عبارات این توبه
 نامه را که معارضین در اوراق عدیده منتشر نموده اند
 با آیات و کلمات دیگر حضرت باب الله الاعظم جل ذکره و ثنائیه
 پهلوی هم دیگر گرداشته باهم مقایسه مینمائیم و حکمیت آنرا
 بارباب انصاف و امید داریم و اینست عبارات توبه نامه « فداک
 روحی الحمد لله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت
 خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده و فحمد له
 ثم حمد الله مثل آن حضرت را اینبوع رأفت و رحمت خود فرموده

که بظهور عطف و نشر عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم پدایان
فرموده اشهد الله ومن عنده که این بنده ضعیف را قصدی
نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد
اگرچه بنفسه وجودم نهیب صرف است ولی چون قلم موفق
بتوحید خداوند جل ذکوه و معیوت رسول او و ولایت اهل
ولایت اوست و لسانم مقرر بر گل منزل من عند الله است امید
رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر
کلماتیکه خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرض هصیان
نبوده و در هر حال مستغفر و تائبیم حضرت او را و این بنده را مطلق
علمی نیست که منوط یا دعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه
من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان
جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه
حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعی مبطل است و این
بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف
و عنایات حضرت ناهنشاهی و آنحضرت چنان است که این
دعاگوزا بالطاف و عنایت سلطانی و رأفت و رحمت خود سرفراز
فرمایند و السلام بزاریاب بصیرت و انصاف مخفی و پوشیده نیست
که هر یک از طبقات مختلفه بشر نسبت بمقام و کسب و کار خود طرز
مخصوص در مقام نویسندگی و یا مکالمه و معاوضه یا کسائی بالاتر
از خود و یا مساوی و یا پائین تر از خویش دارند که در هنگام کتابت

و با حرف زدند بطرز مخصوص مراتب قوت و ضعف وی کاملاً آشکار و محسوس میگردد مثلاً انبیای عظام که از جنبه روحی و روحی خود را فوق عالم بشریت و لسانشان را لسان الله میدانند سبک و سیاق بیاناتشان مخصوص و معلوم است فی المثل در مقام مناجات با حضرت قاضی الحاجات که فوق و خالق جمیع موجودات است چنان در اقصی درجه عبودیت و تضرع و انکسار و محویت و نفی صرف مستغرق میشوند که احدی قادر بوصول آن مقام از خوف و بندگی نبوده و نخواهد بود پس از طریقی مناهج فنا و عبودیت که جوهر و حقیقت آن ربوبیت و الوهیت است چنانچه حضرت ناطق بحقایق جعفر ابن محمد الصادق علیه صلوات الله و سلامه میفرماید العبودية جوهره کئنهها الربوبیه و بموجب بیان مقدس عبدی اطمنی حتی اجعلک مثلی مخلص بخلمت ربوبیت و الوهیت و متردی بردای سلطنت و قدرت ملکوتی و جلال و عظمت جبروتی و موصوف بتمام اسماء حمئی و منصوت بنبوت صفات علیای الهی گردیده برای عمارت بلاد و ارشاد عباد از عالم غیب و ملکوت بجهان ملک و ناسوت یا سلطنت و قدرت عظیمی طالع میشوند که احاطه میکند کل من فی السموات و الارض را و چنان خوف ربوبی از سلطنت آن سلطان السلاطین در آمده و قلوب عباد جای گیرین میشود که حتی بزرگترین علما و سلاطین در مقام استلال دینی و قدرت

روحانی جرئت مقابلت و مقاومت یا کمترین عباد او نداشتند اینها
 آن سلطان عالم ملک و ملکوت در هنگام ظهور با قدرت و سلطنتی
 ظالم میشود که حتی سلاطین بزرگ و امپراطورهای عالم را بچیزی
 نمیشمارد و آنها مانند یک فرد عادی بشمرنگ میکند بلکه در
 بسیاری از اوقات مانند یک سلطان مقتدر بر آنها حکمرانی
 نموده و آنها را مأمور یا امر خود مینماید چنانچه اگر کسی بکتب
 آسمانی و الواح مخصوصه که از یراعه قدرت آن سلطان وجود
 نسبت بسلاطین عالم ملک عزت زول یافته مراجعه نماید بتمام وضع
 این مطلب بروی مکشوف خواهد شد اینک برای اثبات این
 موضوع توقیح منیع که از یراعه حضرت مالک الملکوت حضرت
 باب الله الاعظم جل ذکره و ثنائیه بافتخار محمد شاه قاجار
 عرصه در یافته در این اوراق مذکور میشود تا همه برادران محترم
 مخصوصاً محصلین و علمای اعلام مطلب را بکمال خوبی درک
 نموده و با این ورقه توبه نامه مستغنصرت مقایسه کرده سپس
 از روی انصاف قضاوت نمایند قوله جل کبریا ته هو المتکبر
 العلی الاعلی حمد و سپاس بی مثل و قیاس حضرت حی قیوم را
 سزااست که لم یزل بوده و شیئی در ساحت قدس کبریائی او با او نبوده
 و لایزال بعلو کافوریه کینونیه ذات ازلی خود دست و شیئی
 در عالم عما^۱ بحث یا اونیست الان کان الله بمثل ما کان اشهد
 ان لا اله الا اولیس کمثلہ شیئی و هو العلی الکبیر اشهد الله

ومن هوقى علمه بان توحيدده ونبوة حبيبه وولاية اوصيا رسوله
صلوات الله عليهم لم يظهر الا بمرآت رابع لم يكن نفسه الا
ظهور مر يا ثلاثه ولذا اخلقنى الله من طينة لم يشارك فيها احد و
اعطائى مالا يدركه البالغون ولا يقدران يعرفه الموحدون الا
بعجز صرف عند آية من آياتى ولولم اعرفك بما وهب الله لى ما
حدثتك بنعمة ربي ولما اخاف الله ربي وان الاجل اقرب من كل
شيئ الى العبد اعرفك به لثلا كنت تارك حكم من بقيته الله
مولاك العظيم وكفى بالله على شهيد الا انى اناركن من
كلمة الاولى التى من عرفها عرف كل حق ويدخل فى كل خير و
من جهلها جهل كل حق ويدخل فى كل شرف وريك رب كل شيئ
رب العالمين من عمر كل ما يمكن فى الامكان ويعيد الله بكل
عمل خيرا احاط به علم الله ويتقوى الله وكان فى قلبه اقل مما
يحصى علم الله بغضى فيحيط كل عمله ولا ينظر الله اليه ويسخط
وكان من الهالكين لان الله قد جعل كل خيرا احاط به علمه
فى طاعتى وكل نار يحصها كتابه فى محبتي وان اليم كانسى
اشاهد فى مقامى هذا كل اهل محبتي وطاعتى فى غرفات الرضوان
واهل عداوتى فى دركات النيران ولعمري لولا الواجب من قبول
امر حجة الله روحى ومن هوقى علم الله فداه ما اخبرتكم
بذاته عجزته وفضل الله عليه قد جعل الله كل مفاتيح الرضوان
فى يمنى وكل مفاتيح النيران فى شمالى بل ان امر الله فى حقى

اکبر من ذلک لو کشف القناع منه لایؤمن به الامن اخذ الله عنه عهد ولا یمته وان مجمل الذکر انما النقطة التي تدوت بها من ذوت وانئی انا وجه الله الذی لایعوت ونوره الذی لایقوت من عرفنی ورائه الیقین وکل خیر و من جهلنی ورائه السجین وکل شر وان موسی علیه السلام لما سئل قد تجلی الله علی الجبل بنور احد من شیعة علی علیه السلام كما صرح بذلك حدیث المشهور من قصص النور تنور الله نوری لان عدة اسمی مطابق باسم الرب الذی قد قال سبحانه وان تجلی ربک للجبل ولا تعظم فی نفسک فانه ما بقی لنفس ذکرا لانه کر الله ربک ذوالجلال والاکرام ۰۰۰ قسم بحق مطلق که اگر کشف عطا شود مشاهده مینمائی کل را در همین دنیا در نار سخط خداوند که اشد و اکبر است از نار جهنم الامن استظل فی ظل شجرة محبتی فانهم هم الفائزون و این امری است که حضرت صادق علیه السلام میفرماید و در حدیث مشهور و مفصل که از علامات رجعت سؤال مینماید میفرماید یظهر فی سنة الستین امره و یعلو کره خداوند شاهد است که مرا علی نبود زیرا در تجارت پرورش نموده ام در سنه ستین قلب مرا ملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجة الله علیه السلام فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه امر مستورا و رکن مخزون را یبشانی که از برای احدی حجتی باقی نماند لیهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه و در همان سنه

رسول و کتاب بحضور آنحضرت فرستادم که آنچه لایق بساط سلطنت است در امر حجت حق اقدام شود و قسم بحق که امروز من بیت الله واقعی و کل خیر من احسن بی فکانما احسن بالله و ملائکته و کل احبائه و من اسائنی فکانما ساء بالله و اولیاء الله بل ان الله و احبائه اجل مقام من ان یصل بفنائهم خیر احد او شره بل الی یصل کل ما یصل و ما وصل الی فهو یصل الی نفس الواصل فوالله ی نفسی بیده انه لم یسجن الانفسه لان ما کتب الله علی یقضی و لن یصیبنا الا ما کتب الله علینا فویل لمن یجری الشر من یدیه و طوی من یجری الخیر من یدیه و ما اشکوا لی احد الا الی الله لانه هر خیر الفاصلین و لیس لاحد قبض ولا بسط الا به و هو القوی العزیز مجمل قول آنچه انسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف حجب شود محبوب کل من و احدی مرا منکر نخواهد شد ولی این ذکر عجب نیاورد حضرتت را بلکه مؤمن موحد که ناظر بخداوند است ماسوی را عدم بحت می بیند و قسم بحق که بقدر خردلی تمنا می آید از آنحضرت ندایم و مالک شدن دنیا و آخرت را شرک محض میدانم زیرا که سزاوار نیست که موحد فیرا نظر نماید چه جای آنکه مالک شود او را و بییقین میدانم که مالک کل موجود و مفقود را بتعلیک حی محبوب و بقدر قسح عشر خردلی شرک بخداوند نیاورده ام و ندب او را نکرده ام و راضی بظلم نشده ام فحمد الله ثم حمدا لا حزن لی لانی

فی رضا مولا فی وری وکافی فی الفردوس مثلند بدکرالله
 الاکبروان ذلك من فضل الله علی والله ذوالفوز الکبیر بحق
 خداوند که اگر بدانی آنچه میدانم کل سلطنت دنیا و آخرت
 را میدهمی بر اینکه مرا رضی نمائی در اطاعت حق و در مطلب
 همه هست مرا بآنحضرت یکی در آمدین و آن این است که
 سلطان شوی قوم را که در قرآن خداوند اولی یأس شدید
 در حق ایشان فرموده و رحم کنی نفس خود را از سخط خداوند
 در قیامت ثابین و القرین و سلیمان و ملکهما ان الدنیاتغنی وکل
 الی الله یحشرون و اگر قبول نفرمائی خداوند عالم کسی را
 مبعوث فرماید لاقامة امره وکان وعدالله مقفولا و یکی در امر
 دنیاست چون خائف از حق که ترک عهد شود اینست مرحوم
 معتمد شیخ را خلوت نمود حتی حاجی ملا احمد را هم امر نمود
 بیرون رود بعد از آن گفت میدانم کل اموال ظلم است و مالک
 آن حجت خداوند است حال کل را و امیدگام با و از تو اذن
 میطلبم در تصرف او و امروز قیامت توحقی عالم نیستم حتی آنکه
 انگشترهای دستش را بیرون آورده و داد و من قبول نموده و
 رد نمودم با و و توبه او را قبول نموده اذن دادم که تصرف نماید
 اشهد الله و کفی به شهیدا حال هم یک دنیا او را نمیخواهم
 مال حجت است کل اموال او و هر قسم لایق است آنحضرت
 در اموال آن امر نماید این بود قسمتی از توفیق مقدم حضرت

نقطه اولی جل ذکره الاعلی که بافتخاریک سلطان مستبید
 جبار قهار محمد شاه قاجار از محبس سخت و تنگ قلعه ماکودر
 نهایت عزت و اقتدار از قلم اعلاى حضرت ملیک مختار عز نزل
 یافته و چنان سطوت و هیمنه بی حد و حصری از خلال سطور
 آیات منیع و بینات رفیع اش ساطع و لامع است سلطان سهل
 است که جمیع عالم امکان و من فیہ را در نزد قدرت و سلطنت
 خود که از جانب حق جل جلاله بآن وجود اقدس عطا شده است
 حقیر و کوچک بلکه معدوم صرف و لا شئی بیعت می شمارد و برای
 احدی قوه و قدرتی جز ذات مقدس الهی معتقد و قائل نمیگردد
 انصافاً آیا هیچ عاقل با وجدانی میتواند بگوید که صاحب این
 بیانات با وجود این مضامین عالیه که دلالت بر قدرت غیر
 محدود دارد در پیش یک بیجه شانزده ساله که دارای
 هیچگونه قدرت و حکومتی نیست العیاذ باللہ این همه
 عباراتی که دلالت صریحه بر ضعف نفس و حقارت و مسکنت و
 عجز و لا به نماید بنویسد گمان نمیکنم هیچ شخص منصف
 با وجدانی این مطلب را تصدیق کند اینک برای استحکام
 این مطلب و توضیح بطلان این توهمات و خیالات لاج مقدس
 دیگری را که بافتخار وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی از سماء
 مشیت تمام درونازل گردیده ذکر می نمایم تا بر مقام سلطنت
 حقیقی و قدرت و عظمت و جلال آن ملیک ملک و ملکوت مطلع و

آگاه شويد قوله جلت قدرته وعظم سلطانه بسم الله القهار
 الشديد اشهد الله ومن هو عنده بانه لا اله الا هو العزيز الحكيم
 واشهد لما احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه في جبروت
 عزته وملكوت عظمته لا اله الا هو الفرد القائم القدوس المنيع
 وبعد الحمد لله الذي قد اخصني بما اخص به اوليائه
 واكرمني ما اخصني به اصفيائه وحناني بما وهب به اوليائه
 فله الحمد حمد ائيبني لجلال قدس عزته وجمال نور طلعته
 حمد ايفوق به على كل حمد ويستعلي على كل ذكر ولا يستحق
 به الا اياه ولا ينبغي لاحد سواه وانه لهو العزيز المتكبر المستعان
 فكيف اقول وبمن اقول وانك انت لا تستحي عن الله وتصبر على
 النار ولا تخاف من غضب الجبار ولا ترجو يوم الذي وعد الرحمن
 عباده الذي فيه يقضى بالحق كما صبر وما صبرك الا على سخط
 الله اولم تتفكر من اول يوم الذي سمعت ما سمعت الى يومئذ
 كيف قضى عليك ساعاتك ودقائقك اتظن انك في عيش وراحة
 وهزة وكرامة لا ورى الذي خلق الحبة وبر النسمة ومن اول يوم
 سمعت فرض عليك بان تمشي على الثلج بصدرك الى الذي
 سمعت ذكره وتبين الحق عنده وتبينه فويل لك وما قدمت
 يدك اضرحت بمقدمك ورضيت بعزتك وان ورائك ذلة عظيمة
 ولا عز فيها واشد العذاب ولا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت
 بمن هو والحجة عليك وعلى الكل سائر الله عليه وكان هذه آيات

محكمه وبراهين مؤكده التى لا تقم بها احد من اهل الارض
وانه لعلى حق محض يمثل حق الذى كان الله عليه ورسله
واوليائه وان مبلغ عرفانك ووزن ارشادك لم يكن لدى بقدر
مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع بامر اراد ان يتبين وجمع على قدر
قوته اسباب السحر لاثبات كذبه وادعائه الباطل بين رعيته
فوالذى خلق كل شئ لانه انت ابعد موفقائه واذل مقامه
عند الله عنه وان الذين كانوا من قبلك ما ضحوا بمثل ما انت
صنعت وما حكموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرئت القرآن
لكم دينكم ولى دين ان كنت كافرا فلك ما عندك ان لم تنصر الحق
فكيف تجذله وان لم تتبعه فكيف تسجنه كان الله ما خلق
فى قلبك ذرة من الرحم ولا فى وجهك اقل من ذلك الحينا
فان لك ولم تعدك ونعمة الله وغضبه عليك وسطوته وسخطه
كان دائما فى حقك ما عشت الا بالنار وما صبرت الا عليها وكل ما
صنعت بي كان الله صانع بي هو الذى قدر البلاء لاوليائه
واجرى القضا لا حياءه وهو الذى كتب على ما كتب ولكن ويل لك
حيث اجرى الله الشر على يدك وطوى لى بما صبرت فى سبيل
ربى حتى اتانى اليقين واننى انا ما كنت غافلا عن كفرى ولا
مجبويا عن طغيانك وما رأيتك من قبل الا شيطانا مريدا ولا
ارايك الا جبارا عنيدا واننى انا النور الذى اودعنى الله فى
صلب آدم وامر الملائكة تعظيمه له بان يسجدوا لى لنفسه

فسجدت كلهم اجمعون ولو كان واحدا او اثنين او ثلاث بسـ
 الحمد لله الذى جعل اليوم عرفاء الاقـ كما مطيعين وابلغنا
 الحكماء متبعين والعلماء الاتقياء مسلمين والارواح المقدسه
 من اهل العز واليهاء ساجدين: تانك انت لم تعرف احدا
 منهم ولكن اسمائهم معروفه وشعائهم مرفوعه لم ينكرهم احد
 من اهل العلم والفضل ولا يسبقهم احد بالقول والعمل وكلهم
 يومئذ يلعنوك ويتبرؤون عنك وكلهم الملائكة التى سجدت لله
 تعظيما لذك النور وانك انت ذالك الابليس الذى استكبرت
 من قبل وما فى جنـك لم يكن عند الله الانفسك وان الذى انت
 ركبته هو اذ يتك الذى ملاء شرق الارض وغيرها فويل لك ولمن
 اتبعك كلكم اعداء الله واصحاب النار خلقتم منها وترجعون
 اليها نياياها الكافر البعيد والجبار المريد فاعلم ان الله قد
 اقتضحك بعلمك وان الله سبحانه يحكمك قد اظهر ارتدادك
 عن دينك واخترت الكفر على اهل مذهبك بعثلى ما قال يزيد
 فى شعره اتظن انك قد افلحت ولئن الدين هم يدقون
 نظرم عن امرك يعرفونك ولا يشتهه عليهم امرك بانك لما
 اخترت اضل الانعام التى لم يك غوق الارض مثلها فى الحمق
 والضلال وجعلتهم صاحب المجن الاول وانهم قد رغبوا
 اليه وخضعوا اليه واستعدروا كلهم ما فعلوا به رايت ان احدا
 منهم لم يتبعك فى كفرك لذ ارضيت ان تجعل حراسه

عباد الله الذينهم على غير مذاهبه ومد مذهبك ودون فتاويه وخذعك
كفاراً يؤمنون بالله وبرسوله ولا يبال الله فوالذي يعلم السر
وسمخ النجوى انهم يتبرئون عنك ويلعنونك حتى سمعت يادني
من هراعلم بينهم بانك قد نزلت من شجرة الكفر وعقد مساء
وجودك بما الشيطان فكفالك ذالك العار بان الكفار
يطعنونك ويلعنونك وظهرفى السموات والارض بان الذى هو من
شجرة الرسول وشرة البتول على علومعرفته وتوحيدده وظهور
تقديسه وتفريده سجن بايدى اهل الكفر فانصف وصل على الذين
امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذالك العار بان يختاروا
الكفار على من ولد فى الاسلام فعليك لعنة الله ولعنة ملائكة
السموات والارض وما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظلم
وانك انت كيف توقن بيوسف النبي وموسى ابن جعفر الوصى
عليهما السلام لانهما سجننا بغير حق وما كان ذالك الاكرامة
من الله على وموهبة من عنده لدى وسنة من سنن اولياء الله
فى حقى فان عليك وعلى دينك وعلى الذى لم يلعنك بدينك
ما دخلت سجن الثانى الا ليظهر كفرك ويعلن تعصبك لابن
رسول الله فى ملكوت السموات والارض كلها اتخذ ربي بالقتل
وهو شمار الموحددين وسنته المصطفين فعليك لعنة الله ان
استطعت ولا تفعل ثم عليك سخط الله ان استطعت ولا تفعل
ثم علينا غضب الله ان استطعت ولا تفعل وانى متوكل على الله

وملجأ ظهري الى الله وملتقى نفسي بين يدي الله وهو حميى
نعم المولى ونعم النصير عليه توكلت واليه ائيب ولكن لعمرى
انك انت ما استطعت وان نفسك اشقى من ذلك ولكن لم يكن
مثلك فى جندك وان الذى خلقنى يحفظنى من سوء فصلك
ويجعلنى فى كهف رحمته وحصن قوته وعزته والا اى شرف مثل
هذا يحب الله لى الشهادة واختصنى بما اختص اهل الولاية
سيما على امر مثلك جبار الغيـد والشيطان المرید الذى
ما جعلك الله على مقعدك الا ليعذبك به وينتقم منك به
ولولم اخف عن الذين اتبعونى لخيرتك باسمائهم ولا رسلن
اليك كتبهم وانهم لا يكاد يحصون وكلهم لا يلتفتون اليك
ولا ينظرون الى مقعدك الا كارض وقعت عليها ميتة واحاطتها
الكلاب ونهايا يكون منها حتى تفرغ وانك ورى اذل من هذا
قد قضى من عمره ما قضى ولم يستحق وترضى بمن هو صغير السن
معدك العلو والعلم والفنا والعز قد رضيت له بمنتهى الذى
ما استطعت دونه وان استطعت لاشك انك انت ما بقيت
شيئا قد خرقت كل حجب الحيا و عارضت الجبارين كمتك و حاربت
القهار بحلمك ترسل الى عالم السنة خلع السلطنة و هو هبست
لطفل الذى لا يعرف الحر من البرد منصب الجلالة وتأخذ عن
صاحب ملك الدنيا والآخرة الذى قد جعل الله جنده ملائكة
السموات والارض وحجته آيات كل شئ ولا يستحق عن الله

ولانتاً ثوباً راحه فما والله اكتسبت الآثام وما اكتسبت الأرضا
 الرحمن تلك ما عملت ولي ما صبرت فيحكم الله بيني وبينك
 بالحق اله هو الواحد القهار وانه له العزيز الجبار وحبى الله
 ثم محمد ثم آل الله وكفى بالله على شهيد اسبحان الله ربك
 رب العزة رب كل شئى عما يصفون. وسلم من عنده على الذينهم
 على ربهم يتوكلون والحمد لله رب العالمين * انتهى

انگيزنده تعصب و لجاج و عناد از ابصار و بصائر ناظرين
 بحقايق امور و مطالب برداشته شود و باخص انصاف و بى غرضى
 باين بيانات پراز عظمت و سطوت ناظر با شيم البته بايد تصديق
 كرد كه تا نكوتن هيچ مدعى مظهريت و رسالتى از اول عالم خلقت
 نا ظهور قائم آل محمد جل ذكره و ثنائيه باين قدرت خارق العاده
 و شجاعت و استقامت فوق التصور و اين سطوت و جلال و هيمنه و
 كمال و اظهار سلطنت و قهاريت از هيچيك از انبيا و مرسلين
 مستقل اولوالعزم ديده نشده حضرت كلیم عليه السلام بنص
 قرآن مجيد ففررت منكم لما خفتم اقرار بترس و فرار نمود و در حضور
 فرعون فعلتها اذ اوانا من الضالين اظهار و اعتراف صريح بگناه
 و گمراهى نمود فرمود و حضرت مسيح الله له المجد و العلا چنانچه
 در اوراق قبل گذشت بحوارين قدغن اكيد فرمود كه اورا بمسيح
 موعود بودن پيش مردم معرفی نكنند علاوه در مجلس پيلاطس
 سكوت موعود اختيار فرمود بلكه فرمود اين مطالب را تو ميگوئي و

حضرت سراج و حاج و صاحب مصراع صلی الله علیه و آله از دست فشار مشرکین و ظلم معاندین در میان جوانی پنهان گشته از مکه معظمه فرار نمود و چندی هم در میان بیابان در غار ثور پنهان بود ای عقلای عالم ای منصفین ام ای عارف و عامی ای عاکف و یادی شمارا به خدای پاک و وجدان تابناک خودتان قسم میدهم که در همین تاریخ و کتابی دیده و شنیده اید که یک پیغمبر و مظهر الهی مانند حضرت باب الله الاعظم جل اسمه از همان روز اول اظهار امر خود با وجود حبس و ابتلا و تهدید و بلا چه آیات مهیمنه فی از سما مشیت حق بر قلب مقدمش نازل و با چه اشتیاق و عشق عجیبی تمنای شهادت در سبیل محبوب عالمیان نمود سبحان الله با وجود اینکه ممکن بود بیت الله مکه مکرمه یا مدینه منوره معظمه را ملجأ و ملاذ خود قرار دهد تا اذیت و آزار احدی بنص آیه شریفه من دخله کان آمنا بوجود اقدسش نرسد و از همانجا نفحات مشک بار آیات الهی را بمشام عالم و عالمیان برساند معدن الك حنظل پلاراد در راه محبوب شیرین تر از شهد و شکر شمرد و با آغوش باز قضای الهی را باین نهایت شادمانی استقبال نمود عجب اینجاست که بموجب نص تاریخ در عین حبس و ابتلا مکرر در مکرر ابواب فرج استراحت بر روی مقدمش مفتوح گردید با همه اینها رنج و عنایا در راه خدا

بر راحت و رخا تر جیح داد و بجائی هجرت یا فرار نمود منجمله
 هئنا میکه حضرت از مکه معظمه بسمت وطن عزیز خود شیراز
 مراجعت مینمود حسین خان حاکم شیراز جمعی از قلامان و
 مأمورین دولت را برای جلب آنحضرت از بین راه و آوردن آن
 حضوت را تحت الحفظ بشیراز مأمور نمود همینکه مأمورین
 دولت در وسط راه بآنحضرت رسیدند جلال الهی و محبت
 روحانی از آنحضرت در قلب آنها جایگیر شد علاوه بر مقام سیادت
 آنحضرت و انتسابش بمقام مقدس حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه وآله این خلوص و ارادت را بیشتر محکم نمود
 رئیس مأمورین دولت خواست حضرت را شناخته و نادیده
 فرض نکند و از حضرت جدا نشود و بگردد و حکومت بگوید که هر چه
 جستجو کردیم اورا نیافتیم یا این فکر و خیال خواستند از کنار
 حضرت بگردد که آن وجود مقدس بآنها سلام نموده فرمودند
 قصد که بجارادارید رئیس مأمورین تجاھل نموده عرض کرد که از
 طرف حکومت فارس مأموریتی داریم که باید بآنجا برویم
 حضوت فرمودند چرا قضیه را از من پنهان میکنید من میدانم
 شما مأموریت دارید که مراجع نموده بشیراز وارد کنید همینکه
 مأمورین این خارق العاده و احاطه علمیه غیبیه الهیه را
 مشاهده نمودند بر محبت و اخلاصشان افزوده گشت عرض
 کردند پھر جائه میل مبارک باشد تشریف ببرید و ما شما را

ندیده فرض میکنیم و جواب حکومت را هم میدهیم زیرا میترسیم
که وجود اقدمت در محضر این ظالم قدار بادیت و مشقت
گرفتار شود حضرت فرمودند من قضای الهی را بجان و دل
در نهایت اطاعت و انقیاد میپذیرم و شما هم میگویید با دولت
خود خیانت نکنید و مأموریت خود را در نهایت امانت انجام
دهید آنها هم اطاعت نموده با حضوت روانه شیراز شدند
همین نحو هنگام ظهور و باو طاعون در شیراز و حرکت آنحضرت
بسمت اصفهان و معرفی کردن خویش را بحکومت و علمای
آن شهر همین نحو و قتی که مأمورین دولت بحکم وزیر اعظم
حاجی میرزا آقاسی آن جوهر فرد و تشرف و انقطاع را بسمت
طهران میآوردند در سیاه دهان قزوین جمعی از ارادتمندان
حاضر شدند که آن حضرت را مستخلص نمایند آن مظلم قبول
نفرمودند ایضا مأمورین دولتی هنگامیکه بقم رسیدند
بواسطه کثرت اخلاص و ارادت و هجائی را که از آنحضرت در
بین راه دیده بودند عرض کردند ممکن است در صحن مطهر
حضرت معصومه سلام الله علیها متحصن شوید و تا آخر عمر
ایام را براحات و خوشی بگذرانید فرمودند قضا و یلائی که
از جانب حق نصیب من شود در نام من از هر چیز شیرین تر و
گوارا تر است شرح این قضایا و قضایای دیگر موقوف بکتاب تاریخ
است هر کس خواهد مراجعه کند تا حقیقت حال بروی واضح و

آشکارا زود باری برگردیم باصل مطلب بموجب نص کتاب مقدس توراة حضرت کلیم علاوه بر فرار اول از مصر و رفتن پیشش شعیب مرتبه دوم هم بعد از مخلع شدن بخلعت نبوت بامقداری از جواهرات و اثاثیه مصریان که بعنوان امانت و عاریت گرفته بودند نصف شب با بنی اسرائیل و اموال مصریان از شهر مصر فرار نموده به بیابان سینا رفت همین نحو حضرت مسیح علیه الاف التحية محض تحقق مصداق نبوت حضرت اشعیا قریه ناصره را ترک گفته بکفر ناحم آمد تا نبوت (۱) اشعیا در حق او ثابت گردد و دلیل بر موعود بودن او شود چنانچه در انجیل متی باب ۴ آیه ۱۳ مذکور است اما حضرت باب الله الاعظم روح الوجود لعظمته الفدار دولت ایران در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی در نهایت ظلم و ستم و عنف و اجبار بصوب آذربایجان روانه فرمود و در ماکو و چهریق حبس نمود تا آنکه بالاخره در عاصمه آذربایجان شهر تبریز آن گوهر یکتا را بمقام شهادت رسانید تا مصداق بیان حضرت باقر که تقریباً هزار و بیست سال قبل اخبار فرموده بود کاملاً محقق و واضح گردد و بر تمام عالم و عالمیان مانند آفتاب جهانتاب

(۱) و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است بجلیل روانه شده و ناصره را ترک کرده آمد و بکفر ناحم بکناره دیوار خود زبولون رفت تا لیم ساکن شده تا تمام گرد آنچه بزبان اشعیا نبی

هويدا و آشکارگشت که آنچه رانمه همدی و روایات تقوی
 سلام الله علیهم اجمعین که قلوب مقدسه شان مهبط انوار
 الهی بود در خصوص قائم موعود تماما بمرحله شهود رسید حتی
 محل شهادت آن شهید راه حقیقت را هم قبلا در اخبار و احادیث
 معین فرموده بودند چنانچه در کتاب سیزدهم بحار ص ۳۰۰
 مجلسی علیه الرحمة در باب علامات ظهور در صفحه ۹۹ مسطور
 است عن ابی بصیر عن ابی عبدالله قال قال ابی لابی لنا من
 آذ ربایجان لا یقوم لها شیئی واذ اکان ذالک فكونوا احلاس بیوتکم
 وابدوا ما لبدنا فاذ اتحرك متحرك فاسمعوا لیه ولو حبرا
 والله لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی
 کتاب جدید علی العرب شدید یعنی از ابی بصیر از حضرت
 صادق روایت شده که گفت فرمودند بدیدم امام محمد باقر
 فرمود که ناچار است قائم ما از رفتن با آذربایجان و هیچ چیز
 جلو این رفتن را نخواهد گرفت و اراده الهی قطعاً وقوع خواهد
 یافت هنگام وقوع این فاجعه عظمی و روزه کبری در خانه های
 خود بنشینید و از منازل خود بیرون نشوید تا وقتیکه مادر رنگ
 داریم شما هم درنگ کنید بعد از آن هر وقت حرکت کننده شی

 گفته شده بود که زمین زبولون و زمین تغلیم راه دریا آن طرف
 اردن جلیل امتها • قوی که در ظلمت ساکن بودند نوری
 عظیم دیدند و بر نشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید •

بجنبش آمد بشتا بید بسوی او و اگر چه کسان کسان با سینه باشد
 بصریح میفرماید بعد از وقوع بشهادت حضرت نقطه اولی
 منادی و بعد اکننده وداعی دومی بید خواهد شد که مقصود
 حضرت بهاء الله جل ذکره است باندازه بی امام هم نام
 علیه السلام مقام منادی دوم را اهمیت داده که میفرماید
 هنگامیکه صدای داعی دوم را استماع نمودید و لو با سینه باشد
 بسوی او بشتا بید بعد از آن میفرماید قسم بخدا می بینم
 قائم را میانه رکن و مقام که مردم را بکتاب تازه و قانون جدید
 دعوت میکند این کتاب جدید و دعوت بقانون تازه بر عرب خیلی
 بیدید است قسم بذات مقدس حق که اگر نبود برای صحت و
 صدق این ظهور اعظم جزمین حدیث شریف دلیل و حجت و
 برهان دیگری البته همین بیانات مقدسه عالمی را کفایت
 مینمود و برای متدین حقیقی و منصف واقعی بهترین راهنما بود
 بعد از اطلاع بر این مطالب توجه قارئین محترم را بنکات ذیل
 معطوف داشته عرض مینمایم شما را بخدا تصور کنید کسیکه
 در دست یک سلطان مستبد قهاری مثل محمد شاه قاجار و
 یک وزیر چار مطلق العنانی مثل حاجی میرزا آقاسی محبوس و
 مسجون باشد و دائما در تحت تهدید و تشدید و قتل و توعید
 ساعات و ایام خود زانگه راند ملاحظه کنید با چه قدرت و عظمت
 عنوان لوح مقدس خود را باین آیه مبارکه (سوال المتکبر الصلی

الاعلیٰ) مینگارد و با چه صراحت لهجه ئی خود را مولا و آقا و سرور سلطان میخواند علاوه قدم بالاتر فرا گذاشته بانهایت وضوح در این لوح سلطان میفرماید من دارای سلطنت و مقامی هستم که احدی از بزرگان و موحدین قدرت فهم آنرا ندارند تا چه رسد بوصول آن مقام من بعد از ذات اقدس الهی مبدء و منبع خلقت تمام موجودات بوده و میباشم ایضا میفرماید منم آن حی ابدی که هرگز فنائی برای او متصور نیست در همین سوره مبارکه محمد شاه را تهدید صریح فرموده میفرماید فویل لمن یجری الشر من یدیه یعنی وای بر کسیکه شری توسط او بمن برسد و باز میفرماید قوله تعالی و قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی و کل خیر من احسن بی فکنا احسن بالله و ملائکته و کل احبائه و من اسائنی فکنا اساء بالله و اولیاء الله ایضا میفرماید قوله جل ثنائه مجمل قول آنچه انسان نمندارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف حجب شود محبوب کل منم و احدی مرا منکر نخواهد شد بلکه مؤمن موحد که ناظر بخداوند است ماسوی را قدم بخت می بیند .

و در لوح وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی آیات رشیده و بیانات وثیقه ئی مشاهده میشود که از ابتدای عالم وجود چنین قوت و عظمتی از هیچ پیغمبری ظهور و بروز ننموده ای صاحبان انصاف و تفکر قدری در شوکت و قدرت صاحب این آیات با هرات

نظر فرمائید و ملاحظه کنید وزیری را که رتق وفتق و حل و عقد
 یک امپراطوری عظیمی مثل ایران آنروز در دست دارد و قادر
 بر قتل و امحاء و هب و غارت اشخاص دست حضرت نقطه مشیت
 در عین مسجونیت و مظلومیت در لوحی که در حق وی عزت زول
 یافته مکرر در مکرر آن وزیر مستبد جبار را کافر و مشرک و بیدین و
 ملعون و کمزاز سنگ و ست تراز شیطان و فرعون و یزید این معاویه
 خواننده و پشت سر هم آیات و بیاناتی میفرماید که خلاصه
 مضمونش اینست لعنت خدا بر تو باد اگر نتوانی مرا بکشی و نکشی
 قهر خدا بر تو باد اگر نتوانی مرا بکشی و نکشی غضب خدا بر تو باد
 اگر نتوانی مرا بکشی و نکشی با آیاتی میفرماید که مضمونش اینست
 لعنت خدا و جمیع ملائکه آسمانها زمین بر تو باد میخواستی حق
 و حقیقت را باین حبسها و ظلمها محو نمائی و از بین ببری مطمئن
 باش که قطعا نخواهد شد و حق ازین نخواهد رفت ای بیحیا
 ای پیشم ای از فرعون شقی تر و ظالمتر مرا تهدید بقتل و کشتن
 میکنی و حال آنکه شهادت بهترین تاج پرا ز افتخار موحدین
 و برتریدگان خداست بف بر تو و تنف بردی انت بی حقیقت تو
 و تنف بر کسانی که لعنت نکنند تو را بر این عقیده زشت تو
 مطمئن باش که تو نمیتوانی مرا بکشی خدای خالق من من را
 از شر تو حفظ خواهد کرد چه بگویم و با که حرف بزنم تو که حیا
 نداری تو که از خدا نمیترسی و وظیفه تو آن بود همینکه ندای

حق را شنیدی دست از همه کارها بکشی و با سینه روی بسرف
 پیش من بیای و حضور من مشرف شوی و ای بر تو وای بواعمال
 زشت تو بمنصب و مقام خود مینازی و ضروری عنقریب در همین
 دنیا بدلت و خواری بزرگی مبتلا خواهی شد که عزتی در عقب آن
 نباشد و در آخرت هم بعد از اب الیمی گرفتار شوی که هر چه
 فریاد بکنی شفیع و یار و یاری برای تو میسر نشود نگاه کن که بر
 چه شخص حکم میکند حکم میکند بر کسیکه او حجت خداست
 بر تو و بر جمیع اهل عالم و دارای آیات محکمه و براهین متقنه ای
 است که تمام اهل زمین عاجزند از اثبات بمثل آن آیات انتهی
 ای آسمانها این حقائق را بشنوید ای زمینها این حقائق
 را در گوش خود قرار دهید ای ذرات کائنات باین آیات پر عظمت
 و جلال متوجه شوید ای ملل و نحل عالم از کابوس غفلت بیدار شوید
 ای عقلا انصاف دهید ای علما از شایق تعصب فرود آئید ای
 حکما در سطوت این بیانات قدری تأمل کنید ای ناشرین اوراق
 کذب و سست بنیاد از خدا بترسید و در مضامین مملو از قدرت
 و قوت این مبانی و معانی ساعتی تفکر و تعمق نمائید تا مطلب
 كالنار علی المنار و كالشمس فی رابعة النهار بر همگی واضح و
 آشکار گردد اینک بر سر مطلب آئیم و لحن القول بیان است
 چنانچه در قرآن شریف میفرماید و لتعرفنهم فی لحن القول
 با هم مطابقه و مقایسه کنیم تا ارباب فراست و اصحاب کیاست

دریابند که سهارا با سهیل و قطره را با سیل خزف را با صد ف
 و در باب را با عقاب نتوان همسروا نیاز دانست چنانچه در سابق
 مذکور گشت ملاحظه فرماید که الهیه در مقام تشریح و نزول آیات
 سبک و سیاق مخصوص بخود دارند که آن روح سلطنت و
 عظمت و جلال ملکوتی منحصر بخود آن ذوات مقدسه ایست که
 همه اهل عالم از اتیان بمثل آنها عاجز و قاصرند نه آنها بر منبک
 دیگران در مقام تشریح احکام آیات نازل میفرمایند و نه دیگران
 میتوانند بر سیاق و سیره آن جواهر وجود تقریر و تحریری
 کنند ای برادران عزیز در صفحات و اوراق گذشته بدقت
 ملاحظه فرمودید که عنوان لوح محمد شاه قاجار هوالمتکبر
 العلی الاعلی و توقیع منیع وزیر اعظم بسم الله القهار الشدید
 است اینک با نهایت دقت و انصاف این دو عنوان سلطنت و
 جلال جبروتی را مقایسه کنید با این مکتوب مست ینیاد که
 میگوید (فداک روحی) میگویند این مکتوب را حضرت باب اعظم
 روح من فی الوجود له الفدا بولی عهد ناصر الدین میرزا نوشته
 راستی هیچ عاقل با وجدانی یاور میکند کسیکه بیند را و محمد شاه
 که صاحب اختیار مطلق مملکت ایران است هوالمتکبر العلی
 الاعلی و وزیر اعظم که بعد از شاه فعال مایشا است بسم الله
 القهار الشدید مرقم دارد آیا ممکن است تصدیق کرد که
 بینت بجه شانزده ساله که دارای هیچ حکم و مرتبه نی نیست

(فداك روحى) بنويسد آيا انصافا ميتوان باور کرده و تصد يـق
 نمود که حضرت مظهر قدرت حق جل جلاله پياد شاه صاحب
 اقتدار مرقم داردمن مظهر توحيد خدا و نبوت حضرت رسول اکرم
 و ولايت اوليا و اوصياى او هستم و مرا مقامى است که هيچکس
 از بزرگان عالم امکان قادر بفهم آن مقام نيست جز با قرار عجز
 و بيچارگى در پيشه يکى از آيات من اى دانايان عالم کسيکه
 خود را بصراحت تمام مولاى عظيم و آقاى بزرگ شاه ميخواند
 کسيکه بشاه خطاب نموده ميفرمايد تمام کليدهاى بهشت در
 دست راست و تمام کليدهاى جهنم در دست چپ من است و
 منم آن نور خدائى که در کوه طور بر موسى تجلى کرد اى عقلاى
 ام کسيکه ببيك سلطان مستقل مستبد مرقم دارد که بسوى
 اجدى شکايت و تظلم نيمکنم جز بسوى خدا از يراقبض و بسط
 همه چيز دريد قدرت اوست کسيکه با اين شوکت و جلال
 و عظمت و اقتدار بسط و انقباض زمان آيات باين عظمت را مرقم دارد
 آيا ميتوان تصور کرد که ببيك بچه شانزده ساله بنويسد
 (که عفو از بنندگان و ستر بر مجرمان و تزحم بداعيان فرموده)
 انصافا سوال ميکنم آن آيات لوح شاه که روح ربوبيت و الوهيت
 و اقتدار کاملا از آن ظاهر و نمايان است هيچ نناسى با اين
 عبارات مجعوله دارد آيا هيچ دهاتى ترس و سوسكين و بيچاره
 عاجزى اين طوره عبارات عجز و الحاح را بحاکم پياد شاه بيا

ولیعهد مینویسد تا چه رسد بکسیکه در قیال سلطان مستب—
 جباری مثل محمد شاه خود را ملک الملکوت و خالق الاشیا و مالک
 جمیع آسمانها و زمینها معرفی نماید و برای احدی قدرتی جز
 قدرت خداوند قائل نباشد راستی اگر این مکتوب ولیعهد با این
 عبارات راست باشد باید بساط عقل و فهم را در هم پیچید و یکی
 از ادله و براهین عقلی و منطقی هم باید چشم پوشید آیا میتوان باور
 کرد کسیکه بصاحب اختیار کل مملکت مرقم دارد آیاتی را که
 خلاصه مضمون وی اینست اگر کسی بعرفان من نائل شد بعرفان
 حق و جمیع خیرات رسیده و کسبیکه مرانشناخت حق را نشناخته
 و جمیع زشتیها با اوست قسم بذات مقدس الهی اگر کسی جمیع
 عالم را آباد کند و تمام عبادتها و خوبیها از دست او صا در شود
 و بقدر ذرهئی بغض و دشمنی من در قلب او باشد تمام اعمالش
 محروم معدوم خواهد شد و غضب خداوند او را احاطه خواهد فرمود
 ای پادشاه بدان و آگاه باش که خداوند جل ذکره تمام خیرات
 را در اطاعت من قرار داده و تمام گناهان را در مخالفت با من
 مقرر فرموده . انتهى

ای احببان درایت و دقت مروت کجاست آیا فهم و فتوت در
 مغرب تعصب متواری شد آیا فراست و عقل در تحت اطباق
 تراب مدفون گردیده آیا انصاف و کیاست بمثابه عنقا مفقود گشت
 آیا میتوان تصدیق کرد کسیکه خود را حق ابدی و مطلع جمیع

من فی الامکان ومالك كل موجودات وفقود آت بداند بیک
 بچه و طفلی نوبالغی که دارای ~~شکون~~ و حکومتی نیست مرقوم
 دارد قوله (اشهد الله زمن ~~عبد~~ه که این بنده ضعیف
 را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت
 او باشد) آیامیشود تصور کرد که آن روح بزرگ و عظیمی که
 بشاه و سلطان چهارم رقم فرماید قوله تعالی بحق خداوند
 اگریدانی آنچه میدانم کل سلطنت دنیا و آخرت را میدهمی
 براینکه مرا راضی نمائی . انتهى

در نزدیک نوجوانی بنای تضرع و التماس را بگارد این
 قضیه مثل آنست که کسی بگوید من از شیر غرنده و ببر و لنگ
 درنده نمیترسم ولی فی المثل از گربه و آهوی رونده میترسم
 در این صورت باید سر و صورت قواعد و قوانین و علم منطق
 و فلسفه را بوسید و آنها را کنار گذاشته و با آنها وداع آخرین
 را گفت و آیه مبارکه ~~فذا~~ افراق بینش و بینک را تلاوت نمود ای
 منصفین دنیا آن نفس عظیمی که با سرعت عجیب مملکت بزرگی
 مثل ایران را تکانی بزرگ داد و صدها و هزارها افکار علما و حکما
 و توده را منقلب کرد و سلطان و وزیر اعظم را که زمامدار این
 امپراطوری عظیم بودند مانند د و فرد عادی بلکه د و بنده
 حقیر بلکه وزیر اعظم مملکت را مست تراز مگ و شیطان و شقی تر
 از فرعون و یزید میخوانند و به براحت تمام بوی میفرماید لعنت

خدا بر تو یاد، اگر توانی، مرا بکشی و نکشی کسیکه از اول ظهر خود
 خود بتعام دنیا اعلان فرمود قسم بخدا او ند عالم، اگر جمیع سلاطین
 روی زمین با تمام قوای خود جمع شوند هرگز نمیتواند حرفی را
 از من بگیرند تا چه رسد باین بندگان ضعیف که قدر و قیمتی
 ندارند آیا این دریای محیط و این کوه فولادی عظیم ممکن
 است در نزد قطره و گل باره شی و چه کوچک و خرد سالی در
 نهایت بیچارگی و ناتوانی با ترس و اضطراب بگوید (واگر
 کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم
 عصیان نبوده و در هر حال مستغفرو تائبم حضرت او را) انتهى
 راستی اگر این بیانات و عبارات راست و درست فرض شود
 باید برش صغری و کبری و نتیجه و تلازم بین قضایا و قواعد
 صد و نقیض خنندید و هیچ چیزی را شرط هیچ چیز ندانست
 راستی انسان متحیر است کسیکه این همه آثار علمیه و آیات
 و فیره و کتب عدیده و حل مشکلات و دفع معضلات و کرورها
 آیات و خطب از قلم مقدسش نازل گردیده و در لوح همین
 محمد شاه بصراحت تمام میفرماید قوله تعالی و در سنه ستین
 قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجة الله علیه
 السلام فرمود ممکن است یلوسد (و این بنده را مطلق
 علم نیست که منوط یا دعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب
 الیه من ان ینسب الی امری بعضی مناجات و کلمات که از زبان

جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله عليه السلام را محض ادعی مبطل است و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر (انتهى عقلا و علما و فلاسفه عالم میگویند کسیکه منکریدیهیات شد باید در مقابل او سکوت کرد و گفتگورا ختم نمود زیرا شخصیکه مطالب واضح و بدیهی را منکر شد از حرکه عقلا خارج خواهد بود بعضی از فلاسفه میگویند کسیکه منکر مسائل واضحه ضروریه شد فوراً يك سیلی محکم باید بصورت او نواخت اگر شخص مضروب بگوید چرا سیلی زدی توهم در مقابل وی منکریدیهی نشود بگوئیم در قرآن مجید میفرماید قوله تعالى وجـزاً سیئة سیئة مثلها و باز میفرماید فمن اعتدای علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدای علیکم بعضی از فلاسفه معتقدند که اگر کسی منکریدیهی شد محض رضای خدا و خدمت به عالم انسانی قیام نموده و او را بدار المجانین بسیار و عالمی را از شر او خلاص نماید مثلی معروف است که میگویند انسان همه کس را میتواند گول بزند ولی خود را نمیتواند فریب بدهد مثل دیگری میگویند هیچ انسانی برای همیشه همه کس را نمیتواند فریب بدهد صاحب این مکتوب میگوید این بنده را مطلق علمی نیست که منوط با دعائی باشد اولاً بصراحت تمام علی سبیل الاطلاق میگویند من بدون هیچ قید و شرطی معلوماتی نسه

ظاهری و نه باطنی نه کسی نه لدنی بهیچوجه من الوجوه
ندارم یعنی جاهل بتمام معنی هستم و کسیکه جاهل مطلق
شد نمیتواند هیچ نوع ادعائی بکند زیرا مدعی بودن هر مقامی
از بنائیه مهندسی فلسفه تعلیم و تربیت و غیر ذلک متفرع بر علم
بآن شیئی است و چون علم بآن اشیا را باطل قیاس و
شرطی از خود سلب و نفی مینماید پس هر مقامی را که مدعی شود
قطعا آن ادعا باطل و عاقل خواهد بود مگر در مکرر در این
مکتوب نفی ادعا از خود فرموده حتی بر سیل ماضی بعید
بصراحت تمام میگوید این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه
ادعای دیگرای عقلا آیا کذب و دروغ باین بداهت و واضحی را
میتوان قبول نمود اگر ادعائی در کار نبوده فریاد انا القائم الذی
کنتم بظهوره تنتظرون یعنی چه نزول الواح عذیده بسلاطین
ووزراء و شریف مکه و علمای اسلام و آنهمه اظهار قدرت و شوکت
و ادعاهای عظیم و ابراز بوییت یعنی چه زندان یعنی چه
جنگهای خونین یعنی چه نزول کروزها آیات یعنی چه نزول
کتاب بیان عربی و فارسی یعنی چه وضع احکام یعنی چه
نسخ شرایع قبل یعنی چه گزیدن اینهمه علما یعنی چه اینهمه
تکفیرها و تارثها یعنی چه اینهمه رذیه های یعنی چه و بالاخره
توبه زتوبه نامه یعنی چه اگر ادعائی نبوده پس توبه چه معنی
دارد آیات توبه بر امر معدوم ممکن و معقول است لا والله ای

عقلای قفم شمارا بشرافت و وجدان پاک خودتان قسم میدهم
 قدری با حسن انصاف و بیطرفی محض رضای خدا و انسانیت در
 مطالب مذکور دقت فرمائید تا اشتباه و سوء تفاهم بکلی رفع
 شود و این عداوت و کینه از بین برخیزد و با کمال محبت و
 برادری با هم سلوک نمائید و در همین دنیا و آخرت خسود
 بگوئیم انصافامیتروان گفت این حرفها و شبهها و کلمات
 بی مدرك و بی اصل با کله استقامت که حتی رديه نویسان و
 دشمنان معاصر حضرت باب با همد تهمت و افتراها نیکه در
 کتب خود نوشته اند باین قضیه استقامت صراحتا اعتراف
 نموده اند موافق و سازگار است لا والله بر راستی هر چه فکر
 میکنم معنی این عبارت را که میگردید و بدین نیابت خاصه
 حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعای مبطل است
 تعیفهم مخصوصا کلمه انعا که باید بالالف نوشته شوند نه بیا
 علاوه معنی صریح و واضحی هم از این جنل بدست نیاید
 باری اگر بگوئیم توبه با استقامت چنانچه دشمن هم محترف
 است منافاتی ندارد آیا عقلا بلکه سفها بمانخواهند خندید
 استقامت یعنی پایداری و با فشاری در کار و با عقیده اگر کسی
 عقیده و باکاری را اظهار و شروع کرد و بعد از آن کار برگشت
 و توبه کرد و اظهارندامت و پشیمانی نمود انصافامیتروان آن
 شخص را قوی الاراده و دارای استقامت دانست گرفتیم مسا

سکوت کردیم و هیچ ننگتیم و با فرض تصدیق کردیم که این ورقه
 توبه نامه صحیح و درست است آیا قضاوت کنندگان در مستقبل
 ایام بعقل مانع خواهند خندید آیا وقتیکه عقلا و قضاة و علمای آینده
 تمام آیات و بیانات والواح راجع بسلاطین و وزراء را با هم جمع
 نموده و بدقت تمام و کامل مطالعه نمایند و از خلال سطور آن
 آیات مقدسه سطوت و هیمنه مظهریت و ربوبیت و سلطنت و
 خلاقیت را مشاهده کنند و با این ورقه بی اصل و مدرک مقایسه
 فرمایند بحکم و قضاوت و فکراین اشخاص بیچاره تا سرف و تحسیر
 نخواهند خورد (۱) و آنها را مشمول مضمون این آیه مبارکه
(۱) در کتاب ایقان میفرماید قوله جل ذکره و دلیل و برهان دیگر
 که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال از لسی
 است بر امر آلهی که با اینکه در سن شباب بودند امری که مخالف
 کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و
 رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع
 نمودند و از هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود این
 بنخیر امر آلهی و مشیت مثبتة ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال
 چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش
 جادهی باز حسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باندن آلهی باشد
 و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفس مطمئن بعنایات ربانی
 آیا این رایچه حمل میکنند آیا بچگون نسبت میدهند چنانچه

قرآن نخواهد دانست قال جلت عظمته ان الذين يجادلون
 في آيات الله بغير سلطان اتيمم ان في صدورهم الاكبر ما هم
 بانبيای قبی داده اند و میگویند برای ریاست ظاهره و جمع
 رخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند سبحان الله
 در اول از کتب خود که آنرا قیم اسماء نامیده و اول واعظم و اکبر
 جمیع کتب است اخبار از شهادت خود میدهند و در مقامی این
 آیه را ذکر فرموده اند یا بقیة الله قد قدیت یکلک لک و رضیت
 السب فی سبیلک و ماتمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی
 معتصما قدیما و همچنین در تفسیرها تمنای شهادت خود را نموده اند
 کانی سمعت مناد یا ینادی فی سری اند احب الاشیا الیسک
 فی سبیل الله کما فدی الحسین علیه السلام فی سبیلی و لولا کنت
 ناظر ابذ لت السر الواقع فوالدی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک
 الارض ان یقدروا ان یأخذوا منی حرفا کیف عبید الذی لیس لهم
 شأن بذالك وانهم مطرودون الی ان قال لیعلم الكل مقام صبری
 و رضائی و فدائی فی سبیل الله آیا صاحب این بیان را میتوان
 نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی مینمایند و یا بغير رضای
 او امری طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که
 اگر بوزن جمیع هیاکل وجود جانرا اتفاق نمایند و از روان درگه روند
 حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس نسناسند و بختانیت حق
 ناسپاسر که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و بعقب مرداری

بیا الخیه فاستعد بالله انه هو السميع البصير خلاصه مضمون مبارك ايشست که میفرماید براستی کسانی که در خصوص آیات خدای مجادله و مناظره مینمایند بدون دلیل و برهان محکمی قلوب چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان میآید میدوند و با وجود این چه نسبتهای غیر لایقه که بمطالع قدسیه میدهند تا آنکه میفرماید واستقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانیست عظیم چنانچه خاتم انبیاء فرمودند شیبتی الاتین یعنی پیر نمود مراد و آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقم كما امرت حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید آنچه ایذا بر آن سدره طویلی وارد میآوردند شوقش، بیشتر و نارحش مشتعل تر میشد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان را در باخت و برقیق اعلی شتافت • مقصود از بیانات حضرت بهاء الله در این مقام تنبیه و تذکر و تأیید و توافق و تطابق بالوواح و بیانات و آیات حضرت نقطه اولی است نه آنکه آنها را دلیل مستقلی برای غیرهائی بدانیم ولی برای بهائیان بزرگترین برهان و محکمترین تبیان و موجب ازدیاد مراتب عرفان و درائج ایمان و ایقان است و این تجارات مبارکه بصراحت تمام معلوم میکنند که این مسئله توبه

ودلهای آنها مملو است از تکبر و بیبوسه آرزوی عظمت و بزرگی دارند
 و نخواهند رسید بآرزوی خود که عبارت از جلال و بزرگی باشد بلکه
 ذلیل و بیچاره خواهند گردید پس بناه برای محمد از شرارت
 و حسد آنها بخدای عالمیان براستی که خداوند شنوا و بیناست
 باقوال و اعمال آنها چه خوب فرموده شاعر عرب و دهنی قلت
 ان الصبح لیل ایعی العالمون من الضیاء دلائل زیاد دیگری
 که مستند بکتاب مقدس تورا و انجیل و کتب تواریخ و بیانات
 علمای غرب است حاضر و موجود بود و لکن از آن کتب ثابت آنها در این
 کتاب صرف نظر گردید زیرا متأسفانه برادران عزیز ما آن اسناد و
 مدارک را چندان معتبر نمیدانند و کتب مقدسه یهود و نصاری
 را محرف می‌شمارند و برای کتب تاریخ دیگران و بیانات علمای اهل
 کتاب ارزش و قیمتی قائل نیستند و چون حال بدین منوال بود ما هم
 از ثبت و نوشتن آن دلائل در این اوراق و سطور متصرف شدیم
 و همین مختصر اکتفا نمودیم و بدلائل عقلی و نقلی که مستند
 بنصوص مصرحه مبرمه قرآنیه و فصوص متقنه محکمه فرقانیه و احادیث
 مرویه از معتبرترین کتب که خود مقرر و معترف بصحت آنند بهیچوجه
 من الوجوه راه فراری برای اعراض و اعتراض منصفین و حقیقت
 جویان بیغرض باقی نگذاشته متمسک و متمسک گشتیم و اگر
 بکلی دروغ صرف و کذب صریح بوده است و از قبیل همان مفتریات
 و اکاذیبی است که نسبت بنقطه اولی داده اند .

میخواهستیم در این مسئله بیشتر غور و تقوض نمائیم این رساله
مختصر شود کتابی مشروح و مفصل میگشت ولی تو خود حدیث
مفصل بخوان از این مجمل در خاتمه یا بیانی ساده و مختصر
عرض میکنم آیا کسانی که در کتابهای مقدس آسمانی خود می بینند
توبه نامه های متعدده که بسند قطعی مخصوص لاریب فیه برای
انبیای عظام علیهم افضل الصلوة ثبت و ضبط گردیده . آیا
حق دارند بتوبه نامه مؤمنین مدرك می اعتباری استناد
جسته اسباب نفاق و شقاق و اشتباه فراهم سازند و علی
فرض الوقوع در خوابی که مخادیم محترم مادر این مقام برای
حل اشکال این آیات مذکوره در این رساله مهیا فرموده
و یا میفرمایند ما هم با کمال احترام همان جواب را عرض مینمائیم
لقد حق القول علی اکثرهم فهم لایؤمنون فما اوضح احوالهم
واخلاقهم فی سورة الفاطر قال جلت عظمته و کبرائه واقسموا
بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدى
الام فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا استکبارا فی الارض و
مکرالسیئی و لایحییق المکرالسیئی الا باهله فهل ینظرون
الاسنة الاولین فلن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد
لسنة الله تحویلا یعنی عهد و پیمان محکمى با خدا بستند
و سوگند خوردند بخدای خود سخت ترین سوگند را که اگر
بیاید برای ایشان پیغمبری که بترساند آنها را از عذاب

خدا البته بزودی ندای او را اجابت کند و بگردند یا رومانشند
 امتهای پیشین او را تکذیب نکنند و اذیت و آزار نرسانند و دروغ
 و افترا با او نزنند و اوراق تهمت و کذب و بی مدرك در باره او
 انتشار ندهند ولی متأسفانه باتمام این عهد و پیمان و قسمها
 هنگامیکه حضرت موعود از سرادق غیب قدم بعرصه شهود نهاد
 و آنها را از نزول سخط و غضب خدا ترسانید جز تکذیب و اذیت
 و دوری و تکبر و گردن کنی از آیات و قوانین الهی چیز دیگری
 از آنها مشاهده نگردید و برای محور و معدوم نمودن حضرت
 موعود آیات و حکامش بهر تهمت و افترا و حیلله های زشتی -
 متصک گردیدند بلی عاقبت نتیجه تمام آن حیلله ها و مکرها
 بخودشان برگشت و بالاخره در دنیا ذلیل و خوار و در عقبی از
 رحمت حق محروم گشتند و آن چاهی را که برای دیگران کنده
 بودند خودشان در آن چاه افتادند پس انتظار نداشته
 باشید این مکر بان و مکاران جز روش و سنت الهی در ساره
 امتهای پیشین که بدلت دنیا و عذاب عقبی گرفتار شدند بلی
 سنت و قضای محتم الهی راهرگر تغییر و تبدیلی نبوده و
 نخواهد بود . انتهى

يك مطلب باقی ماند و آن اینست اگر کسی سؤال کند که
 این آقایان یعنی طابعین و ناشیرین اوراق توبه نامه این
 مکتوب را از کجا بدست آوردند آیا در منصوصات حضرت نقطه

موجود بوده بدیهی است که این مطلب دروغ صرف و افسوس
 محض است علاوه چنانچه گدشت ضد و نقیض این معانی و مضامین
 در الواح متعدد و آیات متکثره منصوص و مصرح است همچنین
 در الواح و آیات حضرت بهاء الله جل ذکرة مطالب و حقائق
 موجود است که بکلی اساس و پایه این ورقه مجسوله را خراب
 و ویران میکند و در کتاب مستطاب ایقان که از قلم حضرت رحمن
 عزنزل یافته بیاناتی محکم و متین موجود است که هر یک از آن
 بیانات دلیلی محکم و کافی و برهانی مبرم و شافی بر مجسول
 بودن این ورقه است چنانکه در ذیل صفحه قبیل نگاشته شد
 قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی یادیده علم و منطق و حقیقت
 جوئی با قطع نظر از دوستی و مظهریت در بوستان بیانات
 و ریاض جمل این کتاب مستطاب سیر و تفحص نماید تصدیق خواهد
 کرد که هر یک از سطوره و جمل کتاب مزبور که در ذیل این ورقه
 نگاشته شده بزرگترین مدرک و سندیمت بر بی اعتبار بودن این
 مکتوب همین نحو در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء جل ثنائ
 و توقیحات حضرت ولی امرالله روح العالمین فداه بهیچ وجه
 من الوجوه کوچکترین اثری موجود نیست اگر برادران عزیز ما
 کوچکترین مدرکی از بیانات مقدسه در دست می داشتند یقیناً
 عنان اعتراض و غوغا را بفلک محدود الجہات میرسانیدند
 حتی کسانی که سالهای متمادی در میان بهائیان زیست

نموده و بر تمام آثار و الواح خطی و چاپی اطلاع کامل حاصل
 نموده اند و بعد اعراض نموده و اعتراض نامه وردیه نوشته اند
 اگر کوچکترین مدرک ضعیفی از بیانات مقدمه درد سست
 میداشتند همانرا مدرک نموده و در کتب ردیه خود مینوشتند
 آری بعضی مدرک علیل و سستی که ابداء سندیت نداشته
 و ندارد از مرحوم آقا سید مهدی گلپایگانی رحمه الله علیه نقل
 نموده و مینمایند و اشتباه برخی ازین اطلاعان آنرا بحضرت
 ابوالفضائل اسکنه الله فی بحبوحه جنازه داده اند جواب
 این مسئله بیرواضح است ^{اولا} بمرجوب نصوص مقدمه آیات و
 الواح بهائیت روایات و احادیث درد یانت بهائی و لـ و از
 عادلترین افراد و اشخاص روایت شود بکلی از درجه اعتبار
 ساقط است معنی این حرف آن نیست که قطعا باید او را
 تکذیب کرد و او را دروغگو و کذاب شمرد نه اشتباه نشود بلکه
 مقصود اینست که برای دیگران سند عمومی و قطعی نیست و
 نمیتوان او را مدرک حکمی از احکام قرار داد مخصوصا اگر
 بالوحی و یا نصی مخالف باشد قطعا بهیچوجه من الوجوه
 مورد اعتنا نبوده و نخواهد بود چنانچه درد لائل بعد خواهد
 آمد ثانیاً مؤلف این کتاب نه امام است و نه پیغمبر و نه
 منصوص بنص خصوصی از قبل مظهر امرالله و اولی مخصوص
 تا اینکه قول و فتاویش سند باشد ثالثاً هنگامی اعتبار او

سندیست دارد که یا با اجازه حضرت بهاء الله جل ذکروه باشد مانند تاریخ نبیل زرندی و امثاله و یا با اجازه حضرت عبدالبهاء عزتنامه مانند کتاب دکتر اسلمنت و اشباهه و یا با اجازه و تصویب حضرت ولی امرالله جل سلطانه و یا از طرف محفل مقدس مللی و محافل روحانیه و یا مجاز از طرف لجنه مخصوصه باشد و این تألیف مرحوم آقا سید مهدی دارای هیچیک از این اجازه ها و مزایا نیست رابعا آنکه هنگامیکه این کتاب از طبع خان شد و بنظر انور حضرت عبدالبهاء روح العالمین فداه رسید از نشر و اشاعه آن نهی صریح نمودند و همین نحو هیکل مبارک حضرت ولی امرالله عز اسمه بمولای عالمیسان اقتدا فرموده از انتشار آن نهی بلیغ فرمودند و ممکن است علت نهی از انتشار همان مطالب بی مدرک و مخالف نصوص باشد خامسا کاسه از آتش داغ ترود ایه از مادر مهربان تر اینجاست که مورخین معاصر حضرت باب با وجود نوشتن هزاران مفترسات و اکاذیب و تهمت های عجیب و غریب بعضی در خصوص این مسئله چون اصلی و مدرکی نداشته سکوت صرف اختیار نموده و یکی متعرض این قضیه نشده اند و بعضی دیگر مانند حاجی محمد کریمخان و میرزا مهدی خان زعیم الدوله تبریزی با آنکه از دشمنان لدود و عنود حضرت مولی العالمین بوده اند در کتب ردیه خود نوشتند و بصراحت تمام اقرار و اعتراف کردند که

هرچه اصرار بتوبه کردند سید باب توبه نکرد تا کشته شد ولی جناب آقای سید مهدی رحمة الله علیه مینویسد توبه کرد این قضیه مثل این است که فی المثل بعضی از یهود و نصاری با وجود عداوت و دشمنی بعضی از خصائل رائقه و فضائل فائقه را برای حضرت رسول اکرم و سید عالم صلی الله علیه وآله اقرار کنند و در کتاب خود بنویسند ولی شخص مسلمان ضد او را مرقوم دارد ما دسا تعجب اینجاست که خود مرحوم جناب آقا سید مهدی رحمة الله از مکتوب منسوب بناصرالدین شاه نقل میکند که سید باب سند یا مهر سپرد و بعد خود جناب آقا سید مهدی مکتوب توبه نامه را بدون امضاء و مهر نقل نموده و در تألیف خود ثبت مینماید و معتبر هم می شمارد فتنبها من نم الفقله والنسیان یا اولی الالباب والانصاف سابقا خود مرحوم آقا سید مهدی مینویسد که اشخاصی در اصفهان بودند که هنگامیکه نفوذ و خلاقیت و قدرت کلمات نقطه اولی را ملاحظه نمودند که با سرعت برق در قلوب بسیاری از طبقات مختلفه حتی در قلوب بسیاری از علمای اعلام نافه شد و بناطرز حیرت انگیزی پیش میرود برای جلوگیری از سرعت نفوذ هیئت تشکیل دادند که کلمات مهمل بی معنی و بیامفتریات و اکاتیبی را مخلوط با آیات نموده و نسبت آنها را بنقطه اولی داده در میان مردم انتشار میدادند تا از ایمان مردم جلوگیری

شود یا وجود این قضیه که خود ایشان مطلع بودند نمیدانم
 بچه اطمینانی این ورقه سست بنیاد را معتبر میشمارند
 ثامنا معارضه حدیث بانص قطعی صریح بهیچ وجه تساب
 مقاومت ندارد بلکه بکلی باید آن حدیث را مطرود و سردود
 سرد این قضیه مثل آن است که مسلمانی حدیثی را از
 صحاح سته اهل سنت و جماعت و یا از کتب اربعه اهل تشیع
 که باعتقاد مشارالیهم این کتب بعد از قرآن مجید نسبتا
 محل اعتماد است نقل و روایت نماید و آن حدیث و خبر یا نص
 قرآن و یا با عقائد ضروریه و بدیهیه و اجتماعیه آن مذهب و یا دیانت
 مخالف باشد عقلا و نقلا آن حدیث بکلی از درجه اعتبار
 ساقط خواهد بود مثلا مرحوم ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب
 کلینی رحمه الله علیه مؤلف کتاب اصول کافی که علمای شیعه
 را اعتقاد چنان است که این کتاب بعد از قرآن کریم بهترین
 و معتبرترین کتب احادیث و مؤلفش محل وثوق و اعتماد تمام
 علماست و احدی وی را تم و قدحی ننموده و همگی اعتراف
 بجلالت قدر و قدس وی دارند اگر حدیثی را مثل احادیث
 داله بر تحریف قرآن که در آن کتاب مندرج است نقل فرماید
 و آن حدیث بانص کریمه انانحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون
 و امثاله معارضت و مقاومت نماید قطعا از درجه اعتبار ساقط
 خواهد بود اینک برای نمونه چند حدیثی ذکر نمینماید تا بر

صاحبان درایت و بصیرت مطلب واضح و مفید نگردد در کافی
از برنظی نقل میکند که حضرت ابوالحسن علیه السلام قرآنی
را بمن مرحمت فرمودند و فرمودند نگاه بکن در این مصحف
و من قرآن را گشودم و سوره مبارکه لم یکن الذین کفروا
قرائت کردم دیدم نام هفتاد نفر از قریش با پدرانشان در آن
سوره ثبت است سپس حضرت فرستادند که قرآن مزبور را پس
بفرست منهم پس فرستادم از این قبیل احادیث که دلالت
میکند بر اینکه در قرآن تحریفات و تغییراتی واقع شده زیاد
است نگارنده محض نمونه بهمین یکی اکتفا نمود هر کس اطلاع
زیادتری خواسته باشد بآن کتاب مراجعه فرماید ایضا
در همان اصول کافی در صفحه ۲۲۴ روایت میکند که جابر ابن
عبدالله انصاری میگوید داخل شدم بر حضرت فاطمه
سلام الله علیها و در پیش روی وی لوحی دیدم که نامهای
اوصیا از فرزندان فاطمه در روی مکتوب است سپس شمر دم
آن نامها را دیدم دوازده نفرند که آخر آنها قائم است سه
نفر از آنها مسمی بمحمد است و سه نفر از آنها مسمی بعلی است
ای ارباب بصیرت ملاحظه فرمائید که در این حدیث دو تحریف
و دو اشتباه واقع شده که تمام علمای شیعه مجبور باعتراضند
اولا دوازده نفر صبی از اولاد فاطمه قطعات تحریف و خطاست
ثبرا حضرت امیر که جزء دوازده نفر است شود فاطمه است

نه فرزندی اشتباه دوم سه نفر علی هم از حلیه صدق عاری
 است زیرا آنحضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام را که جزء
 دوازده امام است حساب کنیم چهار نفر علی میشود نه سه نفر
 علی آن چهار نفر عبارتند از حضرت علی ابن ابیطالب
 و حضرت علی ابن الحسین زین العابدین و حضرت علی بن
 موسی الرضا و حضرت علی ابن محمد الهادی اگر سه نفر علی
 حساب کنیم اوصیاء حضرت رسول یازده نفر میشوند نه
 دوازده نفر حدیث دیگر در صفحه بعد از قول رسول اکرم
 صلی الله علیه و آله میفرماید من و دوازده نفر از فرزندان
 من و تو یا علی بمنزله میخ زمین هستیم مسلم است که این
 حدیث هم محرف است زیرا بموجب این حدیث او صیبا
 سیزده نفر میشوند نه دوازده نفر علاوه دوازده نفر از اولاد
 من اشتباه محض است زیرا اولاد آنحضرت یازده نفر میشوند
 نه دوازده نفر کما لایخفی علما ی اعلام رحمة الله علیهم اجمعین
 احادیث و اخباری که مخالف نص کتاب کرم قرآن و یا مخالف
 ضروریات و مسلمیات و قطعیات دین یا مذاهب باشد و یا معارض
 نصوص صریحه صحیحیه دیگر گردد معتبرند که آن حدیث و خبر
 را یا مردود صرف و یا محرف بحت بدانند زیرا اساس دیانت
 و مذهب و یا نصوص مقدسه کتاب آسمانی را نمیتوان دست زد
 و بر روی همین تاعده صریح و مسلم هم اگر مکتوبی بر سبیل روایت

و با حکم و فتوای در خصوص حلیت و حریت شیئی چه در تألیفات
 بهائی و غیر بهائی دیده شود که معتمد و مستند بنصوص صریحه
 الواح و آیات نباشد قطعا و حتما از درجه اعتبار بکلی ساقط
 خواهد بود تا چه رسد باینکه مخالف و معارض نصوص صریحه
 باشد که تکلیف آنها قطعاً و یقیناً معلوم و واضح است و از همین
 قبیل است قضیه این ورقه بی اصل و اساس زیرا همانطور که
 باده عقلی و نقلی که در اوراق سابق واضح و معلوم گردید
 که اساس این روایت و حدیث بکلی متزلزل و خراب است بنا
 نصوص صریحه خود حضرت نقطه اولی هم معارض و مخالف است
 علاوه بایمانات صریحه واضح حضرت بهاء الله جل ذکوه هم
 بکلی معایر و مباین است هنگامیکه حضرت بهاء الله جل ذکوه
 بفرماید قوله عز اسمه و دلیل و برهان دیگر که چون شمس
 بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر
 الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل
 ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت
 بود با وجود این قیام بر این امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند
 و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود
 این بخیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی باشد قسم بخدا که
 اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک گردد
 و اگر قلبهای عالم را در قلبش جادهی بازسارت بر چنین امر

مهم نماید . انتهى

از ارباب انصاف استدعا میکنم که در معانی و مبانی این عبارات مخصوصا در این عبارت از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند وقت فرمائید تا حقائق روشن بر قلبشان آشکار گردد که بکلی ظلمات حال که شك و ریب را از قلبشان زائل نماید براسق بعد از ضد و این آیات با هرات و بیانات زکیات اگر صد هزار کتاب تماش پراز جواهر باشد در مقابل این نصوص صریحه مقدسه و مدارك متینه منزله يك فلس قیمت نخواهد داشت و این نصوص واضحه لامحه تمام اشکالات را از تمام جهات مرتفع میسازد و جای هیچ شك و شبه نی برای احدی باقی نمیگذارد . تا ما کتاب انجیل برنابا که نسخه اصلی آن میگویند سالهاست در کتابخانه پاپ اعظم بوده و اینک هم هست چون بعضی از مضامینش بفتح اسلام است مسلمین آنرا از روی نسخه مترجم انگلیسی در مصر بحرین و در ایران بفارسی طبع و ترجمه و نشر نموده اند و الآن هم حاضر و موجود است با وجود اینکه نسخه قدیمی از قراریکه میگویند امروز در واتیکان محفوظ است معذالك هیچیک از حضرات نصاری حاضر بقبول و تصدیق این نسخه محفوظه در کتابخانه هم نشده و نمیشوند و هنوز هم یکنفر مسیحی بواسطه این کتاب مسلمان نشده زیرا بعضی از آیات و مضامین وی چون بزعم

آنها مخالف با اناجیل اریحه است با شدت و حدتی تمام
 علمای نصاری آن کتاب را مجمول و مطرود و مردود میدانند
 سبحان الله جای بسی شگفت است که برادران عزیز ما
 بخودشان حق میدهند که اگر حدیثی از کتب خودشان
 ولو هر قدر هم معتبر باشد و سندش بتوسط ثقات رجال
 بحاملین عرش و خزنه الهام یعنی ائمه هدی صلوات الله
 علیهم اجمعین هم برسد هنگامیکه مخالف با کتاب فصل الخطاب
 حضرت رب الارباب باشد بکلی از او اعراض نموده و معاملت
 اضربه علی الجدار را با وی مینمایند و حق هم در این مقام
 با آنهاست ولی بدیگران این حق را نمیدهند و توقع دارند
 هر مطلب بی دلیل و مدرکی را بهائی یا مسیحی یا غیر اینها
 ولو مخالف با نصوص کتابشان هم باشد از آقایان محتسب
 قبول فرمایند یقین دارم در میان تربیت شدگان و مؤمنین
 و منصفین حقیقی کسانی هستند که هنگامیکه بحقیقت مطلب
 متوجه شوند راضی باین نوع محاکمه نشده و نخواهند شد
 و آنچه را برای خود نمی پسندند برای دیگران هم نخواهند
 پسندید بهر حال این جمله را نیز علاوه میکنم مطالب این
 صفحات و اوراق برای کسانیست که در نهایت بیطرفی خدا و
 وجدان و عقل سلیم و انصاف را قاضی و حاکم قرار داده هدایت
 خود را با خلوص نیت و صفای طویت از ذات اقدس الهی

مسئلت نمایند و قطعاً خداوند متعال بصریح آیه مبارکه
 والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا آنها را بسر چشمه
 حیات جاودانی دلالت خواهد فرمود والابنص آیه شریفه
 ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیم لقال الذین
 کفروا ان هذالاسحرمین یعنی اگر فرو فرستیم برتوای محمد
 کتابی را از همین آسمان ظاهری با کاغذ معلم و مشاهده
 و دست بکشند بآن کاغذ و یقین کنند که این اوراق کتاب
 است معد الک کفار خواهند گفت نیست این کتاب و کاغذ
 محسوس جز سحر و جادوی آشکاره شریفه ولو فتحنا علیهم بابا
 من السماء فظلمونیه یعرجون لقالوا انما سحرک ابصارنا بل
 نحن قوم مسحورون یعنی اگر بگشاییم برای ارباب عناد و
 لجاج دری از همین آسمان ظاهری را و همان انخاص
 لجوج و غلوط بهمان آسمان بالا روند از کثرت بغض و عناد
 خواهند گفت که تیره و بسته شده است چشمهای ما و چیزی
 را درخا ن مشاهده نمیکنیم و محمد بسحر خودش چشم
 بند و جادو کرده است ما را این کتاب و صد هانظیر آن برای
 شخص متمصب منکر لجوج هیچ اثر و ثمری نخواهد داشت
 بلکه بر بغض و عناد هم خواهد افزود *

مستند عن است اغلاط نذیل راتصحیح فرمایند

صواب	خطا	سطر	صفحه
الاتعین	الاتیمین	۱۵	۴
رافضو	روافضو	۱۷	۵
د راول جزء	د رجزء اول	۱۵	۷
ثلاث وسبعین	علی ثلاث وسبعین	۴	۹
ملتی که	فریقی که	۸	۹
افضم	اخذتم	۱	۱۲
تحسبونه	یحسبونه	۲	۱۲
کنند	نشد	۶	۲۳
باب	حضرت باب	۶	۳۱
اوضاع و اخلاق	اوضاع اخلاق	۸	۳۷
الا و مومعرض	و مومعرض	۱	۴۰
و قتلت کل من فی ملکوت	و قتلت کل من ملکوت	۶	۴۰
و تصعقت	تصعقت	۹	۴۰
فی الدنیا و را	فی الدنیا و را	۱۸	۴۰
المجانین	المجاہدین		
ذره خردل	ذره خرد	۱۶	۴۰
فمهلا مهلا	فمهلا مهلا	۵	۴۱
فمهلا مهلا	فمهلا مهلا	۱۱	۴۱
لیزد اد و انما ولهم	لیزد اد و انما ولهم	۱۴	۴۱
ملکاعنک	ملکاعینک	۱۹	۴۱
کریم و نعمه	کریم و نعمه	۲	۴۲
کانوا فیہا فاکہین	کانوا فیہا فاکہین	۳	۴۲
لا یذکرو فی جنب	لا یذکرو فی جنب	۶	۴۲

صواب	خطا	سجل	صفحة
مؤهقاتك العظيمة	مؤهقاتك العظيمة	٩	٤٢
كان الله	كان لله	١٩	٤٢
الجزيرات	الجزيرات	٨	٤٣
سطواته	سطوراته	٩	٤٣
لغمرى	لغمرى	١١	٤٣
اليوم حبيب	اليوم جيب	٢	٤٤
بضعف	يضعف	٤	٤٤
خوفى نداشت وبدان	خوفى وبدان	٦	٤٥
لن يقدر روان	لن يقدر روان	١٨	٤٨
١٢ از جمله دلائل	١٢ - از دلائل	٥	٤٩
محقول وقرائن	محقول وقرائن	١٧	٥٧
قرانيسيك فيشل	قرانيسيك ميل	٦	٦٢
نقل ميكند	نقل ميشد	٨	٦٢
جبروتى خود لكستان	جبروتى لكستان	١٦	٦٨
زعيم الدوله	زعيم الدوله	١٥	٧١
بجايبارد	بجانياورد	١١	٨٠
يوشع بن نون بود	يوشع نون بود	٢	٩٣
تبعضون	يبعضون	٩	٩٨
كه چرا	كه خود	٧	١٠٠
الى التهلكه	الى الهلكه	٥	١٠٦
تا بتواند بقيه	تا بتواند تبقيه	١٧	١٠٧
ما استطعت وماتوفيقى	ما استطعت وتوفيقى	١١	١١٥
واليه البصير	واليه نصير	١٧	١١٥
دعاة اخبار	دعاة اخبار	٢	١١٠
فنى	فلسى	١٧	١٢١

صواب	خدا	مطرح	صفحہ
جمیعا	جمعا	۲	۱۲۲
آنانا	آنانا	۱۴	۱۲۲
لنکونن	لنکونن	۱۴	۱۲۲
تسئلنی	تسئلن	۴	۱۲۵
الظالمین	الظالمین	۱۷	۱۲۶
فاقبلوا	فاقبلوا	۱۹	۱۲۹
نارکونن	ناراکونن	۳	۱۳۲
البشری	البشیری	۷	۱۳۳
لحلیم	لحلیم	۸	۱۳۳
فما	فیما	۸	۱۳۴
ملیس	لمس	۶	۱۳۵
فظن	فظن	۱۶	۱۳۶
یقطین	یقطی	۱۱	۱۳۷
کردیم اور ازہم وغ	کردیم ازہم وغ	۱۴	۱۳۷
منقضی	مقتضی	۱۶	۱۳۷
نص	بغیر	۲	۱۳۸
تفسیق	تفتیبین	۴	۱۳۹
ائت	امت	۱۰	۱۳۹
یضیق	یضق	۱۱	۱۳۹
له قولنا لینا	له لینا	۲۰	۱۳۹
بعرض خاص	پہل، مرکبہ	۵	۱۴۳
من دلالت میکنم و تعصب د وسطرافتہ کہ		۴	۱۴۵

اینست - دلالت میکنم بخدائیکہ آثار عظمت و جلال و انواع مختلفہ مخلوقات اور ادریان مشرق و مغرب مشاهده میکنی افسوس کہ پردہ عناد و تعصب .

صواب	خطا	سطر	صفحه
لساحر عليهم	لساحر عليهم	۵	۱۴۶
بگد ارند * عهد نمود که	بگد ارند که	۱۶	۱۴۸
عديم	قدیم	۱۱	۱۴۹
معضلاتش	معاضلاتش	۱۲	۱۵۱
لعاياتهم	لعاياتهم	۱۴	۱۵۱
السبت بریکن	السبت بریکن	۱۵	۱۵۶
يا بن ام	ابن ام	۱۵	۱۵۴
ان تسود وا	ان تورد وا	۱۰	۱۵۲
من الخلطاء	من الخطاء	۱۵	۱۵۲
بودن مقام	بودن ومقام	۱۸	۱۵۱
احببت	اجببت	۱۵	۱۶۱
رخاء	رضاء	۲۰	۱۶۱
سورهای عديده	سور عديده	۱۰	۱۶۲
اظهار نمود (ما بقیش افتاده) او بعد ا بموجب		۵	۱۶۸
اسنادیث قبیل در حضور صد ها اشخاص فرموده انا القائم الذی کتم			
مظهوره تنتظرون و چون این *			
قدرت وعظمت	قدر وعظمت	۱۱	۱۶۸
افخیر الله	افقیر الله	۸	۱۸۵
داناست از	دانا از	۶	۲۰۴
نفی و اثبات برای	نفی و برای اثبات	۵	۲۲۵
و سمونا الهمم	و سمو الهمم	۱۳	۲۲۸
وفعلوا بنا الافعیل	وفعلوا الافعیل	۱۳	۲۲۸
واوقد والنار الحرب	واوقد والنار الحرب	۱۴	۲۲۸
بخیر از جناب ابن طالب	از جناب ابن طالب	۱۳	۲۳۰
و غیر آن	غیر آن	۷	۲۵۰

صواب	خطا	سطر	صفحه
ثلثا الناس	ثلث الناس	۲۰	۲۵۴
انیقی	نمیقی	۱۹	۲۷۹
دیرین	دین	۳	۲۹۷
لشدهما	لشده	۸	۳۰۱
یخضعون	یخضعون	۱۷	۳۰۱
فما اخرجهم	فما اخرجهم	۱۳	۳۰۶
قیامت آنکه برنده	قیامت برنده	۴	۳۱۰
باحت	باحت	۱۹	۳۰۴
باشند	باشید	۱۴	۳۷۵